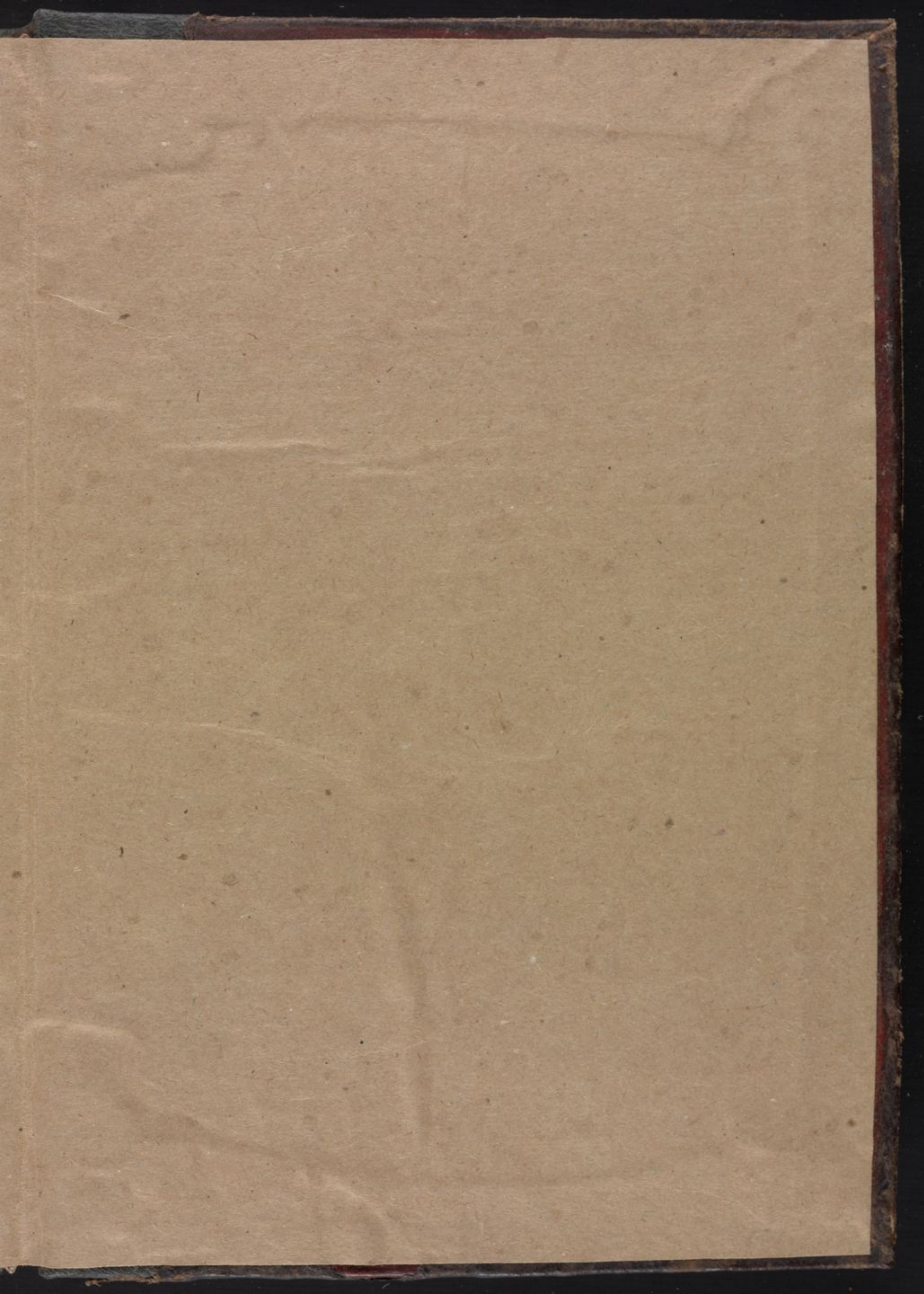


تاریخ

جهانگشای نادری

چاپ مکتبی - سال ۱۲۷۵ ع



Mahdi Khan Astarabadi,
"

1875

LC Control Number



2002 362451

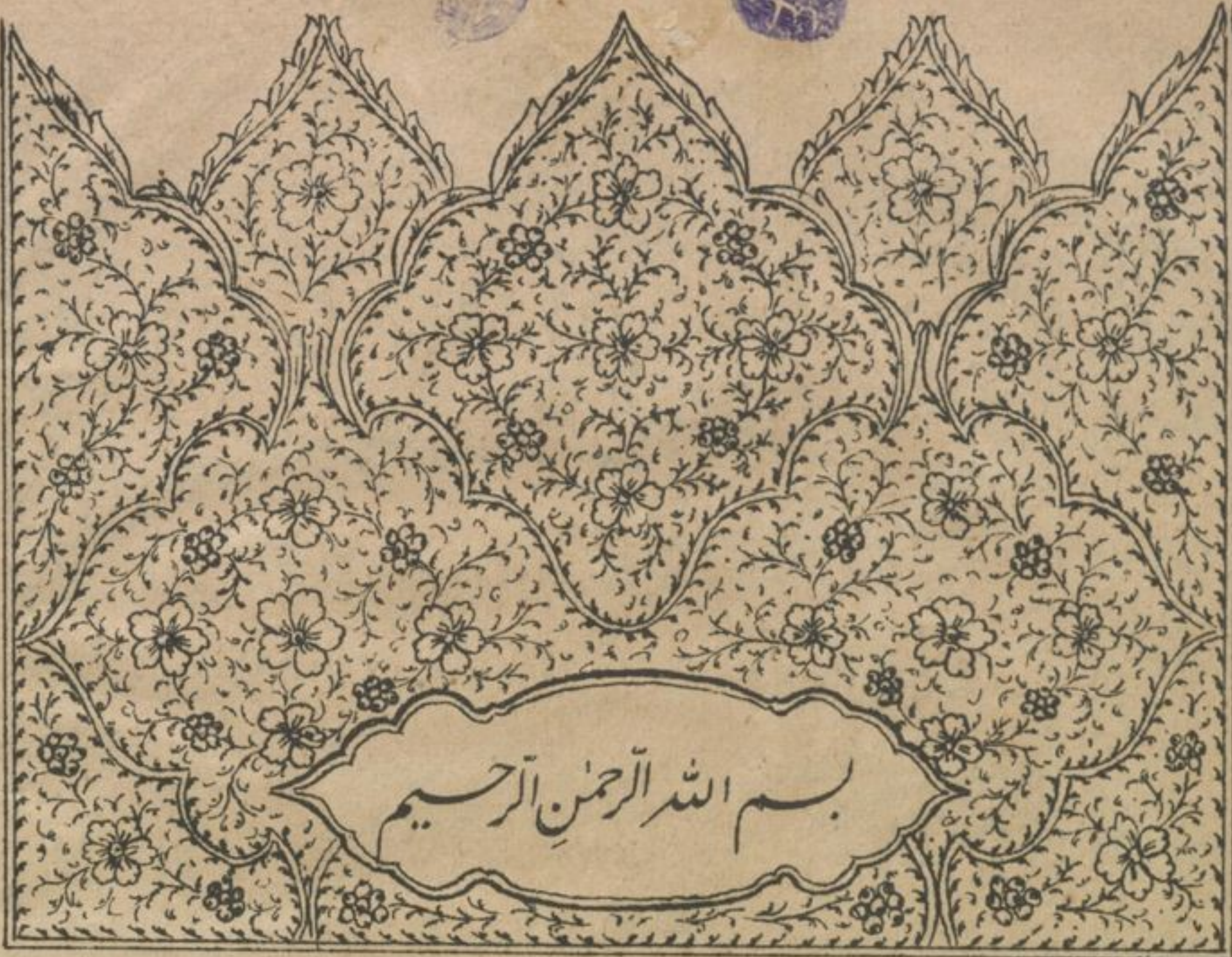
السَّكَايِينُ وَظِلُّ اللّٰهِ وَامْنَاءُ ه

زیب افزای اقلیم سخن حمد پروردگار خالق عالم پرده هزار است که درین جزو
زمان فیض قمر این کتاب مجمل از مفصل صا در احوال مملکت و جهان گیری الموسوم

تاج سکاکی

از تالیفات بی نظیر محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی عفی الله عنهما بحسن اهتمام
بسنده درگاه کریم قاضی برهیم ابن المرحوم قانور محمد و ملا نور الدین بن جویان

در خط بند ۹۲
دمصع واقع مبدع کرید



بردن ایام رموز آگاهی و قیقه یا بان حکمت های الهی واضح است که در هر عهد و اوان که اوضاع جهان منقلب
 و پریشان و چرخ ستمگر بکام شکمیشان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مطلب اوضاع زمانه است
 از فیض بهمنتهای خود سعادت مندی را مویید و در عرصه کیتی بسو ط الید کند که براهیم مراحم و رافت بالقیام
 جراحات قلوب ستمیدگان پردازد و مذاق تمنای تلخکامان بهر حوادث ابلهید عدالت شیرین سازد
 مصدق اینتقال حال همایون فال علمت قدر قدرت قضاتوان سکندر حشمت دارا دربان دشمنش
 عرصه جنگ رحمت کش میدان نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهند سکه شاهی فرازنده است
 کشور کشائی بر ازنده تخت فیروز تخت جهان آرائی زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی
 ستانی و مملکت گیری سروری که از بهر خدنگش سطح زمین از چرخ شری سپر بر کشیده و بلند اختر می که
 از بیم رخ فلک شکافش سپهر برین شکم در دیده فتح و ظفر تیغ تیزش چون غرض بجز متصل و از تندی سیف
 خوریش صورت از بهیولا منفصل در قلب گاه بندش قلوب اعدا قلب بیروح و در آورده گاه مهرش
 دواج شاة المذبح چاوشان بارگاه جلالتش بصلای ده روزه خدمت صد ساله نعمت یادمید واری

وحق گذاری بگوش جهانیان می رسانند و خوان سالاران بزم نوالش از مواید احسان گونه گونه لذت
 کام بخشی بجام دور و نزدیک می چشانند سرفرازی ده دیهم صاحب کلابی شقه طراز لومی شایسته
 شایسته افسر و اورنگ قاتین قهرمان سلسله حلیله ترکمانیه ضرغام الدیر غضنفر العصر الخاقان ^{عظم} الام
 و القان الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک مالک هند و توران خدیو جهان خسرو نامدار
 نظر کرده لطف پروردگار ابوالسیف السلطان نادر پادشاه اقتدار است که بیضا
 نمایش در زرافشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتبار و مس قدر زمره ایلات
 از تاثیر کسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرش طلای دست افشا گشته خورشید عنایت ازلی و معرک
 افروز مشیت لئیری گوهر ذات اقدس را با مقتضای مصلحت سخی در بهان خانه ابداع دست پرور صنم جیل
 و قابل استفاضه فیض خریل میساخت بمقتضای حکمت بالغه با استعداد ماده قابلیتش سپرداخت تا
 بسنگا میکه خاک ایران آمیخته خون سم و در عرصه دوران بهر سرکشی بگردن فرازی صاحب لوائی علم
 چنانکه شاعر گفته ز جور و ظلم کار اهل ایران بسکه در هم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد
 تخت سروری پامال دشمن و آتش جور و بید و مخالف از هر طرف بخرمنستی ترو خشک شعله افکن
 گردیده رسم ملوک طوائف شیوع و فتنه آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار
 الی اصفهان طایفه غلجه و در بهرات ابدالی و در شیر و امانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول ^{النسب}
 و در کرمان سید احمد نواده میرزا داؤد و در بلوچستان و سمت بنا در سلطان محمد نام مشهور بخرسوار
 و در جانکی عباس نام و در کیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد
 گشته گروه رویتیه نیز آذربایجان را از یک سمت از آریه چافی تا سلطانیه و ابهر و از یک طرف از کرمانشهان الی کرمان
 متصرف شدند و روسته هم از در بند ما زندان جمیع دارالمرز را بخیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه
 صابری خانی استر اباد که اکثر اوقات بقتنه انگیزی و شورش معناد بودند و الوار اختیار می قبلی و اگر دار دلان
 و اعزاب حوزه و بنادر حتی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه
 بیجمل الله بعد عسر و شکر و بفرجی تا پریشان نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغه داور داد و اگر اقتضا

نملو طایفه دولت آن خسرو فریدون پسر که از لطف و قهرش مظهر آمار حمالیه و جلایه قهار می و اعقل سحر آفرینش
 کلاب ایغ نکار صنع حضرت باریست نموده کوب بخت سعیدش آکو کبه آرای عرصه جهان دیر تو طلعت مهر گشایش
 را روشنی بخش دیده پیرو جوان ساخت الحق کنج نهانی بود که دیر عاقبت اندیش برای روز بد خویش خیره گذارنده و یا
 نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کین باز داشتند چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بسکد بگردید
 قبل از شروع بذكر صادرات احوال آن بر زنده تخت و تاج با یاد حکایتی چند محتاج است لهذا کار زنده
 شگرف نامه طرازنده این تاریخ صدق خنامه محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی عفا الله عنهما که از چاکران حضور لضبیط و قانع مامور است
 باظهار محل اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید سعید با آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تابد بود
 پیوست شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بوده که تخت
 معماری عزم متین آنورانی را درست کردند و کلههای این گلشن افسرده را که از هجوم سبزه بیکانه پنهان و لک کوب
 کلیمین عا دته زمان بود و آب و زنگ از نازه گی بعرضه ظهور آوردند سر گذشت عهد گل را از نظیری بشنودید
 عن لیب اشفته ترمیکوید این افسانه را هذا کتابنا یطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد
 سلطنت خاقان مغفور بر بزمین هنگامه ملک ایران شد اول طغیان میرویس علیجه و مقدمه قندهار بود که
 در سال هزار و صد و بیست و هجری مطابق سیحان میل بوقوع پیوست بلبیس انتقال آنکه کرکس خان
 والی کرستان در آن وان سکا بکی قندهار بود که با اتفاق او در قندهار میبودند ابواب بی اعتدالی
 باز و دست تسلط بر افغانه دراز کرده میرویس علیجه حاکم آنکرده از جان بستوه و از روی ظلم بدرگاه فلک شکوه
 آمده چون در اردوی پادشاهی کسی و در دولتسری سلطنت اداری یافت روی ابدت بر یافت و کله معطله
 شافت و در صحن رجعت تتبع امور و ملاحظه نزدیک دور کرده و اردقندهار و در وقتیکه کرکس خان بغم غم
 طایفه گاگری و در منزل ده شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مراد خان نام فک که خنثی بود
 مامور نمود که با تمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کجسته و خان برادر زاده او سپهسالاری منسوب شد
 بخونخواهی عم باشوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طوایف کرج و عرب و بجم قندهار و بنیه میرویس
 مصمم شده جماعت ابدالی برت را که با افغانه علیجه معاند بودند جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشستند بالانزه

ذکر

از دست سوء تدبیر سردرپای قلعه گذاشته بعموم خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی باین امر
مامور گشته در زمان مدیعی مرآه عمل کرده تا رسیدن بقندهار زمان عیاشش بسر رسید بعد از آن دیگر بکار
قندهار نپرداختند تا مقدمه هرات و شورش بکنند آمد و میر و سبقت سال در قندهار حکومت کرده بعد از آن
عبد العزیز برادرش بجای او نشسته یکسال با امر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد میر و پس با چند نفر از
خاصان او زنگ موافقت ریخته او را مقتول ساخته خود لوامی حکومت بر او اخت دیگر شورش افغان
ابدالی و سانحه هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه بعرضه ظهور آمد تفصیل این احوال انکه انطاویه
از غلجه پیش و سابقا شصت هزار خانه و اربعمائش میبودند عبد الله خان دلجیات سلطان صدوزانی
بعد از شنیدن واقعه قندهار با اتفاق اسد الله ولد خود از ملتان نزد کبیر خان شتافته حاکم ابدالی شد تا
اینکه تقدیرات الهی که تغییر و تبدیل ادران راه نیست مقدمه قندهار بان بخوشد و عبد الله خان با ولد خود
وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عبا سقلی شاملو میبود چون از ناصیه حال عبد الله خان امار
فساد باطن ظاهری شد عبا سقلی خان او را با ولدش مجوس ساخت در خلال آن حال قریبا شبیه هرات بجای سقلی خان
شوریده او را بیدخل کردند و بعد از آنکه این خبر بعضی امینان دولت رسید جعفر خان استاجلورا از دربار
شاهی با ایالت مامور و روانه هرات ساختند و تقارن این امور اسد الله باید پیش از مجلس فرار و بکوه و شاخ
رفته شاخ سرکشی بر فراشت و بفکر جمعیت افتاده قلعه سفراز را تصرف و بعد از آن دیگر فرسخی شهر جعفر خان
حاکم هرات جنک کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندمی که محصورین از امداد مایوس گشته
در خفه و آشکار راه ساروش و طریق آمیزش با افغانه کشته در شب بیست و هشتم ماه رمضان ۱۲۹۰
چند نفر از اهل قریه بدم من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افغانه همه استان بودند نزد بانها
ترتیب داده از سمت برج مشهور برج فیلیخانه که در درب عراق واقع است افغانه را بالا و افغانه نیز بر شهر
مسلط گشته و تنگ استیلا کشیده بقدر امکان قتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قریبا
افغانه سفراز آمده در شهر هرات توقف و بانک و قتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را
تا ما تصرف کردند پس اسد الله بکفر تسخیر قلعه فراه که در سال قبل تصرف افغانه غلجه آمده بود افتاده شی علی الغفله

ایلیغار و بانزدبان بر برج قلعه صعود و سپایمردی سلم حسیله بر فراز حصار مقصود برآمد و آن ولایت را ضبط
 نموده مراجعت کرد و در آن اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت به تئیه صفویه بسرداری مامور شده در نواح
 کوسویه تلافی فریقین واقع گشته تخت افانغنه مغلوب و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباش
 نامساعد و بخار پندارد در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهوور برانگیخته با صد نفر
 کجا پیش در پشت صحرائی مشهور بر وزنک بطایفه افغان برخورد و بیابانها را ایشان تاخته ایشان چون
 حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غور تیره دیدند توسن کزیر را غمان کش و تنغ خونریز را از میان کشیده
 سردار را با جمعی از پیش تا زان از لباس سستی عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میر و پس بعزم استرداد
 فراه حرکت کرده مابین فراه و زمین داورد محل موسوم بدلارام با اسد الله جنگ نموده اسد الله بقتل
 رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در چیزی متناع دید بهمان قتل اسد الله گفتا کرده بصوب قندهار گشت
 و در حین آنکه قزوین مقرر موبک خاقان شهید بود این مرتبه از جلایل خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض
 و امنای آن دولت نیز تدلیس او را صدق فرض کرده او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته حین نقلی جان
 خطاب دادند و مکتبه بنجان قزوین بقتل اسد الله را چنین یافتند ع اسد را سگ شاه ایران دید
 بعد از آن زمان زمان خان وارث دولت گشته بهرات را تصرف و عبد الله پسر اسد را مجبوس ساخته نهاد
 زندگانی جعفر خان و گرفتاران قزلباشی را در سرخیابان باغ نوباره خونریزی است از پای در آورد
 و اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلجه و ابدالی را مشغول کاری کرد محمود را نسبت بخود از موافقان
 اخلاص گستر یافتند صفی قلیخان ترکمان او علی را بسرداری تعیین نموده با جمیعت سیاهان و مدارکات فراوان
 روانه بهرات ساختند در صحرائی کافر قلعه فیما بین او و زمان خان تلافی واقع شده و سردار مزبور نیز پیشتر این
 مغربی شتر باعث قومی و سی آنطایفه بی با و سرگردیده پس افانغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند
 سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه بارقه تنغ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازو
 دولت مادریه قانع فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانان صابین خانی اشتراباد است که
 تابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قچاق سکنا دارند و اگر بعضی وفات بنا بر صرفه کار خود اظهار

ایلی و انقیاد حکام استر اباد میکردند لیکن در اغلب اوقات متشامت و تاز و سرکشی و فساد بودند
 و در سوائف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و روز بروز
 فتنه ایشان تزايد می یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرور می طلوع کرده
 بشیره طبعان سر بزایه خمول کشیدند دیگر شورش لکزیه و غنمان و انقلاب حدود
 شیروان بود ملخص اینمقال آنکه جماعت جا روتله لکزیه که اهل شیروان امصد و قوه البحار الجنب بودند
 ایلیجاری و باطایفه زخور که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تهر بدین یاد کرده حسنعلی خان
 حاکم شیروان با جمعیت خود در صد تنبیه آنجماعت برآمده بعد از ورود بحال شکی شبخون آورده
 حاکم شیروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از ملکه بسته اموال ایشان بتصرف آنطایفه درآمد بعد از چند
 حاجی داود نام سکوری با احمد خان او سمی قیطاق و سرخامی لکزی همه استان گشته اولاً احمد خان حاکم
 قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان حصول نه پیوسته معاودت و
 ثانی الحال بدون رفاقت او سمی آمده قلعه شامخی را متصرف و حسین خان سیکلزیکی جدید شیروان را گرفته
 بقتل آوردند و بضمط شیروان و نواحی آن پرداخته این مرتباً بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب
 بآن دولت معدلت اکتساب کشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت با اسم حاجی داود صادر و ساء
 و مصطفی پاشا تبکن و امداد او مامور گشته راه بدخلیت سرخامی مسدود شدند چون سرخامی در جمعیت اینجگ
 داود پیش و بحسب قوت پیش بود و سائل بر اینجگته فرمان ایالت با اسم خود حاصل نموده در آن نواحی
 رایت اقتدار برافراشت و سار و مصطفی پاشا مامور بگنج کردید دیگر تهر و طغیان ملک
 محمود سیستانی است توضیح اینمقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی
 قلنجان سزیدر بار گردون مدارشاهی رسید اسمعیل خان بر تنبیه سپهسالاری فایز و مامور بنسخه برآ
 گردیده وارد ارض اقدس گردید و چون ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلا ی باده غرور و استکبار
 چندان اقبالی با مرو نه خوانین ارض اقدس منسک کرد سپهسالار غرور فتحعلی خان قاجار سیکلزیکی
 مشهد مقدس با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محصور گشته یک ماه ایام محاصره مهتدا

یافت تا اینکه شبی سیر محمد نام که فرس ملازمت در درخانه فتحعلی خان گسترده بود از فتحعلی خان برخیزد و ط
گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد روز دیگر ملک بهیات مجرمی
برآمده جنک کرده فتحعلی خان بزخم کلوه از پامی درآمد و این معنی سبب افتاد و استعداد ملک شده
بهمان منوال در آنسر زمین دم از خود را می میزد تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روداد
ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد تبیین ایتقال آنکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور سپهسالار
ایالت ارض اقدس را بعلی قلیخان شاملو که در آن او ان بیگاری میرو و در مشهد مقدس میبود
تفویض نمود اما روز بروز اختلال کار سپهسالار از دیاد و ماده انقلاب اشتداد مییافت چون
سپهسالار اطوار علی قلیخان را موافق شیوه نیکوایی نیافته از وسرگمران بود خواست که او را مسلوب
الاختیار سازد و علیقلی خان از مضمون کرمه و کلا یحیی ملک السی ایا اهلیم غافل گشته جمعی از
او باش که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کسان کسان او را از میان خیابان
برده مجوس ساخت و فرید با کار ایالت پرداخت در روز یازدهم محرم ۱۳۵۵ که افغانه بر
اصفهان تسلط گشتند انواقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست پس سر رشته کار است
الواط مشهد مقدس افتاده علی قلیخان نیز بساطلی که فریچیده بود بر حیده تا اینکه در ماه جمادی الاول
همان سال الواط بخانه علی قلیخان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان از مجلس بر آورده باز بشغل حکومت
مشغول ساختند اما از حکومت خراسمی با او نبود و الواط خود بر تق و فوق مهمات کلی می پرداختند
چون حرکات انجماعت ناملازم طبع سپهسالار بود ملک محمود مرسله فرستاد و او را تکلیف ارض اقدس
کرده ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان بود تجیل وارد ارض اقدس گشته مستد مکن گشته اگر چه الواط
مکون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش پردازند اما چون سخ همه جادوش
بدوشند مکافات و عمل ایندفعه خرج کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک ادرن سپهسالار
دیار بداندیشی دست پیشی داد و کولاد فاع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
در تمیزم ذکر محمود غلبه و آمدن او بر سر اصفهان محمود ولد میروس در سال که با الله

جنگ کرده او را بقتل آورد این مراتب بدولت صفویه عرض استند عا کرد که چون نخدمت محض از راه
 خیرخواهی آن دولت بطور رسیده موکب پادشاهی ازینطرف عازم حراسان شود من هم از قندهار سمت
 بهرات حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود انما می ساده لوح که در دستان تینیر عقول سطحه
 ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط نمیکرد احوال روی اندود او را بسمع قبول اصغا و ایالت قندها
 با و ابقا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستادند و حسینقلی خان خطاب دادند محمود نیز بجهان تنبیه ابدالی
 بهرات وارد سیستان و بم گردیده در خلال آنحال شهدا و بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان را
 خالی کرده ملتزم مقدم محمود می شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه بصبط کرمان پرداخت تا
 اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار محمود رسیده باعث انصراف او قندهار گردید توضیح اینمقال
 آنکه محمود در حین آمدن از قندهار بجن سلطان لکزی را که در فراه ساکن میبود مایب قندهار کرده عازم
 کرمان شد بجن سلطان فرور قلعو را از افغانه خالی دید با ملک حفیر خان سیدستانی که در قندهار مجبور
 بود توطیه و تمهید کرده باظهار دو تخواهی صفویه سر از کرمان جمول بر آورده بدستباری فارسی زبانان
 سلامی شورش در داده جمعی از افغانه را که در قلعو بودند مقتول و صبح افغانه سر و ن با قف کشته و از
 داخل قلعو کشته بجن سلطان و ملک حفیر خان ابدست آورده با فارسی زبانان بقتل آوردند محمود بعد
 از شنیدن این خبر کرمان انا راج و اسیر کرده آسنگ قندهار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریز
 گیر غریمیش کشته شست هزار کس از افغانه قندهار و بلوچ و سراره آنست جمع کرده آمده قلعو کرمان محصور
 و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی با مداد قلعو کیان نپرداخت اباالی قلعو ناچار طالب
 امان و متقبیل بشکست گشته در باب تفویض قلعو تا انجام کار استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم
 اصفهان شد اعیان دولت بهتیمه اسباب قتال و در جنا خانه را کشوده مردم روستای و بازار
 که از فنون جنگ عاری بودند بسیف و سنان و درع و خنجر و کل و دریا و کویال بر یک ثانی رستم
 مل ساختند و جمیعت تمام میدان کارزار شافتند و روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی ۱۰۳۶ هزار و صد و
 چهار مطابق او دیل در کلونابا و چهار فرسخی اصفهان تلامی فریقین واقع شده قزلباشیه

مغلوب و رستم خان فولاد آقاسی ثبات قدم و زریده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت
 مقبول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان درآمده بقیه اسبف وارد شهر اصفهان
 و بنام سیبیه بندی در دروب محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود آمده فرج آباد را برای نزول خستیار و
 از پشت سیبیه آغاز کیر و دار نمود و در غره جمادی الاخری ۱۳۰۳ مطابق بارس سیل اتفاق افتاد
 در میان کیفیت محمود غلجه با صفهان در ابتدای سال بر اختلاف ۱۳۰۳
 توشقان ایل چون سلطان دارالقرار ابتلا یعنی مهر جهان آرا بغرم تنخیر شهرستان حمل رایت
 اعتلا افراخته لشکر بهار بر بمن سنکامه بهمن و غارتگر شهری گشت و افغان هزار دستان با هزار
 دستان شورافزای فرج آباد چمن و هزاره بلبل و بلوچ خارانگی کل مالک پامی تخت کلشن کردید
 محمودیان با کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی با صفهان
 خواهد رسید سلکت جمعیت خود را از بهم نسیب پاشیدند اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند
 این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم رجب بولیعهدی آورده و چون آثار شد
 و قطانت از ناصیه حال او نفوس نمشد بعد از چهار روز او را بد مورقانی راجع و صفی میرزا بجای او را بجای
 او بر سند ولایت عهدتیکه دادند باز در بیست و هفتم رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه فال را
 بنام شاهزاده طهاسب میرزا زدند و در شب سوم ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان
 ساختند که شاید در سمت فروین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود بعد
 از خروج طهاسب میرزا افغانه بنامی محاصره گذاشته اطراف شهر را سیبیه بندی و راه آمد و شد را یکبار
 مسدود ساختند پس با تمام کمال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت نیز قوت
 آتش غلا و نایره بلا بالا میکرفت بجدی که مردم برای اکل مینه میمردند و بزرگان در اسوق و محلات اطفال
 خورد سال را در دیده و ذبح کرده میخوردند دلها برای کندم چون کندم سینه چاک میبود و طایر جانها در غم
 دانه گرفتار دام هلاک برای کرده نانی در دنیا چون تنور با آتش حسرت میتافت و چشم مردم قرصی برآ
 نهاری سوامی پنجه کش خورشید نمیبافت از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین بنان بیاد شکر لب

۱۱۳۴
 کد
 ۴۳۶۶

خوش میکنند و شکر لبان کجای ریزه قند نباتات میخایند بهوس میوه دامن نخل زندگی برپسند
 و بیاد انکور خاک پامی درخت تاک را از کبیل راه چون توتیامی غوزه چشم میکشیدند کسانیکه از جائه
 ابریشمی تن میپوشیدند چون گرم سله برک خوردن تنیدند و جمعی که مغز لوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع
 پوست درختان افتادند اگر دانه ارزنی میجستند رفیق را پی نخود سیاه میفرستادند و اگر حبه جاورسی می یافتند
 در تقسیم آن متنه بر خشکاش مینهادند کسی روی پیاز را سیسینید و دانه ماش از شادنج عدسی غریز تر کردید
 سایلان از بردن اسم نان تومی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت
 لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ بر دل بریان میکشیدند و قمری در حسرت شاهی کوزنایان
 میکشت او جاق مبطنها کور شد و چراغ دو دمانه بانی نور اصفهان یکبار ه ویران گردید و خطی آدم علاوه
 مخطمان انسانی دولت را طاقت گسیخته شد خاک عجز و هوان بر فرق خشت تا اینکه بدادن شهر مضمون گشته
 در یازدهم محرم ۱۳۵۰ مطابق بارس ایل خاقان شهید را بفرج آباد برده افسر سردری ابر سر انحضرت کش تاج
 و افسر زدند و بهمان شب محمود سن برامی غنبط خراین و کارخانه جات پادشاهی روانه اصفهان خشت
 و خود در چهاردهم ماه فروردین با فر فرعون و بیداد شدادی داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از آن
 که سنوح واقعه اصفهان در آخر ماه محرم در دار سلطه قزوین بطها سب میرزا رسید بر اورنگ شاهی
 جلوس کرده نکته سنجان قزوین آخر محرم را تارخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افغانه برای اخلاص
 کار حضرت شاه طها سب مامور قزوین گشته بعد از ورود افغانه بده فرسخ قزوین شاه طها سب با قلبی که
 همراه داشت سرخویش و راه آذربایجان پیش گرفته اباالی قزوین چون شاه راد و رود دشمن بر ایزور دیدند
 بعد از معاهده و استیمن افغانه داخل شهر ساختند و افغانه دست تعدی را استین بر آورده از کوتا
 بینی بدست درازی برداشتند یعنی را حوصله قزوین میان بر نفاقه شمشیر حمیت خشتند و هر کس بهمان جود
 در آویخته جمع از ایشان بر ابر خاک هلاک اندختند افغانه که در باغات و خارج شهر بودند سر اسیرم
 گریز و بجانب اصفهان تگاورا بگریختند محمود با سماع این خبر فکر دفع قزلباشیه افتاده در روزیکه افغانه از
 قزوین برگشته وارد اصفهان میشدند شروع بملاحظه سان امرای معزول و معارف کرده یکصد و چهارده

از ایشان را یکجا از تنگ گذرانیده و هر جا که مکان اهل سلاح و معروفی میرفت گرفته آشکار و نهان لقب را بر تن
 و جمعی را بتنجیر شیر از ما مور ساخته و ایشان رفته نه ماه شیر از ما محصور و بتصرف در آوردند و محمود و قریب
 سال در ولایت مزبور راهت حکمرانی افروخته بعد از آن و سوسه نفسانی او را بفرسودن و رفع شان بر او کان
 انداخته جمیع اولاد و اخادد خاقان مغفور را که صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند معروض تیغ جفا ساخته
 نفس ایشان را بقم فرستادند و بعد از چندی جنون قومی و فالج شدید بر او طاری شده دیوانه وار خود
 بیگانه گشته امرونی او بکلم جنون از نفاذ و جبر میان عاقل گردید و دو روز هم شهر شعبان ۳۷^{هـ} مطابق
 بیلان بیل اشرف بنعمی شش که بانتظار مرگ او میرست جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده از کج عمر
 برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخت کس فرستاده محمود انجمنه بپاک کرده من خلیل استقلال
 جالس سیر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بندر و قم و قزوین و طهران را بایول کرنی که
 راس الخدی عراق و خراسان است بجزیه تصرف در آورد و دیگر غلبه روسیه است بدار
 المزر و کیلاتات توضیح اینمقال آنکه درین سیه که شاه طهماسب در قزوین سر با فرسوری است
 اسمعیل بیگ نام از توابع وزیر عظمی برسم سفارت و غرم استمداد مملکت روس فرستاده جمعی از روسیه
 بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب بسر کردگی سردار روسیه آمده سفاین ایشان در قرضه دست
 توقف انداخت وزیر رشت از در مدافع در آمده مغلوب و روسیه را باطلی که در جنب شهر رشت قعت
 محل انداخته بار توقف کشودند و حرف روسیه نیکه مانجو اش ایندولت راه دور و در اراطی کرده ایم و
 ایچی شاه طهماسب بوکالت اوکل دار المزر را از نیاز آباد تا صد استرا با بدولت روسیه تفویض
 نموده که صیانت ایندولت کرده بدفع دشمن پردازیم و باین عاراه دخل و تصرف در ولایت دار المزر
 میخواستند اما دست تعرض کشیده داشته بهیچ وجه پیرامون بال دیوان غیر آن نمیگشتند تا اینکه متعاقب
 سردار بزرگ ایشان باده هزار کس آمده خستیا جمیع دار المزر الی نیاز آباد بموجب نوشته که اسمعیل بیگ
 بوکالت دولت علیه صفویه بر روسیه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه
 آمده در خارج رشت ملاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه رشت و کهدام را متصرف و بدو

منازع و سهیم دو سال در آن نواحی بصبط و اخذ و عمل وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلندر
 مشهور با اسمعیل میرزا در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده
 لایبجان و بیجان را که در تصرف قلندر بود متصرف گشتند و بفاصله چند مایل پادشاه روسیه از راه خشک
 از سمت قلعه تشر با عساکر بیست و هفت هزار و در بند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبه لکنیه و روسیه که اعدا عدو دولت
 بودند در بند آذون و رضای اعیان این دولت نبوده از باب اطاعت درآمدند پادشاه مزبور از بخیلیه
 نارین قلعه در بند کرده سه هزار نفر تفنگچی که روسیه آنرا سولدات گویند با ستیخان آنجا گذاشته بود که در
 سالیان را متصرف و همان اخذ و مقاطعه مال وجوهات حسابی اکتفا کرده معاودت بمقر سلطنت خود
 نمود و بکرتلط و استیلای روسیه است بر ممالک آذربایجان بمسین اینمقال آنکه
 بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم آذربایجان
 بکرستان و عارف احمد پاشای بیروان و عبدالهد پاشا کوپری اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا
 والی بغداد بکرمانشهان و بهمان مامور گشته هر یک با عساکر بیست و هفت هزار خود درایت غریمت اجرت شدند
 و اندر یامی لشکر آذربایجان ادشمن جمعه چهارم وجه حیرت در انداختند ابراهیم پاشا فیلسر اجمیطه بصبط
 در آورده و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بیروان آمده چهار ماه قلعه را محصور کرده و چون از جانب اعیان
 دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالهد پاشای کوپری اوغلی
 در بهمان سال بغرم تسخیر تبریز و بیروان حرکت کرده در چینی که موکب شاهیه در اردبیل توقف داشت بر سر
 تبریز آمده چون صورت تسخیر در آنسال در آینه مراد روی نمود و عطف عثمان کرده در خومی و سلیمان
 و در سال دیگر بار گشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهالی آنجا را عموماً از تنگ گذارینده و حسن پاشای والی
 بغداد درایت غریمت بجانب کرمانشهان برافراشته و کرمانشهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی
 در کرمانشهان بدار البقا شافته احمد پاشا پسرش از دولت عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر بهمان شد فریدون
 مکرری که در آن اوان حاکم بهمان بود بیانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و اهالی بهمان
 با امید امداد مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا نیز بقلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت بظهور

رسانید و بعد از و سار و مصطفی پاشا بمسخر کنجه و علی پاشا بمسخر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و صحه
 محمد کنجه نیز بحیثه ضرب سطر و میه در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند موبک شاهی از اردبیل
 عازم طهران گردید و رومیه آمده اردبیل و مغنات و زرنجان و سلطانیه و مجال کر از را بحیثه تصرف آورد
 و آنوقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود اشرف چون خبر خدای آذربایجان و فرحت
 شاه طهماسب بجانب طهران شنیده بسعت تمام عازم طهران گردیده در قره اندرمان که در جنب طهران
 واقع و مضرب خیم سلطنت میبود عساکر قزلباشیه بمقابله پرداخته در سلمان آباد طهران ملاقی فریقین
 واقع شده و قزلباشیه شکست یافته بود می بریت شافند شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران
 و استرآباد شد اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سیدال ناصر صری سردار خود را بمسخر قزوین مامور ساخته آنجا
 اصفهان کرد و اهل قزوین را بد در مقام اطاعت در آمد بعد از آنکه موبک شاهی وارد مازندران شد از آنجا
 غریت استرآباد کرده فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرفراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمداغه افغانه
 طهران روانه ساخت مشار الیه هم در برابر هم آباد طهران ملاقی افغان گشته باطلال اصداد و سستی اهل عماد کار
 نساخته بی نیل مراد روانه استرآباد شد طهرانیان نیز مایوس از امداد و بافقانیان مطیع و متفاد گشتند با
 ساد و قلم که تا آن زمان با شرف طریق مخالفت میسرند راه متابعت گشوده شهر را سپردند
 در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ و صلحی که فیما بین او و
 رومیه بوقوع میوست در سال سیوم جلوس اشرف احمد پاشای والی بغداد از دولت
 عثمانی بسردار می منصوب و با فوجی عظیم با اتفاق خانک پاشای حاکم بابل و عبدالرحمن پاشای حاکم بهمن
 و قرامصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخر ملک متصرف
 افغانه مامور گشته وارد بهمان و از آنجا جمعی را بدینرآباد و شهر کرد و فراهان و یلخی نزد اشرف فرستاده بنعام دادند
 که افغانه طایفه بی پای و سر بدون ایلیت مالک سیر و افسند چون پادشاهان و ارب پادشاهان میان
 خاقان شهید را با و سپرده از راه رسم سلطنت عارضی کناره گیرند اشرف نیز از اصفهان عازم کلانجا
 گشته چایا فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان میبود از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشاند

و سر اورانرد ایلمچی روم فرستاد و جواب ایشان را بزبان تند سیف و سنان محول ساخت اینمغنی
 نایره انس و زختم رومیه کشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از بهمان رایت
 افزای هجوم شده در شھر کرد تلافی عسکرین و اشتعال نوایر شور و شین بدین فریقین گردیده رومیه مغلوب
 و مقهور شده رخت غریمت بود می نیرمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان شد در سال بعد مجدداً
 احمد پاشا بهمان لوا می عزم فرخت و طرح مصالحه انداخته قرار داد ممالک و تعیین حدود و تحدید سنود
 باین دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی باکر از وزنجان و سلطانیه و خلخال و آذربیل
 بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز با فاغنه مقرر و مستعلق باشد بدین عهد و میثاق
 صلح اتفاق و رفع غایله نزاع و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گشتند در سال چهارم جلوس
 اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تا کیند بسیار صلح
 و صلاح و تهیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلیچی گرمی روم بود
 و همراه ایلمچی فرور روانه دربار عثمانی گردید در میان چند نفری که در ایام قدرت ایران
 یاد عامی شاهزادگی اظهار خود سری و آزادی کردند اول صغی میرزای نامی
 بود که در سمت تختیاری بهم رسید حقیقت احوال او اینکه مومی الیه شخصی بود از طایفه کرانی و در سال
 هزار و صد و سی و هفت در خلیل آباد بختیاری منبعت شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان سعید
 کرده میگفت که نام من اولاً ابوالمعصوم میرزا بوده ثانیاً این اسم را گدشته ام محمد حسین خان کلم بختیاری از راه
 ساده لوحی با سرخیلان بختیاری وجود او را معتنم و مقدم او را گرامی و محترم داشته سر برقه اطاعت گشتند
 و مومی الیه زنی از شوهد اصفهان شاهد خود کرده با دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذارته
 بود از خلیل آباد خواجه سرا و آدم زفته او را نیز با احترام آوردند و در بهمانجا افتتاح کار کرده از قام با طراف
 نوشت اما حقیقه را بسمت چپ زده خطه را در مساجد و منابر با اسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را
 ثانی اسم او کرد اینده و حکام شوستر و کوه کیلویه و روسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت
 بستند و امر برای تعیین کرده در آن نواحی کمال تکلیف بهم رسانیدند تا اینکه از جانب حضرت ظل اللهی

در حسنی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارکان دولت عملی صنغی میرزا امر والا صدو
یافت که چون شاهزادگی منحصراً به شاه طهماسب و ادعای آن شخص خلاف واقع است او را گرفته بطی که
در چیده اند برچینند آند بر وفق اشاره والا در حسنی که ده دشت متصرفی میرزا بود او را گرفته بقتل
رسانیدند و این قضیه در واسط شهر محرم ۱۰۳۴ هجری روی نمود پس سید احمد نواده میرزا
داود متولی سابق مشهد مقدس است ملخص احوال و اینکه بعد از واقعه صفهان که شاه طهماسب عازم
آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقورفت و در آنجا رقم مجهولی مشعر بر تفویض ختم تیار مهمات فارس
و کرمان بمهر شاه طهماسب با اسم خود ابراز و عوام کا الانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از
او باش را فراهم آورده عازم بوانات و بمردشت فارس که در دشت فرسخی شیراز واقع است گردید
در آن او ان زبردست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابل سید احمد فرستاده در سر
یل خان تلامذی فریقین واقع شده سید احمد منظم کشته با بر قوه آمده مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و بدست
حکم مجهول او آگاهی حاصل شده او را گرفته مجوس ساختند بعد از دو ماه از مجوس فرار کرده بجانب
چهرم شافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از چهرم رفتند در اب و نیز بر باد امره ضبط
در آورده جمعیتی موفور منعقد و کرمان را تصرف کرده در چهاردهم شهر ربیع الاول ۱۰۳۴ هجری مطابق قومی
جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود راند و که وجعه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتند او
مامور و سید احمد در قلعه حصار محصور و بالاخره گرفتار گشته او را با صفهان آورده بامر اشرف گردان
زده هوای سروری را از سر او بیرون کرده و عاقبت بزور زیاده سرمی از پا درآمد پس پس
محمد علی نام رنجانی مشهور بصنغی میرزا می نامی است کیفیت احوال و اینکه در
محرم ۱۰۳۴ هجری مطابق تقویمی میل در لباس درویشی وارد شوشتر از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان
میباشد جمعی الواط او را دیده میگفته اند که چشمهای این شخص در نظر ما چشم آن صنغی میرزا شباهت دارد شاید
او باشد و او تخاصی داشت عوام از عین حیاقت جمعیت کرده خریدار او شدند نایب شوشتر با سماع این خبر
متوختش گشته اراده تنبیه او نموده او را بر کرده بجزیره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان

دولت قیصری عباسیات اینکه شاهزاده ایران سپاه دولت عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزاده کی او را
 تصدیق نموده مومی الیه را بدر بار عثمانی احضار و بعد از ورود او بکوالی اسلامبول هماننداری تعیین و در
 اسکو دار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع احمد خان پادشاه روم باعث تبار
 صدور بعضی حرکات او را بشهر سلانیک که بیجه منزل آنطرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگست و فرستاد
 و بعد از چندی از آنجا نیز او را بخریره لیمین فرستاده کسان او را مرض ساختند و تمه احوال او در
 بیان وقایع سال هشتم نگارش خواهد یافت دیگر سید حسین نام قلندری بود که از سر راه قفقز
 رفته مدتی در قندهار در یوزه کرد وادی بیسامانی میبود و از آنجا همراه افاغنه در کوهت دروشی با صفتها
 بعد از قتل صفی میسر زامی کرانی میان جماعت جوانی رفته خود را بعباس میرا موسوم داد ادعای برادری
 خاقان مرحوم کرده تمناهای سروری کوشه کلاه بهوس بر شکست و بر سندان دعوی دروغ راست
 و از طوائف جوانی و مردم اطرافی جمعی فراهم آورده چون کارش مایه نداشت جناب آسایه لوی ریاست
 سری بر آورده باز سرگریبان عدم کشید و شمع دوشش چون از صدق فروغی نداشت زود پایان رسید
 دیگر شخصی در سمت شمیل بندر بهم رسیده با دعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا
 نامیده شاهزاده خرسوار شهرت یافت و در شمیل چهار صد پانصد نفر از اعراب بتا در بر سر خود جمع
 کرده از آنجا نزد عبداللہ خاکن بلوچ رفته جمعی از بلوچ با عانت او برخاستند و از آنجا بمیان طایفه بازری
 آمده انطاغیه نیز با او متفق و غرمت بندر کرده با سید احمد نواده میزاد او و که در آن اوان آوسر
 در آن سمت ریاست استقلال بر افراشته مجادله نموده سید احمد را منزه ساخت و بندر را با محال شمیل
 و سیناب بچطه تصرف در آورد بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مامور گشته با او محاربه و مومی الیه
 شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایات افغانی گردید دیگر
 زینل نام قلندریست که در لاهیجان بهم رسید و او ولد ابراهیم نام کوچی بود که با چند نفر از قلندران مراد
 رفیق گشته در قریه تکام من اعمال دیلمان بضمون اینکه مع بعد دروشی اگر هیچ نداری شاهی از کلاه
 نمود و پوست تخت بهوس افسر و سیر و اجریده و شاخ نصیر بفر علم و نفیسه افتاده و از چادر قلندری پا

مخکاه دارائی سلطنت گذاشته با دعای پسر شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد جماعت صوفیانی
درشوند و دیلمان را فریفته رایت حکم برافراشت و دیلمان را بارانکوه تصرف کرد در آن اوان محمد رضا
خان عبدالکوچرچی باشی که سپهسالار و صاحب خنتیاری کیدان بود در لایسجان توقف داشت این
خبر را شنیده با دوسه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته
به تنکابن برگشت و قلندر همان روز داخل لایسجان گشته لایسجان را با تیمجان ضمیمه متصرفات خود گردانید
محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لایسجان گشته در رانکوه ملاقی واقع و قلندر
مفهور شده بجانب کهدم کرخت و در آنجا مجدداً اسکن جمعیت او از شاه سون و سایر رجال نظام
یافته ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایق آمده باروتیه
ار دیل و در حوالی اردبیل جنگ کرده شکست یافت و بعد از آن میان شاه ایسون آمده جمعی از شاه ایسون
با خود متفق ساخته جمعیتی انعقاد داده بمغانات رفته با علی قلی خان شاه ایسونی که دم از هواخواهی و انقیاد
رویتیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته با ماسوله آمد بالاخره جمعی از طایفه شاه ایسون که ماروسیه لقب
داشتند با جماعت ماسوله که از بیجا بات قلندر تنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته
در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکردگان اروس بردند

در بیان نسب و مولد جناب ظلّ اللّٰهی

بر آگاه دلان دقیقه رس که همین زادگان آبای علوی و ائمهات سفلی اند واضح خواهد که سعادت
باری که زاده لطف خدای یگانه و کرامی فسرزند مادر زمانه باشند مفاخرتش به نسب است و میباید
سلطنت مکتب زیرا که بدلول نص و کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلند همگان پست ترین پایه
سلمت عتبار است و مارل ترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خدا داد خویش است نه بجان
آهین و گوهر شاهوار را نازش باب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصاً این برگزیده خدا و برکت
کرده لطف ایزد توانا که بعد از فضل الهی اعضا دشن شمشیر خویش است نه بزور بازوی اهل و عیش
و یگانه و خویش دو دمانها از نسبت دو دمانش چراغ دو دمان افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش

دولت خاندان اندوخته نیام مصمام حدیثش را دولت تیموری در آئین است و در بارجم کمندش
 سلسله حکیمه و تمار حلقه نشین نظم ز بهم خدنگش قضای تیز پر ز تیغ کجش راست کار قدر
 اگر مادر آفرود از قهر چهره چو خورشید آتش زند در سپهر اگر مهر از عارضش دم زند
 دم صبح آتش بعالم زند در آتش گریزد سمندر ز بیم نهد سر بکوه و بیابان نسیم
 درین صورت کلک سخن اسبج را از کارش آمل طلب باز داشت اولی است اما چون عرض مؤرخ کجینط
 کلیات احوال خدیو بهمال و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال است نگاشته لوح بیان میگرد که
 آنحضرت از ایل قرقلو و تفرقلو نوعی از انواع فشار و فشار از جنس ترکمان میباشد مسکن قدیم
 ایل مزبور ترکستان بود در ایامیکه مغولیه بتوران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در
 آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریبات کوچ
 کرده در سر چشمه میاب کوبکاب من مجال ایوردخراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس در
 میست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو است توطن جسته تابستان در آنجا ایستاد همیشه زمستان در حدود
 دره جزقند همیشه میکرده اند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد
 و بجز مطابق لوتی میل در قلعه و سجد دره جزقند در مکانی که بالفعل عمارت عالیه در آنجا احداث بود
 خانه شهرت یافته اتفاق افتاده با سمجد خود در قلی بیگ موسوم گردیده و در پانزده سالگی قدم بر بجا
 رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ منظر کارهای شکر کشته در مبادی
 حال آثار دولت و فراقبال از ناصیه احوال او ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر میشد و در عالم
 خود مادر آفاق بود بین الامم بنا در قلی بیگ مشهور شد در آغاز کار جناب ظل الهی
 از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند مرا و جت را مار و پود و بیامی بقای بنی آدم ساخت
 و باین جنس اکسون طراز جامه قوام و دوام برودش نوع بشر انداخته تحریر مخصوص خداوند صمد است
 و تفر و شایسته ایزدیکانه الذی لم یلد و لم یولد و لم ینکن که کفوالحد حضرت ظل الهی در آن
 که آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و سن کامریجان یجان عیش و کامرانی بود مایل تا اهل کشته چون

بابا علی بیگ کورده احمد لو که از رؤسای افشاریه امیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبیکه معرکه آرامی
 رزم و نبرد میبود از جامه خانه نسبت خویشی اندو دمان شریف رسای مفاخرت در بر خویش داشت
 آنحضرت طالب پیوند و راغب بخو استگاری صیده آنعا دتمند شد اکثری از حد پیشه کان فشا رسالک
 استماع و بینکاره آرامی خبک و نزاع کشته جمعی از رؤسای انطا یفه باین علت بهم آغوش شایهفت او
 بخوابه ریخ و عن شدند و بالاخره بحکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن مخدیره سردق
 عفاف در سال هزار و صد و سی و یک در کتب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب
 مذکور گذشته مشاهده کرده کامکار رضا قلی میرزا بوجود آمد و بعد از پنجسال آنستوره رخ بنقاب
 تراب کشیده صیده دیگر او را در سلک ازدواج و پردگیان حریم عفت انتظام دادند نصر الدین میرزا و اما مقلی
 میرزا کو بهران آندرج و اختران آن برج اند هر چند در آغاز ظهور کوب اقبال این چند یوسفیه مال قانع و امور
 که در سمت دره جزو امیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آنحدود و ناحیه و دشت از آنحضرت با افشاریه
 اضداد و ترکمانیه و اکراد و اوزبیکه و سایر طوایف و اهل عناد بوقوع پیوست و کوششی که از بد اندیشگان
 در اخلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهایی که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شده تا آن طایفه را
 رام و سرحدات را فرین آرام کردند اگر شمه از پیریک تحریک کرد و تارخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه
 و کتانی میگرد و خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه لیکن چون در این روزنامه طفرت نامه باقتضای
 سخن مامور و غرض اصلی صلب کلیات امورات گنדה همه جارسم اجمال و ایجاز مرعی داشته
 کمیت قلم را بجانب اقتصار عنان کرامی میسازد بعد از آن که بزعم آرامی دوران در عشرت سرای
 ایران سازنا سازی کوک کرد در هر گوشه از مخالف و موالف نو اها و از هر سری چون کاسه طنس بود
 صداها برخواست و تاجیک چنگ آسایینه بناخن حسرت خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی
 از دست داده در دایره محنت کف زمان افسوس گشتند و هر جا قومی دستی بود سر از کربان خود بر
 و کردن سر از می در آورده پا از اندازه بیرون گذاشت از آن حمل ملک محمودیستانی بقزقی
 که مذکور شد بر مشهد مقدس استولی شده رایت طغیان بر او داشت و حضرت ظل اللهی تا آن اوان در حد و امیورد

وکلات و باقی سرحدات و شت مشغول ملک داری و بچنگال خونریز جلالت شاهباز اوج دشمن شکاری
 بوده مانند شیر صیاد همیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند چون دیدند که ساقی حرم پسنانی از
 ساغر ماه و مهر خونابه غم باهل ایران پیمود و حریف تنگ ظرف زمانه از بدستی کاسه بر سر ضعیفان
 شکست و راهزن فتنه جوی دهرست تقا دل کشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بر بست این
 معنی احوصله غیرت آنحضرت بر تافتة بالهام خداوندی نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و سیروی غم
 بلند و قوت همت ارجمند طوائف افشار و اکراد و باقی ایلات را که ساکن ابیورد و دره جسن و کلات
 بودند بجزه خدمت احضار و کلات را که حصن حصین و قلعه خدا آفرین بود با قلعه دستجرد و ابیورد که پیوسته
 جولانگاه اشتهبستی نورد و مسکن و ماوامی دولتخواهان اخلاص پرورد بود برای افراختن سیرق حکم
 رانی اختیاری و بیاری کرد کار آغاز کردند آری غصنفصولتی که مهابت صناعتش فی دناخن
 شیران جهان کنندگی حوصله و زر دکه بهر کفایت حاصلتی از روباها بازی سرخ پلنگ خود دعوی شیر
 مردمی کردن افرازد و سرور می که همیشه کردن و سر از ان کردن بطوق اطاعتش خم داشته اند
 کی رو ادا رد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد و ایلات عمده که بهمراهی توفیق سرتدم ساخته
 سالک این طریق شدند و فرقه بودند یکی فشاریه که شرف انتساب با بنجاب داشتند دیگر اکراد که ساکن
 دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند که طوائف دیگر نیز در میان بهره اند و زحمت
 خدیو فرزانه میکشند اما آن دو فرقه در بدو حال به بدستی تائید خداک تسعالت با زومی قبالت خسروی را
 بمنزله دو دست خصم افکن و ساغخت فیروز را بمساعت سعادت دو پنجه دشمن شکن بودند بعد از خدی
 بعضی فشاریه و اکراد که صحرا کرد و ادبی ساده لوحی بودند بوساوس شیطان فحلف الاراده کشته از افشار
 فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمساعت مکان و عدت خود متظاهر شده با آنحضرت در مقام کاوش
 بعضی نزد ملک محمود رفتند با او از در الفت و سازش درآمده از اکراد دره جسن و ابیورد و جمعی با اکراد
 جنویشان پیوستند و گروهی با ترکمانیه ناعقد مؤلف بستند و بر یک بقدر امکان رنگارنگی و شعبده باخته
 و بادشمنان آینه و با آنحضرت در آویختند سومی سیصد چهار صد خانوار ایل جلایر که با طما سب قلی بیگ کیل

و محمد علی بیگ و ترخان بیگ نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و وهنی در خصلت قوی بسیار
 راه نداده در شدت و رخا ملزم رکاب نصرت انتساب در سختی و سستی سایه آساید نباله رو چتر خورشید
 قباب بودند و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن بهمت برسان زده با اتفاق بهو اخواهان کزین
 خواب گاه را خانه زین ساخته رایت غرم افراشت و با هر فن بنامی گیر و دار گذاشت در بیان
 توجه موکب و الای بجانب ارض اقدس فیض بن بیان بعزم دفع خصمان
 اینمغنی مانند بدر انور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کواکب آفتاب است و بلند
 پروازی شیره طبعان تا طلوع طلوعه سیمره جانتاب نهجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از
 آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سمری کرد و رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت وهم
 بطوق خدمت او کردن نهادند و در اطاعت بر روی کشادند از انجم قلیچ خان پاپلو و امام قلی ایریوشی
 بودند که از صولت نادر روی بر تافته نزد ملک شافتند صد و این حرکت از افشاریه بر طبع غیور خدیو بهمال
 تا ملائم افتاده چاره جوئی کار ایشان بیک خیال بھر طرف روانه و در تدبیر این امر غالب بجهانه شدند
 اینکه ملک و سائل بر اینخته چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنجناب اندیشه مند و هراسان میبود
 مستحید بر نیاز مندانه نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات موکد بعهد و عهد فرستاد که ما را از آمدن بارض
 اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظور می نیست اگر در عالم اعلی رسم موافقت مرعی گردد منتج
 فواید خیر و باعث انسداد راه فنا و غیر خواهد بود آنحضرت نیز قبول مسؤل ملک کرده عازم ارض اقدس شد
 که دوروزی با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را رفع و در خلوت یا شکار گاه شرو وجودش را دفع کند
 سخت با افشاریه و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند متمدن گردیده فرمودند که در روز جرید بازی خود ساز
 کرده مهیا باشند منظور اینکه آنحضرت در آشنای بازی و اسب تازی جلو اسب ملک را بر بوده با تمام کار
 پروازند و هواخان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در آویخته ایشان را از مرکب سستی در آرزوی کبر
 در میدانگاه ملوک با ملک گرم جرید بازی بودند بعزم عنان کبیری ملک دست انداختند چون زمام
 توسن امور در دست رایش قضا است پشت دستی که یکه باز آسمان پیشش از پنجه آفتاب پشت بزین

گذاشته بردها را بسبب ملک خورده جلوه دست نیامد ملک از آنجا که سرست با دوه هوش ربامی نجات بود
 تفرس این معنی نکرده بعد از انقضای میسدان بجانب شهر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته در
 کمین وقت میبود تا اینکه بنصایح مشفقانه اماله قلیچ خان و امام قلی کرده باظهار التیام ایشان را
 با خود رام ساخت و بعد از آنکه ملک را بسته فرسخی مشهد مقدس تحریک بشکار کرده ملک بخوابش آن
 حضرت یکروز پیشتر حرکت و حضرت ظل الهی روز دیگر امام قلی و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از
 ورود بقریه یا مخانه من اعمال مشهد مقدس چون صید بام افتاده را از دست رها کردن مقتضای
 عقل خدا داد نبود آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف دستیاری و در باطن لبان شمشیر
 از خونخواری میزدند از میان برداشتند و از آنجا عازم ایورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع
 کینه جوان کاشتنند در بیان آغاز محاربه ظل سبحانی با ملک محمود سیستان
 ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شجر خلاف آن ازاده سر و حدیقه
 راست کیشی خزر برگ بید پیکان برمی نخواست خورد و بار کران زیاده سری را که بردوش دارد بر منزل
 نجات نخواهد برد و عنایب حالش نواسج این مقال کردید که بدت روز اول که دیدش کفتم
 آنکه روزم سپه کنز این است پس با اگر اچشکرک نوشت که یا با من متفق شده بدفع جناب ناد
 پروازید یا کار جنگ را آماده سازید اگر ابا و جواب دادند که آنجناب کردن فراز است مؤید و دلاور است
 بسوخته ایبد و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در نهایت استعمار تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون
 و این خیال از حیرت ما افزون است ملک چون عذر ایشان را مشوب بعذر دانست و از کار عنان
 جواب آن گروه است تمام رایحه دوزخی نمود غم نبیه آنطایفه کرده چون راه کلات و چهچه و همنه
 بر کوستانات عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود غیرت انست را متعرون بمصلحتی ناسته بانج شش
 کس از راه را دکان متوجه جنوبشان کردید در منزل مزبور مجدداً اگر ادرکس بعذرت خواهی نزد ملک فرستاد
 پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است از این ماجرا در گذرد از آنجا که
 ملک محمود را ماده جوینی دماغی شده بود و فرستاده اکراد را قطع بینی کرده باز گردانید این معنی سبب است

عموم اگرادگشته باستیناف لوازم سرکشی برداختند و بغرم مدافعتش آمدند اما از نامسایم بخت مغلوب
 گشته فراری و بقلعجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خویشان گشته بنا گذاشت که قلاع اگراد
 تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان ایورعه مال در ارض مقدس ساکن ساخته زمام خستیار ایشان را
 بدست گیرد اولاً تاخت قلعه زیدالملور که در دوفرخنجی خویشان واقع و سقتاق انجماعت بود پیشنها و خاطر
 ساخته محاصره کرده در ضلالت آنحال خدیو بهمال مانند بلای ناگهان بسرقتش رسیدند تبیین
 اینمقال آنکه بعد از وصول خبر غنیمت ملک سمت خویشان حضرت ظل الهی باشوکت دشان چون سرجو
 و رعد خردشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعصب ایلی بغرم اعانت اگراد ایلعار و در ابستد امی کار
 در دوفرخنجی خویشان بوجی از اتباع ملک که اسباب و توپخانه او را از مشهد مقدس می آوردند دو چارگشته
 اکثری را مقتول و معدومی از آن گروه از ورطه هلاکت جان سلامت بدر بردند محمود از این واقعه غمی
 کند قلعه کبری را تاب و شمشیر عاصی کشی آب داده گرم گرفت و گیر و قلعه در شرف تسخیر بود که دفعتاً
 حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن عریبه جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته
 بکله زهره شکاف قلب شکر محمودی اشکافته خود را به پای قلعه و سران قلعه خود را به پای او رسانید
 از تنگنای محصور می نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر مراسم خرم در حوالی قلعه سنگریزی تب
 داده بعد از وقوع تلافی و ظهور شکست از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل الهی
 عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول و
 در آن شب اگرادی که از خوف ملک به پیغولها منتفی گشته بودند از مرده و رود موکب اقدس حیاتی
 تازه و بهجتی بی اندازه یافته بار و ساسر قدم ساخته بخدمت و آلا پیوستند و بتجدید از روی مصداق
 عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک نیمروز یعنی خورشید جهان افروز از قلعه افق تنگ کشیده آهنگ خود
 نمائی کرد ملک محمود لوامی عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر و دست سعی را از دست
 مطلب قاصر یافت کشته عثمان و شکسته سنان روی بر تافت و تفنیک و توپخانه را حصار خود ساخته
 بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز بهما تا عشرت آباد حدمشهد و خویشان از اطراف ملک گردیدند

کردند که شاید ملک از پناه تو پناه بمعرفه جنگ آید فایده نکر و چون طایفه فشار و اگر او تا آن زمان
 منکر یراق تفنگ و همیشه بر تیغ و سنان خصم افکن میدان جنگ میبودند آنحضرت در آنوقت
 ایشان را بتو پناه و تفنگی منافی عزم دانسته ترک رزم و از عشرت آباد اگر در امر خص ساخت خود
 بجانب ایسورد و صرف زمام عزم کردند ملک نیز عمر دوباره را مختتم یافت و در ارض فیض مقام
 گردید و ذکر تسخیرین کی قلعه و باقی قلعات ایسورد بزور بازوی ظفر پرورد
 چون همگی قلعات ایسورد که در تصرف افشاریه اصداد میبود محمودی شده در صد مخالفت
 بودند از آنجمله جماعت ایرلومی سکنه سکنه کی قلعه که در دو فرسخی ایسورد واقع است هر چند که موسم
 زمستان و لشکر سرباز تکر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم شاه تا میبود
 شدت برد این غم ظفر پرورد افسرده و دل سرد داشته با دلیران عرصه نبرد قلعه فرورد را احاطه و
 اطراف آنرا بنجاک و خاشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بستند آبی بر روی کار نیامد
 پس حواله و سرکوب بسته قلعه کیان را هدف تیر تفنگ ساختند بعد از چند روز که صلوعت بلا
 بخمرینستی انطایفه آتش افروز بود اهل قلعه بحبل لستین سپان تثبت جسته مغدرت جوین و
 ندامت پویان کردن بر بقیه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده
 بایسورد و سایر مجال برکنده ساختند چون قلعه با غواده نیز که مسکن کنند و زلومی افشار بود و در زمره
 اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی بر ما فقه بودند بعد از تمسیت کارینکی قلعه را توجیه
 بالنصوب انداخته و مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق محسوری انداخته سخت از دو طرف حوالها
 ترتیب داده خاک ریخته و بلند ساخته است و آن نقب زن و چاه جوین خار شکر آغاز نقب زن
 کردند مقارن وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه از کج کاوی سیل و کلنگ بفکر پیر و نیان بی برده سرشته
 نقب را آورده خواستند که آب بران ممر بسته آتش فساد و فتنه را فرو نشانند پیر و نیان نیز دستی
 کرده نقب ایباروت انباشته آتش زدند چند نفر از قلعه کیان که در میان نقب بودند و در آنجا
 هستی برآمده بادل خسته و جگر تفت رواته دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم گشت اما قلعه کیان

باز چوب و خاک با نموضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب کاری ساخته شد
 سیداران سیل توان از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را با فاصله صد گز کجا پیش از خاک و خاشاک
 بمشابه تل بلندی که بسیت سی زرع عرض و نه زرع ارتفاع آن میشد استخر کوه سد بسته آب بر آن جاری
 کردند در عرض دو ساعت آب احاطه بر حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار انداخته بنیاد
 قلعه بر دستی آن سیل نی امان چون خانه جباب باب رسید و در بروج و بیوت آثار خاویزه علی
 عرو و شها ظاهر گردید چون مردم آنجا کوب طالع را در برج آبی منقلب دیدند دست از جان شستند و از
 عین اضطراب مانند سر شک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت بامی سرور دوران بخت کردند
 خدیو یکانه چهار نفر از روسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند معروض تیغ یا ساسان نموده برات نام
 که خدای قلعه را که مرد شیطنت پیشه بود بکله تنگ نشانه تیر فاتیبه که شهاب ثاقب ساخته برت
 حیالتش را با تش حواله کرده ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند پس بجانب ایسورد تحریک لوامی ظفر
 پیوند فرمود بعد از چند روز بهمت بلند غم تا دیب قلعه زنجند کردند چون قراخان نامی که بزرگ
 قلعه فرور بود و جمعی از ترکمانی را با خود متفق ساخته بهلوی دولتخواهی ملک آتش فتنه می فروخت
 حضرت ظل الهی در حین مشغول محاصره باغواده بودند هماغسب بیک وکیل جلا ایر را با خراج
 افشار و با جمعی از ترکمانی و دلیران نامدار با طغاء آن نایره مامور ساختند چون آب زانچند از چهار
 بندکلات منسوب میشد مامورین در سر مآب بنامی توقف گذاشته برجی ترتیب دادند که محافظت
 آب نموده گذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بغرم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله
 و شکست فاحش داده جمعی را قتل و چنان بیک را دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشن میکرد در
 روزیکه آنحضرت از تسخیر باغواده فراغت یافته وارد ایسورد شدند اینخبر ملال انیکر بعضی اقدس رسیده
 شهباز بهمت والا بغرم شکار زانچند چنگل جلا دت سیز و سپر خیمه ملی خویر ز ساخته هنگام شام بجناح
 استعجال حرکت و از بیرابه میان جبال بادیران معبر که جدال خود را چهارده رسانیده متفرقه
 سپاه را جمع و تهیه سباب قلع و قمع کرده در برابر زانچند جلوه فرمای شهباز برق جهنده گشته جمعی از

سپادگان جلادت قرین بدروب قلعه تعیین نمودند که بنجبهانی راه اقدام و اگر ترکمانیه قلعه فرار نمایند
 اعلام کنند در آن روز قلعه کیان اقبالی نکرده خدیو بلند اقبال چهارده برگشتند از اتفاقات در همان
 شب فوجی از تاتاریه مرو با مدت سراجان آمده با جمعی از قلعه برآمده ایشان در کمین کین باز داشت و
 خفیه باز بقلعه برگشت شب سپادگان درب قلعه خروج انجم را از قلعه تصور فرستاد ترکمانیه نموده خبر
 بخدیو بلند اختر رسانیدند آنحضرت نیز هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده دو
 فرسخ که از چهارده دور و برانچند نزدیک شدند قراخان در تعابیهیات مجموعی از قلعه برآمده ترکمانیه
 از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمین گاه اسب انداخته و با شمشیرهای آخته از دو طرف بر قلب
 سپاه کینه خواه ناخته آنحضرت تکیه بیاری بار می نمودند **وَإِنْ مِنْكُمْ مِّنَ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْقَارُونَ** خود
 وعدت آن گروه اندیشه نکرده با دلیران فشار می ثبات و قرار افشردند و دست با استعمال الت حرب
 و پیکار بردند در اندک زمانی جمعیت آنطایفه چون طره خوبان تاتاریه ترکمانیه تماماً پی سپردادی فرار شدند
 پس موکب و الا با نصرت و سر و فتح و ظفر چهارده برگشتند قمار آن جمعی از تاتاریه با دای رسم عتبار
 بخدیت خدیو کامکار آمده استدعای معاوضه گرفتاران با چراغ بیک نمودند آنحضرت نیز مسکلت پذیر گشته
 گرفتاران را از طرفین مرض و همان شب تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این
 طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم کبری برافراخت و قراخان شب در مقابل از قرص بدر انور سپر انداخت
 خدیو بر چمنند به غم تمام کار قلعه را انچند اعلامی لوازمی پیوند کرده قراخان چون حال خود را تباه و روز
 مراد را سیاه دید دست بردارن استیما نبرده از قلعه برآمد و متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمان برادر
 شد آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بعفو مقرون ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ایسورد توجه فرمودند و از
 بقصد تصرف شاهدن که هر روز در آغوش متناسی یکی میسورد پرده خستند چون ترکمانیه علی ایلی و میمرلی و
 تکه و میوت که در حد و دنا و درون میسورد در مبادی آنحال با غوامی سعید سلطان کلانتر درون پاز
 جاوه انقیاد بیرون گذاشته ولایت را تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم نسیمه ایشان از ایسورد
 بایکه تازان عرصه نبرد وارد دنا و محمد حسین بیک ولد سام بیک و کین چشمگر نیز اظهار کرمی و خلا

باین دو دمان دولت اساس میکرد حسب الاشارة اقدس باجمعی از اکراد و هوایان از جوشان
 بموکتب مقدس پیوست سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت با
 تمامی ترکمانیه انست و اردو باغباده فرسخی نسا و از آنجا بر بنمونی نخت سعید باجمعی از رؤسا و ارکان
 آسمان فرساکشته اظهارندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زمام غیرت بچاق
 ایسورد العطف و محمد حسین بیک زحمت انصراف یافت در خلال آن احوال باز قراخان را چندی را
 خدلان کربان گیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر کرده که علی الغفله گزندى بذات تقدیر
 رساند یکی از اخلاص کیشان غدروکید بدانیشان انصراف خدیو دیشان رسانیده همگی ایشان عرض
 تیغ سیاست و تارک هوای ریاست گشتند در بیان نصب رضا قلی خان از دربار
 پادشاهی بامر سرداری و خاتمه کار او در اثنای این احوال رضا قلی خان نامی از
 دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در چینی که عازم خراسان بود بنا بر شها
 آوازه شوکت نادری که سامعه افروز و درونزدیک بود اعلام کرده که آنحضرت تا ورود او عازم
 جوشان گشته سلسله جمعیت را با اکراد انعقاد داده تهنیه ملک پردازند چون بررامی الا معلوم بود
 که معامله اتفاق اکراد با آنحضرت ممنوع الوقوع است به تنهایی با دلیران کرین و زرم از میان نصرت
 قرین لوای توجیه بجانب ارض اقدس انداخته منزل موسوم بمیر کهریز که در یک فرسخی مشهد مقدس است
 خیابان علیا واقعت جولانگاه بادپای ستیر ساخته ملک نیز با استعداد تمام مقابل شرافت و قیام
 نایره حرب اشتغال یافت پس دل و روان ظفر توام تیغ تیز را برایشان حکم و جمعی از اعوان و سرکردگان
 ملک را روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه چنگل شهباز بلارک یلان مانند صید زخم خورده
 شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو بهمال نیز همان روز اطراف شهر را سیر اقدام جواد
 صخره رام ساخته شیر خاه قلعه طوس را که موسوم قلعه حاجی تراب و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس درجا
 غربی واقع است مقرر گویند نصرت انتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یکدفعه اتم
 کام را با فوج خون شام در حوالی قلعه جولان میدادند و بزخمهای کاری سیف و سنان رخنهای اندو

بر روی خاطر محمودیان می کشادند چون ملک رزم سازی و میدان داری آنجناب میدانت معلوم
 او بود که جنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پشت بقلعه گرفت و فری می کرد و بسیاری از مردم
 توابع و نواحی خدمت آنحضرت اختیار کرده همان چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در
 سیاق اینحال رضا قلیخان وارد جنوستان گشته شاه پوروی بیگ شیخ الملو با جمعی دیگر که همراه رضا قلیخان
 بودند شعبده ای غیر تزویر گشته بر رضا قلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری این نخو عرصه را بر ملک
 تنک سازد و لوای نام و تنک افرازد سرداری تو ضایع و نقص در شان شوکت تو واقع خواهد شد
 رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیگ نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد
 که جنگ با ملک مقرون محرم نیست عنان تهور را کشیده دارد و قدم پیش نکند و بعد از وصول
 او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته بانتظار ورود سردار همان قلعه حاجی تراب
 را مقرر کوب فیروزی ماب ساختند سردار نیز در سر راه اگر اد جنوستان راجع گردیده عازم مشهد و حله
 پهامی و اد می مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید سرشته کار و زمام اختیار بدست سردار آمد چون
 حالت او لشکر معلوم ملک بود خود را بمرده ظفر چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقصد معزم
 متقابل با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشت بدون امید و مخالفت طی مسافت کرده وارد
 جناب و سردار نیز بنه و اغروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دامنه باتفاق اگراد متوجه ارض
 فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع کفر سخی مشهد نصب خیم اقامت نموده و در آن شب خبر ورود خود را
 با اهل مشهد اعلام و ایشان را با طاعت خود و کشودن دروازه ترغیب کرد و هنگام صبح اهل مشهد بر
 مخالفت ملک اتفاق کرده و دروازه را کشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آنجاست
 ایشان امقید و چند نفر از اعیان را عرق ریختناب برای ابلاغ نویختن الباب نزد سردار فرستادند
 از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود جناب مطلع میگردد که سردار از راه دامنه دامن بخت بر زده عازم
 ارض فیض انتساب و احوال و افعال را در قلعه حاجی تراب گذاشته در جناب ملک نکرده سمت بیلعه
 مزبور روانه و سردار همان شب که وارد باغ خواجه ربیع میگردد این خبر وحشت افزای خاطرش گشته

با جمعیت خود بر سر راه ملک نهضت و ملاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته دسته از اطراف
 جمعیت ملک حمل و در کشتند اما چون ملک تو بخانه و قفقچی را محیطش کرد ساخته و در قشون سردار
 آن مقدار قفقچی و استعداد نبود حملات انفوج رخنه کز بنیان ثبات و قرار ملک نکشته کاری
 نتوانستند کرد سردار جنک را موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشت و بستر استراحت
 گسترده و بر بالین غفلت تکیه کرد لشکریان نیز شیوه سپهدار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه
 رخت آسایش افکندند فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود و بیایغ فرزور که جامی سردار را خالی
 دیدند بتعاقب او روان گشتند در مکان فرزور وارد و معرکه سردار و مرده رسان این اخبار کشته سردار
 نیز با بیل خان حاکم اسفهرین و کاظم بیگ خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجب بجانب
 شهر کیل کرده بضمبط شهر پرداختند و چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان خود را
 بمهدی نام شهیدی که در آن اوان و کیل مہمات دولتش بود محمول داشته او را در ارتکاب گزاشته
 بود مهدی اشب حرم و کسان ملک را برداشته برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول
 دفاع و خود داری شده و همان وقت کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال
 با تو بخانه و جمعیت خود بجانب شهر لغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده و
 ابواب جنک کشوده و فرلباشیه را پای ثبات از جای رفته و دایع صبر و تیرا و شهر را گذاشته فرار کردند
 باز شهر را متصرف گشته با شهریان نفاق اندیش راه مؤاخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل الهی هر چند
 که از این آزار کار انجام را بعین الیقین دیده میدانست که مال کار سردار نا پایدار بکجا قرار خواهد یافت اما
 بعد از آنکه غنچه سیرت این امر مبهم در کلین رسوائی کل کرده معلوم نظر کیا آن چمن گردید که دو حه زفاقت انظاف
 را جز ممدامت و کلستان احوالشان امید بھاری نیست بدون اینکه سردار را ملاقات نماید غم میورد کرده
 نیز متوجه جنویشان شد و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را از سر و فرلباشیه و اگر در بر گرفته بود جنک
 و با ظهار حیات اعاده این تمشای مرده زنگ کرده بر سر مشهد آمد و باره ملک محمود بمقابل او پرداخت
 و او را بسمت جنویشان کزیران ساخت این دفعه کار سردار با مره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر بولایتی نداشت

قد علم خود در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک
 محمود و محارباتی که فیما بین او و حضرت ظل اللهی روی نموده در آن اوان اذربایجان
 متفرک و کینه پادشاهی میسود چون اینچنین اعیان اندولت رسید رقم غزل بر صفحه احوال رضا قلیخان کشته
 محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود
 ملک عرصه ملک اخالی دیده اولاً تسخیر نیشابور را پیش نهاد ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را
 بر سر نیشابور فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوامی جناب نادری
 کسی که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام استعانت در آمده حقیقت
 حال را بنحوتش اعلام و آنحضرت نیز بنوید توجه موبک و الاثره در رسان مدلول و گمراهی قریه اهلکنا
 فجاءها با سنا بیات کشته خود را استعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اگر ادکلات و دره خروید
 منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بغرم امداد ایشان روانه گشتند و اگر ادخوشان نیز بموجب اشاره
 اقدس بکرمایون پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و متهور و جمعی از اتباع او از حلقه
 حیات دور گشته خودش در باغی مختص شده بعد از وقوع این امر ملا محمد فریعی کیلانی ساکن ارض
 اقدس که سرآمد فضیلتی عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
 شیوه جوانمردی و قوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد و مروت کریمانه مقتضی آن شد
 که ملک اسحق را از تنگنای تختن مرخص و روانه ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجز نواری ملک زمین
 احسان و سرفرازی ساخته اشکساف رامی و اراده او درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد اگر
 بنا بر واقعات زمان ماضی اینمعنی را رضی گشته قصد گرفتن مال و اندامی حال ملک اسحق کردند و اراده
 ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضامی خدیو سلیمان شان نداشتند در عقده امتناع مانده
 در دستگامی که سپهر این اندیشه کربان خاطر اگر در درکش کس و مایره شمرارت اینچنین هوامی ترکساز می نعل
 باو پامی درو نشان را در آتش داشت ملک محمود در حقیقت حال واقف و بسعرت تمام عازم نیشابور گشته
 در منزل قدمگاه پامی اقرار افشرد آنحضرت نیز با افشاریه و اگر اد از نیشابور رایت مجادله برافراشت چون ملک

از بیم تیغ و سنان جانستان دلیران مهابت کیش تو بخانه را ما من خویش ساخته با خدیو ظفر جام
 هرگز بختک میدان اقدام نمیکرد کاری از پیش او نرفته اگر چه اساس قرارش منهدم و بعضی از
 لشکریانش منعوم گشتند اما چند نفر از افسار و اگر درخت بسمنزل نیستی کشیده ابراهیم خان
 برادر آنحضرت زخمی گردید و بنا بر اینکه همیشه توسن سرکشی طایفه اگر از مشرب سیبای کی آب بی
 لجام خورده در میان خود سر کرده کامل الرامی نداشتند با او لجهاء و اسبابی که بدست آورده بود
 از صولت ملکی و غلبه تشویش هر یک سر خویش و راه ساکن خود پیش گرفتند و از رفاقت اجابت
 کاری میسر شد ملک بعد از وقوع اینحال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره
 و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آنولایت را بقضی خان بیای
 حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض مقدس کرده بعد از ورود بارض فیض نیاید در خود کمان استعداد
 و آغاز فرمانداری و استبداد کرده از سبک سری جفته بر سر و سکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را
 منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد و لیکن با تلف قضا از گفته لسان لغیب
 بگوشش میخواند : نه هر که چهره بر فروخت دلبری داند : نه هر که آینه سازد سکندری داند
 نه هر که طرف کلج نهاد و تند نشست : کلاه داری و آئین سروری داند : چون ابالی بوقمیح که قصه
 است بامین شهید مقدس و ایورد سر از اطاعت بر یافته بودند نخست آهنگ تسخیر کرده ملک اسحق را
 باین امر مامور ساخته مردم بوقمیح نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بسمنزل آمد
 کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقمیح را تصرف کرده برگشته بود آنحضرت بفرم جولکای شهید سمت
 را و کان نهضت فرموده ملک نیز از شهید مقدس بیرون آمد که بمداغه آنحضرت پرداخته از انجا بر سر
 خبوشان آید در اشرفی که از مواضع شهید است ملاقی فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر و
 دویت نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قتل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت
 باد و نفروارد کلات و ملک عازم مآخت خبوشان گردیده و بعد از صدور این فرستاده و افسار به دار با
 حدود غناد فرصت افساد یافته از راه قصور اعتقاد رفته از ترکمانیه سمت درون استمداد و انطایفه نیز

بمسویلات ایشان تارک عهد انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ایسورد در آن
 نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ایسورد و در خارج قلعه معرکه آرامی بسو گشته افشاریه فرزبور را با بر کمانیه
 شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در یغوله نیستی متواری ساخت و از آنجا بخرم مدافعه ملک بزرگ
 بهور بسمت جنوبشان برینجخت تا وصول کوکبه و الالبیاب ملک اگر در امانت و سلطنت جمعیت ایشان را
 متفرق ساخته رایت مراجعت افراخته بود آنحضرت باز بجانب ایسورد عطف عنان اشهب کیتی نورد
 کردند بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان که از دربار شاه ایسورداری مامور بود وارد خراسان گشته
 فتحعلی خان بیات که از جانب ملک حکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جرمی با ملک
 در مقام خود سری برآمده شد مخالفت ساز کرد ملک دوباره از راه راست آهنگ نیشابور کرده فتحعلی
 خان بمقابله پرداخت و باقتضای تقدیر دستگیر کردن او عرضه ضرب شمشیر گشت و ملک محمود بشهر
 استیلا یافته ملک اسحق را بکومت تعیین و غرم ارض فیض قرین نمود و بعد از تخریب نیشابور داعیه مدافعه
 با آنحضرت جاگیر ضمیر گشته ملک اسحق را با لشکرش از نیشابور طلب و خود با کوکبه وارد حمام باغ خارج
 مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بهمان نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلالت بجانب ارض خلد
 مثال گشته وارد جناب و در آنجا پیر محمد نامی که قبل ازین در مجادله تون از فتحعلی خان روگردان شده ملک
 پیوسته دران او ان از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود بمدافعه پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه
 و موکب و الا نیز بارض اقدس غریمت نموده بعد از ورود بکوشک مهدی دو فرسخی مشهد از غرم ملک وقف
 گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته بسمت کوه سنکین بکفرسخی مشهد نهضت
 نمود از آنجا که پیشکار قدر در سر انجام اسباب دولت این خدیو جهان داور بدو دست روز و شب
 وسیله انگیز و پامی سعی در وادی حاجت روانی این جنس و نیک احترام کواکب ابله زیر میباشد بمیان حانفاق
 و تائید خداوند نفس و آفاق ملک اسحق از نیشابور بهمان روز وارد منزل طرق دو فرسخی مشهد گردید
 طرف عصر ملک اسحق از سمت با با قدرت و ملک محمود از طرف باغ فرزبور با قدرت و شوکت بصره
 کین سکا و رانچر و حضرت ظل الهی نیز با دلیران کردن و سر از بیاری خدی می نیاز با هر دو طرف منکاره آرا

مسدان سینه و آویز گردیده تا افول کوبه سلطان روز سبزه تیغ جهان سوزد و دوازدهم خرمین صبر و قوت
 ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آید از جمعی را گرفتار قید اسار ساخته تو بخانه و نقاره خانه ایشان را
 تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روز و از معرکه تافته و بجانب قلعو شتافته در مان تواریختن
 جستند و از گرفتاران معرکه آنچه اهل شهید بودند از دیوان احسان خدیو بهمال عطیه اندوز فرمان بجای جمعی که
 خواص کسان ملک بودند مأمور بجکلات کشته کوبه و الا بجانب کلات انصرف یافت اما ملک محمود بعد از
 وقوع این شکست با غوامی فشاریه که در سرکشی با او بهمدست و در سلسله متابعتش مایست بودند نزد حکام
 درون و نسا و اگر ادخوشان کس فرستاده که فیما بین انجماعت سازش و ایشان را مطمئن بوعده نوازش
 کرده بموافقت او ترغیب بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بکشتن
 و ساوس سرشته اخلاص از آنحضرت گشته آنحضرت بمجراستماع این خبر بتغییر مکانیه را پیش نهاد ضمیر انور
 ساخته هنگام صبح که ترک تیغ بند مکرستی فروز جلوه کر میدان روز گردید از ایورد سوار و در یک شبانه روز
 بیست و پنج فرسخ راه ایلتار کرده صبح روز دیگر در باغباد نسا بر سر ترکانیه ریخته لوازم قتل و غارت
 بطنور رسانیدند و از انجام مردم نسا جمع و دلالت و قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه میاب و
 کوبکاب بجانب ارض اقدس جلوه فرمای شهب غرم و رایت افزای لوامی رزم گشته جلادت کیشان را که از
 سهم خدنگشان عقاب پر پیخت دودسته کرده در دو گوشه مکان کمین از کین بره کردند و خود با چهار صد
 پانصد نفر سبک روح تر از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بغرم مدافعه سوار شده همین که
 تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را کمین گاه دلیران کشاند آن صید خون گرفته را بشتر
 رساند جنک بگریز آغاز نموده کیت برق تک البسمت بقو گرم عمان و یکران کران رکاب تا ظاهر قلعو فارو
 سبک جولان ساختند ملک چون پی بمد عابرده بود تغییر در نظم جمعیت خود راه نداده بهیأت مجموعی متغایر
 رسید و بازار گیر و دار گرم گردید و قمری از طرفین بعمل آمده چون در آن اوان شدت سرما خنکی را از
 خد برده بود دلهای میلان از نزول برف مانند آب در جویباران انفسوده بود سنگامه جنگ را مستور
 گرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت ظل الهی بسمت ایورد روی آورده از آنجا بنا بر القلا

اوضاع مرو و متوجه آن ناحیه شدند توضیح اینمقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در صل مرو
 و طایفه تاتار و اعراب در خارج قلعه سکنا داشتند فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که بمقتضای کون و فساد
 است احداث نفاق و نزاع شده ابجماعت دیده خرد از ملاحظه عاقبت کار بسته و بهر یک بفرقه از تاتاریه
 پیوسته حکایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تاتاریه بمعنی را مغنم شمرده در صد و تقویت را نمی فاسد
 ابجماعت درآمد تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته آنطایفه بعد از ظهور آثار انحسار
 در احوال قاجاریه جماعت میوت را که از خوارزم آمده در محل موسوم بقرقوم بورت گرفته بودند با خود
 متفق ساخته در مقام تاخت و تاز درآمد قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای میوت را بقلعه برده مجوس
 و غفلتاً بر سر ایشان ایلیغار کرده جمعاً را مقبول ساختند بعد از وقوع اینحال جماعت تاتار و اعراب که
 کرده بموضع مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سراب زراعت مرو بود رفته اقامت و از
 اویمایه ماروچاق و ترکمانیه استعانت کرده آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از گشت و زرع ممنوع
 ساختند ملک محمود از احتلال اوضاع مرو میان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه مکنفر از ایشان
 را بحکومت آنولایت تعیین و حاکم مزبور با اتفاق اشرا ماروچاق و ترکمانیه دست تطاول در از زمانه
 سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار بفلاکت و زندگانی بسرح
 پلاکت انجامید دست توسل بر ذیل باری و دامن مرآت و مددکاری انحضرت زده بعرض احوال پیش
 پرداختند و انحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بغرم نسبه ابجماعت از راه طرین رایت غریمت بانصوب
 افرختند در بیان مقدمات شرح چون موبک و الاوار و طرین کردید باعث بار
 طغیان آب عبور از رودخانه میسر نگشته درین سمت آب مکت واقع شد چون از صیدگاه غریمت با
 دست هپی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالفت طایفه اویمایه شرح بسر کرد کی مود و
 خان جغتای حاکم آنجا در اسنه و افواه مذکور بود از کنار طرین آبسنگ تاخت شرح کرده از پیراهن جو
 مقصد گشتند شب بر سر دست آمده باران شدید می شد بحدیکه لباس سیه فام ظلمت در قامت شبسنگ
 آبی مبتدل گشت و بنرخک سپهر نیز کرد در آنسر زمین از کثرت سیلاب پامی بست لای و کل کردید و آن

سیل کوه ربا یعنی لشکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر را با سان موج کم کرده پیریک بسمتی افتادند و از شدت
 باران و کثرت کل نه حالت رکوب بودند نه قدرت نزول سرشته جاوه از دست بیک نگاه بدر رفتند
 طریق آتش در مقام زمین بسر برده هنگام طلوع لشکر فخر بخارج قلعه رسیدند و در قلعه ان چون نوال
 سماوی را بر در خانه خود همان دید جز انقیاد و چاره ندید ابواب مغذرت کشاده و پدر خود را با پیشکش
 و نزل خدمت و الا فرستاد و سر کردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق خلاص سپردند چون تو بخانه همراه
 نبود بکار قلعه پرداخته بگو چنانچه بعضی از ایلات امر و الا غرض صدور یافت مجبلی سلطان جغتای که فطنت
 قلعات اقدام داشت در مقام ممانعت درآمده با الاخره مغلوب و منهنم گشته قلعه تحصن جست با زابل
 قلعه از در اطاعت درآمده مجبلی سلطان را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشانرا
 با سه هزار نفر خانوار ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز سیاه
 بر سر ابیورد آمد خستند در میان محاصره قلعه قوزغان و نسبییه تا ناریه هرو و ذکر
 وقایع آن زمان از جمله قلعات طایفه اقشاریه قلعه قوزغان بود که متعلق بجا شور بیک
 پاپالو و تا آن هنگام شخیر آن در عقده تا خیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف امتساب این دو دمان
 تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایل را کان لم یکن انکاشته جعفر قلی بیک شاد لونی که از رؤسای
 چشمشکرک خویشان بود در مخالفت آن استان با او همدستان گشته با عانت او آمده بود که لندی لوامی ظفر التوا
 بجانب قوزغان شقه گشته در اطراف قلعه بر جهای متین و سیبهای محکم ترتیب یافت تخت جعفر قلی
 بیک اظهار زبونی و اعتزاز کرده محنت خطاپوش او را با طایفه او رخصت نمود و از زانی داشتند عاشور
 بیک به تنهایی با جمیعت خود بر اسم قلعه سواری پرداخت از مؤیدات اقبال که در ایام توقف کو کبینه منصوب
 در خارج قلعه فریور اتفاق افتاد اینک چون درازمه سابقه بنا بر عدم مبالات اعیان دولت صفویه
 سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توس اوزبیکه خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی بتصویر ایام
 ماضی در مبادی عهد آنحضرت اظهار فتنه جوئی و رزم سازی و بار سال جنود او زبک سوس کتازی
 میکرد هر دفعه اوزبیکه مغلوب میدان نمازی و مقهوریکه تا زمان معارک سباز می گشتند پس شیرغازی ترک تطاول

و دست دراز می کرده بنا را بار سال رسل و رسایل و آمد و شد تجار و قوافل گذاشت در همان اوقات
 جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض نمود و بنا بر اینکه ولایت چه در حدود دشت واقع و مردم آنجا دولت
 ملک را تابع بودند ملک بایشان اعلام کرد که بدرقه همراه کرده قافل را بطران رسانند اهل چه سبب مطالبه
 باج با تجار نزاع و ایشان را قتل رسانیدند و اموال ایشان را متصرف گشتند و چون در آن اوان آرزو
 شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده ایچوة مزاج فاسد خراسان از سطوت شیرخون آشامش دلهای دور و
 نزدیک هر اسان میبود مسامح دوست و دشمن رسیده در بار دولتش قبله امام و مرجع خاص و عالم بود
 شیرغازمی بعد از شنیدن این خبر ایلیچی خدمت آنسرور فرستاده تمنای استرداد اموال منهبوده نمودن
 حضرت لازمه مهربانی نسبت بقدرت او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول
 داشتند اینمعنی وسیله رفع غایله شوروشین و باعث استیام فیمابین شده پانصد نفر از غلامان خاص
 موسوم بالتون جلوراب رسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته آنجماعت در پامی قلعه قورغان
 وارد معکر ظفر اثر و از نوازشات لایق بهره ور گشتند و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرور و سامی حاجات
 را چون پامی تحمل و قرار از جازفته بود روی امیدواری بدر بار آن زیر بنده سر شهنشیری آورده در پامی
 قلعه مزبور به بغم پامی بوسی سر بلندی بستند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات در مازندران
 بسریس بر دوغعلی بیگ معیر الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلی الانوار که از وقت
 خراسان طالع شده روز بروز فروغ و ضیای اخبار عالم افروزش بر در و دیوار شهبان کوشها می تاب
 مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده بسره سلیمانی غبار مقدم و الا نورانی و دست تمنار از کلر
 خدمت و الا بچیدن کللهای رنگارنگ سعادت کرم کل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده مزبور را گرمی
 داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه پادشاهی ابرسمت خراسان کلیمف و تحریص فرمودند چون ترکمانیه
 علی ایلی ساکن درون بار تجدید مخالفت کرده بر عادت سابقه بسزای کربان کردن گشتی بر آوردند غنیه انظار
 را مجدداً و چه سمت منصور و ظمیر الدوله ابرسم خان را با جمعی از سپاه نصرت فرین محاصره قلعه
 قورغان مأمور ساخته با همان اوزبیکه و جمعی از جانبازان خاص چاول بقلعه خورمند که سکن ترکمانیه بودند

اموال و دواب انطايقه عرضة غارت ساخته ایشان سینه از قلعه برآمده مهیامی جنگ و جمعی از ایشان
 بشامت پیمان شکنی هدف تیر و کللوله تفنگ کردند و دیران بر سر قلعه یورش برد و شیر حاجی انصاری
 کردند و قلعه در شرف تسخیر برآمد که اهل قلعه بر دامن سیمان آویخته حضرت ظل الهی دوباره از اعمال ایشان
 عذر پذیرگشته رایت انصار افراشتند بعد از ورود کوبه و الا بنزدیکی قورغان عاشور بیگ قلعه
 داری را بنیاید دید قلعه را تسلیم نموده سر بر بقیه انقیاد گذاشت پس کسان شیر عازمی را که مدتی
 در رکاب همایون سالک طریق سمرقند بودند بعطای سب و خلعت نوازش کرده مرخص ساختند و
 چون نسبه تا آریه پیشنها و ضمیر اقدس تخمیر می نمود از راه چه و حوض خان و عباس آباد ساحت مرور امطر
 فروغ ما بهیچ لوامی خورشید ضیا ساخته اولاکس بدالت فرستاده آنجماعت سر از اطاعت برتافتند
 آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و آنجماعت مورد نسبه بلوغ و جمعی از ایشان معروض
 تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته سمت بند مرو شافتند و قلعه پامال و حال و توان و
 عیال انطايقه تبصره در آمد پس حضرت ظل الهی مال و عنایم را بنغازیان عنایت و امری ایشان مرخص
 ساخته غم تعاقب فرمودند آنجماعت از باب سیمان درآمده آنحضرت طایفه مذکوره را کوچانیده در اصل
 قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مورد عطف علیا و روسای فریقین از ملتزمان
 رکاب و الا ساخته اعراب را با کوچ با بیورد فرستاده عازم ارض اقدس و با بانی شهید مقدس فرمان نوشته
 مرده رسان آنجنگ موبک مقدس گشتند در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم
 مقابله با ملک محمود بجانب خوشان و ورود جناب نادری بموبک
 شاهی و وقایع آن ایام میمنت نشان بعد از حرکت موبک معالی بجانب مرو ملک
 محمود چون کریبان خود را از چنگ خصم قومی دست رها دید بمضمون اینکه مهر دشمنه چو پنهان شود
 شبیره باز میگردد ان شود فرصت یافته از شهید مقدس بجانب جوین و اسفین مرحله پیمای کردید که
 شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سر رشته دولتش را از نظام اندازد
 چون صیت مردانگی و فرزاندگی آنحضرت در حد و خراسان بلند آوازه و کلزار فرسوده و صنایع اندیوار از لرزان جویبار

تیغ آبدارش تازه تازه قرین طراوت بی اندازه کشته ولایات نواحی ایسور و مطلع ماه لوامی فلک نورد
 آنحضرت میسب و شاه طهماسب که در آن اوان در شاه رود بسطام توقف داشت بعد از استماع
 حرکت محمود بچوین سپه داری فتحعلی خان قاجار با میدیاری و نظایرت اعانت و مددکاری آن پند
 ریز شهریاری از راه جاجرم و اسفرین روانه و در حین حرکت خود حسنعلی بیگ معیر الممالک را بخدمت و لا
 فرستاده تمنای مقدم آن سرور فرزانه و مادر زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعه چوین ادر را محاصره
 کرده تصرف مشغول تخییر سایر نواحی بود که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و غیرت آنحضرت بجا
 ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک کشته دست از گریبان سایر محال باز داشته بسمت مشهد مقدس
 شتابان گریختن آن حسنعلی بیگ نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت و الا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب
 بمساع اطلاع و اتفاق عتبه دولت رسید غیرت جانب مشهور موقوف و عثمان بجران جهان بیجا
 بجانب جنوبشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه از خاطر خطیر خطور میکرد که چون فیما بین آنحضرت
 و اگراد سابقه نزاع و غبار تقار در نهایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب و الا بجنوب
 الطایفه در میان احداث فتنه و شر و کار آنحضرت را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند از آنجا که همیشه
 خداوند مسبب الاسباب وسیله انجیر دولت آنجناب بود عکس تمنعی از پرده تقدیر صورت ظهور نمود
 صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این حوال آنکه فتحعلی خان بعد از
 ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوائف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده از آنجمله از طایفه اگراد
 جمعیت کامل انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سترگران میدید عاقبت اندیش کار خویش کشته
 وسیله جوی آن شد که بفلاخن تدبیری سنک تفرقه میان آنطایفه اندازد و خود را در امور دولت مقدر
 سازد و نجف قلی بیگ شاد لور که از معتبرین چشکرک بود با مور ساخت که با اتفاق ایل خود به تنهایی بر مشهد
 رفته با ملک سنگا که جنگ گرم کند تا گوگبه شاهی وارد شود چون عقل خردمند از قبول این گونه کلیف
 تخاصی داشت بختقلی بیگ سر اعتماد پیش آورده شاه طهماسب تیغ تدبیر فتحعلی خان او را کردن زد و این مقصد
 باعث وحشت آن وحشی خصلتان کشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند هجوم عام وارد حاکم

تمام دیوار قلعه را سکافته بهیأت مجموعی پیام تپه یکفرسخی جنوبشان رفته در آنجا بنای جمعیت گذاشتند
 و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استر اباد بلند بود هر جا بگردی دست می یافتند از لباس
 ویراقش عریان میکردند اگر چه از ربه بگذر بعضی امور غبار تقار فیما بین آنحضرت با اکراد متصاعد بود لیکن در پیوسته
 آنطایفه چون دست از دامن چاره گسته دیدند از پیام تپه جمعی از رؤسای ایشان شکایت اینجکایت
 عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب درحیاتی که آن جناب متوجه جنوبشان بود بر کاب مستطاش
 پیوستند و بکلف و یمن عهد بندگی بستند و صبیبه سام بیک وکیل چشمگرا برای تولید نتایج این
 در همان مجمع نامزد آن زریمان فرست کرده برای دفع شرک آب شیرینی خوردند و مفاد العبدید بروا
 یقدر آینه تدبیر فتحعلی خان صورت نامی عکس مطلوب او و عکس پذیر صورت مقصود آنجناب کردید بقصه
 آنحضرت در صد استمالت اکراد و منع فساد در آمده چند نفر از افتخاریه را همراه کرده نزد محمد حسین بیک
 ولد سام بیک وکیل و شاه پور دی بیک شیخانلو فرستادند که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود و
 والا باشند و از همان مکان معیر الممالک از در شاه ظهاسب و فتحعلی خان فرستاده پیغام کردند که هر چند
 این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران عازمی معارک سر بار نیست
 مقرون بصلاح نبود حال خود حکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم متعاقب وارد شده اکراد را می آورم
 روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور حضور خویش بر آراست آنحضرت با کوبه تمام وارد جنوبشان
 و شاه ظهاسب را ملاقات کرده عذر خواه گناه اکراد شده رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در آنجا حکومت
 جنوبشان بموجب اشاره آنحضرت بمحمد حسین بیک فرمودند تقویض یافته خطاب خانی فایز شد پس لوای جهان
 کتاد بر میت و دووم شهر محرم الحرام ساله مطابق یوننتیل از جنوبشان بعزم تنخیر ارض اقدس نهضت
 نموده اولاً ملک را از عرض راه باطاعت دعوت کرده چون او را سپر بنجه غفلت کربان گیر و بر گشته
 بختی او نکاشته ملک تقدیر گشته بود به ندانن جواب جواب داده بسر کشی برخواست و در ارک شست
 و راه ترمز گشوده در شهر بر بست و موکب مظفر در دووم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس و از محاذ
 ارک از جانب کوه سنگین در کمال غرور و تکبر با کوبه زلین عبور و زاویه مقدسه خواجیه ربیع را متفرسپاه منصوب

ساختند و در صین عمور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک باند ختن توپ و باد لچ پیغام ما فرمانی بکش
 بکمان میرسانید جناب ظل الهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارک با
 محمودیان آتش افروز نایره عروب شده هنگام شام مانند مهر عالم کیر عازم آرامگاه گشتند ملک
 محمود از ظهور طلوعه تیر طلعت خدیو بیهمال که هر روزه مانند خورشید انور از کنار برجی تا بان میشد برزوا
 و وبال اختر دولت خود فال زده در شش رحمت سر سیم گشت اما هر روزه خدیو از جنبد با طایفه افتاریه
 و باقی منتسبان بسای حصار شهر بند رفته و از قلعه نیز جمعی برآمده پشت بقلعه کوفری میکردند مایه کله قتل
 فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان مقتول کشتن فتحعلی خان قاجار چون در صین
 توقف شاه طهاسب در بطام خبر آمدن ملک محمود بخبر مسامع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجار
 استر اباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز امتداد و دم سردی لشکری شتند
 یافته سپاهیان را طاقت یساق نماند هر چند که فتحعلی خان یکدو دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات
 پیشرفت کار سلطنت را منظور می داشت اما چون مزاج شاه طهاسب را از استقامت دور میدید و از
 کارکنان آن دولت چون اطمینانی نداشت ناچار بیامانی لشکر او سیده کرده از خدمت شاه طهاسب
 مستدعی رخصت گردیده که با استر اباد رفته تهنیه شکر بیان کرده باز در ابتدای حوت حاضر شو از آنجا که
 او چنین وقتی موجب و هین دولت بود هر چند که امنای سرکار ظاهر اظهار رضامندی کردند اما
 در باطن بفریب دفعه او افتاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن او نمیتوانستند برآمد شاه
 طهاسب در خلوت مکنون درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مرگ
 منافی و بهمان حبس و قید او را کافیت هرگاه خاطر شاهی با منمغی متعلق باشد او را گیرانیده روانه کلات نمایند
 مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهاسب برین نهج استرار نمود پس روز چهارم
 سفر آنسال فتحعلی خان ابار و سامی قاجار که در دربار شاهی حاضر بودند کیرانیده فتحعلی خان در حومه آنحضرت
 مجوس ساختند شاه طهاسب چون میدانست که آنحضرت بقتل فتحعلی خان رضایت خواهد داد و قطعا براراده خود
 نکرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مستظهر بوده و در دربار پادشاهی مشغول تلق و فوق امور رعیت

و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان در سینه مخمداشتند در جزو مهمت کرده آمد
 نام قاجار را که با فتحعلی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساختند کما شکرگان آنحضرت
 را خیال آنکه شاه طهماسب خود سر مرکب این امر گذشته البته با اشاره آنحضرت خواهد بود جرات منع کرده
 مامورین با تمام کار او پرداختند و سرش را بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت
 و مهمات ملکی خراسان گشته ایشک آقاسی باشی کرمی دیوان اعلیٰ بکلی علی بیک ولد بابا علی بیک تفسکی
 آقاسی کرمی بعلاوه حکومت سنند و اردشاه پور دی بیک شیخانلو تفویض یافت در بیان
 تسخیر ارض اقدس بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت ظل اللهی بدستگیری مایند بزدان
 که بهمت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روزه بر سر قلعه رفت معرکه ستیزه او نیز را افسرده نسیاخت اما
 ملک چون برسانحه قتل خان مزبور مطلع شد حیاتی تازه یافته یعنی را موجب اجبامی دولت خود دانسته
 دلیرانه مصمم شد که بغرم جنک بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر بوقت حبه ساز
 رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لوامی غم کرده ملک نیز با تو بجان و استعداد بمقابلت
 و در نیم فرسخی خارج قلعه ملاقاتی فستین واقع گشته شکست عظیمی بشکر ملک راه یافت جمع کشیری از اعیان
 واعوان او با ابراهیم خان نامی که کوچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه بهمت
 و تحسین اختیار کرده و دیگر رو باورد و گاه نیاورد و مدت دو ماه در قلعه محصور و پسران جلادت
 کیش و ملک گرفتار و رطه حیرت و تشویش میبود اما اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او را هیچوجه
 روی بهبود و کار او را آمالی محمودیت نزدیکان او رفته رفت و امین کجتمتی از او در چیدند از جمله
 پیر محمد نامی که در معرکه تون ملک پیوسته سردار و جمله الملک او شده چون دولت ملکی نقش بر آب و
 نمونه موج سرب دیده در جزو علی خان تابین خود را بخدمت حضرت ظل اللهی که از ناصیه حال بجا یونش انوا
 مایند تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحفظین
 دروازه سمت میر علی امویه را گشته دروازه را میکشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمحرد اعلام من داخل شهر
 شوند پس در شب شانزدهم شهر ربیع الثانی ۱۰۳۱ مطابق یونیت میل منکامی که ظلمت لیل پرده غفلت برده

غنودگان بستر خاک آویخت و سپه دار ماه افواج نجسم و اختر را به پنج شهر بند سپهر بر تخت آنحضرت باد و از
 هزار پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ پامی قلعه کرده در سمت دروازه محمود در کین کین ایستاده ظهور
 و عده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بروفق تمهید آتش پاسبانان برج را کشته سرهای ایشان را بی پای قلعه فکنده
 و در دروازه راکشاده خدیو ازاده بنی سروی تخت خداداده با پیادگان تیغ زن و بهادران صف شکن
 داخل شهر گشته آن حوزه خلد قرین را تا صحن مقدس و چهار باغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج
 مشغول محاربت بودند از مشاهده این حال سر اسیر خود را بارگ رسانیده متحصن گشته ملک محمود سنگام
 طلوعه صبح از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان سفلی در کمال جلالت شورش یورش
 بشهر در افکنده حضرت ظل الهی نیز با پیادگان رزم کوش و سپه داران جوشن پوش را پیش انداخته با
 شمشیرهای آخته از دو جانب بجنک پرداخته و با پای ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی برک ساخته
 انجمت را بارگ گریزانیدند و آنروز تمام شهر تصرف شد نصرت قرین در آمده بعد از آن اعلی حضرت شاهی از
 خواجه ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملائک مطاف گشته باز باروی
 خود انصراف کرده روز دیگر حضرت ظل الهی آهنگ یورش ارک کرده همینکه خاین روسیاه شب از بیم تسلط
 قهرمان مهران شهر بند جهان بارگ عدم گریخت ملک چون راه بدیر بسته و دست چاره را شکسته دید
 از در استیمان در آمده حقه زیاده سرب و راه و رسم چاکری را از سر گرفته تخت و ائانه سلطنت را
 که مرتب کرده بود همراه آورده سپه داران مهدی نام که در بدو حال تون باب کرمانه مشهد و بمناسبت آن
 عمل در ایام حکومت تون با ملک کلچن آمیزش گرم کرده بود درین اوقات بر سنده و کالت ملکی تکیه زده
 منشاء اغوی او بود بسیار رسانیده سایر مرتجع شده و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند ملک محمود
 از راه بلبیس بسوت فقر تلخیص گشته مفاد ترک الدنیا اللدین احسن من کل شیء ترک ریاست را ترک
 تارک تجرد ساخته سنگ قناعت بر خود بست و تخت را بخت پوست تبدیل و از خرگاه دارانی به حیره فکنده
 درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه بر رسم خموش نشست و پیر محمد دراز این مدت
 حاکم جام و جرعه نوش جام مرام گشته بجلاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه مویکب

نادر می بجانب جنوبشان و صادرات آن ایام فرخنده نشان بعد
 از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بسپریخته تصرف آن پسندیده سرسرو می
 درآمد و چندی از این معنی برآمد غیرت توقف در ارض اقدس پرورد در خاطر انور تصمیم یافته جمع از
 از افساریه سکنه ایورد و توابع را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه پاشا بنزاده رضا
 قلی سپهزاد و حرم محترم بارض اقدس آورده آن مکان تربیت بسیار را که منظر فخر امی حسدنت
 مستقر و مقابله بود و ولتسری توقف و قرارگاه دولت ساختند و چون در سبادی حال منوی و
 معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود صفت و مناره استانه مقدسه رضویه مذکور
 اندود شود که احکام والا با انجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره کعبه مبارک چون بقیرینه بود
 دیگر از محاذات آن با وجع عیوق فرختند که قبه چرخ برین را عمود و دیده مهر و ماه را دو میل زرانند
 باشد الحاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس را می عقد کو هر مقصود که
 سابقاً در یام تپه خواستند آن معامله شده بودند روانه جنوبشان و چون بعضی از جماعت عراقی و از بیجا
 که مغرب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت تکلیف نیافتند و اقدار آنحضرت در قهات ملکی
 ناملازم طبع ایشان بود خفته در صد داخل برآمده شاه پهلما سب را اغلب و رقیب این مطلب کردند
 وَمَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ انظایفه است عهد نیز بهمن سخن سخت شده فرستاده
 حضرت ظل الهی را بی نیل مقصود باز گردانیدند چون محل در این قسم امور را حوصله مردم بازاری که
 از عار و حمیت عاری باشند بر نمیتابند تا بچنین سرور غیور چه رسد آنحضرت قطع فصل این امر را
 به قبضه شمشیر نیز که محاکمه مرد و نامرد حواله با دست رجوع و در مردم با هوا خاها جان نشان عازم جنوبشان
 گشته سه فرسخی جنوبشان را مضرب خیم غر و شان ساختند و منظور اینکه در جنوبشان شاه پهلما سب
 و اگر ادب همه حاضر باشند بهر نحو که مقدر شده باشد این کار فیصله یابد مقارن آن حال شاه پور دمی خان
 شیخا ملو حاکم سبزوار نیز از سبزوار وارد جنوبشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت
 پادشاه در خصوص این مطلب با و تحریر و میجا با کشف نقاب از چهره شاهد مافی الضمیر کرده بود بخیرت آن

حضرت ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب صورت این معنی او پرده خدا داشته ظاهر نکرد هنگام
 شام که خسرو تیزرو مهر از منازل سپهر در طلوع عیده تن تنها بسوی شهرستان غرب گرم شتاب شد
 شاه طهماسب بر ستمانی تدبیر مهربان رکاب و مقتضای ایام شتاب بدون اطلاع خدیو فلک جناب
 بر اسی سوار و مہتری از صطبل با اور فیق و یار کشته جریده و تنها در لباس تواری خود را بشهر رسانید
 صبح که حرکت او بر برای جهان آرا انکشاف یافت اسباب کار خانات سرکار او را که در معسکر ظاهر شد
 ارض اقدس بود برای اینکه پایمال تغلب دست فرسود تصرف دیگران نکرد مضبوط و ملبوس و با چنانچه
 که برای سرکار او در کار بود جنوستان ارسال و تمهید را بارض اقدس بر کرد و اینده از منزل فرزور کت
 و یوسف آباد که در سمت غربی جنوستان واقع و معبر اکراد بود نزول و راه آمد و شد را بر قلعه کیان
 سد و ساختند در صین عبور موکب و الا از حوالی جنوستان فوجی از اکراد سر راه بر جنود جلادت
 بنیان گرفته باره پیکان تیر و کلوه تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انہرام یافتند شاه طهماسب
 تحریک ستابہ تدبیر شاه پور دی خان و باقی اعیان دولت که نبض شناس مزاج او بودند پرده از رو
 کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصاً بکام کراچی و ماژندران و استرآباد نکاشته حضرت ظل اللہی را
 بخانت اسناد و از انجروه استمداد کرده بملک محمود و ملک اسحق و رؤسای سپاہ نیز که در اردوی
 میسبوند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن زبده آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه نخست
 ابراز فرمان شاهی نکرد لیکن چون دانست که بالمال بروز خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسانید
 هر چند که این معنی سبب تقار خاطر والا کردید اما از مواخذہ آن ناسپاسی و حق ناشناسی تجاہل فرمودند و
 بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف با مدد قلعه کیان آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیان نیز ہیئت
 مجموعی با سوار و پیاده از اندرون هجوم آور شدند و مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللہی با دلیران
 افشار و اخلاص کیشان جان نثار بمعرفه کارزار بر آمده فریقین ہمس در آویختند و غبار عرصہ ہبجا را بچرخ
 دوار بر آویختند جعفر قلی بیک شادلو کہ از معارف چمشکرک بود در آن روز بکلولہ زنبورک کشته شد جمعی
 کثیر عرضہ شیر آبدار و بقید اسار گرفتار و بقیہ ایشان گرم خیم میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت فراچو لو

که در میان طوایف اگر اد صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بغرم امداد شاه پهلما
 آسنگ قلعه کرده حضرت ظل الهی بعد از ظهور سیاهی آن را بنزن طریق پیراهی سر راه برایشان گرفته
 از آنجماعت نیز جمعی قتیل و اسیر کردند و چون در آن صحرا و دشت حبس گرفتاران آن طایفه و حشمت
 تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با ننگان انداختند بعد از چند روز افنامی ایشان را منقح
 مروت و الهیه مقتضای قوت و رعایت ایلی مرخص ساختند و با وصف اینکه سرمد در آنسال بخدی
 اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در چادر پنبه وار بسریسرد و آتش سوزان اگر از بستر سنج
 خاکستر سرد میگرد بر جای خویش سر و کشته میمرد و جوشان در کمال شدت محصور کرده قلعه کیان را
 به تنگنای حیرت انداختند و آنجماعت بعد از چندی و سایط بر اینجخته آنحضرت را تبرک مطلب تکلیف و
 آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قاطع جواب آن حرف نجف میدادند و طایفه مزبور چون دیدند که از توسط
 و سایط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن غیر مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و غیرت ارض
 اقدس کرده ایشان بهم متعاقب شاه پهلما سب را از جوشان بارض فیض بنیان برده امر معهود را
 صورت دهند و کارکنان امدولت را عرض اینکه شاید از خارج از حکام ولایاتی که در مقدمه جوشان از
 ایشان استمداد کرده بودند مددی رسیده از اقرار خود نکول و امر مزبور را برای شاه پهلما سب که اغوش
 تمنایش خمیازه کش شوق اینمطلب بود صورت حصول دهند اگر چه دلاوران رکاب ازب که سرگرم رضا
 جوئی آنحضرت بودند برف رستان را بستر قائم تصور کرده از خدمت اظهار دلسردی نمیکردند اما چون
 دواب و مرکب از شدت سرما در معرض تلف بود و خدیو نسر زانه نیز از مبادی کار همیشه متوکل بخدای گما
 و عامل حسن مدارا با آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه میبود بملاحظه هر وی کار و کارها حرکت و غیرت این
 فایض البرکته کرده و بعضی از اسبان خاصه شاه پهلما سب را از ارض اقدس برای او فرستادند با حضرت
 شاهی و اعیان امدولت بنا را بملاحظه کدشته راه تامل می نمودند تا مقدمه کراملی واقع و از رسیدن کومک
 مایوس گشتند قتیب بن اینمدا انکه محمد علیخان قوللر آقاسی سابق ولد اصلا تخان که در ایام مقدمه فتح علی خان
 قاجار از دربار شاهی دور و از با طرب مهور کشته در ماندران میبود بعد از قضیه رفتن علی خان از جاب

شاه طهماسب نامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران میبود بار دومی شایسته نقل نماید شایسته
 ایلیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان که از شدت دمی دم سردی فتحلی خان در قشلاق مازندران
 متواری بودند دوران را بکام و رومی دل از ایام دیده آفتابی شده همراه مشار ایلیه بغرم امداد اگراد
 آهنگ خراسان کردند بعد از ورود بجای خرم من اعمال کریملی رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله جمعیت کرده
 شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از طرازمان حکام استرآباد و در ایام مرج و مرج صاحب جمعیت و
 شخصیت و استعداد شده بمحمد علیخان پیوسته بود ریخته بسبب سابقه نزاع او را بقتل رسانید روز
 دیگر که صبح از آفتاب پنجه خونین چهره چرخ برین کشید آهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمامی
 خزینه و اثاثه سلطنت را گذاشته فرار و رحیم خان نیز یکی آنها را بجزوه تصرف و اختیار خویش در آورد و بآخر
 متواتر بسمع شاه طهماسب و اگراد رسیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از
 خوشان حرکت کرده در حوالی نورو و اردارض اقدس شد پس حضرت ظل الهی کس نزد رحیم خان برسان
 و تمامی خزاین و اسباب منسوبه را استرداد و اصل سرکار پادشاهی ساختند و در بهمان اوان حضرت
 ظل الهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانی و هوا جس نفسانی و اتصال بجزوات علویه و مشاهده صور
 غیبیه و استضاء انوار قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگی که آنرا قو گویند نمودار گشته آهنگ
 تفنگی در دست داشتند بجانب او خالی کرده قورا بدون آنکه آفت زخمی سزده در بغل گرفتند بعد از آن
 بچینه قبایی که مخصوص آنجناب بود در آمده در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و میان آن حوض مایه سفیدی بود
 بزرگی بره که چهار شاخ قومی داشت آنحضرت بحاضران فرمودند که آنرا بکیند همه رفته نتوانستند گرفت آخر
 الامر خود دست انداخته آنرا نیز گرفته در بغل گذاشتند و صبح اینچو اب را به نزدیکان حضور مایون نقل کردند
 شخصی از حضار این شعر خواند که اگر در خواب بینی مرغ و ماهی نمیری تا به بینی پادشاهی و تعبیر اینچو اب
 حقیقت فرجام که آینه صورت نامی معنی وحی و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه قو که بزرگترین
 مرغیان است پادشاهی این خدیو بهمال نیز عظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره
 بر این است که تاجداری مملکت چهار پادشاه با آنحضرت تعلق یابد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بجزوه

تصرف در آمد در ذکر وقایع قومی سبل مطابق سالهای یون فال ۱۳۹۰ در بیت و ششم
 شهر رجب خسرو سیارگان رخت بهرستان حمل کشیده شاید کلیمه بن بهار در شنبان چمن و دامن
 جو سیار آغا جلوه گرمی عروسان دلارای لاله و ریگان در حمله کاشن نشو و نما برخواستند و مشا و کان
 قوه نامیه چه سه لاله رخان نسیرین و یاسمن را بغازه و کلکونه دلکش آراستند عنایب شوریده حال
 در عشق کل بشور انجیری تنوع زبان تیسر و فاخته سوخته بال در بهوی سرو سبزی بتجوی رقیبان دی گو گو
 زنان از سبزه نو خیز ساز و برکت دشته و خنجر خونریز نمود اگر اد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهای
 بی اعتبار بود از آمدن تقاعد و رزیده اگر اد سکنه کلات و دره خرابی مخالفت برانجخته و انطایفه در چه
 بسر کرد کی شکر نام چشمک جمعیت نموده آغاز شورش کردند و تاریه مروی نیز بتحرک ملک محمود طبل
 یا غمگیری کوفته و جمعی از قاجاریه مرور مقتول و قلعه را محصور و تصرف کرده تقاره بنام ملک محمود بنوار
 در آوردند پس آنحضرت ظهیرالدوله ابراهیم خان را به تنبیه اگر اد دره جز نعتین و انطایفه سپهر شرمی برود
 کشیده با ابراهیم خان از درستی در آمده جمعی از لشکر خان مغفور بشور انجیری شکر شربت فنا بمانند
 از یکطرف کلات درون با ترکانیه میرلی و علی املی و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهپور دخی خان
 شیخوالموسا سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعداد و معاونت اگر اد پرداخته ابراهیم خان را
 در دره جز محصور ساختند حضرت ظل الهی بعد از شنیدن این واقعه دلگزا شاه طهماسب هنگ دره جز کرد
 در راه خبر رسید که جمعی از اگر اد با کوچ و بنه خود روانه جنوب شدند آنحضرت شاه طهماسب در میان مشهد و جنوب
 در قلعه موسوم بدستجرد سر گذاشته خود بخوبشان ایلغایشی و بانطایفه سلاخی گشته اگر چه مبراعات نوامیس
 ایلی متعرض اسر زنان آن را بهرمان گشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی اگر اد نواحی جنوبشان با غارت و کام
 ایشان را لذت اندوز مرارت ساختند و از آنجا روانه دره جز گشته انطایفه را کمالیق تیبیه بلینج و جمعی را
 معروض تیغ بیدریغ ساختند و تائب مقاومت نیاورده با سر کردگان راه خوبشان پیش گرفته
 جمعی از دلیران عرصه سینه در موکب آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خوبشان تکاور انجیر و فوجی نیز
 با شماره و الا برای عراق خرمن حیات و بدین میان جمعیت ایشان اشهب غریمت را برق تک و صرصر

ساخته مأمورین جان نشار انطاخیه را عرضه تا دیب و تدبیر و سر کرده آنجماعت را که سلیمان نام
 شیخانو بود دستگیر نمود چون از حق نعمت بجواری آنحضرت چشم پوشیده بود بکرم و الا چشمهای او را
 عِبْرَةٌ لِلنَّاطِرِينَ از حدقه بر آورده قلعه جوشان را محاصره کردند سر کردگان از قلعه برآمده دو با
 متعهد تقویم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول درایت جهانگشایی را بجانب
 ارض اقدس پر تو انداز و وصول نمودند و از آنجا بر اسم خان باشاره و الاروانه مرو و بند سلطان
 مرو را شکسته تا آریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شدند و قلعه مرو را سپرده در صدد
 اطاعت درآمدند اما اگر در جوشان باز از عهد خود نکول نموده راه پیشینه پیش گرفتند آنحضرت بفرمان
 لا ائمتی الا و قد تثلثت سیم باره بار کی غریمت را بجانب جوشان جولان داده شاه طهماسب خبر
 که دریا طن طالب اینمطلب و مدعی ایندعا بود اما در ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود بجوشان
 جمعی از مخالفان خصوصاً میر معلی خان بیات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند
 که ازین نیرنگها نقشی موافق تمسای ایشان از پرده خلاصورت ظهور نمود متهجد گردیده خواستند که
 اگر در اینجهان اصلاح بمیان سپاه آنحضرت داخل کرده باینوسیله کاری از پیش برند اگر چه چندان
 ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت ناموافق میدانستند اما اجرات بقبول آن امر نگردیدند
 مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان معجز نصرت اثر درینماده سبقت گزین گشته قضیت بر عکس
 نتیجه بخشد میر معلی خان و یاران او چون این تدبیر را در فراج اگر ادبی اثر و نخل تمهید را بی ثمر دیدند آنحضرت
 شاه را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پامی عزمش در راه پیرایه تیز رو و پیک
 خیالش در نشیب و فراز وادی خللال دزنک و دو بود چون قدم فرسوده در پنج خود را بهیچوجه
 یافت از جناب نادری عذر خواه گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی ایندفعه کمر همت بخرم
 تنبیه اگر ادبسته و قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال چنانچه دیدند بطایفه بشادلو
 و قراچورلو که مرد شمشیر زن و بهادر و صنف شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی
 عظیم از آنجماعت بکرمک محصورین توسن تهور بر اینجختند و اهل قلعه پامی جلادت بمیدان نهاده از قلعه

برآمد حضرت ظل الهی که فتح و ظفر همیشه دو اسبه در رکابش روان و تهنیتن اقبالش در معرکه زرم
 روان است اولاً با قلعه کیان گرم ستیز گشته ایشان را پی سپردادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه کرد
 بیرونی شده قلب جمعیت ایشان را برهنه نمائی سپیک تند و تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز کردند
 یعنی بطریق عدم روان و تتمه را بجانب فرار شتابان ساخت و جمعی از انجاعت را که گرفتار قید اسار
 شدند آورده در دور جوشان سیاه چال انداخت اگر اچون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از
 در استیمان در آمده و بخدمت والا فایز شده است دعای انصاف مویک بسعود بجانب مشهد و
 نعت انجام امر معهود کردند پس آنحضرت گرفتاران را بر عایت راه و رسم ایلی مرخص و محمد حسین خان جاکم جویش
 را با ولد شاهپوری خان و سرگردگان اگر اذ ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بغرم ملاقات
 شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمسیت این امر بر وفق ضابطه و قانون مشهد مقدس و جوشان
 فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب غریمت ارض آقدس کرده در آنجا محملشان بود و مقصود از جوشان
 وارد شده شاهد مطلوب را ببستان حصول رسانیدند اگر چه چنین روزنامه ظفر که نوع و وسایل
 آرامی اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال مجله آرامی خلوتسرای بیان نگشته در پرده اجمال میمانند ذکر اینکه
 امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگار است اما چون مقدمه موصلت با با علی بیگ و بعد
 این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش و تیغ تیزش کز لکت پیرایش بوده از سبب این دولت ایندی
 شمرده میشد بسر انگشت قلم نقاب خوار چهره ایندعا گشوده همانا حکمت باله الهی مقتضی این بود که بسلیه
 این دو وصلت تولید نتایج و تکوین موالی قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان افشار و اگر اذ
 که اعظم ایلاتند بعد از خود از مانی بر عجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت بسیار
 نمایند و الا قابل این ماده چنان ماده قابل نبود که تولید این فساد و خونریزی و ایراث نزاع و فتنه
 انجیری کت ذلک تقدیر العزیز العلیم در بیان گشته شدن ملک محمود و ملک
 اسحق با بشاره قهرمان خدیو افاق در خلال این احوال بوضوح پیوست که تا تاریکه در مرد
 بنام ملک محمود نقاره عصیان فرود گرفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتجات

با ایشان نوشته انطایفه را تحریک بفساد نمایند چون در مقدمه خویشان نیز چنانکه مذکور شد ارقامی را
 که از جانب شاه و الاجاه مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور می یافت مخفی داشته خاطر انور ازین بگذرد
 غبار آلوده کلفت میبود در این وقت که بر وزیرین خیانت ضمیمه افعال سابقه کرده اقامی او بر ابقا
 راجع آمده محمد خان چوله بامر همایون او را بقصاص خون محمد بیگ امین باشی چوله که از شتکان تبعید
 ملک بود با ملک اسحق بیاسار ساینده و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک بوده پیشابور نزد میر علی
 خان بیات فرستاد و نیز مومی ایله را در عوض خون فتح علی خان برادر خود عرضه تنع انتقام گردانید
 که بر سر می شایسته تاج بزرگی کی بود کرنازی با قضا سر در سر سوداگنی و بعد از قتل ایشان ملک
 اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب
 و کوچ و منسوبان ملک مرض در وانه وطن مالوف ساختند در میان نهضت موکب
 نادری بحد و دقایق بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان
 در اثنای توقف آیات جهان کشاد در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان در حدود
 قاین میبود باعث انتساب ملک محمود سیستانی و اغوامی و سادس شیطانی اغارمتنه جنبانی
 کرده یابی که از جانب آنحضرت در آن ولایت میبود از نسا و درون بیرون کرد حضرت ظل اللهی حمود تنبیه
 او مامور ساخته کاری میسر شد چون تنبیه افاغنه سنگان خوف نیز منظور نظر والا بود در سیستان هم
 ذمی حججه مطابق قومی مسل بمرافقت شاه و الاجاه باهشت هزار نفر از سر باران معرکه جان ستان
 بهمعنائی تایدیزدانی از ارض قدس نهضت و مجرد وصول آوازه موکب همایون با نسبت تزلزل
 در بنیان حال آنجماعت راه یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادر زاده او و نقبا
 سیستان که در آن مکان بودند فرار کرده با صنفهان رفت و با شرف غلجه پیوسته کمر بجلازمت او
 بستند و حسین سلطان در قلعه محصر جنبته بعد از ورود آیات نصرت آیات در مقام مداومت و بندگی
 و صدور عجز و شرمندگی در آمده اعتذارش بخل قبول یافت بعد از انتظام محام انسر زمین کوه سنگین
 بجانب سنگان نهضت کرده سه روز قریه اسفندین مجیم سردقات غر و مکین گشته روز رابع تبریز اول

و تیب و انضباط لشکر قیامت نهیب و تعیین ساقه و جوانان و آرایش طرح و برانغار پردخت
 وارد ما مزن آباد و بسبب اینکه مابین آن مکان و زیر کوه یک بوم بود تو بخانه در یک نشست پس
 آنحضرت با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان برداشته خود بر شتر مانند مهر بز بختی سپهر سوار گشته آیتین
 غزم و پامی بهمت بر زده کاهی سواره و کاهی پیاده بکشیدن تو بخانه میرد خستند و در شدت صیف
 که آب جز در دم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب اعدا بود یک شبانه روز در آن بیابان رحمت تو بخانه
 میکشیدند در دو م صفر نزل اجلال بهمدادین واقع گشته چون جمعی از افغانه در قلعو بهمدادین
 ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر در انتظار مصالحه که افغانه از راه کید اظهار میکردند تکلیف
 و جویمای قتال با انکروه پیمان کسل بودند بهمت و الامی ظل الهی بدفع انطایفه پرداخته آنجماعت چون
 خود را در معرض بلا دیدند از راه عهد از قلعو آمده و عهد کردند که سر کرده ایشان رفته افغانه نیاز آباد
 مطمئن خاطر ساخته و در رکاب اقدس حاضر نموده قلعو را بتصرف چند قاهره دهد بعد از استقرار
 این عهد سر کرده مزبور قلعو نیاز آباد رفته و از عهد خود بارگشته بازگشت آنحضرت نیز بهمدادین را
 بسبب خلف وعده از تیغ گذرانیده مال و عیال ایشان را بمعرض نهیب و اسر در آوردند و رعایای آن
 محل که با افغانه اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه ایشان باخذ سیورسات و توکیش اکتفا
 کردند بعضی از قلجیات اظهار اطاعت نموده و کلا ترسنگان از دادن سیورسات تمرد ورزیده پس
 نزد افغانه با خزر و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نمود پس امر قضا امضا غرنا و یافت که جمعی
 از دلیران توب قلعو کوب را از ارض ملایک مطاف از راه بالای خوف بر سر قلعو سنگان برده قلعو
 محاصره نمایند و منتظر ورود موبک و الا و طلیعه نصرت لو باشند و آیات همایون در چهاردهم
 ماه مذکور آمده قلعو سنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین باندختن توپ و تفنگ سنگان
 ساز عرصه جنک شدند و سانحه عجیبه که در آن روز اتفاق افتاد اینکه در چینی که توپچیان با امر والا کرم
 پیر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعو بودند حضرت ظل الهی بر سر تو بخانه آمده محارمی دهن توپ
 ایستاده متوجه تعلیم توپچیان گشتند در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده دوباره مشغول برگردان آن شدند آنحضرت

بالهام غیبی عزم مراجعت کرده باینکه پنج شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند تا گاه توب از
 حرارت درون در گرفته شراره افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان
 مروی را که در آنجا بودند بصاعقه فاسخت اگر چه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا
 که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پابرجای جهان توکل و ضمیر سیرشان لنگر البرز پیکر دریا می
 بود بصراحتی ریح نواب و لطمه خیزی امواج حوادث از جا در نمی آید ظهور این امر را بر حراق کوب
 طالع خصم بد اختر محمول ساختند و هنگام شام که چرخ میهر از مهر که سپهر رو بسر منزل غروب
 گذاشت و ماه زین کلاه بطلایه داری معکر نجوم فلک رایت ضیا بر افراشت طلایه داران بسا
 لشکر و حرارت اطراف قلعه پرداختند و مانند دیده انجم و اختر از کلهبانی نیاسودند و ما طلوع صبح
 از شهب ثابته توب و تفنگ قلعه سنان نمونه قلعه ذات البروج سپهر بودی و از شراره آسمان
 سوز بوارق باد لج و ضرب زن فضایی هامون عرصه پرنج بوقلمون نمودی در آن شب کلوله توبها
 صنف شکن بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمن پنج توبهای صاعقه بار آتش افروز
 خرمن سستی مردوزن میبود تا اینکه از صدمات توب حصار قلعه مانند دل قلعه کیان تزلزل یافته
 یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را تصرف کردند و فاغنه بعد از شام
 اینحال از در استیمن در آمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده از قلعه افاق بیرون
 کلانتر سنان شمشیر استیمن را سیکل کردن ساخته دست در ذیل ندامت زده متقبل دادن سپهر
 و سپردن قلعه کشته بقلعه برگشت و دوباره سرکشی بنیادنها و این دفعه آتش قهر قهرمان زمان شعله
 کشته جیش انجم حشر بفرمان آن سرور قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند و در شب هفتم ماه فروردین
 بتصرف در آمده مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسیر گشته آن سرزمین لگد کوب جنود ظفر نشان و امول
 و اسباب قلعه حمل مطایمی کوه توان گشت و بعد از آنکه کار قلعه کیان ساخته و قلعه از تنفس پر دخته
 شد خبر از ستحفظان قلعه با خبر رسید که هفت بهشتی نفر از فاغنه نرات با مدد سکان سنان وارد
 نیاز آبا و کشته اند کوب و الا نیز عزم مقابله شیر آبا و خوف را که در یک فرسخی سنان واقع و قلعه محکم و مکان

حرم بود محل قرار داده بمقادیر و لکن نیامست تقدیر برای هر سره و گروه منزل و مکانی مقرر
 فرمودند و روز دیگر افاغنه که جنگ فریباشیه جری بودند در کمال دلیری وارد و فرسخی اردو می
 کشته غافل ازین که شعری که به شیر است در گرفتن موش یک موش است در مصاف پلنگ
 چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه هر سان و اول جنگ آنطایفه و سپاه خراسان بود حضرت
 ظل الهی که و ایافت رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را هر دو
 بمصلحت ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان را با اولی خور طعمه خصم افکنی ساخته و بتدریج به
 تقویت دلهای باخته ایشان پرداخت بعد از آنکه ایشان ادیر و در عرصه دشمن شکاری شیرگیر
 سازند رخصت میدان جنگ دهند کذا لشکران را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازی و به تیر
 و تفنگ دستبازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمائی در جنگ میدان کار فرما
 تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کاز
 سوار و در تیر رس معکر نصرت اثر به نسیم جلوه باد پای خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار کشند
 هر چند غازیان متمای میدان از جا درآمدند خدیو تهمن رزم با قضای رویه حرم عنان داری
 نوسن عزم ایشان کرده سپاهیان با انگروه آغاز دستبرد و بتوب و تفنگ زد و خورد نموده جمعی کشته
 از افاغنه را سر افکنده شمشیر حرب و لوای ظفر انجون ایشان چرب کردند القصه تا چهار روز بهین
 منوال معرکه جدال و قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت ازین طرف بر وجه خواسته بعمل آمده در شهبازم
 که سپاه خیمه نشین باه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و احشام نجوم بدین دشت فلک هجوم کرد
 افاغنه حرب را بهرب بدل ساخته بجانب هرات بر گشتند آنحضرت تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته
 و حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف و عنان شهب عسیرین تمام را بجانب ارض اقدس معطوف
 ساختند در ذکر وقایع پیچیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و
 چهل و پنجاه و ششمی داور زرین کلاه محسره که در منزل حوت اظهار نهنکی میکند در روز بیست و ششم
 شعبان در ملک حمل از سحاب بهاری افشای صولت پلنگی نموده بایغ شعشوع و روح سنان اشعه

خصم افکنی شکرش پراخت و خدیو جهان کیربهار که نشور غرتش از دیوان قضا در ساحتِ غیر
 انتشار یافته بود دوباره بر باره حکم افی نشسته فسا و پیشه کان دمی از دار المرچمن بر انداخته سپهر
 بلند مقدار چار بتازکی بزور قوت نامیه بر مالک کلزار دست یافته بسوطل ایستاد و حکم کلهای
 آتشین بفرمان هوای فرودین چون آب بر سیط خاک روان و جاری شد مجلس تجویز آراسته گشته
 لوازم جشن عید بانصرت و تائید بتقدیم رسیده چون از دیوان **بِفَعْلِ اللَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يُرِيدُ** حکم قضا
 بزوال دولت صفویه تصدیق و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود روز بروز امور چون
 از کمن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صایب و رومی ستقیم از انجر اسباب تضییع آندولت محلی قرار
 نمیداد مجلسی از آن احوال اینک ارکان دولت پادشاه و الاجاه سبک مغربی ابا کران جانی و سخت
 دلی را باست رانی جمع کرده بتقریبات اسباب شکست برای آندولت و الا درست میکردند و آنچه
 منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل الهی ملاحظه یاس دولت صفویه بیشتر
 در مقام منع و تهدید انجماعت در می آمد ایشان بمفاد **مَا يَفْعَلُكُمْ فَطَحِي انْ اَمْرُهُتْ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ**
 کمتر شنیدند با وصف اینکه عس امر و نهی شان قدم از در و دیوار دولت بر روی زمین گذاشت پیک جهان
 کرد قوت طامع را در چهار حد جهان پویه زن و جاذبه اشتها را در طلب جلب منافع سخنه هر کویچه و بزرگ
 ساخته بسنگ رسوائی و هرزه دنی حلقه کوب در دوست و دشمن میبوندند و آنحضرت بنا بر ضاجونی خاطر
 پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفدان و بداندیشان نموده و بکفتار نرم مالینف دلها
 درشت آن نفاق کیشان میکرد مقصود اینک انطایفه دست بدخلی را از کیربان حال ولایات کوتا
 سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند و بعد از آن این اوقات دار و حکم افی ایشان
 از زانی باشد چون ذات انجماعت سرشته آب و کل غرض و ترک عادت موجب مرض بود در عین بیان
 کاری چشم از طمع و منظور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را یکسو گذاشته در اخلال کار ایندولت نادره
 میکوشیدند القصه شاه و الاجاه در باب توجه موکب جهان کشا باصفهان مکرر با آنحضرت تا کید و الحاح
 شدید نموده و آنحضرت در برابر این گفتگوها اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر میفرمودند که مثل ابدالی هرات

دشمن قومی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت غریمت بدفع دشمن دور دست افراشتن رویه خرم و
 مقصنای استقامت را می و غریمت اول به نسبت دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر
 اصفهان باید ساخت شاه طهماسب این حرف را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانست و اصرار او
 میسر و تا اینکه فیما بین چنین مهند شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه و الاجاه از یشا بوزنجانب سلطان
 آباد تشریح حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته باستعداد تمام متوجه هرات شوند پس
 نزد و وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل الهی بهیته کار پرداخت بعد از آنکه گوکبه و الادرش شرف نصبت
 در آمد اعیان دولت شاهی نعمه دیگر بر طنبور افزوده ترائه تازه شد کردند و از دایره موفقت
 خارج آهنگ شده غریمت ما زندان نموده با خود مخمر ساختند که انجام کار بهرت و امور خراسان
 بر ذمه خدیو بهمال بوده و محمد علیخان ولد اصلان خان نایب السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان
 باشد و بحضرت ظل الهی معیام فرستادند که بخویم که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد بازماندن
 روانه سنوار شدند پس خدیو بلند اقبال از راه خواف و باختر عازم هرات گشته مایسجه لوامی
 فلک مسیر را چند منزل راه رشک منازل ماه مسیر ساخت اعیان دولت شاه و الاجاه شروع به
 اخلال کار خراسان دور و نزدیک را از خود هراسان کرده آرا بخند با بالی بیکناه آخذ و خصوصاً
 بکسان منسوبان جمعی که از مله زمان معسر نصرت اثر و در موکب و الا عازم سفر بودند تعدی آغاز و
 دست تطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند آن
 حضرت چون رخ کار را چنین دیدند از غریمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند
 امنا اند دولت باز از حرکت ناصوب خود متقاعد گشته بر سر قلعه کهنه کمان باین سنوار و یشا بود
 واقع و بکنایه طایفه از بغایری اختصاص داشت حرکت کردند توضیح این بیان آنکه چون طایفه
 از بغایری سکنه آن قلعه سمت هوا خاوهی حضرت ظل الهی داشتند و کار گذران سر کار شاهی تفریق
 و استیصال این نوع طوایف بهمت ناقص میگذاشتند بتحریک بعضی از اعیان قتل و تدمیر آن
 طایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سنوار بر سر الطایفه ایلغار و قلعه را تصرف

نهیب و اسر قلعہ کیان پر دختند در خلال آنحال بعرض دار رسید کہ موسی دانکی کہ از رؤسای
 ابدالی ہرات بود با جمعی از افغانہ تباحت ناحیہ بیار جہند رفتہ حضرت ظل اللہی فی الفور بقصد سترہ
 انطایفہ تحریک لوامی منصور کردہ بعد از ورود بقدمکامہ میثابور خبر قلعہ کهنہ مشکان مسموع خدیو جہان
 کشتہ بشاہ والا جاہ نوشتند کہ مقصود ایشان تنسیبہ طایفہ بغایری بود بروجہ الحکل بعمل آمدہ
 چون ہمیشہ تمنا می تنسیبہ افغانہ داشتند و حال انطایفہ دو بسایم خدیو افتادہ و بمیان معمورہ
 مملکت پانہادہ اند و در کهنہ مشکان کاری باقی نماندہ جمعیت خود را برداشتہ بسنہ وار بیانند
 کہ سر راہ بر موسی گرفتہ شود شاہ ہما سب در جواب نوشت کہ شما بکهنہ مشکان میاید کہ آنست
 و ما بسنہ وار نمی آئیم کہ غلہ و ذخیرہ نیست مع ہذا اعیان آند و لت از حکایت جنو شان تجربہ اند و کشتہ
 و ہمان معاملہ سابق را پیش گرفتہ و مجدداً ہمامی ولایت خراسان احکام نوشتہ فرستادند کہ آن
 حضرت را از جمیع مہمات ملکی مسلوب الاختیار دانند انحضرت چون از کلمہای خود روی انجو اہرا
 استشام را یکجہ نفاق کردند و دیدند کہ ہر دم ازین باغ بر می میرد تازہ تر از تازہ تری میرد
 فی الفور محمد حسین خان جاکم جنو شان را بخبو شان فرستادند کہ مشغول ضبط قلعہ بودہ اگر از اکراد احدی
 خواهد کہ بار دومی شاہی با عانت شاہو یردی خان آید بمالعت پردازد و خود بتجیل تمام بالشکر انجم
 احتشام عازم سنہ وار کشتہ و از انجا باز از راہ خیر خواہی بحضرت شاہی علام کردند کہ ستیزہ بار عایان
 سلاطین نیست از تقصیر انطایفہ در گذرند چون جوانی بروفق صواب نیامد روانہ کهنہ مشکان کشتہ قومی
 بسروقت مدعا رسیدند کہ اتباع پادشاہی تنع عاجز کشتی را تیز و خجربیدار را خونریز ساختہ و عجز قلعہ
 گرم قہر ستیزہ آور شدہ بودند اعیان دولت در قلعہ را بر روی انحضرت بستہ از باب ممانعت در آمدند
 حضرت ظل اللہی کس قلعہ فرستادہ علت منع را استفسار و برای کشودن در ب قلعہ ما عصر آن روز
 چشم براہ انتظار نشستند چون کار از تحمل و مدار گذشت توب بر حصار دروازہ بستہ بعد از آنکہ صفیر کلہ
 باواز بلند پیغام جنک بکوش انطایفہ ناخر دست رسانید ایشان نیز بہیات مجموعی از قلعہ برآمدہ شد
 بدیوار قلعہ آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند انحضرت شاہ بعد از گزوف کہ کوچہ نجات را

بن بست و سرور کردن فراز را قومی دست دید از میان آنجماعت اسب اغذار بر اینجخته بحضرت ظل الهی
 پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد اما در
 اثنای حیس و بیص که حضرت ظل الهی ملاقات میکرد و خجسته در سراسر مهر خود را از بغل در آورده محمد
 علیخان تسلیم و او را با اسم نیابت سلطنت نامور بعراق کرده غلامان و محرمان را با طاعت او توی
 و تکیه نمود و شاه پوری می خان شیخ الملوکه محرک این مفاصد و در صد و خیالات فاسد بود فرار کرده
 حضرت ظل الهی شاه و الاجاه را با عزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر آسایش آرام
 دادند اما امر او اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته بهمان شب جمعی از غلامان و مقربان با
 بعزم فتنه اینجیزی کریخته بجانب مازندران رفتند آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن
 طایفه را مساوی میداشتند مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه هلماسب را
 بانفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس و خود بر سر راه موسی نامحولات ایلغار
 نموده در اینجا خبر رسید که موسی بیارجمند را ناخته و دور و ز بیشتر از میانه فاین و محولات گذشته و بهر
 رفته لهندامو کب و الانیز مراجعت و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا مهدی کلانتر
 غلیظنی بود گذشته کلانتر فرورد در قلعه رابسته و در دادن سیورسات باب ترمز کشوده پس غازیان
 با امر آنحضرت که گرفتن شهر با مانند بلال در خم بروی اوست هجوم آورده قلعه را تصرف و کلانتر را سست
 کردند و از آنجا مشهد مقدس متفرک و کوبه ظفر گردیده باز پادشاه فلک جاه را در امر سلطنت مبسوط الید
 ساختند در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در
 محل موسوم بکرمه خان چون بعضی از فتنه جوانان هسنگامه طلب طالب فرصت بودند
 که محرک ماده فساد و رخنه گزینیان دولت خداداد شوند آنرا بجمه ترکمانان تکه و تیرلی و سالو بودند
 که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این واقعه همه روزه بسمت همین
 و درون آغاز دست دراز می میکردند همایون فال لوای نصرت انما در موکب شاهی بعزم تنبیه
 الطایفه در جناح حرکت در آمده فرمان و الا بغرنفاذ پیوست که اگر دهمشکرگ و تتر اچور لو هم درین سفر

خیر اثر در معکرانم اثر حاضر شوند آن طایفه خصوصاً اگر ادت را چو رلو تحریک محمد حسین خان حاکم چنگ
 سر از اطاعت باز زده بار و سامی اگر ادت در سمت مانده و سملقان و در موضع مشهور بکر مرخان
 بغرم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب و الامتوجه سمت مهین و درون بود ظمیر الدوله ابراهیم
 خان را با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور به نسبت به انجماعت مأمور ساخت و خود از راه کلات
 و ایپورد بر سر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اگر اد محاربه قومی دست
 داده اولاً اگر اد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که دلیل آن خون آشام معکر خود بر
 می گشته طایفه اگر اد متعاقب ایشان هجوم آور گشته جنگ در پیوستند این فتنه لشکر ابراهیم خان را
 پامی قرار از جا رفته و شکست فاحش یافته قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه بمعرض تلف در
 آمدند ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور بیوزباشی رسانیده متحصن شدند و رحیم خان و سر
 کردگان دیگر از بهمان خارج قلعہ بنیست و بناهایی خود غریمت کردند ابراهیم خان بعد از سه چهار
 روز در ظلمت شب که قلعہ راز آشفته حالان است از جانب قلعہ مزبور بجانب قلعہ راز شافت و در
 ضلال آن احوال ریات نصرت آیات پاپل خاندان غمی که در دست قیچاق واقع است رفته از قتل و غارت
 ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه اینجمن بسمع جهاندار جهان داو
 رسید با وجود اینکه حدود مانده و سملقان و درون مشتمل بر کوهستانات سپهر نمود و برف راهها
 مسدود کرده تردد بر پیاده و سوار بسیار دشوار بود بنه و آغزوق را از راهها و ایپورد روانه
 اقدس و خود با شاره و الاجاه از راه چلی کر ماب بر سر اگر اد ایلمغار و همه جای یادگان را بشکستن و
 کوبیدن برف مأمور ساخته بر اثر پامی ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده وارد سملقان و کر مرخان
 گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعہ راز عازم خدمت خدیو کردن فراز و از روی خجالت جبهه
 نیاز شدند چون از برادر و الا که هر سوء تدبیر و از محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور آمده بود بنا بر نظام
 ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر و الا بجس هر دو صادر گشته اگر اد نیز در مخالفت صرا
 ورزیده تا چند روز هر روز از قلاع و سقنقات خود بر آمده آتش جنگ می افروختند و از ان معانت

سوای خسران چیزی نمی اندوختند تا اینکه جمعی شیرازیشان بقبل رسیدن ما چارمته خدمت و
 چاکری و مقبل اطاعت و فرمان گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب و الا تمامی سرگردگان برسم
 کرد و کوچیده روانه ارض اقدس شوند آنحضرت نیز بروفق استعداعمل و بجانب ارض اقدس نهضت کرده
 در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند تمامی معارف اگر در طبق تعهد کوچی
 خود را متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام خلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت
 کردند و از آنجا رحیم خان کریملی را بدرگاه معالی طلب فرموده بایالت استرآباد فایز و سرافراز ساختند
 ذکر شورش استرآباد و نهضت حضرت ظل الهی بآن سمت و مقتول شدن
 ذوالفقار خان بیغ قهر حضرت رب العباد و سابقاً سمت تحریر یافت که در روزی که
 مقدمه کهنه مشکان واقع شد شاه و الواجه در خیمه مهر خود را از بغل در آورده آویزه گردن خستیا
 محمد علیخان ساخته محمد علیخان نیز با فوج غازیان و خاصان شاهی که حاجب سطوت ظل الهی
 چوب ترود منع در پیش پامی ایشان گذاشته بود و اردو بسطام گشته ذوالفقار خان نبی غم خود
 به نیابت مازندران تعیین و خود وارد استرآباد گشته و بعد از چند روز چون کار استرآباد با خلایق
 اضداد و نزاع و فساد انجامیده متهم او در آنولایت رونق نیافت ایالت را بانشه قلینخان قاجار
 تفویض کرده خود بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کریملی که از جانب حضرت
 ظل الهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و الله قلینخان عازم هزار جریب
 و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر نیز تخریک
 اهل فساد ماده نزاع اشتداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حاصل
 دانسته بنهب اموال و قتل نفوس و احراق بیوت همه یکدیگر پرداختند رحیم خان پامی ثبات بنکرد
 عازم کریملی و الله قلینخان داخل استرآباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان که یار و مددگار
 خود میدانست با مداد خواسته او نیز بجمیعت تمام آمده دست تعدی برد و نزدیک کشاد و بعد از
 چندی سر پنجه بهوس ایالت کریبان کیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلینخان را محل مدعا میدانست

اورا که انبیه شب کوسفند وار مذبح ساخت و در ولایت بحرکات مذبح پرداخت بعد از آنکه این
 اخبار بشمع خدیو کامکار رسید بعزم قلع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بسرعت برق و تند می باد
 عازم استرآباد گشته چون آوازه توجه موکب بهایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانچه
 د آب یال بندان میدان لاف و خود فروشان بیامیه بازار گرفت تو بجان راه را پس بره
 انداخته خود بعزم استقبال پیش آمد اما از خارج شهر قیقاچ انداز سهم صلابت گشته راه را گچ کرده میگردان بهایونی
 را بجانب مازندران تاخت و بعد از ورود موکب جهان کسبه بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید
 کس برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون در آن اوان کجای
 بیوت ساکن دشت قیقاچ اظهار بغی و نفاق میگردند تنبیه ایشان از لوازم دانسته تفنگچیان سادّه
 روانه استرآباد کرده خود از راه کفشگری مرکب ایلیغار را نیز تک و در یک شب از بسطام وارد کنار
 رود ترک و فوجی از انگروه بدرک را عرضه بلارک ساخته وارد استرآباد شدند بعد از پنج شش روز
 موکب شاهین تعجیل وارد شده آنحضرت متوجه مازندران گشت و شاه طهماسب را در اشرف متوقف
 ساخت و خود با جیوش بحر خروش عازم بار فروش گشته محمد علیخان که از آوازه توجه کوکب منصور انبیه
 مند و بسمت آمل رفته بود بعفو خطا پویش آنحضرت مستظهر گشته باز آمد ذوالفقار خان که از غایت تهور
 چند منزل بیشتر از محمد علیخان پیشخانه صبر و قرار بکوهستانات لاریجان فرستاده بود چون مقرر شد که
 حکام و اهلالی کیلان راه فرار بران خیره سر کریز پاسد و نمایندگانش را لیه کوچه کریز را بسته یافت
 روی غیرت بر تافت و با جمعیت خود بصولت شیر و جرات موش بجانب بار فروش شافت هر چند
 که در باره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل زیاده سر باد غرور از دماغ بدرنگ کرده
 با جمعیت اطرفی در کمال رعنائی و خود نمائی عزم آمدن کرده در حین ورود بسلیک و انداختن ترک
 و تفنگ پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش زد نزدیک و دور ساخت چون این حرکت از رویه
 ادب دور و آثار فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور در
 اورا که هوامی سرگرنی در سرداشت از بار سربک ساختند و بنا بر اینکه خار و طهران و در این حیطه

تصرف افغان بود جمعی را بمعا بر و شوارع آن سمت و فوجی را بسرد کردی محمد زمان خان شاملو ^{فطنت} محاسن
 راه سمنان و محمد حسین خان زنکنه را بسرداری کیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور ساختند
 که باتفاق آغوز تیلیخان زیاد اعلی در مستحی ولایت مازندران بمحافظت حدود کیدان
 پردازند چون غرمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم یافت بعد از آنکه رخنه کران فتنه وجود
 از عرصه دولت زایل و از انتظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل کردند ایلی طلب
 کیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان را در ایالت استرآباد مکن و اژدر فرمودند که
 با سپاه استرآباد و کرایی در ابتدای نوروز بموکب فیروز ملحق شوند چون حرم محترم شاهی در سار
 میسر بودند تدارکات لایق بجهت سرکار خاصه و اتباع و منوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران
 گذاشتند که متعاقب در موعده مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند پس عطف عثمان
 بجانب خراسان کرده توبخانه را از راه اسفهرین و جنبوشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور
 بایلغار ارض اقدس را مقرر کوبه منصور ساختند متعاقب اعلی حضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان
 باقشون مأموره در ارض اقدس بانحضرت پیوستند و در بیان وقایع تخاقومی سیل
^{۱۳۱۰} در بهی هم شهر شعبان المعظم نقل کوبه نیر اعظم بسر منزل حمل گشته خدیو بهار سازو
 برک یساق کلزار کرده کردن فرازان گلستان را بخود و منقر غنچه و از بهار درع و جوشن حضرت
 و حرمی سرو بر آراست و سپاه شکوفه را مقدمه بجیش اردمی هشت نموده لوامی جهان آرائی آبرو
 سهی برافراخت یلان قومی شاخ اشجار از دوحه و اعضان تیرو سنان تیسر نمودند و چیره و ستان
 چنار از اوراق مطری پنجه خصم کنی کشودند لاله سپریاه بردوش افکند و کلبس نمود غنچه بر دست
 گرفت ترکش بندان شاخسار تیر و کمان برداشتند و نیزه داران در حمان سنا نهامی مشکین
 کلاله افراشتند تفنگچیان بلین کینه پوش ابر آزاری کلو لهامی قطره بر قالب برک کل ریختند
 و آتش بازان برق توپهای رعدند بر عراده گردون کشیدند و جنود فروردین باد پایان سبکخیز
 نسیم را بدافعه لشکر بهمن بران ریختند و خطه کلزار را که از انقلاب زمان مقام افغان زراغ و رخن گشته بود

از اضا و بیگانه پرداخته محل نغمه سرانی قمری و عندلیب ساختند و معموره چمن بنازکی پامی تخت
 سلطان بهار و متفرقزلباشیه کل کردید مجلس جشن و عیش با سران لشکر و عظامی چیش آراسته کشته
 بعد از ایام سور و سرور بتهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاوی
 عرصه کین را بعطامی نقد و اسب و سلاح فراخور کنجایش بهره مند نوازش و بخشایش ساختند
 در تمسیم ذکر طایفه ابدالی و تبیین مقدمات استیلا می ایشان مجملی از حوال
 افغانه ابدالی بهرات در صدر کتاب نکارش یافت در محرم ساله که محمود غلجه بر اصغمان مستولی
 شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم بهرات بود بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه ریاضت
 محاصره انداخت با لآخره اطراف و نواحی را ناخته رایت غرمت منکوس ساخت و بعد از ورود او
 بهرات افغانه بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شور آبگ آورده در بهرات حاکم
 ساختند و در سال هزار و صد و سی و هشت مطابق بیدان سیل رحمن خان ولد عبداللہ خان که
 پدرش در ایام حکومت زمان خان در بهرات بقتل رسیده بود بغرم خونخواهی پدر وارد بهرات گشته احد
 نفاق و نزاع کرد تا اینکه افغانه برای اطفاء نایره شرذ و ذوالفقار خان را بجانب باخزر و رحمن را
 بسمت قندهار و فراه روانه کرده اللہ یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت
 از ملتان آورده در مکن حکومت مکین ساختند و چون عبدالغنی علی کوزانی که سمتی خواهی ذوالفقار
 خان داشت از اللہ یار خان موخس بود چندی مدار می وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی
 کار برداشت ذوالفقار خان را از باخزر آورده رایت نفاق برافراشت ششماه نایره جدال شتقا
 داشت تا اینکه افغانه دامن اطاعت هر دو بر حیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و اللہ یار خان
 را بسمت مار و چاق فرستاده هر یک محلی و ناخستی را مالک شدند و بیجا کم و سر کرده بسیر سیرند
 و بعد از آنکه خبر توجیه موکب منصور کوش زد ایشان کشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش
 نموده فراه را بدو الفقار خان و بهرات را باللہ یار خان اختصاص دادند و بفرقه تدبیر کار افتادند و در
 سال هزار و صد و چهل و یک مطابق بی بی سیل حضرت ظل اللہی آهنگ سفر بهرات کرده بعد از اجتماع سکر

بهیتمه اسباب سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود از ارض خراسان
 نهضت کرده اولنگ یا قوتی را که از سبزه زمردی طعنه بر چرخ فیروزه کون میزد مقصد لیران لعل
 خندان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز لنگر اقامت انداختند
 در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرمند آباد با خزر را محصور ساخته اند حضرت
 ظل الهی با سه چهار هزار نفر از ولیران معرکه کارزار تجیل تمام المغار نموده بعد از ورود بانمکان
 معلوم شد که افغانه برگشته اند باز تربت جام مراجعت و تحریک لوایم آسمان سا کرده در منزل کار تیر تیر
 تیپ و قراول و تعیین طرح و هراول و آرایش ساقه و سول و تسویه میمنه و میسر و قول پرداخته
 شب که قراول ماه بادیده و روان روشن ضمیر انجم بدیده بانی معابر مدارات بر فراز این نیلگون حصا
 برآمد جمعی از سپاه کارگاه را بقراولی نامور ساخته و خود نیز بعد از طلوع فجر اعلامی لوایم منصور کرده
 قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمیعت تمام وارد کوسویه شده آنحضرت اولاً برای استمزاج
 شرحی بر وسای ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد و تخریص نموده آنجماعت
 جواب را حواله بزبان شمشیر تیز کردند روز دیگر سر حوض دغار و دمضرب خیام سپهر نمود گشته طلا
 داران مرغ صلابت و پاس بانان کیوان هبابت آتش پاسداری لشکر ذیل جلادت بر کمر زدند
 و افغانه نیز آمده رباط و دیوار بست کا فرقلعه را حصن خود ساخته بسد راه پرداختند پس مویک مسعود از
 دغار و نهضت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه منحر گشت افغانه لابد ترقیب سیه و سنکر و آهنک
 مقابل لشکر نصرت اثر کردند چون نهجی که سبق ذکر یافت طایفه افغان بجنگ قزلباشیان دلیر و برو باه
 شیر کرده بر اهل ایران استعلا و بر ولایات استیلا داشتند آنحضرت میخواستند که نخت مجاهدان
 غازی سپاهیان با آنطایفه خیره سردست بازی نموده بعد از خود از مانی قدمی بمیدان کین گذارند
 و بسراگشت سنان جانستان پرده پندار از رخ کار آنطایفه بردارند که نهند تو بخانه و تفنگچیان سارده
 حصارشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران تیره گذار و یکدمازان عرصه گیر و دار در برابر قول بهمان
 بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاه گری سنگامه آرای معرکه کین شدند اول افغانه بجانب میمنه حمله ور شدند

پیادگان طرح بکوک میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن اشنا فوج دیگر از افغان دست بشمیرجا
 پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان گشته خیره کی را از حد برده پیادگان پس نشستند و از کشتن
 ایشان دلیران نیز سرشته جنگ از کف گسته نزدیک بود که و سنی رود که مقارن آن آیت فتح
 اللہی حضرت ظل اللہی با شمشیر بعرصه سینه تکان و رانجیر گشته مینفر پیش تا زان آنفرقه را بجاک ملاک آختند
 و باب تیغ جان سوز آتش جرات خصم با دپهار ساکن ساختند اگر چه از روی تحمل و شکیب نهیب مهیب
 افواج پیاده را میدان رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما پامی راست آنحضرت که سر کوب
 سرکشان جهان بود زخم نیزه برداشت چون شب برسد دست در آمده کوبه ظفر قرین در همان مکان
 و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند و باعث بار اینکه آنمکان از آب دور بود آنشب جیوش بحر خرو
 از بی آبی اندک بی تابنی کردند و بچرخه آبی بر آتش عطش افشانند روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعه
 ظلمت لیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک
 سمت آب هری رود وارد وی همسایون نیز متعاقب ایشان رفته در یکطرف فرود آمدند و آن
 روز از بیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بغرم کوسویه لواطمی فر
 افزاند صبحکامان چون توپ اژدر در دهان افق کلوله آشبار مهر از دهن در انداخت و عرصه جهان
 از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افاغنه شب تو بخانه خود را بمجاوی اردوی نصرتین
 آورده مهتای جنگ گشته اند پس انطایفه دودسته شده فوجی از ممر رودخانه و جمعی از جانب میمنه
 هجوم آورده بدستور و پیش آغاز خیره کی و اظهار چیره کی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن
 سمت بودند از جا برداشتند در آن اشنا باز یک تاز میدان دلاوری و وطنه پردازی معرکه سروری اعنی حضرت
 ظل اللہی مانند شیر غوان با شمشیر بران خود را بر قلب آنکروه زده از میان پیادگان دور و مفاد
 کریمه لیمیز الله الخیدیت من الطیب را بظهور آوردند و ما هنگام ظهر نیزان قتال اشتعال داشت
 بعد از ظهر شکست فاحش باحوال انطایفه راه یافته جمع کشیری از ایشان بوادی عدم شتافتند و بقیه
 السیف روی بر یافته عیال و اطفال خود را که در قلعات سر راه بود برگرفته و ردیف خود ساخته مادر و

هرات عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی آثار داخل کاو قلعه و شروع بهت غارت خيام و سب
 اطایفه کرده تو بجانہ و نقاره خانہ آنجماعت نیردست آمده و از منزل رباط چرخه شاه طماسب را با
 اغروق و تو بهای بزرگ بقریه شاهده روان کردند و خود با تو بجانہ جلو از راه تیریل عازم هرات
 شدند التدیار خان و افغانه مجدداً جمعیت خود درست کرده مابین شهر و رباط پریان که دو فرسخی شهر
 است با استقبال آمده نخت سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از الح از
 راه تزویر برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره میل و بقاعده افغانی عده کرده سکی رکشته
 بجانب شیران پیشه و غا انداخته بعد از خود کیشها بهیات مجموعی با شمشیرهای آخته در کمال جلادت به
 قلب سپاه نصرت پناه ماخته به پیادگان جلو در آویختند و خیره کی اطایفه بجائی انجامید که کار از تیر
 و تفنگ گذشته بجنک کار دو شمشیر رسید و از ابتدای طلوع طلوعه مهر گیتی فروز تا نیمروز بوارق تیغ
 و خنجر دلدوز خانمان سوز میبود هزار نفر تجاوز از آنکروه بضر بسیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تتمه با
 قلب آتش ناک تندتر از باد بجانب باد صبا شافتند هر چند که مقام اقصای تعاقب میکرد اما
 مراعات رویه خرم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهند همان رزمگاه موقوف گوید
 غر و جاه کشته همینکه آشوب جنک فروشت باد شدید می برخواست بحدیکه نزدیک بود که کره خاک
 بباد و عالم امکان را عنصر از یاد رود و شبانه روز طرفین از کثرت کرد و خاک چشم از جنک پوشیده در
 همان مکان مکت کردند و روستوم که شدت غبارت کین پی گرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون
 رفت باز از جانب التدیار خان آدم آمده طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان حال فرمودند که
 تیگه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد مادام که جمع از رؤسای ابدالی وارد حضور ما کشته تعهدت
 کالی نکنند شاهد مصالحه در آئینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب التدیار خان عبدالغنی
 علیکوزانی و چند نفر از معتبرین آمده و عهد طاعت آنحضرت نیز مسؤل آنجماعت را قبول و بجانم مویزک
 عطف عنان شمول کردند و روز دیگر خبر از التدیار خان بعد الغنی ابدالی که سر کرده معتبرین ایشان بود رسید
 مشعر بر اینکه ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیتی بسیار با عانت ابدالی آمده اطایفه باین اطمینان از

معاہدہ و استیمان پشیمان گشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران معسکه رزم جوئی را بسمت
 فراه که ذوالفقار خان بود روانه و شکیان را مخیم اردوی بهایون ساختند و دو روز در آن مکان رحل
 اقامت انداختند اما ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت شکیان گذشته و در کمین گاه شسته رؤ
 سیوم با جمعیت افغان نمودار التدیار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار گشته
 و ذوالفقار نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی بهایون رفته مشغول کارزار گشته حضرت
 ظل الهی فوجی از غازیان را بمدافع ذوالفقار ظاهر و او را بتیر و دوز و سنان جانسوز از سر بنه دور کرده
 از افغانه جمعی کثیر بدف کلوه توب و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند بهنگام شام دلیران طرفین دست
 از جنگ باز داشتند و در حوالی قلعه موسومہ بیاد کار در محاذی یکدیگر نصب لومی قرار کردند و روز دیگر
 که کوکبه زرین مهر خاورمی آغاز جلوه گری کرد آنحضرت کس فرستاده و شاه و الاجاه را نیز از شاه آه ورده
 باینه و آغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل شکیان گذاشته دوباره بجانب ہرات اعلاء اعلام نصرت
 آیات کردند و افغانہ باز مابین شکیان و باد صبا تہیہ جنگ و بعد از تقارب فتنین جمعیت تمام دست
 بشمشیر حمله ور گشته و ازین طرف بسلیک توب و تفنگ عرصہ را از گشتگان بر جلوه خیل تنگ
 کردند صبح کا بان کہ مہر زرین لو اما بچہ فلک فرسا نمودار ساخت چند نفر افغان وارد و از جانب ابد
 یار خان طالب امان شدند آنحضرت فرستادگان را بر گردانیدہ پیغام دادند کہ مادام کہ عظامای افغان
 خود بخد مت اقدس نرسند تا یک نفر از غازیان را جان در تن و رقی در بدن بہت ترک رزم و فتح
 عزم نخواہد شد پس جمعی از رؤسای آنطایفہ با دراک خدمت آنسرور کردند و سر از واری روی اعتد
 جہہ سالی زمین نیاز گشته عرض کردند کہ افغانہ علیجہ و ابدالی ہر دو رعیت قدیم ایران بودند علیجہ
 خیانت گشته اولاً قذہار و بعد از ان اصفہان را کہ قرار گاہ تحت سلطنت بود تصرف کردند و
 ابدالی مدتی بہ خواہی ایران با علیجہ در مقام جنگ و جدال میبود و اگر بمقتضای قوت بیش ازین
 دماء راضی و در مقام مؤاخذہ اعمال زمان باضی نبوده عطف غمان ظفر توام و بسببہ طایفہ علیجہ
 را بہم واقم دانند بعد از تنبہ انجماعت گروه ابدالی زیادہ بر سابق در صد ایل و اطاعت بودہ حلقہ

بندگی در کوشش و غاشیة خدمت بردوش خواهند کشید هر چند که بمعنی مخالف رای شاه و الاجاه
 واعیان دولت او بود اما آنحضرت مسؤل آنطایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف
 و زمام غریمت بجانب شکیان انعطاف دادند روز دیگر بیت سی نفر از عظامی ایشان با پیشکش و
 هدایا شرف اندوز بقبیل رکاب فیروزی نشان کشته بجلاع فاخره بهره مند و چند نفر از رؤسای
 معتبره ابدالی چاکر رکاب سعادت مند گشته و حکومت هرات باز باللهیار خان استقرار و رقم
 باسم او عرصه دریافت پس فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی
 سکنه بادغیس کوچانیده بحال جام و لنگر و نواحی ارض آفوس فرستادند متقارن آن عرضیه از جا
 اللدیار خان رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از متزل شکیان بساختند همراه زرقه
 فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست انداخته از جمله اسیر جمعی زنان و اقارب ذوالفقار اند اسرای مزبور
 بایشان رد شود حکم و الادب باب اطلاق اسرای مزبور از موقف فرمان عرصه دریافت در چهارم
 ذی الحجه آنسال بقیروز و اقبال وارد ارض فیض تمثال گشتند و مدت سفر مذکور تا روز ورود
 بمشهد مقدس شصت روز اتفاق افتاد و از آنجا مجدداً جلاع فاخره و ششیر مرصع برای اللدیار
 خان ارسال و او را بنوازشات مشفقانه تمثال ساختند در بیان حرکت اشرف از
 اصفهان بعزم تنجیر خراسان و کیفیت جنگ مهمان دوست و وقایع
 سال فرخنده قال ایت ییل مطابق ^{۱۱۴۱} هجریه بعد از آنکه مشهد مقدس
 مقبره کوبه منصور گردید در روز عید اضحی عساکر فیروز آثار رخصت مراجعت با و طان خود داده ^{مط}
 نظر و الا آن بود که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دشت رفته موسم بهار را در استرآباد منقضی
 سازند و نزدیک برفع حاصل لوامی مملکت گیری بجانب اصفهان افزاند اما بمفاد اذ آیراد الله
 شئیئا هیتی استبانة چون حکم تضاد در سر انجام لوازم دولت همه جابر اراده آنحضرت
 سبقت گزین و بهر تمنائی بمحض خطور از خاطر خطیرش بحصول و تیسرترین است بمضمون اینکه
 صید را چون اجل آید فی صیاد رود سپهره تقدیر کربان خاطر و عنان غریمت اشرف را

گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشیدنی و آن خون گرفته نیز لذت ضرب دست خراسانیان را
 چشیدنی شد تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات وقوع
 و اینخیز در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلجی که مقصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو
 بهمال را مشغول کار ابدالی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر
 محرم الحرام ۱۰۳۰ مطابق تحاقوی میل حدود خراسان رایت افراز رزم و پیکار شد و بفاصله چند روز
 که بسوز عرق خون از جبین تنع و لیس آن خشکیده و مرکب تیز کام بهادران چون اشب زین
 لکام مهر و شبرنگ ماه رومی طویل آسایش و آرام ندیده بود این نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسید
 فرامین قضا آئین با جماع لشکر نافذ و تو بخانه را از راه سرو ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخت
 خود با اتفاق حضرت شاه در بیستم ماه صفر از راه میشابور و سبزوار تحریک لوای ارد با پیکر گردند و
 نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولاً بر سر قلعه میرسید علی قاضی سمنان که در آن نزدیک بود رفت قلعه
 او را تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا محاصره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بجز دستماع
 اینخبر با احتیاط اینکه مبادا الهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند
 نفر از قشار و قاجار استرآباد الهالی آنجا را از اخبار توجه موبک همایون قرین طمیسنان و بشارت
 و شبات قدم و صیانت قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزوار بطریق ایلغار مرحله پیماکشتند اشرف نیز
 از آمدن تو بخانه و الا مطلع گشته سیدال افغان را که سردار و مقدمه بجیش او بود بر سر تو بخانه روانه
 و در حسنی که تو بخانه آتش فام وارد قلعه مه روشن من اعمان بسطام و از آن طرف نیز دفرسخی قلعه مبر بود
 ما بچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام بلد گرفته بیکفرسخی قلعه رسید از آمدن کوکبه منصور
 آگاهی یافت و از بهانجا بلد باراکشته روی بر یافت و سنکامی که شهر بند بسطام مقر کوکب انجام حشام
 کشت چون بسبب کثرت و ازدحام تو بخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آنشب سیدال با فاعنه شلیخون
 بر سر تو بخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف لوای بهریمت افراخت پس روز دیگر رایت
 جهانکشا متوجه مومن آباد دامغان گشته سیدال از مومن آباد روانه بهماندوست و اشرف هم از سمنان

پیش آمده در همان دست بسیدال ملحق شد روز شنبه ششم ربیع الاول دو سیل بلا در جوش و دو
 بحر موج در خروش آمده در کنار همان دست طرفین دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند در
 آن روز حضرت خلیل الهی تمامی لشکر فیروز را بکفول قرار داده تفنگچیان پیاده را که هر یک با سام سوا
 برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آندریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج ظفر شروه
 و دلیران انجم شکوه بهمان نهج گروه گروه در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عثمان بنا
 و قرار کرده بدون امر بهایون از جا در نیایند و دست با استعمال آلات حرب نکشایند الحق در مقام
 که سپه آرامی غرض تریب قوانین رزم لوای قرار افرازده به نسیب حادثه دهر احدی کام از مقام مقرر
 فرانتواند گذاشت و هنگامیکه سیاست شاملش بضرر رسوم حزم پردازد و بصدقه خرج ستیزه
 کار کسی قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق قدرت
 چهماق زدن نیست و وقت شکیر چون خاموشی فرمان دهد صبح راجرات نفس کشیدن می افغانه نیز
 جمعیت خود را سه گروه کرده از سه جانب جلوریز و بایتیهای کشیده و سنا نهایی نیز بجانب قول تکا و
 انکیز و مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معارک جلادت پیش تاز و در خصم
 خصم افکنی رزم ساز بودند پیش انطایفه از پی یکدیگر به تیپ حمله ور گشتند همین که به تیررس کلو کله رسیدند
 توپچیان فرنگی نیز آتش دست بستاری سوار فتیله امر و الا را برسم سرکوشی بکوشش توب رعد خروش
 رسانیدند از تراکم بخار آسمان أَمَّا يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ آشکار و زمین آیت بَغِيضِي
النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ بر گروه خصم پدید آورده کلو کله توب آن یکدیگر مازان عرصه میبایگی را با چند
 نفر زنبورک چی و شتران زنبورک که بخت مستقیم در محاذات توب می آمدند از پیش برداشته افغانه را
 از شاهده اینحال مانند توب آتش بجان افتاده دور از نهاد بر آمد انطایفه از هر طرف که هجوم آوریدند
 خورادر دریای آتش شناور دیده بجانب تیپ خود شتافتند پس قول بهایون بهمان ضابطه و ترتیب
 متوجه افغان گشته بتوب دیگر علم را ایشان از پامی در آمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم ر علم
 کرده توپخانه و خیمام و اسباب خود را گذاشته و مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد و آنروز از زلزله سختی

روز تا عصر تنگ نوایر جنگ و بوارق توب و تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افغانه و روسای ایشان
 مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند کمیت نیز کام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان
 می نمود اما چون بجزیره اندوز راه و رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللہی ایشان را عنان داری نمود
 فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس بواروات غیبی مقرون بصلاح و اند بتعاقب ما ذون خواہیم ساخت
 در بیان اموری که در اثنای آنحال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست اقبال
 که رایت عزم اشرف نکلونسا شد موکب جهانگشا وارد دامغان گشتند از آنجا که رای جهان آرا
 آئینه صورت نامی امور آینده و پرتو حال مستقبل بر پیشگاه خاطر الہام پذیر اقدس تابنده است
 سپر نجات را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از همان مکان مقصدی را بطلب ولایات آنجا
 بر رسم سفارت روانه روم ساختند پس رامی گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ
 کوچ عازم صفهان شوند باین غرمت متوجه منزل آہوان گشته در اثنای راه با شاه و الیجاه
 مشغول مکالمه بودند گفتگوی تعالیت آئین حضرت ظل اللہی بمقاد الحق مژ بر طبع مبارک شایسته
 ناگوار آمده تقارخانه و خاصان خود را از معکرفی روزی اثر جدا کرده از روی طرح چشم بجانب
 تومی در وار روانه شد آنحضرت کامی چند رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانہ الفا کردند منصفان
 و پادشاه آنروز وارد تومی در وار شده در آنجا رحل اقامت انداخت حضرت ظل اللہی محمد علیخان و
 سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند بارشاد فقولا لہ قولاً لیتنا روائ
 ساختند کہ بہر زبان باشد او را از سر طیش باز آورده باز کردند و دور در سمنان بانتظار آن
 توقف کرده پادشاه را نیز از خمار غیظ غلیظ آفاقہ حاصل شد و بارگشته از کرد راہ نیمہ آنحضرت شتافتند
 و بدیل اعتدال غبار تقار از آئینہ خاطر آنحضرت زد و دند پس حضرت ظل اللہی حسین قلیخان زنکنہ
 سردار و اغور لوخان چرخچی باشی کہ در سمت کیلانات بمحافظت آن خود دما سور بودند متفون کردند کہ آرمیا
 قزوین و طهران وارد ساوچ بلاغ شوند و خود بہم رہی شاہ حجاہ بغرم تعاقب اشرف تخریک کو کہ بہ
 شرف کردند و سانحہ عجیبہ کہ در آن اوان بظہور رسید آن بود کہ افغانہ طهران بعد از شنیدن خبر شکست

اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را بمیان اژکی که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بصدمه
 تیغ تیرتیریا دحیات ایشان را جمع کرده و قلعه را خالی نموده بجانب صفهان شتافتند و رجاله و عوام
 شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول هتیب اموال و اسباب انجماعت گشتند در آخر فر
 نوبت کسب بجای خانه افتاده آن ستاره سوخته کان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در تخیله
 روز کار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پانمی شناختند با مشعل افروخته بجای خانه در
 ناکهان شراره آتش مشعل بهار و طاقاده چسبند و بیاد را که از خاندان افغان بیاد کار
 مانده بود روشن کرد و هشتاد نفر متجاوز از ایشان پروانه وار با آتش می پروائی سوخت در میان
 چنک سردر و خار و کسر ایت شوکت افغانی کز ت ثانی اما اشرف بعد از
 واقعه شکست همان دست عازم و رایین و در آنجا اسلام خان حاکم طهران داد طلب گشته با تو کجا
 مستعد و پنجهزار افغان جنگجو آمده سردر و خار را که در میان دو کوه واقع و سختی معبرش مور را از مور مانع
 بوجود دلیران فولاد پوش سد آهن بست و آنکذرا که تنک را با تو بهای از در شکوه و فراز کوه را
 با تفنگچی انبوه فرو گرفته خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست غافل از اینکه مشت خاشاک راه بر
 احکرسوزان و شعله تابناک نمیتوان بست و شمشیر میغز سر سنک خاره نمیتوان شکست پس فراوان
 دیده و ر و دیده بانان تین نظر القاهی خبر بسمع خدیو غضنفر فر کرده آنحضرت بعد از وقوف برین
 حال از سمن سبک سیر پیاده گشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان خدیمه و تخی و لالوئی را که پلنگ قلعه
 جنگجوی بودند فوج فوج مقدمه الجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و تو جانانه و زنبورک را از وسط
 راه راهی کرده خود چون کوه پابرجا دامن بهمت بر کمر استوار کرده بیورش پر دختند و حکم هایون
 تو پیمان چابک دست آتشین چنک از میان آن دره تنک مدافع جان سوز و تو بهای برق آسرو ز
 ایقاد نوایر جنگ کردند و تفنگچیان پلنکینه پوش پلنگ صولت و دلیران بهرام کین مرغ سوط از
 جانبین کوه بنکامه گیر و دار گرم و بالش افشانی کلولهای تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم سخته
 الطایفه را چون پای توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنک نشیب نموده سواران ایشان نیز

از میان دره توب خانه و امانه خود را که داشته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری
 بجانب اشرف که در و را این میسب بود فراری و جمعی کثیر به پیغوله فامتواری شدند اشرف بعد از
 ملاحظه این حال توب قلعه کوئی را که همراه از اصفهان آورده در و را این گذاشته بود شکسته توسن کوزرا
 بجانب اصفهان هم میزد و چون حکومت قزوین دران اوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص
 داشت و کوچ و اتباع با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین میسب بودند سیدال خواست که خود را بقزوین
 رساند بنا بر اینکه حسین قلیخان و اغور لوخان پیش از وقت با مر و الا ما مور بسمت ساوج بلاغ و شجر
 قلعه قزوین بودند سیدال راه ورود بقزوین را بر خود مسدود یافته خایب و خاسر برگشته با اشرف
 پیوست و ولد او با افاغنه رخت تحتن بنارین قلعه قزوین کشیده با ما مورین بنار ابر استمال و دفع
 الوقت گذاشت و اشرف بجهت تجدید تهیته مدارک وارد اصفهان و اولاً امر بقتل عام سکنه بیکنا کرده
 هزار نفر تجاوز از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ گذرانیده ازین طرف حضرت شاه چهارم سبیز
 با شاره و لا برای تنظیم و منسق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبور توب خانه از راه قهرود
 متعذر بود کوبه همایون از راه نظرن عازم اصفهان گردید و در هر منزل قراولان طرفین مستحق
 یکدیگر گشته سرورنده از آنجماعت به پیشگاه حضور میرسید با سلام افغان در حوالی کاشان
 با فوجی عظیم بعزم دستبرد سر از کربان جلادت بر آورده داد طلب گشت قراولان این سمت که عدت
 ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود دوچار افاغنه مذکوره و در سر کوهی محصور گشته ناچار قراولان با
 تیغهای آخته برانگروه ناخته و مسلم از میان آن فوج بیرون شتافته اشرف خدمت اقدس یافتند
 آرمی اگر کنج شک ضعیفی دست آموز تربیت آنحضرت شود با شهباز بلند پرواز در آویزد و اگر
 رو باهی بقلاوه تعلیمش در آید با شیر بیان ستیزد در جلوه گرمی اشهب خامه عنبرین
 شمامه در میدان بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه
 نوبت سیوم اشرف چون پیش از وقت از سر عکر روم که در بهمان میسب استمداد
 کرده سر عکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعی شایان بمعاونت او روان ساخته اند فو ترو

نیز رفیق غریمت ساخته با کوبه و استعداد تمام و احتشاد و احتشام مالا کلام طریق مقابلهت سپرد
 در مورچه خورت سایه نزول و ماهیچه رایت جهانگشائی را ازین طرف باغ میرسیران دو فرسخی مورچه
 خورت پرتو و وصول افکنند نخست فوجی از اگراد جنویشان که بقراولی لشکر و هراولی طلیمه نصرت اثر
 مامور بودند بمقدمه افغان تلامی و شاید شکیب کلاله تنغ و سنان به پر کردن پیمانہ عمر دلیران ساقی
 کشته اول کار را چون آخربزمستان ساختند و بیک گردش میدان سرخسمان از بادۀ ناب آب
 شمشیر تا بناک گرم شده چهارصد از ایشان سرست بخاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود
 پاشایان روم بعکراشرف معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای غرم آنحضرت سحر محیط توکل
 پیوسته در هر امری ضمیر سحر حوصله اش سفینه امید را بنا خدائی لطف خدای یگانه بلند تحمل بسته است
 این معنی را نیز از تباہ اقبال دانسته آن شب فریقین در بهمان مکان با سپاه انجم چشم چشم براه طلوع طلیمه
 مهر زین علم آسوده صبحکامان که بیستم ماه ربیع الثانی آنسال بود نخست از طرف اردوی کیهان کوه
 بهمایون طبل رزم سازی بلند آوا و اعلام جهانگشائی فلک فرساکشته کوبه سطوت سلیمانی و در
 بیت سلطانی بجانب اشرف روان و با بختن کردی بسیار بر اطایفه خاک نیز غبار خدلان و هوان گرد
 چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان کشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر میدان
 جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان زفته از دماغه کوه متوجه جانب
 شوند شاید افغانه از پشت دره روم بعکرا رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت پروه معارن آن که
 فلک شکوه کردید اشرف چون در جنگ مهامدوست با عقدا و خود از سپه آرائی آنحضرت کار از
 و از طریق جنگ خدیو جهان تجربه اندور شده بود این دفعه در مقام معارضه مثل درآمده بضابطه
 و آیینی که در معامله مهامدوست از شهریار کشورکش دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک
 سلک العقاد و انتظام و اطراف آن را بتو بنجانه کوه بسیار است حکام داده تو بهای ثعبان هنر
 از جای تیررس که کلوله داخل فوج رزم آزما میشد رعد آوا ساختند و جمعی از یک تازان کزین افغان به مقدم
 بمیدان دلیری گذاشته بدافع پر دختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مدد کار و یوب

و فراز جهان را در نظر همت یکسان و هموار میدانند مقید بسخت و سست مکان بکشته بجانب
 ایشان رو آوردند چون شهریار جوان بخت با رشا پذیرد و در آسمانی الهام خداوند صمد در
 هر جنگ مقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده است درین کت طرح جداگانه در کما
 جنگ ریخته اولاً تفنگچیان بهرام کین بر او سپاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ در قلاوه
 انتظار حکم خدیو با فرسنگ بودند سلسله خود داری از گردن بر گرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر
 تو بجان روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را شقه کشا ساخته قول نصرت قرین را حرکت دادند
 پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چغانه و چنگ و آتش افشانی تو بهای فرنگی نرود
 را در بازار جهان فروشی توب اطلس کلنار روم و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتش نهنک
 آسا غوطه ور گشته کوه بر شا هموار ظفر ابدست آوردند یعنی بدون مجابا و درنگ یورش برده تو بخانه
 افغان را به تیز دستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده باب تنگ آتشبار آن شعله جان سوز را که شاره
 زبانه اش بر زبانهای سید فرو نشانیدند و جان بازان عرصه کین که بر رسم طرح و کین سواره همیا
 امر و اشاره بودند باذن والا سورن انداخته مرکب جلادت بر اینکختند و از دو جانب بیکدیگر
 آویختند چو دریای خون شد همه دشت راغ : جهان چون شب و آسمان چون چراغ : ز آواز
 اسپان و کرد و سپاه : نه خورشید پیدانه تا بنده ماه : و در آسمانی کیر و وار که شعشعه سیف و باره
 سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن چهره روز کار بود سیدال با فوج عظیمی پشت
 سر لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب برافروختند
 اما لطف باری یاری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران چیره دست ساقه پایداری کرده
 بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و نقیبه را مرحله سپاهی وادی دلت و خواری ساخته انبیا
 نصرت اندوختند بعد از آنکه شرف کار خود را تباها و روز دولت را سپاه دید جمیع تو بجانان و آنامه
 سلطنت را گذاشته بادل افکار و خاطر ریش در کمال خدلان و تشویش سرخویش و راه صفا جان پیش
 گرفت و آنروز تا حوالی عصر نیزان قتال اشتعال داشت سرورنده بسیاری از آن طایفه در روئیت

بدست آمد و آنچه از رومیه گرفتار کند اقتدار و لیسران نصرت شعار گشته بودند تمامی را فرخص و مورد
 نوازش ساخته سالک طریق و یثقلیب الی اهلله مسرف و فرمودند و چون در روز جنگ که
 غازیان مشغول ستیز و آویز و کار فرمای سیف خوزیر بودند جمعی از سبک مغزان تنگ ماه که در
 بندر هستی خریدار متاع کاسدتن پرستی میباشند از میل توب بتوب طلسم شیفته و از لوله تفنگ
 بلوله قماش فریفته گشته بکسیب و احترامه پرداخته مطایمی آمال خود را کرانبار مال غنیمت ساخته بودند
 بمراعات این معنی که مبادا غازیان طمع کار از افزونی مال کرانبار و از فکر جنگ باز مانده بدخیره اند
 که سرمایه اوقات و دشمن جانست گرفتار کردند تمامی فواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه داران
 و سفیرات و اسباب نفیسه را که از آن فرقه همیشه برجا مانده و قضای هامون از آنها مشحون و قیمت
 آنها از میزان قیاس سیرون بود و کجا جمع کرده چون در نظر بهمت والا خوار بود مانند خار آتش نزد
 چنانکه شاعر گفته مالش دشمن از همی خواهی باید اول شدنت دشمن مال : زانکه منقول اهل
 عقل بود دشمن مال هست دشمن مال : در بیان تسخیر اصفهان و ورود مویکب
 والا بان شهر جنت بنیان : چون اشرف از مورچه خورت کریمت بجانب اصفهان
 رفت هنگام شام بار و زسیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با افغانه باز برنجی برگشته سختی
 بسته بهمت شیر از فرار کرد و وقت صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده اهل
 محلات افغانه را که در خانهها فرصت گیر نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده بهب و غای
 و تاراج مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان دروب شهر را بسته حقیقت حال
 بحضرت ظل اللهی عرضه داشتند و در بیت و سوم ربیع الثانی ۱۰۳۰ که گویند منصور عازم اصفهان
 بود این خبر بعرض رسیده کس برای ضبط خرابین و غنایم تعیین و خود را بیت سعادت بجانب شهر
 افروختند بعد از آنکه خاک اصفهان همین قدم مینت لزوم بهایون در نظر با حکم سه صفا با
 یافت و پرتو طلعت مهر آثار و الا بر در دیوار اندیارتافت مردم اطراف باز ماندگان افغان را فوج
 فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان میگریختند ایشان را بشمشیر و کارد و نیز روانه ملک عدم ساخته

بفحوائجکم و القصاص حقیقاً و فی الامتاجانی تازه میسافتند و بعد از سه روز که اموال افغانه بکلیت ضبط
 درآمد شروع بسان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنائیم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا
 و نقره و غیره بر رسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته کسی را برای ایصال این مژده دلپذیر
 و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند سه نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
 لوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که عرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری
 اینزدی میسر گشته دشمن آواره دیار و بار گردید و نیز خراسان و طن غازیان و سرحد آن ولایت مستغنی از
 بیان بود حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور بازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از
 ورود موبک شاهی و مکن او بر سر سلطنت روانه خراسان شوند شاه و الاجاه مرحله پیمای طریق
 گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان و از عرض راه بمنزلی که حضرت ظل الهی اقامت داشتند
 نزول نموده هر چند که قلباً برفتن آنحضرت راغب و رفع محل را طالب بود اما چون میدانست که اگر آن
 حضرت صرف زمام غریمت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت محتل و کارها بشکل اول خواهد شد
 در باب فتح این غریمت اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنا را بر تا مل گذاشتند و
 دیگر باز شاه و الاجاه سران سپاه را طلب و اعاده اینمطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که
 آنحضرت تا ید یافته رب العزت اند تا پامی بهمت ایشان قدم در میان گذاشت دست سرشان و
 کردن و سران کوتاه گشته کارها مزاج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت در صورتی بعضی
 اینمطلب میستوانیم پرداخت که آنحضرت فرید آمد آرایه کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر مدود
 کرد و این خود منافی سلیقه پادشاهیت و عنقریب ارباب عرض در محفل دولت بار و در مهتات ملکی
 اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور
 شد همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل مهام در گاه جهان مطاع سازند که اگر
 و پس و قصوری روی دهد بهره در ایام حمل برتها و آنحضرت نمایند و مجلس گفتگو از ظهر تا عصر امتداد
 یافته به حکامی که نزدیک بود که مکن آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رود شاه طماسب اشفتگی خاطر

و ملال باطن ظاهر کرد و از روی طسرح افسر از سر و مهر از بغل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون
 دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت بهم بدون اتمام کار نالایق است در مقام اعتذار توقف
 اختیار نموده اظهار کرد که هرگاه این مسؤل مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای
 ایشان است گفته بودیم که پامی تخت را بدست آورده بدیم این معنی بعمل آمد انشاء الله تعالی و ششمین نیز آواره
 دیار نیستی کرده آنوقت رایت مراجعت می افزایم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که مقصدی که
 از دامغان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده که از رضاقلینخان شایلو
 را باین امر مامور در روانه و حکام نیز بخوینزه و کوه کیلویه و نختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و
 چون بخوینکه سابقا کارش یافت حسینقلینخان زنکنه و اغورلوحان زیبا دغلی با جمعی مأمور بسمت
 ساوج بلاغ و قزوین بودند و لیدال تا چندی بانتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقام
 اینحال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوج و اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرد
 پس حکومت قزوین و ضبط مال افغانه بعد از استتمام محمد رضاخان شاملو مقرر گشته حسینقلینخان
 را بسمت فراهان و کلپایکان مامور ساختند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد
 و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز بکامرانی و حکمرانی عیش اندوز گشتند
 در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ زرقان و
 شکست و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نیز بهت نشان بعد از چهل روز
 که حضرت ظل اللهی بنا بر تشابه جزو بکل و ماسی فرغ باصل در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه
 صورت نوعیه تشخیص مملکت بسمع و الارسید که اشرف با افغانه مدلول استخوان علیهم الشیطان
 فالتهم ذکر الله ضرب دست دلیران زرم گوش را فراموش کرده در شیراز مکت و مشغول استعداد
 و جمعیت اعراب هوله و ستمانی و باقی عشایر سمت فارس و بناد راست حضرت ظل اللهی دوباره میان
 بمت بدفع آن مندرقه برشته در روز سیوم جمادی الاخر کوس قیامت غریبوز رسازی بلند آواز است
 جهانگیری آسمان فرسا ساخته در عین زمستان از راه ابرقوه و مشهد ما در سیلمان روانه شیراز شدند و شد

سر با بحدی بود که اگر قلم و صفتش آغاز دماندنی بر خویش لرزد و اگر دوات بند کرد برودش درین
 کشاید رطوبت در کاشش افسرده گردد و بعد از ورود و موکب نصرت طراز بزرگان پنج فرسخی شیراز
 اشرف باز تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
 و ترتیب اصحاب سیوف کشته تخت افغانه بیات مجموعی بجانب قول حمله در کشته خیره کی را از منزل
 اعتذار گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند تفنگچیان چابک دست بگلوله های جانسوز ایشان
 راست کردند و بیکر بطرف میمنه هجوم آوردند و بانداختن زنبورک و تفنگ غریب و غلغله بصریح
 فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاہی بامداد میمنه شافتند
 و بگلازبیره گذار و صدمات طاقت پرداز اساس فکن بنیان قرار آن گروه کشته جمعی از ایشان را
 بمغاک ہلاک انداختند اشرف با افغانه بجانب شیراز رایت فرار فراخته و افواج خصم فکن تا دو
 فرسخ بتعاقب ایشان پرداخته فضای ہامون را از خون دشمن لاله کون و دامن دشت را جاری حجاز
 رود همچون گردن روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق زعفران جزیرین سوده میا صدیق
 و ملا زعفران با سیدال برسم استیمان از جانب اشرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبہ
 خلافت بنیان کشته جہنہ نامت را بگذر هتک الی خروج من سبیل زمین ساعی اعتدال
 ساختند از جانب خدیو کردون جناب اقامہ جواب باین نحو شد کہ در حالتی راه نجات برای ایشان
 میسرست کہ اسلمی خاقان مغفور را با اسلمی ایرانی کہ ہمراہ دارند ذکور او انا مات تسلیم نموده خود دستہ
 دستہ در ممالک محروسہ سلطانی مقیم و سرگردگان ایشان ملنزم رکاب نصرت ملت شمشاد و ایشان
 بنویدامان و وعدہ عفو ما سبق مستوثق و مرخص ساختند صبح کاہان کہ قطار نختی بہفت آسمان
 بہودج زرین مہر تابان آراستہ کشته جہازہ بان قضا محمل کش این عماری زرنگار شد میا صدیق
 و ملا زعفران محمل محمد علیا و شکر بھری را کہ آفتاب سایہ پرورد حفظ الہی و درنا سفتہ فرج دو دمان
 شاہی بود با خواجہ سرباسلمی دولت رسانید و دوبارہ رفتند کہ اشرف را مطمئن کرده بیارند
 اما سیدال کہ در روز پیش بار ووی ہمایون آمدہ از خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود کہ در ارک قزوین

و ملال باطن ظاهر کرد و از روی طسرح افسر از سر و مهر از بغل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون
 دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت بهم بدون اتمام کار نالایق است در مقام اعتذار توقف
 اختیار نموده اظهار کرد که هرگاه این مسؤل مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای
 ایشان است گفته بودیم که پامی تخت را بدست آورده بدیم این معنی بعمل آمد انشاء الله تعالی و شمن بر نیز آورده
 دیار نیستی کرده آنوقت رایت مراجعت می افزایم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که مقصدی که
 از دامغان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده گنهار رضا قلیخان شاملو
 را باین امر مامور و روانه و حکام نیز بخوینزه و کوه کیلویه و نختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و
 چون بخوینزه سابقانکارش یافت حسین قلیخان زنکنه و اغور لوخان زیاد علی باجمعی مأمور بسمت
 ساوج بلاغ و قزوین بودند و لد سیدال تاچندی با انتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن
 اینحال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرد
 پس حکومت قزوین و ضبط مال افغانه بعهده استام محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان
 را بسمت فراهان و کلیایکان مامور ساختند که در آن مروز بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد
 و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز بکامرانی و حکمرانی عیش اندوز گشتند
 در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنک زرقان و
 شکست و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان بعد از چهل روز
 که حضرت ظل اللهی بنا بر کتابه جزو بکل و ناسی فرغ باصل در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه
 صورت نوعیه تشخیص مملکت بسمع و الار سید که اشرف با افغانه مدلول است خود علیهم الشیطان
 فالتهم ذکر الله ضرب دست دلیران زرم کوش را فراموش کرده در شیراز مکت و مشغول استعداد
 و جمعیت اعراب هوله و ستمانی و باقی عشایر سمت فارس و بنا در است حضرت ظل اللهی دوباره میان
 بسمت بدفع آن مشرق برشته در روز سیوم جمادی الاخر کوس قیامت غریوز ر سازی بلند آوردند
 جهانگیری آسمان فرساخته در عین زمستان از راه ابرقوه و مشهد ما در سلیمان روانه شیراز شدند و شد

سرما بختی بود که اگر قلم و صفتش آغاز دماندنی بر خوش لرزد و اگر دوات بند کرد برودش برین
 کشاید رطوبت در کاشش آفریده گردد و بعد از ورود موکب نصرت طراز بزرگان پنج فرسخی شیراز
 اشرف باز تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
 و ترتیب اصحاب سیوف کشته تخت افغانه بیات مجموعی بجانب قول حمله ورگشته خیره کی را از منزل
 اعتذار گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند تفنگچیان چابک دست بگلوله های جانسوز ایشان
 راست کردند و بیکر بطرف میمنه هجوم آور شدند و بانداختن زنبورک و تفنگ غریب و غلغله بصرح
 فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کا بهی با دادمین شافتند
 و بگلازبهره گذار و صدمات طاقت پرداز اساس فکن بنیان قرار آن گروه کشته جمعی از ایشان را
 بمغاک هلاک انداختند اشرف با افغانه بجانب شیراز رایت فرار افراخته و افواج خصم شکن بادو
 فرسخ بتعاقب ایشان پرداخته فضای هامون را از خون دشمن لاله کون و دامن دشت را جاری حجاز
 رود همچون گردن روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق زعفران جزبین سووده میا صدیق
 و ملا زعفران با سیدال برسم استیمان از جانب اشرف وارد زرقان و شرف اند و تقبیل عتبه
 خلافت بنیان کشته جبهه نامت را بگذر هفتک الی خروج من سبیل زمین سامی انداختند
 ساختند از جانب خدیو کردون جناب اقامه جواب باین نحو شد که در حالتی راه نجات برای ایشان
 میسرست که اسلمی خاقان مغفور را با اسلمی ایرانی که همراه دارند زکورا و انا تا تسلیم نموده خود دست
 بسته در مالک محروسه سلطانی مقیم و سرکردگان ایشان ملزم رکاب نصرت ملت شمشیر شوند و ایشان
 بنویدامان و وعده عفو ما سبق مستوثق و مخص ساختند صبحگاهان که قطار نختی بهفت آسمان
 بهودج زرین مهربان آراسته کشته جتازه بان قضا محمل کش این عماری زرنگار شد میا صدیق
 و ملا زعفران محل محمد علیا و ستر کبری را که آفتاب سایه پرورد حفظ الهی و درنا سفته درج دو دمان
 شاهی بود با خواجه اسلمی دولت رسانید و دوباره رفتند که اشرف را مطمئن کرده بیارند
 اما سیدال که در روز پیش بار ووی همایون آمده از خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارک قزوین

محمود بودند آگاهی یافته به انساب اشرف ابصرت گیر آورده اشرف نیز از اهل حرم سپردن دو نفر سایر
 اکتفا کرده اسمعیل و آبراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زمان وجود
 و پیشرباشی او و محمود و میرولیس بودند فرصت بردن نیافتند در شیراز نهادند و خواجه سمری دیوسیرتی را برای
 قتل آن جمع پریش تعیین و خود تکاور کریر را بجانب قندهار انجیز داد و خواجه مزبور به آنقدر فرصت یافته بود
 که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده و ام الفساد و در محمود را زخمی مسک زده
 و نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر نیاید و نیز جان اقباض ارواح داد پس نور میا صدیق و ملاز عفران به
 اشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلبه ضطر اضبط ماسکه قرار نکرده فرار و فرار اولان موکب نصرت
 شعار از سیاهی و کرد لشکر افغان تفرس نمیگفتی کرده برای اخبار بخت والامی آمدند که در عرض راه باند و نفر دو
 و ایشان را با ده پانزده نفر از افغانه رفقای ایشان باز گردانیده و آوردند حضرت ظل الهی فی الفور ایشان را
 مرض ساخته فرمودند که چون باختیار خود باین درگاه آمده بودند که بدشتن ایشان در کیش مروت
 و شرع قوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از ترخص ایشان
 با افواج نصرت نشان بتعاقب اشرف پرداخته نزدیک بل فسا که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند
 چون بسبب شدت ایلتعارسب غازیان از کار و مرکب از رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود آن
 حضرت با شطاز جمعیت عقب لشکر عثمان باز کشیده در نیم فرسخی بل منزل گزیدند از اتفاقات پانصد نفر از ایشان
 و اگراد و قراچور او مقدمه بجیش موکب نصرت کیش و نیم فرسخ همه جا در پیش بودند در سر بل فسا در عقب
 افغان رسیده اشرف اول و دله از رودخانه عبور و پیسر محمد مشهور بمیان حیو که پیرو مرشد محمود و او
 و در میان افغان صاحب غر و شرف بود جمعی از سر بازان و فدائیان افغان چون راه طریقت با او بود
 محافظت راه و ضبط سر بل را نیز بر ذمه خود گرفتند و اولان را بجنبک مشغول ساخت که افغانه با خاطر
 جمع از بل بگذرند مع بد افغانه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد
 داده دو سه هزار از اطفال خردسال و شیر خواره را با بسیاری از زمان در آن ظلمت لیل که روزنامه
 یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْعَمُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبْنَيْهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ بُوَدَانِدَا خْتِ سَالِكِ طَبِيقِ آيِنِ الْمَقْدِسِ شَدْنَد

بر در اولان

و قراولان سرزنده بسیار بدست آوردند و ارحمهم مقتولین میان حیو بود که بعد از گرفتاری عقرب
 کشتگان بسوی دیار نستی روان گردید و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملاز عفران بودند که اجل
 باز بر قفای ایشان زده هر دو را اسیر قراک دلاوران گردانید هر چند مأمورین خدمت شایسته
 کردند اما غفلت عظیمی ورزیدند که حضرت ظل اللہی را بهمانوقت از آنواقعه آگاه ساختند همانا در جل
 بعضی از افاغنه تاخیری و در انتقام قهاری زود و دیری مقدر بود در حسنی که بسیاری از اطفال
 از پل گذشته بودند آنحضرت بالشکر جهان آشوب چون سیل نی مان بر سر پل رسیده نخت چشمها
 سر کرده اگر ادرای عیبه **لِلنَّاطِرِینَ** باشاره انگشت خنجر خون ریز از صدقه بر آورده و سر کرده افشاره را
 بقطع گوش کوشمال دادند و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعین و خود با فوجی از حبش منصور تنگ
 انکروه ایلغار و بهشت نه فرسخ راه طی کرده چون افاغنه تعجیل گذشته بودند باز بشیر از عطف عنان فرموده
 ارقام قضا انجام با طرف ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر را
 برایشان بکنند و از انجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض قدس
 و میا صدیق و ملاز عفران و باقی گرفتاران افعان با منسوبان و اسرای خاقان مخفور که از شیراز فرصت
 بردن نیافته بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دید خدیو بهمال که صراف نفوذ
 شناسائی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینائی و دانائست آنکه در حسین روانه کردن گرفتاران
 بزبان الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملاز عفران را خوب محافظت کنند که خود را زنده باصفهان
 نخواهد رسانید و مدلول **اَلدِّیَّوْلِ مُلْهُمُؤْنَ** صورت وقوع یافته در سر پل رودخانه
 لشی که مجوسین **مُقَرَّرَ نَیْنِیْ فِی الْاَصْفَافِ** عبور میکردند ملاز عفران برای رفع ذل خاکساری خود را
 از باب انداخته آتش سرکش حیات را تسکین داده و بقیه را محتلدان باصفهان رسانیده دیدار
 نقش جهان بکزر لک فرمان شاهی نقش هستی ایشان را از صفحہ جهان ستردند و از علامات تائید و
 اقبال که شخص اندیشه بر جهانگیری خدیو بهمال فال میزد اینکه در ایام توقف در آن بلده مینو مثال روز
 در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه منصور بتکیه گاه لسان الغیب خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

اتفاق افتاده در سر فرار از برای پیش آمد کار بید یوانش تفضل کردند این عمل آنکه غرض از همه
 دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج چشم مست تو رفتند جمله ترکستان
 بچین زلف تو ما چین و هند داده خراج پدیان شهید تو داده بخبر آب بقا لب چو نوش تو برده قید
 مصر رواج پس روان او را آتش داده و بقعه او را باز او به سبزه که شاه چراغ امر عمارت فرمودند
 و از صادرات ایام توقف اینکه چون همیشه از بساومی ظهور دولت علیه کورکانیه و صفویه فیما بین
 دوستی استحکام داشته در ایام قدرت ایران نیز که رومی و روس و بر طایفه مصدر مخالفت و کم همتی
 شدند از جانب آن دولت اید پیوند امیر که مخالف و فاق باشد بظهور رسیده بود و علیمردان شاملو را برای
 تبلیغ خبر فتح صفهان بفرست تعیین و روانه هندوستان و در ضمن این مطلب اعلام کردند که از آنجا
 که در سمت افغانه قندهار نسبت به رد دولت و الاکمال مخالفت و اعلان فسادهای متواتر کرده اند
 و تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر می باشد از طرف کابل جمع بید راه فرار و عبور انجماعت مامور کرده
 و چندی شهر شیراز از فرقه دوم همایون رشک کارستان چین و طراز بوده با متساق و انتظام امور آن
 مملکت میسر و اخذند تا موسم زمستان انقضایافته خورشید جهانباب از پس پرده سحاب قشای
 شده و آفتاب عرش پیماز کرسی خانه حوت بایوان بهار خرامید چون قلع ماده دشمن شده فتح فارس
 میسر و حال خصم ابرگر دید هر چند که غمیت خراسان در خاطر اقدس نصیم داشت اما اگر از سمت کرمان
 بریکشتند بیابان بود و راه چول را چندان غله و ذخیره که کفایت اهل اورد و کند در خرمن کشت موجود
 نبود و اگر از راه صفهان متوجه مقصد می گشتند بسبب ظهور طاوول افغان و عبور مرور کوکبه نصرت
 نشان احتمال وقوع تخمیل دوباره بر اهالی آنجا میرفت و این معنی احوصله بر نیسیافت و از دولت ریوتیه
 نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان داده نمیشد در پیچده ماه شعبان بغرم استرداد ممالک عرف
 متوجه سمت نهاوند و بهمان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در آذر ماه فروردین منزل
 داشت من اعمال شولستان محل سردقات غرضشان کردید در بیان وقایع ایت میل مطابق
 سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو و تسخیر نهاوند و بهمان در روز

بیت و نهم شعبان المعظم خسرو کواکب چشم لغنی نیر اعظم از نهان خانه حوت بدشتان حمل علم افزا
 و از دیوان خدیو خطه امکان کنشور و الیکری عرصه خاک بعلم نرس و خطاریجان بنام نامی سلطان پان
 اصدا ریافته سرو صاحب لوامی و کلین از غنچه و کل صاحب حقیقه و افسر گردیده و جنود قوامی برعی رویان
 کم فرصت دی را که ریشه تصرف در سرزمین چین دو انیده بودند از چین دو انیده و ممالک کلزار را از
 دست نیکو پیمان فتنه جوی حوادث بهمین و عسکر قتل رها نیده و لشکر شاکه در دیار گلستان آغان
 فتنه گرمی میگردند از بیم وصول سلطان بر بیخ رخت غیرت بس منزل نه میت کشیدند و جنود فساد
 انجیر سرما که گرم غارت کاشن بودند از طنطنه شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیدند و ارض افس
 کلزار از فریدونی سرودین بانواع ریاحین مرمین و ایلات کوه ساری لاله و کل و احشام صحرائین
 ریجان و سنبل را بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت کلکشت یورت و مکان معین کشت
 و اسباب سور و سرور در بزم چین مهیاشده دوشیزه غنچه در شستان باغ در آغوش کلین آرمیه
 و سرو سهی با کل نیلوفر از دواج و عروس باغ از نوید و انبثا قیها من کل زوج بهیج اتهاج یا
 جشن نوروزی مرتب گشته هر یک از سران و سروران خلقتهای فاخر برودش امتیاز را آرستند
 و مانند غنچه مشت و حیب را پر از زر نوروزی کرده و از جامهای بوتی دار رنگین قامت خوش پیرایند
 سه روز آن عرصه دلفروز مقرایات فیروز گشته از انجا عازم به بهمان و در راه فرزوالی حوزیه باشا
 اعراب و بیگلر بچی کوه کیلویه باروسای آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انشا
 نموده حسنعلی بیگ معیر الممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکلن بگوهر بر
 آنحضرت و سیصد دست خلعت بجهت رؤسای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاه
 مهد علیار که اشرف بوساطت میا صدیق و ملاز عفران از شیراز بررقان فرستاده بود مخصوص شستان
 آنجانب ساخته اند و چون شاه و الاجاه در آیام توقف در خراسان همیشه بشانه زاده رضا قلی میرزا
 نوید مصاهرت میداد در اینوقت که معیر الممالک وارد شد مجدداً او را با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاس
 روانه دربار شاهی و از حریم سلطنت از دواج یکتفر بنات مکر مات خاقان مغفور بجهت شانه زاده شمشند

شده پیغام دادند که چون غازیان را حق سعی در این دولت هست هرگاه خراسان از ممالک سلطنت
 موضوع و اختیار آن باینطرف محول و مرجوع گردد هرگز سندی بدی مابین دشمن و ممالک شاهیه
 خواهد بود پس گو کبسه و الا از راه مرز بساحت دزفول بر تو حصول افکنده از انجا وارد شوشتر و
 ایالت النوا لیت را بابو افستح خان خویش محمد علیخان قولکرافاسی رجوع فرمودند و چون بند رودخانه
 شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسلاب مرورد هور قصور یافته بود سمت والا که
 مسانت سادست سدا سکذریت بهرمت آن بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کارا که بان دست
 اندیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامه مقرر ساختند و چون از طایفه عرب ترکنازی بسیار
 عجم واقع میشدند شیخ ایشانرا کرا نیده و روانه خراسان و والی جویره را رخصت انطرف از انجا دادند
 و بعد از ورود موکب والا بدزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلچیکری روم رفته بود در بهمان مقصد
 استیصال دولت افغان را شنیده ماچاره وارد معکیر فریزی اثر و نامه نوشتجات را که از جانب
 سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان اندولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون
 از دربندی در آمده بود بغایت خاص ارجمند و با یالت کوه کیلویه سر بلند کردید و بعلت اینکه رودخانه
 دزفول طغیان داشت بفرمان والا کلک با ترتیب یافته بدست یاری سباحان و تردستی آب باران
 جنود مسعود از ان رود در چند روز بهتر کلک مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه
 از ایلات کوه کیلویه و الوارخت یاری و فیلی و اعراب جویره و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود
 به تنبیه و سیاست منسوب و حکام بهمکلی ولایات منصوب گشته از راه جایدرو خرم آباد فیلی وارد جزیره
 شدند و در قصبه بروجرود حسین قلینخان زنگنه که بسرداری حدود کلپایکان و فرابان مأمور بود بموجب
 حکم والا بانج شش هزار کس متجنده وارد اردوی نصرت طراز و با یالت کرمانشاهان سرفراز گشته از راه
 فیلی مأمور و بتسجیر کرمانشاهان عازم ان سمت با استعدادشایان گردید و در بهمان منزل معیر الممالک و
 میزرا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جمجاه بر گشته عهدنامه و الیکری خراسان را رسانیدند مشعر بر
 اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی الی که پی که رأس الخندق و خراسان است بصمیمانه با زندران و یزد و

وستان متعلق بدولت نادریه باشد هر چند که بهمت سرشار آنحضرت از حقیقه و افسر سرکران و
 طبع نبی نیازش از قبول اسم سلطنت و والیکری بر کران بود اما به کلیف غازیان و استر صناع
 خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیرشان بالعرض ناصرین دولت خدا داد و تقویت بخش این شوکت
 قوی بنیاد میداشتند رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت الرضا
 علی بن موسی الرضا علیه السلام و الهشنا رواج یافت در بیان محاربه باروسیه
 و فتح نهاوند بدست تبار می نخت و اقبال فریورمند چون در بر وجود از جانب
 رضا قلیخان شاملو ایلیچی روم خبر رسید که اعیان دولت قیصریه بنا بر تعلق گذشته جواب
 صریحی که افاده فایده کند نمیدهند و نیز کلا ترنها و مذ بعض رسائید که رومیه آغاز تاخت و تاز
 و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند که خدا حضرت ظل الهی توکل بایزد کرد کار و از آن منزل
 استفتاح کار کرده در اول شب یا یکه تازان جلادت شعار بر مرکب صبار قمار سوار و بر رسم
 سبائی ده فرسخ ایلغار کرده در هنگام طلوع فجر که لشکر ترکستان روز بپهداری خدیو خراسانی
 خورشید بسپاه شامی شب تا صبح آورد ما بچه سر علم ظفر چرم باطلیوه اختر صبح کاهی توام آشکا
 کشته رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل بر سر بالین و سپاه یلان را مهتیمی کین
 دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه آنها و مذ بود چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش
 دیده بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره کیره و دار شکست یافته و بجانب
 بهمان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجا و زازانگروه با چند نفر از پاشایان و روسای سیکری و اگراد
 که در معرکه سردار فرور میب بودند عرض شمشیر جمع کثیر زنده اسیر کشته اموال و غنایم بسیار بدت
 دلاوران ظفر شعار در آمد و ساحت النولایت از وجود رومیه تخلیه یافت در بیان فتح
 بهمان و کرمانشهان بعون ایزد مستعان بعد از آنکه آنها و مذ محیطه ضبط امنای
 دولت اید پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای ملی حاکم وان و خان پاشای ولد سلیمان
 خان سبه که از دولت عثمانی حاکم سنگنج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب

سی هزار نفر از توی سرکان گذشته بغرم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل اللهی که همیشه این
قسم بشارت را از عطایای می آید می شمارند فی الفور بهمعنائی ظفر و هم رکابی لطف خداوند داد و
رایت افرازا اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان مسطح پهناور بود سپاهی عسکر رومی
نمودار شد خدیو بیهمال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور راسته
دسته قرار داده قول را بغر و جود میمنت نمود آراستند و رومی نیز جمعیت خود را بسته قسم انقام
داده و پامی جلادت پیش نهاده رایت افرازا عرصه کارزار و نایره افروز آتش حرب و پیکار گشتند چون
رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش نشان با سنگ رود گرم سرود و بشعله آواز برق
ضرم سوز حیات یلان جلادت نمود گشتند همین که بازار گیر و دار از آتش توب و تفنگ گرم گردید
دلیران سینه میمنت قرین از آب گذشته با شاره و الا بجانب میسره رومیه تاخته و تنگ کین از نیام آخته
تا یک ساعت بشمشیر جنگ میگردند سر و موی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال
پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های شکاف جراحت کل صدر برک کلشن مصاف گردید بنوعی بهادران
جانبین بیکدیگر در آنچه بودند که علمداران رومیه بضر دست دلاوران از پامی در آمده علم نزد
رکاب اقدس نکون و بقیه رومیه را پامی ثبات و قرار از جا بیرون شد و تمامی با عرف و دو اب
واسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان است
پاکم کردگان است که ریخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بیرو بگردیش اشهب برق عیان
صرصر جولا نشان یکسان است سنکلاخ آنوادی پریشیب و فرار از آزار و صیر چین و طراز پنداشته
تا توی سرکان و حوالی همسان مرکب دلیری بر آنچه چون اسب رومیه در صطبل فریبی نخورد و
خواب معناد و مرکب برق تک دلیران همه کوه پیکر و صرصر نژاد بودند باین جهت اکثر رومیه در
کام نخستین سیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر
زنده گرفتار گشته غیام بسیار و اسبان قوی سیکل با در قمار بخوزه کتاب در آمد بعد از ظهور این
افتح بهجت نشان توی سرکان مقرر الویه نصرت اقران گشته بهادران لشکر سروزنده و اختر مره را فوج فوج

عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز و عطا یا کردیدند روز دیگر که موکب جهان کشا در شرف نهضت بود
 بعرض والار رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان سرمایه زندگی را مفت خود دانسته با عسکر و مویه
 سبامی و حریده بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از توی سرکان وارد همدان گشته جمیع اسباب
 اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بچیطه ضبط در آوردند و ده هزار نفر تاجا و سپه
 که رومیه از مالک عراق و آذربایجان بدست آورده درینوقت فرصت بردن نیافته بودند امنای
 سلیم النفس تعیین و همه را جمع و دامن عفو نشان را از آرایش لوٹ نگاه بیگانگان و دست تصرف بجنده
 صیانت کرده مرخص کردند که روانه او طان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تحلیه شهر از بیم آفت و خطر
 مخالفت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ مسافت است در یکشب طی کرده از همدان راه نزد احمد پاشا
 والی بغداد شافقه اگر دارد دلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته پانصد سروزنده از
 ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکهان دربار عظمت
 و شان گردیده رومیه سنندج نیز از ملاحظه اینحال ترک سنندج نموده ولایت را خالی و از آن بوم و بر
 رفع آثار بدسکالی کردند و بعد از پنج یوم که گوکب عت و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست حسین
 قلی خان زنکنه حاکم کرمانشاهان که از بر و جرد بتسلیح کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والار رسید
 تدبیر اینمقال آنکه حسینقلی خان از سمت کوهستانات فیلی همه جا از خلاف جاده عام عازم کرمان
 شاهان و در دو فرسخی قلعه حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداختند و عسکر
 رومیه بر حسین قلی خان فایق شده جمعی از زنکنه و کلهر راه عدم پیوده اند بجزد و وصول اینخبر لوامی توجه
 بجانب کرمانشاهان بر افراخته و فوجی از دلیران عرصه و فارا بر رسم منقلای یکمتر از موکب
 همایون روان ساختند حسن پاشا بنحس شنیدن آوازه نهضت رایت توپخانه و قورخانه و اسباب
 خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را بچیطه ضبط در آورده چون
 کار آذربایجان مکنون ضمیر مهملعان بود بعد از استماع اینخبر از اسدآباد همدان صرف زمام غمگین کرده
 و کس فرستاده در کرمانشاهان بنامی قلعه جدید گذاشته از جماعت زنکنه و کلهر جوانان کارآمد ملازم و

ولایت را منظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا امر و الاغرتفا دیوسته بود که
 حاکم بختیاری دولت خانوار از معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی دهد درین
 اوقات که آنطایفه موکب و الاراد و در دیدند با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در
 دادن خانواری نافرمانی کردند پس حکم و الاصاد در شد که هزار نفر از انجماعت که در معکر ظفر آرزو
 طریق خدمتگذاری بودند از اسب و یراق عاری و بعضی از رؤوسا که سرکران راه فرمان بردار
 بودند مقتید ساخته به پسر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از آن مبلغی ترجمان بعوض دولت خانوار
 چهار صد خانوار از رؤوسای انجماعت را نقل محل مزبور نماید و نیز چون طایفه در خرنی درانیت
 با فاغنه اتفاق ورزیده لازمه شهرت و اسروهنب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از آن
 بهمان برای تنبیه آنطایفه جمعی مامور شده قلاع آنطایفه بر وجه مبلغ بعمل آمد و در حین حرکت از خرنی
 فوجی از ترکمانیه کوکلان هم ملزم رکاب نصرت بنیان شده از آنجا که هرگز آنطایفه متابعت یساق
 و تحمیل شاق از راه خود سری کردن اطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید
 البنیان ظل اللهی ایشان را خواهی نخواهی بزیر این بار کران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت
 فرار کردند هر چند که وجود و عدم آنطایفه در جنب لشکر قرون از شمار امری بود خارج از دایره عقاب
 لیکن چون تهاون در جزئیات مورث فساد کلیات میشد صدور این حرکت از ایشان بر خاطر اولاد
 عظیم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمقادار سکنای علیهم الطوفان بکفرتن ایشان تعیین و
 محصل مزبور در حوالی خارباشان دو چار گشته مدلول فاخذ هم الطوفان و هم ظالمون در باره
 انگروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان بغیاری را روانه ساختند که سه چهار هزار نفر از حریک
 و ایلات نواحی استرآباد و توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با فاغنه بیرون
 نافرمانی بظهور رسد بامر و استصواب ظمیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رساند پس
 یکماه آنولایت را محل ظهور موکب ظفر آیت ساخته به ضبط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازم و مدد
 پرداختند در بیان نهضت موکب و الا بجانب تبریز و وصول خبر قتل اشرف

غلبه بعون عنایت رب عزیز بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ
 میسر شد بهوس تخیر تیز بر خاطر اقدس شوق انیکز کشته استقبال حال از دیوان لسان الغیب تفرغ
 فرمودند این غزل آمد که اگر چه پادشاه فرج بخش و باد کلین است بیانک چنک مخور کمی محتب
 تیز است عراق و فارس گرفت بشعر خود حافظا بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
 و در غره شهر محرم ۱۳۳۳ مطابق ایت میل رایت کیتی کشا از همدان بغرم تخیر آذربایجان وارد شدند
 کشته هم در آن منزل ملاز عفران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عریضه نیاز مندانه شعر بر زبان
 اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید
 خبر قتل اشرف را بدین منطاد بیاچه صحیفه عرض مطلب کرد ایند که بعد از آنکه آن بر کشته روزگار اشرف
 مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چون همس جا ارقام کیتی نوردموک در باب منع
 عبور آنظایفه عرضدور یافته بود اهل قلعه لار در بروی آنجماعت بسته راه مخالفت کشودند و ایشان
 هم از ترس و بیم در جائی مقیم گشته از راه هم و زماش و سیستان بسمت قندهار فرار و مردم قلعهجات فرار
 همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خار مانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانائی
 ایشان را بسنگ مدافعتا توان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود از کناره
 همیروند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد حسین از نمنغی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد قلعه
 من اعمال کر میر گشت و ابراهیم خان نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم شخص پی
 اثر بتعاقب اشرف ایلتار کرده شب در سیاهی ظلمت به زرد کوه که در سمت سفلا می شور ایک واقع
 و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده بود و ارد کشته اشرف باز تبکار و کریر مهمیز زده بد میرود
 ابراهیم هم متعاقب او میروند تا اینکه با تفنگ مهیا ملاقی او گشته همینکه بوی فتیله بدماغ اشرف میر
 خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم میدود ابراهیم نیز بدستی تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده را که در
 دل تفنگ کرده گشته بود کشوده دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خصم خالی میسازد و از آنجا مهد
 زرتین علیا و بنات مکر مات خاقان مغفور را همراه بر گرفته بقندهار میرساند بعد از ورود ملاز عفران

جواب عریضه حسین باین پنج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید اسرمی او خصم
 خواهند یافت و نیز از وقایع اینک در ایام توقف رایت بهما یون در شیراز قریب هزار نفر افغانه
 و در جزیرتی بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقوف اقبال با ایشان مرقوم و مقرر شده بود که
 از روی اطمینان وارد دربار عزو شان شوند آنجماعت حکم مبارک را دست آور کرده از لارالی رار
 و مزوج اصفهان خرج بازیافت و بهر جادست مییافته اند بناختن تسلط سینه خراش دلها می ضعیفان
 کشته مال ایشان را غارت میکرده اند بهین منوال از رار و مزوج گذشته در حوالی سیلا قانتختیار
 به پیر محمد خان حاکم جام که محنت آنجماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که عزرا بحیب دوست شمشیر
 و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته
 طایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعجات در جزیرین رسانیدند چون قبل ازین جمعی تهنیه سرشان
 در جزیرین تعیین شده بودند درینوقت که اینخبر معروض خدمت والا شد باز کمی فوجی را بمعاونت مأمورین
 و قلع و قمع محصورین روانه ساختند در میان فتح و دمدم و مراغه و تبریز بپایند
 رت عزیر در حسنی که صفاخانه افسار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حاکم
 وان و علیه ضیا پاشای حاکم مکرری با اتفاق پاشایان آنسنت در قلع میان دو آب که باین دمدم و مراغه
 واقعت جمعیت عظیمی منعقد ساخته تاخت و تازایلات آنسنت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه
 آغزوق را در همان مکان گذاشته طرف عصری از منزل سوار و باد لیران خونخوار ایلغار و بیست
 و دو فرسخ عالی کرده هنگام ظهر ورود کوبه مسعود بکنار رودخانه قزل اوزن که آرامگاه تیمور پاشا
 و عکر رومیته بود واقع شد از آن طرف رومیته نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بتسویه الوف تسویه
 صفوف پرداختند و متهورانه پیش آمده بیرقهای کلکون افراختند همین که ازین سمت الویه ظهر نهضت
 یافته کرد سپاه خونخوار چشم ایشان در آید پای ثبات و قرارشان از جای بدر رفته بدون تلافی و
 تلاش عطف عمان غریمت بجانب مراغه کردند و لیران ظفرشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده
 جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی غنیمت از معتبرین ایشان زنده گرفتار گشته تونجان و اسباب رومیته بست

آمده ولایت ددم و سا و جبلدغ و مکری و مراغه و ده خارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز
دیگر بنه و آغروق اردو که بمعکروالایسته عساکر منصوره سرورنده رومیه و اخرمه را از نظر
گذراينده مشمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون میبود بعرض رسید
که جمعی از عسکر رومیه بسر کردگی تیمور پاشا بده خارقان چهار فرسخی مراغه برسم قراولی آمده اند میوکب
ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه محض ظهور اشعه ماهیچه لوی جهات تاب سمت فرار عثمان باب
گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت کرد عظیمی که آثار سرار رومیه بود از دامن کوه سرخاب که در حوالی تبریز
واقع است ارتفاع یافت حضرت ظل الهی تو بنجانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه
جرار و دلیران نستره گذار بغرم اینک سر راه بر آن گروه گیرند از پیراهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته
معلوم شد کرد و سیاهی دو فوج است که یکی از سمت تبریز و یکی دو فرسخ پیشتر نمایان میباشند پس
آنحضرت فوجی از دلاوران کرین را بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده
متوجه فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که در اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و پسر
آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از ابتداء شب از تبریز رخت گریز برشته از راه صوفیان غام
فرارند و کردمانی از بقیه عسکر رومی است که بقدرسی هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان
ایشان نیز سر خود بر گرفته و میروند دلاورانی که دنباله رو کاروان پیشین بودند بسبک عین
با دیپایان برق جولان خود را با نفوج کران رسانیدند و جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خون نشان ^{خند} _{سپاه}
و شیردانی که در ظل رایت اردو با پیکر چنگ و چکال طمع بخون فوج دوم نیز کرده بودند بدستور ^{مکر} _{مکر}
نزدیک شده بعضی تقارب جانین آنظایفه تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان را که همرا
داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامن کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع گشته دلیران
ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان نیز و از باس حبس کردند از تقاب
قلب ایشان لرزه افکن و تب زیر گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل کون ساختند و
سواهی مقتولین که عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سله هزار نفر زنده با زمان ماه پیکر

و اسرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحسور تصرف در آمده معدودی از آن گروه کوی سر
 خویش را بچوکان دست از میدان هلاک و تشویش بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر مرتب
 در خشان شجاع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف کرد قریه سهیلان که در آن نواحی واقعست
 جولانگاه خبول سهیل جبین و مقر موکب ظفر قرین کشته تو بچیان زحل بهیت و یسا چچیان مرغ فیهت
 بجمع آوردی اسراف فرمان یافته همگی را بمعتدان سپردند که در تبریز باطلاع همینان محکمه شرع اظهار و
 اولیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم بیکانه باطله نظر دست درازی بذیل عفاقتان واقع
 شود پس روز دیگر که بهیت و بنفتم محترم بود در لوای جهانکشا بساحت شهر تبریز نوربخشا کشت و از روی
 اقبال اینکه رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم بشترود و آن نواحی میبود با فوجی با عانت مصطفی پاشا
 عازم تبریز گشته در بهانشب چند نفر برای ایصال اینخبر بیشتر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان حسن و سلب
 لباس رومیه از خود نگرده با طوائف سپاهیان مخلوط بودند و تیر تبریزی از رومی متغذربود لشکر
 ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعزز نشدند و ایشان با سالم از شهر فرار و رستم پاشا را ازین واقعه خبر داد
 ساخته در حینیکه پاشا پابرجا بگریزیده بود عساکر نصرت قرین در خارج شهر باود و چار و او را با جمعیتی که
 داشت گرفته بخدمت خدیو کامکار آوردند و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه
 جان بخشی مورد احسان گشته بر خصت انصاف مسرور و بقیه اسرا بعهاده کشتی تو بخانه مامور شدند و از آنجا
 تو بهای کوه بنیان و مدافع از در دهبان آتش نشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان
 ساختند و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه مذکر از مراتب صلح و فلاح
 فرستادند و متقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم
 پاشای وزیر اعظم بعرض و الار رسید تو بیح اینمقال آنکه در وقتی که تبریز و همبدان در تصرف مصطفی
 پاشای سرعکرو عبد الرحیم پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکانین و رقبات آمد و ولایت از دولت عثمانیه
 بمیری که عبارت از دیوانی باشد قرار یافت و ثانی الحال پاشایان با استدعای طایفه نیکو می و جان
 او جاق آنها را باذن و فرمان قیصری ملکیت و مباحیه کرده قیمت را که مبلغهای خطیر میشد صرف عسکر

کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلینخان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات وارد
 اسلامبول شد سلطان احمدخان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر انتشار آوازه موکب حضرت ظل
 الهی راضی به قبول مصالحه و رد ولایات کشته طایفه کچری و روسای اوجاق که ریشه تصرف در کل
 وزمین آنجا محکم کرده خبر بهره تیغ بیدریغ قطع مصالحه توقع از ان سرزمین منسک کردند بدعوی برخاستند
 که کجا ولایات را بامین فروشید و کجا بجمع رد مینمائید اگر متعلق بمیری هم میسود قبول این امر نمی
 کردیم چه جای اینکه زرداده خریده باشیم اگر شرعاً خون و مانع مجسم مباح نبوده چرا محک سفر عجم و
 باعث سفت رما بین الامم شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه زار ساختید
 و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایاتید و باین قیل و قال مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه
 قلع اساس دولت افغانی و اعتلای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیه سیفی
 که از نهادند و همدان رخت بخروسه امان کشیده بودند بتواتر وارد آنحدود و کیفیت حال را مذکور می
 ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قومی دستی دولت نادره برای سدر راه اقوال رجال سایر
 بغرم سفر آذربایجان وارد اسکودار گشته بعد از ورود کوبه قیصری بانمکان یاد در نه نام دلاکی که
 در زمره اوجاقین کچریان بود پانکی ناپاکی و استره بیباکی را بسک شرارت تیز کرده تیغ بر روی
 خلیفه اسلام کشیده این را اصلاح نامید یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه
 فساد فرایم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر نعل وارون بر تنوس غریت سفر
 زده و با اسلامبول برگشته و چاره جوی دفع آن فتنه گشته چون کوشش می اثر بود پادشاه بر
 استرضای اهل فساد راضی بقتل داماد نیکو نهاد شده وزیر اعظم را بخیبه ملاک و ببالای عراده انداختند
 بیرون فرستادند چنین است آئین گردنده دهر بونه لطفش بود پایه دارونه مهر نه پروردگار
 که آخر نکشت پیکر در مهر نرم است و در کین درشت باوصف این معنی انطایفه ترک از دحام و زرق عجم
 و غوغای عام نکرده سلطان احمد رخلع و افسر سروری رازیب مارک سلطان محمود برادر او
 ساختند القصة شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود پنجره مقر الویه فیروز

کشت و غزیت تسخیر چو آن و ایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در بجهت
 درآمد که مقارن آن در غره ماه صفر چایار از جانب رضا قلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود
 آمده خبر آمدن افغانه بهرات بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده سبب
 انصراف موکب بهایون گردید در میان آمدن افغانه بهرات بر سر ارض اقدس و
 شکست یافتن ابراهیم خان سابقاً در ذکر واقعات بهرات سمت گذارش یافت
 که بعد از وقوع محاربات با الله یار خان و شکست افغانه ابدالی مجدداً ایالت بهرات با الله یار خان
 مسلم شده عطف عنان فرمودند بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و آذربایجان حسین
 علی که در قندهار استقرار داشت چون چیره دستی ساعد این دولت را دیده میدانست که خمیرمایه
 فساد ایران پدر و برادران او بوده اند و بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از در
 ساز کاری در آمده ایشان را بمخالفت ترغیب و آنجماعت را وسوسه او مؤثر افتاده بهوس خست
 ارض اقدس از کربان ضمیر او بر زداما الله یار خان بنا بر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت
 اندیشی دستی بخاطر گذشته پا از جاده پیمان منحرف نمیساخت با نیجهت ابدالی از سر کران کشته جزو
 کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از غلاف برآمده وارد ماجه
 و الله یار خان نیز از در مخالفت در آمده دو فرقی میان افغان بهر سیده سه ماه برینموال نایره
 آشوب در بهرات اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در سوم ماه شوال ۱۲۲۱
 داخل شهر و الله یار خان با کوچ و اتباع خود روانه قلعه مار و چاق گردید پس افغانه از حقوق عنایات
 ظل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را بحکومت خستیار و بغرم خست
 ارض اقدس علای لوای اقتدار کردند الله یار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه مار و چاق گذاشته
 با مورد و دقلینجان حاکم سرخس و بعضی از حکام و یماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود
 افغانه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظمیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام الضیف و
 مراعات تمام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر ظمیر حضرت ظل الهی آینه صورت نمای احکام قضا و

و بمقتضای بهوشیاری مغزی نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر با خبر بود و یقین میدانست که آن
 فرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آنک تاخت خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر صفهان فوجی
 از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از همدان نیز بخوبی که سبق ذکر یافت باقرخان
 بغایری را برای جمع آوری سینه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع آن فرستاده مقرر
 داشتند که در صحن ضرورت بمعکرا برآسیم خان پیوند و بایر اسیم خان نیز فرمان والا بنفاد اقران
 یافت که غله و افزون ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه داری
 گذاشته از معارضه اعراض نماید اما ذوالفقارخان با هشت هزار نفر از افغانه در زاویه خواجه ربیع با
 نزول کشوده آغاز تاخت و تاز کرد و ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض نموده ده یا نژده روز
 هر روز پشت بدیوار بست قلعه داده گرفتاری میکرد تا این مقدمه در سنکامیکه سفید مقرر کوب
 مسعود بود معروض شده جلال کشته مجدد آذرباب منع جنگ میدان تاکیدات بلیعه بعمل آمده اعلام
 شد که بدستور از روی خرم و بیداری مشغول خود داری باشند که انشاء الله تعالی عنقریب رومیتم
 تبریز را از آن مملکت بدر کرده خود را با نکرده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول اینجواب باقرخان
 نیز با چریک و تفنگچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سمای
 خاطر ظل الهی در باب امر قال مکرر خطاب بآبراهیم عرض عن هذا نازل شده میدانستند که
 کلام آنحضرت مظهر آیات و ما ینبط عن الهوی است بحریک بعضی از هواخاها با مغرور و تر عن
 قوس طبع غیور سپاه منصور را برداشتن از ذوق سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنکین با کوبه
 رنگین رایت حرب افراخته افغانه نیز بمقابله پرداخته در شامی کسیر و دار باقرخان که سر کرده تفنگچیان
 پیاده بود زخم دار گشت و فوجی از پیادگان او که نوبیا ز راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده
 روی بر تافتند ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را از راه کر نیز برگرداند تفنگچیان که
 پیش سنکامه ستیز و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانسته سر رشته جنگ را از دست
 میدهند و لشکریان نیز ضابط عثمان خود داری نکرده روی شهرستان نبریت میکنند در آن روز سوار

بسیاری از مرکب هستی پیاده گردیدند و جمعی از پیادگان نیز خود را بچاه قنوت انداخته در ماتم گرفت
 خود لباس آبی پوشیدند بر اسم خان مشهد مقدس تحسین جُست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه
 در سمت صحرائی علمدشت وزیر کران مشهد مقدس اتفاق افتاده بود بعد از ظهور این سائخ حضرت
 انکیز چون بر اسم خان از جمالت حالت عرض نداشت شاهزاده رضا قلی میسرزا که در آن اوان
 دوازده ساله بود بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار ساخت چون شاه ظهاسب
 بنا بر سعایت امرای پهلویده رای مکرر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق و
 آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و جناب نادری را مملکت علیحده است و ما را بکشورکشان
 ایشان احتیاج نیست و یکدفعه در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نمودند که نهند حضرت ظل الهی امر خراسان
 را بهم و تنبیه سرکشان است عهد بهرات را الزم دانسته بتدبیر تدبیر ایشان مصمم گشته مصحح چاپ
 سیرج السیری شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پشت بدیوار طسینان داده
 رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار بادلیران نصرت شعار مانند خاک
 سوار چرخ کیتی فرود از ابلق مهر و ماه شب و روز دو اسبه مرحله پیمای گشته بسر وقت خصم تبه روز
 میرسیم پس بیستون بیگ افشار بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سر بلند
 جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیه را که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز میسر بود با
 عنایت و امر والا صادر گردید که جمیع از ایلات و افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده در تبریز بسکنی
 و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت انسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات اقماری را
 بحکام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه ظهاسب دانسته و خدمت
 گذاری آن آستان بجان و جان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان
 اسب و الاغ و خرچی داده کوچانیده و بمالک خراسان فرستاده بودند عدت ایشان به پنجاه
 هزار خانوار میرسد از آن جمله دوازده هزار خانوار افشار و از جمله افشار نیز دویست هزار خانوار قزلباش
 که شرف ایلی بانحضرت داشتند و چون میاب و کوبکان نهجی که سبق ذکر یافت یورت قدیم آنحضرت

و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آنطایفه بامروالاکوچیده در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند و
 ایشان را از قرقلو جدیدی در سیاب و تته افشاریه را در کلات ماواد اند و چهل پنجاه هزار
 خانوار دیگر ترکمانیه و اگر ادبختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آنها
 تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان سیلاق و قشلاق بجهت هر یک
 معین ساختند در میان انصراف موکب همایون از آذربایجان بجانب
 خراسان بغرم تنبیه افغان بعد از قبض و بسط امور و کشاد کار نزدیک و دور بنده
 آغزوق را گذاشته بایکه تازان عرصه و غابجانب خراسان ایلعاشی کرده بدون مکث و
 درنگ وارد قزل اوزن گشته در آنجا چا پار از ارض اقدس وارد و خبر رسانیده که بعد از واقعه
 ابراهیم خان افغانه گفته بودند که حال مرکب این کار پیمال شده از نیام کین شمشیر بر روی این
 دولت کشیدیم دسته این را که بیرون میکند پس بشرانگیزی شرارت دود از نهاد قراء و فراع
 و خرمنهای شهر بر آورده بنوعی نایره بیداد فروختند که نزدیک شد که از شراره آتش آن شور شر
 خرمن ماه و دسته سنبله در انبار کهکشان و خوش پروین در مزرع چرخ برین در کرد و بهجت
 سی و یک روز در حوالی ارض اقدس بنکث عهد مکث کرده مراتع و مزارع را علقه تیغ بیداد ساختند
 و بعد از اظهار کمال بغی و نادر وانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلعار کرده در شان
 ماه صفر وارد و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سوای خراسانی بهمی را جمع کرده مصحوب محمد خان
 بخد مت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی آن دولت و الا بوده پرکار و ار سر بر خطاطا
 گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه و
 جاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت و الا نموده مقصود او اینکه باین تقریب اوضاع
 و احوال آنحضرت ظل الهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع شود امر و الا بغر نفاذ است
 که محمد آقا را بعد از ورود تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرگردگان افغانه در خربین با روی در جزین در
 در آمده بشفاعت استحق سلطان افغان که در ایام استیلای شرف حاکم نیرد و بعد از استیصال آن

روی نیاز با این دولت عاجز نواز آورده چهره سامی سده سعادت فرین گشته و سه روز آنکجا
 نرسیدت آئین مقرر کوبه غر و مکین گشته از راه طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه بموت ساکن
 دشت قچاق همیشه طریق تهر و اتفاق مسوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حد و دکر ایلی سکنی داشتند
 در تقدیم خدمت و دادن فراریان بهمان بخو که سبق تحریر یافت رسم فرمان بری متروک میدهند
 از منزل فربور تجدید منزل گشته چهار هزار نفر از دلیران نصرت نشان از راه بسطام و موکب چنان
 کشتا از سمت مازندران ششگوشای اعلام ظفر فرجام و مهند شد که در روز پانزدهم ربیع الاول
 موکب و الا از یورش میدان چهار فرسخی استرآباد بر سر موت و ایشان از دامن گرا ایلی بر سر
 کوکلان چپاول اندازند که ماحت هر دو طایفه در یکروز اتفاق افتاده انجاعت خبر یکدیگر نتوانند
 رسانید پس کوبه ظفر صبح روز فربور از آب ترک عبور و مکان مشهور بصیاد را مطا عفا
 نسیرین شکار لوای منصور ساخته در آنجا معلوم شد که آنطایفه را بتوسط ترکمانان اغریچه که در میان
 کال دریا سکنا دارند از توجه ریات اقبال اکاهی یافته بسمت چوه و جماعت کوکلان نیز بطرف
 الاوغ سیمبار فرار نموده اند پس معاودت با استرآباد کرده فرامین مطاعه مؤکده بعموم سرحدات خراسان
 نوشتند که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره ما
 ربیع الثانی از آب کرکان گذشته از کنار دشت حدود مانه و سلفقان روانه خراسان و در محال
 قرا باغ من اعمال گرایلی جمعی از روسای متمدین کوکلان از در عجز در آمده و ارد خدمت و الاوستی
 عفو تقصیر و متعهد دادن یورغه مال گشته مسئول الطایفه فرین قبول و فرمان بهایون نافذت که
 خانه واری و یورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج محض
 ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر برات در ارض اقدس حاضر باشند
 و در آن مکان از جانب الله یار خان افغان که در ارض اقدس میبود عنرضیه مشعر بر التماس عفو تقصیر
 ابراهیم خان بدر بار محمت نشان رسیده جواب او برین پنج از مکس عزت اصدا ریافت که عالیجا
 الله یار خان بدانند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که چون پیشتر

از بیطالعی خود شرم منده و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است
 من بعد بزبان قلم او را نیاز دارد و بشر ساری و خجالت زده کی خودش که ارباب حمیت را عدا
 تر از آن نیست و اگذار بران عالیجاه محفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و تنک را در معارک جنگ
 کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاد فتح از پس پرده غیب جلوه
 ظهور نکند موجب ملامت انطایفه که با قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی محتاج
 ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کریم **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** کسایش ابواب فتح و ظفر منوط
 بمقالید تائیدات ایزد داور است نه بزور سرپیچه سعی بشر و با وصف این معنی انا اینکه فی الجملة از
 غیرت بهره و راند بنیزه و سنان اعدا سینه سپر میسازند اما بطعنه پرداز می نیزه خطی کلاک
 امثال و اقران تن در نمیدهند و به تیغ نیز دشمن سرکش کردن تسلیم می نهند و بچو بکاری عصا
 خامه پدر و برادر راضی نمیکردند حرف تندر اکشده ترا ز سیف قاتل و روی ترش را تلختر از
 زهر بلا ابل میدانند و بمفاد اینکه درد و زخم بنفکین و نام کس نه مبرو کاتش بگرمی عرق القعان نیست
 از صد و چهلین امری مادام الحیوة در شکنجه و خجالت و گرفتار قید ملامت بوده جمات را بر حیات
 راجح می شمارند چنانچه **الظلم من الظلم** است که سپیدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با
 تیغ کشید و به پهنیت میگذارد از زنگ زرد می بر زمین فرو می رود و هر وقت که رایت جهان
 کشتانی از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرم ساری آفتاب عمر خود را قرین زوال
 می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر شارا لیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته
 و نمیتوان گفت که چرا شمع آساین همه سوزنش را بر خود رو و ساخته و از تیغ تیغ بر رو بر یافته و
 سخن درین است که با وصف اینکه مکرر از جانب مادر باب جنک رو برو ممنوع و از اوج سما خا
 الهام ماثر خطاب **يَا أَيُّهَا هَيْمُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا** او را مسموع شده بود باز بر خلاف مأمول مصدق
 کونه جهل و فضول کشته بایست برهنه مونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر ما را
 بروفق ارشاد جوید در صورت که سالک منهج احدی الامرین و تابع مدلول **هَدَىٰ الْجَنَّةِ** نکشته

طعن و توجیح را سزاوار و شایسته رنجش و آزار می باشد حال چون انعالیجاه در مقام شفاعت و
 التماس در آمده حسب المسؤل آنعالیجاه ایندفعه زبان تسلیم را از آزار کردن او کوتاه و بهمان بویجا
 سابقه او را مورد انتباه ساختیم در بیان ورود کوه کینه مسعودیست بهر تقدیر
 و صادرات ایام توقف در ارض اقدس چون حضرت ظل اللهی منازل بهیت
 مراحل اربابان آفتاب و ماه چنانتاب برسم ایوار و شبکی می پیمودند در آخر ماه ربیع البیضا
 صبح کابان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم از سفر جانب غرب انصراف یافت
 از دروازه افق قدم بشهر بندینلی حصار سپهر گذاشت خسرو ملک سروری بسطوت بهرامی و
 و قمر عصفری وارد ارض فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چارباغ مانند روح در قالب عنصری
 قرار گرفتند و چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای اهل اندیاز رو داده ماتم زده کان هنوز
 در ماتم کشکان خویش بر او تار سینه ریش بمضرب ناخن چنک زن و از جور افعان بانفیر ناله و
 در کوشش روین فلک خروش افکن بودند و دلسوختگان طاق نمای دل را از استخوان سینه چوب
 بندی نموده و از لاله های داغ طرح چراغان میخندند و برای گرمی منگامه از سوز جگر آتش تازها
 بر می نچینند موشک آه آتشاکشان بهر شب با آسمان میرفت و کل غرآن دل شیر بارشان در هر
 طرف از آتش غم خروش بر می کشید صدای کوس و تقاره را که آلت سوز و سو بود از آئین
 غیرت و ورد انسته در روز و روز اهل شهر را از نوختن تقاره شادمانه و آذین بندی و خیر انما
 ممنوع ساخته بهمان تو بهای رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه ورود را با سمع دوست و دشمن
 رسانیدند و بعد از سه روز که سفرشان از رنج راه آسایش گزین شدند نخست بملاحظه سان افشای
 و ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشانرا
 بر رسم ملازمت منتخب ساخته فارسان فرسیت پیشه و چابک سواران فرست اندیشه را برای
 تعلیم فنون سپاه گرمی بر ایشان نکاشته باینی که ترک سیه مست چشم خوبان با طره دلا و بزور بها
 و مردم کجبر گذاردیده فغان دلبران با کمان سیه توز ابرو و تیر دلد و ز فرزان قلب شکنی و قیقاج اندک

کند مشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم مل و در خوشنویاری فرزند
 رشید زال چرخ جلا داد اجل شدند اگر از کار فرما روی دستی در میان باشد بناخن سنگ را این
 سیما می توان کردن و چون سفر بهرت در خاطر اقدس تصمیم داشت التدیار خان ابدالی که تا آن زمان
 در ارض اقدس همان و نواله خور خوان آسان می بود مستدعی آن شد که رفته در مار و چاق توقف
 و مشغول دالت افغانه بوده باز در سر راه بهرت با دراک ملازمت پردازد که خدا او را بنقود
 و افره و خدایع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاصه اختصاص داده مرض و روانه مار و چاق
 ساختند و سابقاً مردم کلک بیان شد که اذن بیکیان کوکلان در قراباغ گریلی آمده انظار ملی
 و تعهد کردند که دولت خانوار برسم یورغه مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون
 انجام این امر تا خیری بظهور رسید احتیاطاً امر و الاصادر شد که قشون استرآباد و بهانه سفر بهرت
 آمده در سخاوت اسفراین توقف و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر
 جمادی الاخری با قلبی از خاصان حبیده و ستبای بغزم نبیه انطایفه روانه و مقارن ورود
 موکب و الانجوشان ترکمانیه نیز با متثال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان باریض
 اقدس فرمودند و آنجماعت خانواری معهود را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که
 جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور را در سفر بهرت حاضر سازند و چون نهجی که مذکور شد حضرت شاه
 طهماسب دره صدف سلطنت و شرفیاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهین نتیجه
 ازدواج عناص و حرام و مهین فرزند مادر لیسالی و ایام شاهزاده اعظم رضا قلی میرزا ساخته
 بود درین وقت که کوکب کوکبه مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل نموده ارقام مطاعه نافذ
 شد که تمامی امر و حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظامی اشام انجم هشتم در بزم ارم نظر سوم
 و مغل جشن و سرور حاضر کردند پس کار گذاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع پرداز در مقام فرمان
 پذیری دست و بازوی بسزوری یازیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمونه بهشت بهشت
 و با ذین بندی و طرح چرانگان رشک میسوم شت ساختند و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب

در حین آنکه قبه خضر در آراستگی رشک چتر طاووس بود و بسیط غیر در فرج بخشی نخلت افزای حمله
 عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر کدخدای خانه و زهره زهر اسرو دسرای چنگ و جغایم
 مجلس طوی با هزاران فرزیز ترتیب یافته دو هزار دست خلعت کران بهادر آن روز بر سر کمان
 سپاه و امیران بارگاه و بندکان در بار و چاکران جان سپار از جامه خانه نوارش غنا
 کشته برودش هر یک مانند کوه آراسته خلع خارا نی سنگین و لبان شاخ کل حله پوش انوش
 بوته دار رنگین کردید ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراستند و شوخ چشمان افلاک پای
 کوب سرور برقص برخواستند و تا یک هفته برین نهج مجلس جشن و چراغان و آذین بندی و
 دلپای عمومی خدایق از مواید کونا کون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی کشته این هفته
 بهر هفت شایه ایام و کلکونه جمال شهر و اعوام ساختند و در شب جمعه هفدهم ماه فروردین
 سعیدین و اتصال شیرین واقع شده آنغارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج
 سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی بر رسم سیر و شکار بجای
 ایورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه نمودند و بجناب محبت کسوف فرق آمال سکنه اندیا
 که حسرت کش دیدار فالیز الانوار بودند کشتند و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در ظن
 که مستحای معموره سرحدات ایورد است یورت اختیار و بنواهی نسا و درون و ایورد اطال
 دست تطاول و اضرا می کردند اگر چه ظمیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم و الا با جمعیت موفور در
 ناحیه درون متوقف و به تنبیه آنطایفه مامور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت
 هرگز توقع امداد از کسی نداشتند و کار را با امید برادر و چاکر نگذاشته اند اظمیر الدوله را با پیورد حضا
 و در بیستم شهر شعبان با فوجی از فدویان جان نثار ایلغار و چهل و پنجاه نفر را در سه روز طی کرده
 محال ترسخون طرن بسر وقت آنگروه رسیده رجال ایشان عرضه شمشیر و نسا و عورات ایشان
 اسیر کشته بهب اموال و اسرو و احراق یورت و ساکن آنطایفه بر وجه اکل بعمل آمده و ابراهیم خان
 نیز از بهانجا مامور به تنبیه ترکمانیه تکه سکنه حرس کشته آنطایفه کسرش را بدست یاری سعی دلیلان کردن

فراز کوشمال کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد سابقاً صورت نکارش یافت
 که حسین علیجه در حین توجه رایات منصوره بجانب آذربایجان افاغنه هرات را که باند دولت و
 عهد بندگی بسته بودند تخریص مخالفت کرده سلسله جنبان فساد میسود درین وقت که خیر عمرت
 موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای دور و نزدیک کردید ذوالفقار خان کس نزد
 حسین فرستاده بمفاد العزیزیتشبت بکل حسدیش از او استمداد و مثنایه نیز با گروهی ایتوه
 بغرم اعانت ابدالی وارد سفر از شد که شاید بسیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد پیکر خدیو
 جهان پرور که جوهر ازلنا الحدید فیہ یأش شدیدا از آن پیدا و تصورش در عالم و هم چاک افکن
 قلوب اعداست رخت بوادی نجات کشیده بخاشاک راه بر سیلاب و شاخص گذر بر اقباط
 بندند بعد از ورود با سفر از میاق اتفاق از طرفین صورت استحکام نیافته حسین استخلاص
 اسرای خود را ذریعه اعتدال ساخته عریضه اسکانت آمیز شعر بر استمدای رخصت اولاد و
 نسوان محمود نکاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملاز عفران معتمد خود و استخی سلطان ناصر
 حاکم سابق یزد که از جمله آزاد کردهای عفو خدیوانه بود ارسال خدمت والا نمود مسؤل او در
 قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکوراً و اناثاً چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده و
 ایشان را بانسیل مرام و حصول کام باز گردانیده حسین یزد و نفر مخدرات سردق سلطنت صفویه
 را که در شبستان اسار به حجاب استتار داشت با ملاز عفران و استخی روانه درگاه سپهر رواق سا
 صرفه در جنگ و صلاح در مکت و درنگ ندیده از فراه عازم قندهار گردید با وصف شاه این
 نوع لطف و فتوت که بایست مدام ایچموة سر از رتبه صداقت نهی باز فساد باطن ظاہر کرده و
 هزار نفر از علیجه را بسر کرده کمی سیدال باعانت ابدالی هرات فرستاده حضرت ظل الهی بعد از
 وصول اینخبر معتمدی تعیس کرده آند و اختر برج عفاف را از همان عرض راه با نواجب سر او عزاز
 باصفهان روانه کرده و بحرم سهای شاهی رسانیدند رایت افزای قلم خجسته رقم
 در مضمار و قایع تنکو زبیل مطابق سال هزار و صد و چهل و سه و توجه موکب

نصرت آیات بجانب بهرات و صادرات آن اوقات روز چهارشنبه
 یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور نیز اعظم که بغرم تسخیر شهر بند حمل رایت اعتقاد افراشته
 سفرشان شهرستان رابع را که از رنج یساق دی در سر راهی جویبار و زوایان کلزار قشلاق
 داشتند ایجا معین در رسید و فرآشان با فروشان نامیده اطراف چمن و فضای هامون از جویبار
 لاله و ریجان بسراپردهای رنگین و خیام کلکون برآراستند دلاوران صنوبر و اوپا قیقه شمشاد و
 عرعر با ساز و برگ تمام معکریه یو بهار در آمدند و افواج فاخته و مستری طوق بندگی خاقان رابع
 را بگردن گرفتند گلشن از روی خلاف پیکان برگ بید تن کرده سبزه دشنه تخریر گرفت و سینه
 بر که سپرو شمشیر برداشت چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر کرد نور و
 فیروز شبنجون بدار الملک دی آورده و جنود اردوی بهشت راه فتنه بر یغا کران رستان بست
 و هجوم سپاه شکوفه و از بهار شاخ سرکشان شاخسار را شکست بزم خسروانی ترتیب یافته قامت
 دلیران آراسته خلائع زر تازی کونا کون و جیب و دامان آماشان از زر سرخ و سفید مالا مال و
 مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه پانزدهم آن شهر سعادت فرجام با فر
 فریدونی و کوبه کیکاوسی از ارض اقدس فیض انتساب بمنزل طوق نصب خیام زرین قباب
 کرده دلیران که چند روزه از خونخواری دشمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن
 روز را عید خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جسته و بهادرانی که تشنه خون خصم خیزم
 و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر کج را بر آستی هلال شوال انکاشته مهر روزه از
 کنجینه دهان زرم شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل بوچکان من مجال جام بنه
 آغزوق را در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاهگیری و رویه زرم کسرت تعیین حجاجی و قراول و
 ترتیب تیب و بهراول و تسویه منقلای و لشکر محشر حشر راسته قول مقرر کرد و برای هر قول سپاه
 و سول و طرح و کمین از نینزه گذاران راجح قرین و تفنگچیان مرخ امین و تو بجان و زنبورک جگانه
 تعیین و با دو و شش روزه از راه رباط تومان آغار نورد وادی کین شدند و فوجی از مقدّمین

و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط فرور چپ اول بمحال شبش و شکیان و غوریان انداخته
 تمامی آنحال بمعرض نهیب و یغما درآمده و قلعه جانی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراد
 دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و قنوج کشت و روز چهارم شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی برآ
 مقرر و بین تنان زرین کمر و آهن خایان فولاد پیکر گردید و دیده خصم دوز و در چهار آینه
 یکم تا زان ستیزه جوارشش جهت رومی حرکت را معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصر
 طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار نیز برای انظار
 جوهر جلادت از غلاف برآمده آن روز دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله تا عصر تنگ
 نزدیک باغات شهر با انظار باغی هنگامه ساز عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین دست
 از ضرب و پا از مضار طعن و ضرب کشیده برگشتند سیدال غلجه با جمع کثیر از سوار و پیاده به غم
 شیخون نهر شکسته را که بار دومی همایون پیوسته بود جاوه مقصود ساخته از میان آن چون سایه
 و نباله رو لشکر ظفر اثر گردید چو شش بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر خیل
 دیده شناسائی بسته گشته در حسنی که یساقچیان مهیب و تو اچیان کیوان نهیب دست از ضبط
 صفوف و نظم و ترتیب تیب باز داشته اکثری در منازل خویش استراحت و آسایش گزین و جمعی
 هنوز در خانه زین بودند که آن گروه دفعه در کنار اردو بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ
 شدند از اتفاقات برجی بر سر نهر بحکم و الا احداث یافته بود آنحضرت بعد از وصول بار دومی سپهر
 کوکبه با سطوت بهرامی و وصولت خرفامی برای تفریح از اردو بان برج بلند اساس برآمده بود
 صلابت نمود آنرا نمونه برج اسد ساخته بودند متعارن آن افانغیه نیز از میان نهر بافتیلها می
 مانند خیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیره کی کردند خدو
 شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهاتش آب میشد با پشت نفر از غلامان ^{تفنگ} که در آن زمان
 در موقف خدمت حاضر بودند بمذافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را برج آتش
 منقلب ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از معرکه ظفر اثر پیاده دست بستمشیر

بان تیره روزان در آویختند و از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر
 منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعدتال و مہیای جدال کشته رایت ظفر با سوت
 و فریب جانب تخت سفر قد بر افراخت و غیرونامی و کوس و لوله و خروش و زخم چرخ آن بوس انداخت
 سواره و پیاده افغان مسابقت جسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم در نشیب و فراز کوه تخت
 سفر قرار گرفتند آنحضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه کشته جنگ در پیوستند
 بعد از آنکه از آب خوشکوار خون اعدا اطفاء نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شد جانین
 آہنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر کہ ہوا صاف و آئینہ خورشید شفاف بود طرفین غم مصاف کردند
 چرخ آشوب طلب بہ فتنہ انگیزی سبقت گزین کشته طرح شورش افکنده ابر پلنگی بغریدان آمد
 رعد کوس حرب فرو کوفت و برق آتش افروزی نایره شرارت از جاجست و آسمان کلولہ تکرگ
 فروریخت و باران آغاز تیر باران نموده سهام مقصود و لیسران برشان نیامد جانین تر آمدہ نشنہ
 کام بمقرو مقام خویش باز گشتند بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار کہ ہمیشہ اسب خود سری
 در زیر پا و توسن جلادت را با دپیما داشتند خود را در تنگنای زبونی دیدند نزدیک شد کہ جامہ جان
 بر تن درند عهد و پیمان را موکد بایمان ساخته مہمت کردند کہ مارتق در بدن دارند بکش و کوشش
 پردازند روز دیگر کہ شام سیہ درون رمح و سنان ثواب کواکب را از زنگ ظلمت منجملی ساخت
 و تیغ خورشید را بخاکت صبح صیفلی ذوالفقار نظر بچہد و دوشینہ با گروه افغان یکدل و یکجہ بہیات
 مجموعی بیرون آمدہ کہ قلوعہ ساقلمان را کہ نزدیک بمعکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کردہ
 ہر روزہ از آنجا ہر نگامہ آرای جدال شوند ازین طرف تیر خدیو کشور سری با فر فیوزی صنف آرنی
 عرصہ دلاوری کشتہ اولاً تفنگچیان پیادہ از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پہلو بر جلادت
 شیر عین زدند تا سہ ساعت ابر بلا قطرہ ریز و برق اجل صاعغہ انگیز بود و سپیک از دلاوران
 از زخمہای پہلو شکاف کلولہ و تیر پہلو تہی منیکر دندا انکہ بتائید الہی پامی ثبات دشمن ایش
 بدر رفتہ پس نشست و مفاد کریمہ سیم نم الجمع و یو کور اللہ بطنور پیوست آنکاہ یکہ تازان عرصہ و غا

جلور بر قلب انطايقه و غاصمه و کشته جمعی کثیر از افغان عرضة سيف و سنان و بقیه ره نورد
 طریق فرار و خذلان کشته تو بخانه و تقارخانه ایشان بدست آمد و در روز آن مکان نصرت اندوز
 متفرک کوه فرور کشته هر روزه دلیران بنویسد و عهد که الله مغایره کثیره قاتل و لها و بر فحوی
 لهم ما یشاؤون فیها و لکدینا مزیدا با و پیامی غیرت را بچاپاول و اطراف تیر تک ساخته دو
 سیصد هزار کوفتند سوای سایر اموال بحیطه اکتساب در آورند و آنجا عت هر روزه از قلعه برآمده
 پشت بحصار آغاز رزم سازی کرده از جانب دلاوران سیه کلین بخندک جانسورد لنوازی و بنوک
 سنان سمرس از می می یافتند روزی نمیکشت که نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهربان سری
 از پیشگاه فلک جاه نمیکز رانید و شبی نمیشد که صولت بهادران مانند حامل راس الغول باد
 و پنجه پر خون سر سرکشی بنظر میسایند از جمله وقایع ایام توقف اینکه الله یار خان که سابقا از
 ارض اقدس روانه مارو چاق شده بود در منزل مزبور جمعیتی از ادیمایه بادغیسی و مارو چاقی فراهم
 آورده با ردوی همایون پیوست و پچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سینه هزار نفر شکر
 خوئو ارباخت توابع فراه مامور کشته بعد از ورود آنجا با مصطفی نام ابلی حاکم قلعه جاش جنگ کرده
 حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سزاوارا با گرفتاران انفاذ حضور و الا و قلعه جات جاش و
 کده را بجوزه تصرف در آورده چون همت کیتی کشا مقصود بان بود که اطراف اربعه هرات محصور
 منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را بسر کرد کی کار آلهان رزم دیده
 با تو بخانه و اسباب سپهداری بجز است سنگ نقره مامور ساخته چون آب هر رود طغیان داشت
 از سمت زندجان و کبوتر خان که گذرگاهش نسبت بسیار جایها بهتر بود عازم بل مالان کشته و هنگام
 ظهر که محل موسوم بده نوحل نزول اردوی نصرت نشان گردید کرد افواج قاهره از چند میل راه مسر
 کش دیده افغان کشته تصور چپا لوان شکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده به پشتبانی دیوار است
 قریه شمس آباد که حصن نام بود آماده جنگ شدند حضرت ظل اللهی که شتاق چنین روزی بود ذی
 الفور سرد و بر را بدرع و مغفر لطف الهی آراسته بر مرکب کردون جنرم سوار و مهیای کارزار

کشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول بهایون آپیش رو بمقابله افغان فرستادند که آن
 طایفه را مشغول جنگ سازند و حضرتش با فوجی از دلاوران اثر در درو بهادران عصفور فرستاد
 که بضر یکم آویز جوار را دوپیکر و با برق سیف و سنان خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر
 می ساختند از پشت سر انگروه در آمده باین قلعه و ایشان فاصل و بسطوت با مل راه کریز را
 حایل شدند از یکجانب دهان آشبار توب و تفنگ از دم تقنیده زبانه فاصباها اعصاب و فیض
 ناز فاحترقت مشعل ساخت و از یکسمت رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هک
 مَجْرُونَ الْاِیْمَانِ تَعْمَلُونَ بنوا سازی پرداخت انطایفه چون به قهر خدای یگانه از دو طرف خود
 دوچار سر پنجه بلا و گرفتار شد رعنا دیدند آهنگ فرار کرده شیرشکاران که آن زمان از تعاقب
 افغان قلاوه منع در کردن داشتند با شاره والا سر از سلسله خود داری کشیده از دو طرف
 چنگ و چنگال دلیری یازیده بکشتن و بستن و شکستن پرداختند جمعی از فاغنه را از دم شمشیر
 آب از سر گذشته بگردن رسید و فوجی را در نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشت سه
 هزار نفر متجاوز با جمعی از رؤسا در خاک و آب سرباد فنا دادند و علم و تقاره خانه ایشان بت
 آمد پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب کشته اسب و سلاح مقویون
 بدلیران و نقد هستی گرفتاران را بمالک نیران عطا فرموده و از حسن اتفاقات اینکه جمعی از سواران
 بیات از سمت معرکه نقره بضابطه مقرره در آن طرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از هیچجا
 کرد که برفلک تیز گرد میر رسید استنباط فرار انطایفه کرده و از صفی دشت سر نوشت کار آن فرقه
 تبه روز کار را که کلک قضا بخواه غبار نوشته بود دریافتند بگرفتن سر راه ایشان از هر دو کله
 و باهنک رود چنگ جنگ ساز و تا پای حصار هرات بملول اهل القرچان یاتیم
 با سنا بیات مخالف نوازی آغاز کرده بمضرب ضرب شمشیر زخمه زن چار تا پیکر عنصری
 ایشان کشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاور می با کوبه نیک اختری آهنگ سر
 پل منقظرات این رود نیل فام کرد عازم پل مالان گشته در چاشتمگاه بقریه ناگهان که در کنار پل

واقع بود نصب خيام اقامت کرده حکم داد و سرپا خرم بر چهارمیستین بر اطراف اردوی
 ظفر قرین سر بر سپهر برین سووده هر یک از سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و مور
 ترتیب داده جهان نومی در عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که هشتم ذیقعه شد
 دلاور خان تائینی که بحکومت او به و شاقلان و غور و ساخر سر بلندی داشت با سته هزار نفر از
 تائینی و اویمایقه وارد معرکه فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت و از غزای
 امور اینک در همان ایام روزی خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود و در میان خیمه
 اسلحه از خود کنده بغرم تفریح جانب شهر بکوشک بلندی که بکلم والا بنا شده بود برآمدند همانم بچان
 افغان خیمه مبارک را بنظر در آورده توبی انداختند که کلوله آن سقف چادر را شکافته در جایی
 که مسند والا انداخته میشد در کنار فرش بر زمین آمده یکذرع بیشتر بجاک نشست همانا که شستن این نوع
 خطر که از وقایع عجیبه بود خبر سپرداری حفظ ربانی و قوت اقبال حضرت صاحبقرانی محملی
 دارد و چون بخوبی که رفته کلک بیان شد سمت غربی هرات که عبارت از منترل نقره باشد متفر
 دلیران آهن خا و جانب جنوب شهر که سرپل مالان باشد مضرب خيام فلک فرساشد و طرف شرقی
 شهر خالی بود که در چهارم ذیقعه فوجی از لشکر ظفر اثر را با تو بجان و تدارکات شایان مأمور
 ساختند که از آب هر رود عبور و در محاذات قلعه کرخ در جانب شرقی شهر لوامی توقف فرخته
 راه عبور و مرور بر افغانه سد و سازند در روزی که مأمورین عازم سمت شرقی بودند حضرت
 ظل الهی از مستقر جلال و عساکر سمت غربی از سنکر نقره متوجه شهر گشتند تا آنطایفه سمت شرقی
 نتوانستند پرداخت و مأمورین از روی طمیسنان خاطر در مکان مقرر مقام و مقر و برج و سنکر برای
 خود توانستند ساخت مع هذا سیدال باجمعی از افغانه غلجه و ابدا لی از در جلاوت در آمده سر راه
 ایشان کمره جنک در پیوست دلیران میمنه و میسره و سر کردگان قلب و طرح با اقدام توکل
 مدافعه اقدام کرده آنطایفه را شکست فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آوردند و بعد از
 چند روز چون محل توقف در دوی شرقی از قلعه دور بود سمت والا بتغییر آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه در آنجا

ذیجبه با جمعی از خواص غریمت آن سمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که شکر نجوم از معکرفلک غم
 کوچ و سلطان زرین کلاه مهربارایت کیستی فروز از سنگر شرقی آغاز ظهور حوسر و ج کرد اردو
 همایون را از انجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان یکفرسخی شهر کشتند افاغنه بی باک باز مانند خاشاک
 که سر راه بر آتش تابناک بچکد و خود در کسیر دهبیات مجموعی از باب ممانعت در آمده یک تازان
 طرح بچکم والا بر ایشان تاخته تا کوچ بند شهر تعاقب نموده جمعی را هلاک و جمعی از رؤسای نیامی را
 اسیر خم قراک ساخته و شتر و دواب بسیار بدست آوردند و شکر نصرت نصیب بضابطه و ترب
 در کمال آرایش و زیب با عنیمت و کسب آمده قریه اردو خان را مقروا حضرت عطف عنان مستقر
 ظفر کردند و دیگر از وقایع متنوعه آن ایام اینکه در شانزدهم ذیحجه سه هزار نفر از دلاوران نصرت
 نشان بتاخت مهمنه و چچکتوی من اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت
 و جمعی از اشرار اوزبکیه را که در آن سمت منظر آثار شرارت بودند عرضیه تمنع تین ساخته با اسیر موفو
 و عنایم نامحسور وارد معکرمصور کشته سر کردگان پیریه پوش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع
 احسان و صطناع شدند و هم در آن اوان محمد مؤمن بیک مردی که سابقاً از دربار کردون مدار حکم
 همایون نزد عبداللہ خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قند بار بسیار ذممت
 و خبر کشته شدن عبداللہ خان را بعرض و الارسانید قیدیین اتمقال انکه عبداللہ خان بعد از
 وصول خطاب مستطاب خدیو شریا جناب بدعوت ابي عبد اللہ اتانی الکتاب لب آداب کشود
 انرا تاج تارک مباحات ساخت و بتدارک سفر قند بار پرداخت و در حلال آنحال فیما بین او
 و خدیو یار خان حاکم سند مجادله واقع شده در آغاز اشتغال نوایر حرب کلوله بر سر عبداللہ
 خان خورده از پامی درآمد بلوچیتہ چون دیدند که بر سر سردارشان این قضیہ آمد روی از معکرم
 حرکت یافته امیر محبت و امیر امتیاز ولدان عبداللہ خان عریضه شکر بر سونج این واقعه نوشته و
 نبی عم خود بر فاقه مؤمن بیک فرستاده از موقف اعلیٰ نیر فرمان ایالت بلوچستان با اسمیر
 محبت که ولد اکبر عبداللہ خان بود اصدار و مشارالیه و هر یک از اولاد عبداللہ خان ابارسال

خلع و اثواب نفیسه و تفقدات بشمار امید و ارساختند در میان مقدمات
 فراه و کیفیت محصور می آن بنحو که سابقاً ایمانی بان شد محمد سلطان مروی که از سرگر
 نقره بساخت توابع فراه مأمور گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده در بهمانجا توقف
 داشت ثانی الحال امام ویردی بیک ساریو لیلونایب کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان
 و سیستان با تفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مأمور و مقرر شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان
 با قشون سرحدات خراسان از راه طبس کیلیچی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرگردگان
 حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی بیک جمعی از قشون او
 بموجب اشاره اقدس بساخت کرشک و بست من اعمال قندهار معین گشته مأمورین تعلقه بست
 شده اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از افغانه غلبه از جانب حسین خان بسرگردگی بارو خان
 نام بانی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بمدا فعه برخواستند صید شیرکاران گشتند
 و مأمورین با اسیر و غنیمت وافر برگشته با امام ویردی بیک ملحق و در کاخ سنکر کرده بساخت نوچی
 فراه پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان بجد و طبس خبر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر
 بمسامع علیه رسیده ابراهیم خان بروفق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان بغرم تنبیه ایشان
 معطوف ساخت توقضیح اینمقال اینکه چون در حین توقف موبک بهایون در ارض فیض نمون
 اون بیکیان کوکلان متعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان مزبور را بنحو تعهد بخاک
 و روانه ساخته بعد از ورود بجد و اسفراین باعث بارانشار خبر محوش آنطایفه ایقاد مائره شرارت
 و دو اب و اسباب رعایای آنخل را غارت کرده عنان بر تافتند بنا بر وصول این خبر ابراهیم خان
 بمعادوت مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرگردگی اسمعیل سلطان خرمیه و علیقلی بیک ساریو
 باعانت امام ویردی بیک مأمور گشته فرمان والا بعز نفاذ پیوست که امام ویردی بیک تا ورود
 سرگردگان سبک عنانی نکرده جلوجلادات از جانب قلعه کشیده دارد امام ویردی بیک بزحلا
 حکم و الا انتظا و ورود دکان نکشیده برای اظهار جلادات و رشادت برخلاف حکم والا در بیست و ششم

ذی کعبه را از مکان سابق پیش برده ده نور که مقلعه فراه یکفرسخ و نیم فراسافت دارد سنکر کرده
 نزول و در روز و روز ایشان بسنکرده نو علیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه میبود
 با فاعنه فراه در حوالی شبلی کوه و فراه رود سر راه ایشان گرفته محمد سلطان با سر کرده تفنگچیان
 کرمانی مقتول شدند و فاعنه جرمی کشته روز دوم و سوم نیز همین معامله پیش آورده روز سوم
 در آنسامی کیر و دار سر کردگان جدید و عساکری که از معسکرهای یون مامور شده بودند بسر وقت جنگ
 رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت و توان آنکروه کشته بقیه آنطایفه بجانب فراه فرار کردند
 امام ویردی بیک بسبب این خود سری که سنکر را تغییر داده بسوء خرم او دوسر کرده بقتل رسانیدند
 از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر مغزول و باقی سر کردگان و دلاوران در ازای این فتح بعنایات
 و نوارشات مشمول گشتند و بعد از ورود موکب و الایمترل ناکهان که رؤسای او یماقیه سعادت
 یاب تلمشیم در بار سپهر بنیان شدند ایشان را بسر کردگی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استا
 با فوجی از افواج قاهره نامور بمحاصره اسفراز و بفاصله چند روز جمعی را بسر کردگی سردار سلطان
 قراچورلو بغرم دستبرد روانه ولایت فرپوره ساخته مامورین شب داخل قلعه خجیران و در کمین
 نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی جلوه گرمیدان ظهور و بروز گشته فاعنه طلع
 نیز بسواد آن جمع قلیل چشم سخت سیاه کرده بیباکانه از قلعه اسب جلادت برانگختند زرم جوان
 بهرام کین از مکن کین در آمده و تنوع در ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب و اغنام میبار
 آوردند روز یکشنبه هفدهم محرم ۱۱۴۴ با فاعنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کردند که تاریخی از
 ایشان باقیست در کوشش و کوشش کوشند پس در وب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جماعت
 تمام از آب هریرود عبور و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل الهی از فرار منظری که بری
 تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعاتت هر روز مشغول نظاره بودند که بیدیه بانی
 دیده ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با افواج
 خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی آنطایفه

اسب انداخته سر و زنده موفور از ایشان بدست آمده و تتمه از فرط اضطراب خود را با آب زوده جمع
نامه زنگی را در آب شستند و ذوالفقار نیز در رودخانه از اسب غلطیده تیر دستی طالع بد رفت
اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمد و چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در قلعه هرات نیاب
شده بود در ظلمت شب فوجی از ان طایفه نمک شناس برای تحمیل نمک بسمت کرخ رفته بحکم و لا
فوجی تهنیه آنطایفه نمک گیر پر دخته شمشیر زیر آبلگون تلخی شور از جان سپهرین ایشان بر نیخت
و هر روزه دست قضا برین هیچ از پرویزن چرخ شور چشم نمک بر چشم انگروه می نخت تا اینکه
زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده
بود چون اکثر شکریانش در محاربات عرضیه تیغ قنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و غنا شدند
لهذا در شب غره صفر جوایمی مقرر و ارشهر بر آمده پی سپروادی گیر کردید و چون افغانه پامی نخت
ست و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از رؤسای ابدالی را نزد اللدیار خان که در نزد
خدایو اقلیم میثالی بود روان کرده بتوسط شفاعت او مستدعی بنامی کار هرات و متعهد دادن
خانوار می جمعی از رؤسای ابدالی گشتند هر چند که غنقاسی بلند پرواز همت آنحضرت جز در قلعه قاف تسخیر
آنملک دلپذیر نشین منسکرفت اما بر صلاح وقت و استمراج کار آنطایفه بحسب ظاهر از در نخت گیری
و ابادرنیامند بعد از مراجعت فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در بهان روز از اردو همی برون
روانه فراه کردید مظنون افغانه آن شد که حسین غلجه با عانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان
شد لهند از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افغانه برای تحقیق اینخبر کس روانه فراه کرده اند بعد از وصول
خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد و اینخبرکت مروح جنبان بایره غضب کشته فرمان والا صدور یافت
که مقاطعه این امر حواله بشمشیر است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه دار می گویند
روز دیگر که هندوی تیره روی شب از انجم و کوب سنگ فتنه را از دامن فروریخت و آفتاب زرد
کوش بعد از تیغ کشیدن بردامن چرخ نیلی آویخت از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر را بر کوه
ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام مقرر و مستدعی صدور فرستور امان و نیازمند تفویض ایالت هرات

بالتدیارخان شدند و باره این تمنا پذیرمی انجام گشته التدیارخان بایالت سرفراز و فرمان جهان
 رازیب فرق افتخار و امتیاز ساخته و سرکردگان در هفدهم ماه مزبور روانه هرات شدند بعد
 از سه روز التدیارخان با سیصد نفر از عظامی پنج دروازه و رؤسای صاحب نام و آوازه و ادب
 اردوی ظفر پرور و پیشکشهای لایق معروض مشکاه نظر ساخت و بر طبق عرض آنجماعت مقرر شد
 که ذوالفقارخان با احمدخان برادرش مرخص بوده و روانه فراه شده اقامت گزین زاویه غمزال
 باشد و التدیارخان نیز با سرکردگان رخصت انصرف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه بانئی خان
 افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر غلجه بدهد ابدالی فراه می آید از موقوف فرمان مرخص باشند
 که اولاً به تنبیه غلجه پردازند چون این حرف دروغ و سخن واهی عاری از فروغ یادی از لاف و حیل و
 می داد پیغام دادند که آندولتی که میطلبیدیم سالها پرسید راه خانه و خود بر در آمده غلجه و ابدالی
 هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین
 خود آزمائی نمایند آنوقت در مجادله بر روی هم کشاید پس مقرر شد که دلیران باز مستعد چپاول گشته
 نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار بهار ساز کار در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام
 مانده بود از جو بار خون خشم سیراب سازند التدیار با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته
 باز روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده چون عهد انطایفه را مانند سحاب تابستان و آفتاب
 زمستان اعتبار می نبوده عبدالغنی با بعضی از سرکردگان مأمور بوقف در اردوی معلی و التدیار
 رخصت معاودت یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مورین سرفراز رسیدنی
 بر اینکه ذوالفقارخان بعد از ورود با سرفراز با سیدال که از وقت فرار تا آن زمان در آنجا توقف داشت
 افاغنه سرفراز را کوچانیده روانه فراه ساخته چون این معنی از دلایل واضح نفاق بود یوسف سرکرد
 باریک بینی را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته بالتدیارخان و لقبیه سرکردگان تهدیدات
 وحشت انجیز و پیغامات و هشت آ میز فرستادند و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که افاغنه با التدیار
 خان بطغیان و سرکشی همدستان گشته در مقام قلعه کشتی میباشند پس عبدالغنی را با جمعی از رؤسا که

که در معرکه نصرت اثر بودند بحسب نظر مامور ساخته شد که در کان را که از توده جهل مرکب بودند مانند مداد
 سیاه چال افکنده یک قلم خط بطلان بر او راق ساز کاری کشیدند و یوسف فرزند چون دو با
 صداقت و زبیده آمده بود از حکم **اقْتُلُوا یُوسُفَ اَوْ اطْرَحُوْهُ اَرْضًا مَّصُونًا** مانده رخصت سعادت
 یافت در میان جنک با الله یار خان چون الله یار سپرداری حسانت حصا
 و سخت روئی متانت دیوار کار خود را در نفاق و دوروئی بگرو کرد دست امید خود را از جبل
 المتین این دولت پایدار کسخت بمرمت بروج و استحکام در بندها پرداخته رنگ ستیزه رانی
 ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زردکوشان نفاق پشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید
 فرستاده آن طایفه از تنغ سبزیلان روی خویش را سرخ یافتند و مجدداً جمعی را بطرف بادغیس روان
 کرده ایشان نیز پیارفته بسر باز آمدند و همچنین موسی دانگی با جمعیتی کامل شب از حوالی چشمه و نقل
 بساخت بادغیسات رفته فی الفور بامر و الا با فوجی از بهادران جبار که هر یک در قبض روح ضم
 ثانی غزیر ایل بودند عازم محل موسوم بحبر ایل که معبر چپا و لان بود کشته و افاغنه نیز بهیأت اجتماعی
 از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران از پشت دیوار بست تا یک ساعت شب
 آغاز جنک کرده شب تا ر استاره ریزی کلوله نمونه روز قیام و بشهب دنیا زک شعله
 تفنگ و زنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آتش را خدیو فیروز روز در همان مکان
 که پهناء و وسیع بود بر روز رسانیده صبحگاهان باز الله یار بر آمده در در بند کاوشیر از خیره
 سری دست جلادت کشوده پامی فرار افشرد و از ضرب دست یلان سرکوب بلیغ یافته راه گریز
 سپرد و در آنجا بعضی رسید که دلاورانی که مامور بتعاقب بودند با آن طایفه برخوردند از شعله تابنا
 سیف لامع که بر نصرت دلیران برهانست قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیار عدم و باشت
 قنایم شده اند که خدا عطف عثمان مستقر دولت فرمودند و نیز یک دفعه خاک عرصه سیاوشان را
 بسرفشانی تنغ روئین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین
 کردند و یکبار هم الله یار از سمت کبزان در جنب بهر پرورد با خورد و بزرگ قلعه سنکا مآرای عرصه کلزار

کشته کو کبسه والا با تو بخانه بمقابله پرداخت از باغستان صفوف خرم باغی تیر دستی تو بچیان آتشین دم
 کلهای آتشین دم بدم بر مید مید و در لب آب رود از دهان زنبوریک زبانه آتش بزبانها میرسد چنانچه
 قادر انداز در بازار بیع و شرای جان ز سرخ زخمهای کاری پشمار از خزانه تفنگ بیکدیگر میگردند و
 دلیران یکدیگر ماز حرف هستی اعدا را از روزنامه ایام بکزر لک تیغ جانستان میگردند و هنگام شام که
 صولت قلعه دار سپهر یعنی سورت مهر شکست طرفین عازم جا و مقام خویش گشتند و همچنین مکرر آن
 کرسنه چشمان دیار فحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سپر میگشتند
 و با وصف اینکه هر طرف از گریبان حصار سردر میگردند تیغ مغفر شکاف دلیران در سر زشتی
 سر مونی خود داری و نینزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری منیکرد و باز از شدت جوع دل
 بشها بر آمده برای دانه نجوشه پروین در می آویختند و برای مشت گاه کا و بخرمن کهکشان گشتند
 بیاد ماست هتای می رسیدند و بشوق شیر به تباشیر صبح چشم سفید میکردند و قلمه کلوله که از دهان
 توب بیرون میجست بجان و دل تفنگ میکردند و در عوض ماکول نیش تیر و سنان را نوش جان کرده
 زخمهای کاری میخوردند و روزی بیایان و شبی بصبحگاهان نمیرسید که سی نیره و چهل نیره سر معروض
 حضور نمی شد و اسیر و مال و غنیمت زیاد از احصاء عرضه خدمت نمیکشت و چون کوچ و متعلقان
 الله یار خان در مار و چاق میبودند جمعی را با حکام باو غیسات بمحاصره ارک مأمور ساختند و کار
 تصرف و کان او را بدست آوردند در بیان محاربه سمت کبرزان و وقوع فتح
 نمایان بتباییدات ایزد متان در بیت و حکم ربیع الهانی بتازگی جسمی از افغانه را
 هوای بلند پروازی بر سر افتاده بسمت کبوتر خان بال پرواز کشاده از حسن اتفاقات آتش جمعی
 از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقراولی انست مأمور گشته بودند طرفین مانند شیشه و حجر و سببه و شر
 تلاقی یکدیگر شده جمعی از آن گروه بمطوره عدم و بقیه بویرانه حصاری که در نزدیکی کبرزان بود تخریب
 دلیران نیز با حاطه آنکان پرداختند هنگام طلوع فجر که جنس وزین اسر مهر پاب رکاب اشرف
 کام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین باد لاوران ظفر قرین متوجه آنجا گشته الله یار خان نیز

از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کزین بمدد محصورین تعیین کرده آنطایفه همه جادوش بدوش حرب ساز
ورزم کوش باولوله و خروش رو بآنمکان گذاشته دریای لشکر فروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند
تحریک عصای موسوی اعجاز سرانگشت اشاره و الا بدلول فافلق البحر فکان کل فرق کالطود
العظیم کوجه دادند تا آنطایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند پس آنحضرت سواران خود
و دلاوران نینه کذار را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمتی و تفنگچیان
چالاک و زنبورکچیان بیباک را در محاذات راه بارداشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ پشت به
پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عریده کنان بجانب قلعه شتابان
گشته جیوش بحر خروش نیز بفرج امی فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرا گرفته فوجی و
حال بینهم الموج فکان من المخرقین بظهور آوردند و جمعی شیراز افغان غریق لجه فنا گشته آب سنان
یک نیره و از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشتند روز دیگر مجلس سینه شمال راسته
عبد الغنی و باقی سران افغان را که در اردوی فلک شمال میبودند بجهل اقدس بار داده هنوز آفتاب
یک نیره بلند گشته بود که هزار و سیصد نیره سر بر سر نیره بلند گردیده سرگردگان مورد عطا
نوال و رؤسای افغان سر بر افکنده بجلت و انفعال شدند در بیان تصرف
کردن افاغنه قلعه او به را بعد از وقوع این فتح دلاویز در همان روز ظرف شام
خبر رسید که افاغنه قلعه او به را تصرف کرده اسمعیل خان استاجلورا که از اسفراز مامور استخفا
انجام شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر پیش مست که در آنوقت ب حکومت غوریان سرافرازی داشت و هاشمی
ایشان بقتل رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه چون اکثری فارسی زبانان او به در جزیره
با افاغنه مسا زد و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان بارفقا تحقیق احوال ایشان و تنبیه آن جناب
کیشان مامور گشته با علام کلانتر او به دو هزار نفر افغان بسر کردگی شیرم و اشرف سلطان و یار
تام از بهرات عازم او به و شب در خارج قلعه کمین کرده صبحگاهان که در یکه افق بکلید مهر انور منقوح
و دروازه قلعه شاده شد افاغنه از کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای

اورا بقتل رسانید چون قلعه شجون بدخیره وافر بود بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت
 ظل اللہی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و فیما بین مقابله واقع گشته شرم و ایاز با جمعی بقتل
 رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هزاره بعرض و الارسید ^{توضیح}
 اینمقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود بهرات چون درویش علیخان بنا بر مجاورت با
 افغانه قندهار از جهت سانی درگاه آسمان جاه سرباز زد و دلاوران قاضی با جمعی از دلاوران
 خراسان به تنبیه او مامور گشته و مامورین یورش برده قلعه تمان را که مسکن او بوده تصرف
 و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و مومی ایله در روز ورود در درب دولت سرکه
 بوسه گاه سرشان بود به تیغ تیز کردن تسلیم نهاده از بار خجالت کردن کشتی پرداخت در میان
 شجر بهرات و انجام کار افغانه آنجا در اوایل رجب التدیار خان شیخ الاسلام
 افغانه را با سعادت نامی که مقمدا علیہ آن بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه
 افغانه که در قلعه او به محصور سپاه منصورند با کوچ او که در اردوی معلی میباشد مرخص گردند بدین
 غدر و عذر جهت سانی آستان آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این مسؤل پذیر
 قبول و وسایط مامور متوقف گشته فرمان و الا در باب رخصت کوچ التدیار خان و اطلاق
 محصورین او بقرصه دریافت التدیار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار گذاشته
 زن خود را هلاک ساخت و باز سپر پیشرمی را بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهارم
 ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کازر گاه توجه فرموده بودند از قایت جهل و غرور آواز نفیر
 بل جَوَانِی عَتَوُا وَ نَفُوْا بِکُوْشِ دَلِیْرَانِ غِیُوْر رَسَانِیْدَه مابین تخت سفر و کازر گاه بمعرفه جنک
 شافت و جامه عمر بسیاری از افغانه فتنه جواز جو بسیار شمشیر آبدار شست و شو یافت حمزه
 سلطان فوفلانی در حسینی که ایالت بهرات بالتدیار تفویض میشد بر تبه و کالت اعتبار با
 و با اتفاق التدیار بقلعه بهرات شافته و روانه آستان نامة نشأتمرد و استکبار التدیار
 شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یکدر وازه از

جانب اللدیار بطایفه فوفلزانی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او انعام شود طایفه مزبور
 دروازه را بر روی کماشکان این دولت خواهند گشود برای امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم
 رجب امان فوفلزانی که از جمله اعظم افغان و چندی قبل از ان از اللدیار روگردان و ذخیل
 دارالامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشته روان
 شد اللدیار دانست که حمزه در کجا بنده است از در منع و جدال برآمده امان در اثنای مجاز بقتل
 رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز حکم قهرمان قهر تیغ قصاص نبی امان در عقب امان شتافت
 پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی بهرات نزدیک بقلعه باز کی قلعه بلند اساس
 بنیاد نهاده در هر سنگری فوجی از بهادران را بقلعات مزبوره مامور و مقرّر فرمودند که
 شدت محاصره و کار را بر قلعه کیان تنگ و غذای ایشان را منحصراً بکلوله توب و تفنگ سازند
 بعد از چند روز که آنجماعت دیگر مقرری و سوامی مقام اطاعت مقرری ندیدند از باب استیذان درآمده
 مستدعی رخصت اللدیار و عفوزلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در عرّه ماه
 مبارک صیام که با شماره ابروی هلال رمضان شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست و از
 تقارخانه اقبال آوای نصر من الله و فتح قریب بر خواسته گردفته فرو نشاند ای شش
 آویزه کوش مخالفان گشته یساقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تجلیه قلعه تعیین
 کرد پس از افغان بموجب امر اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج درآمده بفرمانی گویند و ن
 مَلْجَاؤُكُمْ غَارَاتٍ وَمُدَّخَلًا لَكُمْ أَلْيَدٍ وَهُمْ أَحْسَنُ رخت بخارج قلعه و قرامی و نواحی کشیدند
 و اللدیار و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند بانمشور عفو و بدرقه عنایت سالم و عام
 روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دو اب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای خاک
 ارض اقدس و ابیوردالی منتهای رأس الحد سمنان مکان سکنی بجهت ایشان معین و ایشان را فوج
 فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقاً فرموده
 اعلام گشته بایالت بهرات سر بلند و خطاب خانی بهره مند گشته و در بهفتم رمضان با حکام و جنود

اورا بقتل رسانیده چون قلعه شجون بدخیره وافر بود بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت
 ظلّ اللّهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و فیما بین متقابله واقع گشته شرم و ایاز با جمعی بقتل
 رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هزاره بعرض و الارسیه توضیح
 اینمقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس مجدد بهرات چون درویش علیخان بنا بر مجاورت با
 افغانه قندهار از جهه سامی درگاه آسمان جاه سرباز زد و دلاوران قاضینی با جمعی از دلاوران
 خراسان به تنبیه او مامور گشته و مامورین یورش برده قلعه تفران را که مسکن او بوده تصرف
 و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و مومی ایبه در روز ورود در درب دولت سر که
 بوسه گاه سرکشان بود به تیغ تیز کردن تسلیم نهاده از بار خجالت کردن کشتی پرداخت در بیابان
 شتخیر بهرات و انجام کار افغانه آنجا در اوایل رجب التدیار خان شیخ الاسلام
 افغانه را با سعادت نامی که مقصد علیّه آن بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه
 افغانه که در قلعه او به محصور سپاه منصورند با کوچ او که در اردوی معلی میباشد مرخص گردند بدو
 غدر و عذر جهه سامی آستان آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این مسؤل پذیر
 قبول و وسایط مامور متوقف گشته فرمان و الا در باب رخصت کوچ التدیار خان و اطلاق
 محصورین او بجز اصداریافت التدیار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار گذاشته
 زن خود را بپلاک ساخت و باز سپر پیش می را بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهارم
 ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کازرگاه توجه فرموده بودند از غایت جهل و غرور آواز نفی
 بل جَوْنِي عَتُوٌّ وَ نَفُوٌّ بِكُوش و لیران غیور رسانیده مابین تخت سفر و کازرگاه بمعمر که جنک
 شافت و جامه عمر بسیاری از افغانه فتنه جواز جو بسیار شمشیر آبدار شست و شویافت حمزه
 سلطان فوفلرانی در حسینی که ایالت بهرات بالتدیار تفویض میشد بر تبه و کالت اعتبار
 و باتفاق التدیار بقلعه بهرات شافت و رواجین آستان ماقه نشأ نمود و استکبار التدیار
 شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یکدیگر و از

جانب التدیار بطایفه فوفلزانی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او انخاص شود طایفه مزبور
 دروازه را بر روی کماشکان ایندولت خواهند گشود برای امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم
 رجب امان فوفلزانی که از جمله اعظم افغان و چندی قبل از ان التدیار روگردان و در خیل
 دارالامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشته روانه
 شد التدیار دانست که حمزه در کجا بنده است از در منع و جدال برآمده امان در اثنای مجاز بقتل
 رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بکلم قهرمان قهر تیغ قصاص نبی امان در عقب امان شتافت
 پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی بهرات نزدیک بقلعه باز کی قلعه بلند اساس
 بنیاد نهاده در هر سنگری فوجی از بهادران را بقلعات مزبوره مامور و مقرر فرمودند که
 بشدت محاصره و کار را بر قلعه کیان تنگ و غذای ایشان را منحصراً بکلوه توب و تفنگ سازند
 بعد از چند روز که آنجماعت دیگر مقری و سوامی مقام اطاعت مقری ندیدند از باب استیمان درآمده
 مستدعی رخصت التدیار و عفوزلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در عرّه ماه
 مبارک صیام که با شماره ابروی هلال رمضان شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست و از
 تقارخانه اقبال آوای نصره من الله و فتح قریب بر خواسته گردفته فروشتند ای شش
 آویزه کوش مخالفان گشته یسا چیمان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تحلیله قلعه تعیین و بر
 گروهی از افغان بموجب امر اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج درآمده بفرمای گویند و ن
 مَلِجًا أَوْ مَغَارِبًا وَمَدَّ خَلَاكُوكَ الْيَدِ وَهُمْ يَحْمِلُونَ رِخْتِ بَخَارِجِ قَلْعَةٍ وَقَرَامِي وَنَوَاحِي كَشِيدِنْد
 و التدیار و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند بان مشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غام
 روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دو اب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای خاک
 ارض اقدس و ابیوردالی منتهای رأس الحدیمنان مکان سکنی بجهت ایشان معین و ایشان را فوج
 فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقاً فرموده خامه
 اعلام گشته بایالت بهرات سربلند و بخطاب خانی بهره مند گشته و در بهار رمضان با حکام و جنود

قرین داخل قلعه کشته بساط مکن گسترده در میان تخته و قایع هرات و کیفیت تخریب
 آن بعون حضرت اله بخوکیه سابقا گذارش یافت ظمیر الدوله ابراهیم خان بعد
 مراجعت از طبس به تنبیه طایفه کولکان مصمم گشته بعد از ورود بسخواست انطاغیه باز کرده پس
 و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدارست
 ملازمان فرور در سلخ محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور نفره گشتند ابراهیم خان نیز بعد از نگاه
 این امر و نظرمهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ایبورد و سرحدات وارد
 اردوی فلک جاه و از انجا عازم فرسراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فرسراه تحریک
 نوامی نصرت التوا کرده فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش بحال انطاغیه راه یافته و سر کرده آن
 طایفه با جمعی بمعرض فنا درآمد پس ابراهیم خان بارشاد بهایون در مقام تغییر سنکر بر آمده قرینه
 موسوم به بقمر را برای نزول اختیار و بانوچی اردلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و ستون
 حصار شد افغانه از مشاهده اینحال مہیای قتال گشته از قلعه بر آمده از هر طرف هجوم آوردند
 دلیران خراسان نیز بتاید کردگار و اقبال خدیو کامکار صف آرائی عرصه کارزار گشتند از گردن
 یاران که منظر آمار و خسوف القمر بود فتنه دورت سپید او از ولوله و آشوب بهادران که حاکی از
 مدلول و یقول الانسان یومئذ این المعنی بود قیام قیامت هویدا گشت در یک ساعت هزار جها
 صد سینه سردر عرصه میدان غلطان و کومی چوکان سنان گردید سرگردان و جان سپاران
 و سر بزرگان بعطای خاص اختصاص یافتند و چون دران اوان مذکور میشد که فراسیان از حسین
 علیجه استمداد کرده و از جانب او جمعی با عانت ایشان می آیند و تاخت بلوچیه گزمیری که در
 حوزه اختیار حسین بودند مطمح نظر آفتاب اثر میبود لهند اطما سب بیک جلا پر چرخ با شکی شکر
 ظفر اثر را بانوچی روانه فرسراه ساختند که اگر از افغانه قند بار اثر می ظاهر شود با تفاق ظمیر الدوله
 بمدافعه پردازد و الا از راه چاه نجم الدین و پایات تاخت قلعجات بلوچ رایت غمیت افرازد و
 بعد از روانه شدن نلها سب بیک چون مجددا کسان حسین برای اظهار اطاعت و خلدن پیشکش

و تنوعات لایقه وارد در بار ظفر اختصاص گردیدند متسنناً علیه ضمیر معامله شناس اقدس
 تاخت کرمیرات نکرده طماسب بیک را معاودت نامور ساختند اما فرایمان بعد از آنکه
 هراتیان را در مانده روزگار و گرفتار و رطه حیرت و تشویش دیدند از آمدن ایشان مایوس گشته چند
 نفر از رؤسای فراره را برسم استمداد نزد حسین فرستاده حسین تیر و نیزه را فرار جوان نامی خود را به
 سرکردگی سیدال معادنت ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن اندیوار وارد فراره و فرایمان
 از فتح هرات آگاه شده بمطهرت سیدال طاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته
 افغانه غلبه به سنگام شام از آن طرف در حقل قلعو و فرایمان از این طرف آغاز کوح کرده بار بر بختی فرار و
 میان کزیر بغرم قند بار بستند نصف شب این خبر با نهاء فراوان بعرض ظمیر الدوله رسیده فی الفور
 از سر بازان عرصه ملی تبعاقب ایشان شتافته سرور زنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه زرم
 از راه غلبه طمع و آرز که در چنین اوقات حجاب دیده بینائی و پرده راه شناسائی میباشد بک غنایم
 پرداخته بودند بقیه لیسف خود را بس منزل نجات رسانیدند و قلعو فراره تا دلخک و دلارام و توابع کحطه
 تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعو که بر جا مانده بود بدلیل ان ظمیر نشان غنایت و مقرر شد که ابراهیم خان
 با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهمان
 و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و خاک و سنگ
 آنوادی را از خرام اشهب صرصر تک عنبرین رنگ و بالعل بدخشی همسک فرموده از کون برود
 آن ظلمت و نور آثار محونا اینه الیل فجعلنا اینه الیه مبصره بطهور پیوست و نقش مدلول جَاء
 الْحَقُّ وَ زَهَّقَ الْبَاطِلُ بِرُصْفِهِ وَ قَوَّعَ شَسْتِ خَدِیو فَلَکْ قَدْرًا مَنَدِ بَدْرًا مِیَانِ شَهْرِ کَنَدِ شَسْتِ تَا پَامِی مِیَلِمَا
 خارج شهر بند شریف برده طرف عصر مستقر دولت مراجعت فرمودند و آرجبله و قایمی که در خلال
 آن احوال بعض عاکفان سده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طماسب از رومیه است
 که سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الهی بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ
 غزیت ایروان و نخوان کرده لوامی توجه بجانب ارض اقدس فرختند باینجه رومیه را دست از کاکا

رفته کیرانی و دل از دست رفته شکیبائی یافته باطمینان خاطر بفضبط ولایات پرداختند
 و چون شاه و الاجاه مکرر اظهار میکرد که آنحضرت را مملکتی جداگانه است و استرداد بلاد آذربایجان
 احتیاجی با عانت ایشان نیست بعد از آنکه رایت عقاب پیکر بجناب تعجیل بالکشامی بر حرم ظفر بجا
 خراسان گردید امنای آن دولت را منطون آنکه بهای و بهوی دست افشانی ایشان مرغ شکسته
 بان جمعیت رومیه از آشیانه قلاع روم کرده طایر مراد پر بسته بدام و کج تمنا در بسته بدست مرام
 ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس مقرر کوبه دولت بود که برای رفع مایقال اراده خاطر و مکتون
 ضمیر را بخدیو کشور کیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعلام دولت شاهی را مرد میدان مملکت
 داری نمیدانستند تا بمملکت کیری چه رسد در مقام منع بر آمده ایشان را تجمل و مامل تو صفر بود
 لیکن حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رای با قبول نیافته در ایامیکه موکب و
 مشغول تخیرات بود بتقلید آنحضرت که اجتماع در میان بسته در ماه جمادی الاخری ۱۰۳۳
 ایت ییل از اصفهان با کوبه تمام و احتشام مالا کلام بغرم تسخیر قیه ولایات آذربایجان رایت
 افزاز غرور کشته بعد از ورود در همان ولی قلی بیگ کنکرو را برای گذارش تنیت جلوس سلطان
 محمود خان بانامه عنبرین شمامه و یکصد شمامه عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز
 و آنجا ایالت تبریز را از بیستون خان افشار که جمعیت کامل منعقد و ایل واحشام را بهوای خدمتگذار
 مستعد ساخته بود تغییر داده بمحمد قلینخان سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام
 اینطرف ارس که عدت ایشان بجهه نزار نفر میرسد بجانب ایروان و گاوران کشته جماعت نزد
 اردو باد و تجوان را نحالی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم اعلی که در آنوقت از دولت عثمان
 سرکر روم و باتیمور پاشای ملی مستحفظ آن مرز و بوم بود شتافتند علی پاشا نیز از ایروان بر آمده
 در کنار رودخانه کرپی سه فرسخی ایروان مورچیل و مطر پس ترتیب داده سر راه بر جنود قزلباشیست
 کوبه شاهی با دریای لشکر از کرپی چاقی تند تر از سیل روان کشتند و علی پاشا نیز بمقابل آمده قیام
 ملاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصور نیارده مغلوب و تو بخانه وارد وی خود را بر جا گذاشتند

ایروان منزه گشته قزلباشیه بضبط تو بجانہ و امانت ایشان پرداختند و موکب شاهی از قلعه ایروان
 گذشته در جانب غربی قلعه در سینه فرسخی در محل موسوم بکبا که خیم نزول افراختند و بعد از چند روز قزلباشیه
 چون توسن جلادت سرکش و نعل بان دپای عمریشان در آتش بود زمام خود داری از دست داده بدون
 ضابطه و ترتیب پمجا با و درنگ مرکب بمعرفه جنک رانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند و میره نیز با توب
 و تفنگ از بالای حصار و پائین قلعه از درستی ز آمده قزلباشیه را عنان پای داری از دست
 و پای قرار از جا رفت روی برافتند و بجانب اردوی خود شافتند و هیچده روز آن مکان مقتر
 کوبه شاهی گشته چون راه آذوقه و دود بود غله با خطاط و غلابا ارتفاع روی آورده دیگر در آن
 مکان مکث و توقف را مقرون مصلحت ندیده حرکت و از راه دقوزیلیم از اب اس گذشته از جانب
 خوی و سلماس وارد تبریز شدند در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشای و الی العبد
 از سمت بغداد بعسکری منصوب و تسخیر آذربایجان و عراق مأمورند موکب شاهی از تبریز و سلطانیه
 گشته و بعد از ورود بمنزل ابرم محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس نیز با قشون خود بار دوی
 پیوست و این معنی مایه اعتضاد و ماده استظهار ایشان گشته از آنجا از راه درجین متوجه همدان
 دوباره جمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات نواحی پرداختند در قریه موسوم بگردخان
 من محال همدان خیم توقف بر افراشتند احمد پاشا نیز بعد از استماع اخبار شکست پادشاه
 خود را درست نموده حرکت و بدو منبری اردوی شاهی رسیده از آنجا اظهار صلح و اہتیام کرده
 دولت که تہی دستان متاع خرد و سرمایہ باختگان عقل و شعور در بازار مینر نیک و بد بودند بقصد
 جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظامی اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند و
 دیگر طلایع عسکر و میره نمودار گشته شکر شاهی که کریبان ضمیرشان در کشاکش سپنج خوف و رجس
 صلح و جنک و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته مہیای کار را
 شدند و درین اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر و میره با بلاغ مژده مصالحه عرق آلوده شتاب
 آہنگ ایاب کرده ہنوز بار دوی شاهی نہ پیوستہ بود کہ از این طرف سفر خوش تقریر توب کوب

کرم اضطراب گشته باواز بلندصیت تهووز قزلباشیه را بر و میان رسانید در آنروز حضرت شاه قلی را
 بمحمدخان بلوچ و میمنه را باقی امر سپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ
 حواله برای و تدبیر محمدخان بود مشارالیه باجمعی از قول جدا شده مباشر حرب و بانذک طعن و ضربت
 تاب جانب نبریت گشته و توسن تیر کام خوف سرکشی کرده و بر میسره خورده نظم قرار میسره را که مستقر
 خاص پادشاهی بود از توزک انداخت و بعد از آن روینه بجانب قول تهاجم کرده رایت قرار ایشان را
 نیز منکوس ساختند و چهار پنجه از نفر سواره و پیاده قزلباشیه در آنمعه کتیل و کرفار و تمامی توپخانه
 و اثاثه شاهی و اهل اردو بتصرف رومیه درآمد پس بقیته السیف لشکر یک بدیار و او طان خود گشتند
 و پادشاه باقلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و سمدان را الی اهر بدستور ایام تسلط
 افغان محیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از اس گذشته از راه خوی و سلما س آمده قلعه دمدم را که
 مسکن و یورت اهل افشار است محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری افشاریه نتوانست فکند
 بعد از یک ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف کرد و محمدخان پی بقباچ خود برده با جماعت بلوچ
 و هزاره فرار و تمرد اظهار کرده بالاخره باستمال محمد علیخان و غیره بازگشته بخدمت پادشاه آمد
 و از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم با سمعیل میرزا و درینکه محمود
 غلجه امیر قتل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس نامی که مباشر خدمت دموور قاپی و مستحفظ شاهزادگان
 بود چون با سمعیل میرزا الفتی داشت او را زخمی در جوانی کرده از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل
 حیران بهر سمت تک و پوئی میگردید تا عبورش بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاد صنفی میرزا نام مجبول
 که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه کیلویه لواهی اقتدار افراشته بود برود او اطلاع یافت
 او را احضار و کوش و پینی او را بریده مرخص و اسمعیل میرزا باز مدتی صحرا نورد وادی حیرت میس بود
 تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت
 نموده موکب همایون مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی رفته رفته برین معنی مطلع و تحقیق
 احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در جزو با او راه آمیزش گشوده همهستان شده بودند که شاه طهماسب

بر طرف و اورا بر اورنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهل توطیه نقض عهد نموده شاه و الاجاه را
 از کیفیت حال واقف ساخته و در روزیکه مہمہم بودہ کہ مکنون درون را بظہور رسانند پادشاہ وقت
 جنتہ در سنگامی کہ اسمعیل میرزا در تمام بودہ جمعی را فرستادہ بر سر اورنجتہ اوراد سنگیر و بجزویر ظلمید
 بعد از جواب و سوال و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاہل نمودہ در حضور
 خویش برادر و الا کہہ را بہ تیغ جفا کردن زد و خون او را بگردن گرفت در بیان مصالحہ
 شاہ و الاجاہ بار و میثہ و فتح آن از جانب حضرت ظل اللہی چون نہجی کہ سبق
 نکارش یافت رضا قلیخان شاملو از اصفہان از جانب جناب نادری بطلب ولایات دولی
 قلیخان از طرف حضرت شاہی برای تہنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاہ سکندر جاہ روم
 روانہ آمرز و بوم شدہ بودند بعد از آنکہ خبر موکب شاہی بر سر ایروان شکست او با ولیامی لت
 عثمانی میرسد رضا قلیخان را بقلعہ ماروین و ولیقلی خان را بخریرہ لبین فرستادہ مجوس و
 اختیار صلح و جنگ با احمد پاشا تفویض مینمایند و بعد از سنج و واقعہ شکست ہمدان با احتیاط
 آنکہ مبادا جناب نادری دوبارہ از خراسان بغرم اعانت حضرت شاہ و قصد کینہ جوئی متوجہ روم
 شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاہ و الاجاہ روم راغب صلح گشتہ راغب افندی دقردار را
 بدر بار شاہی فرستادہ کہ امر مصالحہ را انجام دازد دولت شاہی محمد رضا خان عبد اللہ کہ در
 او ان قورچی باشی بود مأمور بانجام این امر گشتہ با راغب افندی روانہ بغداد و مقدمہ صلح از ترن
 نہج گذاشتند کہ ولایاتی کہ حضرت ظل اللہی فتوح و استرداد کردہ اند اولیامی دولت صفویہ
 متصرف گشتہ این طرف آب ارس بایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوہ آن نہ
 محل از محال کرمانشاہان کہ با ایران بودہ بصیغہ آریالق بسرکار احمد پاشا مقرر گرد و برین دستور
 حد و سنور فیما بین قرار یافته از طرفین و بابق معتبرہ مرقوم قلم معاہدہ شدہ بود سوا و صلح نامہ مصحوب
 حسنعلی بیگ معیر الممالک و میرزا کافی خلفا بزرگاہ معلی ارسال و چگونگی را اعلام نمودند اشارت الیہما
 در و آخر شعبان و حسینی کہ کار ہرات نزدیک با تمام بود و ارد در بار سپہر احتشام شدند چون این

مصالح خصوصاً بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس درست نمی آمد لهذا صلح فریبور را با مصلحتاً
 قبول مقرون ساخته در او اسطر مضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان احمد خان بر اسم سفاک
 از جانب ابراهیم پاشای وزیر عظم آمده بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان قتل
 ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بهرات طلب فرموده
 باستعمال روانه اسلامبول و پادشاه و الاجاه روم اعلام کردند که یا تمامی ولایات را رد نمایند یا
 آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب و الارا بجانب بغداد صریحاً با احمد پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار
 بود و مهمان پذیر باشد و معتمدی از افسار تیره را نیز روانه اصفهان ساخته با اعیان اندولت توخیا
 شنیعه و بلاد ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار باین شرح غراض دار یافت که کلا تیران
 و ابالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستوفق بوده بداند
 که از آنجا که برکات عنایات ایزد او رتبع فلک سامی بلال آسامی و الارا در فتح شهر با خاصیت
 ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبوش را سر و شش غیبی
 رهبر و بازوی بانروی نخت فیروز اندوز در کتایش قلاع و بلاد دوستی دیگر است درین اوان سمیت
 نشان بعواطف قادر منان افغانه ابدالی بهرات که از دم شمشیر غازیان غصنقره و بهادران اثر در
 کائنات *کائناتهم حرم مستنفره فترت من قسوة قریاری و بصدق قضا و الله ما لغتتم حصونهم و قلعه*
 بهرات متحصن و متواری بودند بمقادیر *وقد فی قلوبهم الرعب کونه احوال تبدل و نفجای*
ذکر لوان لزا لا شد یدگا ارکان صبر و قرار منزل یافته از شدت جوع بجان و از خون رحم سیف
 و سنان بامان آمدند ماینر بضمون کریمه *وان احد من المشرکین استجابه فاجوه و مدلول احسن*
العفو عند القدره انطایفه را امان و بکویچین از قلعه بهرات فرمان دادیم و از شصت هزار خان
 ایشان آنچه حال در عرصه فلاکت و ورطه هلاکت بودند همگی را با خانه کوچ گانهم *جاء منتشر*
 متفرق ساخته بممالک خراسان الی خاروشهر یاز فرستادیم *الحمد لله بقالید تائیدات ایزد*
 فتح قلعه بهرات میسر و تمامی ایل فریبور با طوایف غلبه قدها که با انطایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع

و سحر گشته طوق اطاعت و چاکری و قلا ده خدمت و فرمان بری بگردن گرفتند و در خلال این
 حال که از انجام مهمات بهرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم
 نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللور سید مشعر بر اینکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانی
 چنین قرار یافته که ممالک آن سمت رودارس برومی و اینطرف بقرلباش تعلق داشته باشد و حق
 این مصالحه در نظر با حکم نقش بر آب و موج سرب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران
 بود که مطلق بران نپرداخته و آن امر مهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجود مثال
 بندگان که بتایید کردگار رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است **بِقَضَائِكُمْ دَاعٍ وَ كَلْمُكُمْ**
مَسْئُولٌ عَنْ رِعَايَتِهِمَا رمی ضعیفان نموده شرفخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فادرا از
 فرج ممالک دفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بردل زده تابع رای دشمن و رضا جوئی خاطر خصم عهد
 شکن باشیم بحول الله و قوته امروز روزا عادی تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف
 خوابان قومی و غلبه از دین مرتضویت در مصورت از انطایفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف
وَ اَيْتُهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ تَدُوْرًا عَيْنِيْهِمْ كَالَّذِيْ يُغْشِيْ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ
سَلَقُوْكُمْ بِالْحَسَنَاتِ جِدًا مصداق حال ایشان است کمال این امر کردن از رحمت دور و منافی طبع غیور است
 چون سنور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود
 لهذا بغرامضا مقرون نفس بودیم از آنجا که سر پنجه شوق طواف روضه ملایک مطاف خست
 امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب گریبان گیر دل و توفیق استخراص
 اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل می باشد انشاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر به معنی
 جنود غیبی و هم کابنی تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا
 علیه التحیه و الثنا مرخص گشته با جیش پر خاشجوی قوی چنگ و عساکر شر بر خوی فیروز جنگ بدون
 تاقل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یارگر خواهد و میباش بکه باشد و کما
تَقُوْلُنَّ كَيْفَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ غُلًا اِلَّا اَنْ يُّشَاءَ اللهُ حافظ اگر قدم نهی در راه خاندان بصدق بدر وقت

شود همت شخه نجف و هر کس که در این امر دخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دین
 داری و سزاوار لعن حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود
 در میان وقایع سیچهان میل مطابق سال مسیبت مال هزار و صد و چهل و
 چهار هجری نوروزی و فروردین سال همایون فال در بیت و دویم رمضان المبارک اتفاق
 افتاده بکلم نور در سلطانی افواج قاهره نسیم فاتح ارک تو بر توی غنچه و قلعه در بسته از بارگشته
 ده سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه منحر سلطان بهار گردید و افغان عنذلیب از کوه دوشاخ سنا
 آهنگ شور آبگ شور انجیری نموده لشکر یغما کردی و بهمن از شهرت چمن پابدامن درخت بمان
 کشیده و قوه نامیه که پیشخانه کس سلطان فریدون چشمت فروردین است بغرم دار اسلام چمن از
 ریاحین الوان خیام کلکون بر اطراف دشت و صحن کلکشت زد خدیو افسرده مزاج دی که باعث
 اختلال اوضاع بستان بود با مر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و نوباوه کل که زاده قوه
 مولده و نتیجه نفس نباتی بود ناقدا لامر عصه خاک و بیطاز زمین گشته در دار الضرب چمن ز سرخ
 کل سوری و در هم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و
 هزارستان هزار زبان در منار شاخسار بزم فرمده دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشتند مجلس
 تحویل مائین جمیل ترتیب یافته نه هزار دست خلع رختنده و اثواب ارزنده بسان سپاه و چاکران
 درگاه از جامه خاشاکان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار و الایام
 همایون تهیته و سیاق سفر عراق پرداخته در عید سعید فطر از پل مالان نهضت و در جولکای کبریا
 قباب خرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه افرختند و دامنه صحرا را از سردقات رنگین رشک دین
 کلچین ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصرشان از جانب فراه وارد دومی ظفر پناه و
 روز دیگر همگی پیرایه پوش خلع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین با سمعیل خان
 خرمیه و حکومت اسفرا از ابا سمعیل خان لکنزی ولد بیچن سلطان که در زمین داور سکنی داشت منصفین
 و هر یک را روانه محل اختیار خود ساختند و طهاسب بیک جلالیر را بحکومت محال راز و جیغان و

و حاجیلر و خطاب خانى سرسراز و جمعى از افغانه را همراه او کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر از
 ایلات و قفقچیان آن سرحدات را ملازم گرفته رفته در چند پرکه در جانب دشت قچاق و قهت
 قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از يموت و کولکلان حرکتی صادر شود به تنبیه
 ایشان پردازد و بعد از انجام این امور لوای جهانکث از منزل مزبور بجانب خراسان در اهنه از آمده
 چون همیشه فتح و ظفر و اسبه با استقبال موکب همایون می آمد درین کرجام از جانب لطفعلی بیگ
 کوسه احمد لو و عاشور بیگ پاپالو که از موقوف فرمان مامور بتادیب ترکمانیه طرُن بودند چار و اردو خمر
 رسانید که فوجی از ترکمانیه بسمت ایکده لیک و چشمه خنجان من محال میورد عبور کرده آن ناحیه را تا
 سرکردگان با جمعی تبعاقب ایشان پویان و در سمت سفلاى قریه پویان سر راه بران فتنه جویان
 گرفته سرزنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را تماماً از آنطایفه استرداد کرده اند پس گو کوبه
 والا در روز پانزدهم ماه فروردین وارد ارض اقدس گشته مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پروردگار
 همدیگر چشم روشنی گفتند و ضیاع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده کوبه شلالی شکر
 الهی را بمثقب زبان سفتند چون جنعلی بیگ و میرزا کافی بنجو یکدیگر شد در بخت از خدمت شاهی برآ
 ابلان مرده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و غرمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با
 ایشان مذاکره گشته ایشان را بر فاق ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم
 ذی القعدة روانه اصفهان ساختند که چگونگی را پیش از وقت بحضرت شاهی عرض و حالی نمایند
 این مصالحه مقرون بصلحت نیست موکب شاهی بجانب طهران و قمنه حضرت فرماید که در آنجا حصول ملاقات
 و طی محاکات گشته با تفاق متوجه روم و عازم کینه جوئی و قصاص از ابالی آن مرز و بوم شوند پس
 بسر انجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک بساق پرداخته چون بعد از واقعه و بهین میدان در هر
 از ولایات ارباب بغی و نفاق بخود سری اتفاق کرده تمکین جاکم و عامل منیکردند که پیش از توجیه
 منصور جمعی از سرکردگان را بکوه کیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلانخور و جابلق و فروغ
 و سایر ولایات عراق و مغانات وارد بیل تعین و خستیا رمهات آذربایجان را بلطفعلی بیگ کوسه

احمد لوفویض فرموده بهکلی حکام ممالک احکام مطاعه صادر فرمودند که مترصد ظهور طلوعه سمان
 باشند و چون در محاصره بهرات خدمات پسندیده از عبدالغنی علیکنوزانی بظهور پیوسته و شایسته
 ترقی و تربیت بودند لهذا او را بخطاب خان و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته با بهکلی رتبه
 افغان پیرایه پوش تشریفات فاخره و معرض ساختند که بساکن خود رفته در روز حرکت رایات
 مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم لیاق حاضر شدند
 و در شانزدهم ذی القعدة بعزم اتساق و انتظام حدود دشت و ایورد که یورت قدیم آنحضرت است
 از راه کلات عازم ایورد گشته ده روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از امنه غریبه روی زمین و در
 وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته از انجا بجانب ایورد توجه فرمودند و در
 آن خطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سعادت از حدود آن وارد حضور
 گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطانی مرو با و مقوض و بعد از یک هفته از راه دره حسن
 میاب و کوبکان و خرم دره که مرتع اینجیان خاصه بود ادهم زین تمام را صخره سالم ساخته از تنگ
 کلگون ترا تین کرد و خانه زادهای رخس پیکر با موم نورد بکلمزمان رکاب غنایت و چون محل
 موسوم برادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و ارجحیت آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان
 ریحان دارد از مستحدمات معمار همت بلند و بناهای مهندس طبع ارجحند و سابقاً در آن عرصه دل
 پذیر عمارات عالی که در تربیت و صفا پیشه و نظیر و در رفعت و اعتدال رشک خورنق و سدیرت
 طرح افکنده بودند و ارد آنمکان گشته تجدید ابنیه و نشین همین بود و ممینت قرین غیرت افزای
 بهارستان اردی بهشت و فروردین و دینیم ذی الحج ارض اقدس را متفرک کوبه سپهرترین ساختند
 و مقارن آن اوان بیکیان تر کمانیه کوکلان که هنوز چندان بکشیدن بار کران اطاعت تن در
 نداده بودند و ارض اقدس گشته امر و الا بصدر پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رود خا
 مابه بجانب جنوب آورده از مابه الی حد کر ایلی سکنا و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در
 راه حاضر سازند و در دهم ماه فروردین آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت میبودند بایش

و تحف لایقه وارد کشته عراض ضراحت آمیز بنظر رسانیدند مبنی بر اینکه مقدمه تحلیله کیدانات حوالی
 برای زترین اقدس و موقوف بامر و اشاره و الاست تبسیط این مقال آنکه سبق تحریر
 یافت که حضرت ظل اللهی در حسینی که ما زنده ران را متفکر گویند فیروزی نشان ساختند ایلی بطلب لایا
 دار المرز بر پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره
 به ممالک روسیه رسیده بود تحلیله رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را سرداران خود که
 در گیلان میبودند محول و موکول و ایلی را رخصت انصراف داده در اوقاتی که بهرات مضر بمراد قاف
 دولت بود ایلی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت و الا ساخته از انجام بوجوب فرمان بهایون
 روانه اردوی پادشاهی شده فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحت
 انعقاد یافت که مجال گیلان تا سالیان اینطرف که متعلق بایران باشد و باد کوبه و در بند و سایر
 مجال نظرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه انزعایا بد تصرف آیند دولت داده شود و از جانب
 شاه و الاجاه و زیری هم برشت فرستاده شد چون دوست و دشمن اسطوانه ذات مادری رعایت
 قوام بنیان و موجب قرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران میدهند و هنوز کارها
 فیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه انتظار و کوشش بر آواز مال کار میبودند که روسیه در
 ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته وزیر مذکور را در لاهیجان بصفحه شماری دق حریت روزی شب
 میرسانید تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب و الا بسمت عراق متحقق یافته سرداران از راه
 عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمثیل این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساختند
 پس از جانب آنحضرت نیز دو نفر از یاران بجهتلی مامور گشتند که رفته روسیه را از دار المرز خارج
 کرده هر گاه آنظایفه بنا بر شورش لجه طغیان بادیان کشتی غریمت را بجانب روس نفرزند و در دریا
 کنار طمع لنگر توقف اندازند چگونگی را سر بعا و صریحاً بعضی و الا رسانند در بیان نهضت
 موکب و الا بجانب عراق بتائید مالک الملک باستحقاق چون
 بهمیه جهت فراغ کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه ۱۱۴۴

مطابق سبب آنست که بحکم فرمان و امی خطه قضا بستی و چهار دقیقه از ظهر انقضای یافت از عمارت
 چهار باغ عزم طواف روضه رضویه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت
 و ارتضا نموده عمارت قدیم را با شصت ماه سر علم رشک بیت الشرف نیز عظم و در شب بنقش
 محرم بشوکت کسری و جسم خارج شهر را مضرب خیام انجم چشم و مقارن دوی کواکب خدمت رسان
 و در منزل رادکان تو بجان و قورخانه را از راه سبزوار فرستاده و موکب بهایون از راه خجوشان
 کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معهود را بر وفق فرمان حاضر کرده
 بودند بعد از ورود بسنج است آغزوق را با افواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهرک
 کرایی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند از راه دشت تبسبه
 ایشان پرداخته با ستر اباد منصرف و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اجمال نمایند از ستر اباد
 و ما زندان بلایهای ناگهان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان
 مهمان سازند و در روز ورود بجایم پانصد نفر ترکمانیه مأموره برسم لیاق وارد موکب
 خورشید اشراق گشته بقیه سمت دشت فرار کردند چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نیاب
 بود و هزار مادیان از اسبان سواری لشکر جلادت اثر انتخاب و دو هزار نفر از دلاوران نصرت
 انتساب را رفیق رکاب ساخته با آب و آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلیغار گذاشتند و چون
 حسین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طماسب خان جلایر که در چند مشغول ساختن قلعه بود از راه
 دشت بجنود ظفر نمود ملحق گردید و مشارالیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه
 جمعی از ترکمانیه میوت که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده
 بودند و چارگشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان ایشان عرضه اسار گشته غنایم بسیار
 بموکب و الاپیوست و تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان متعاقب الطایفه ایلیغامشی کرده مانند
 رنگ پریده و مرغ رسیده نشانی از الطایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام غریمت کردند و در حین
 انصراف طماسب خان جلایر را بتفویض افسر سرداری قندبار فرار و مقرفر فرستادند که رفته

قلعه جندير را که از آب و آبادانی دور است خراب و از آنجا عازم بهرات گشته او و پسر محبت خان
 بیکلر بیکی بهرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته با اتفاق یکدیگر بهرات
 آنست را انتظام داده مهیای کار قند بار و باطهار شوکت و اقتدار و رغبت افکن بر کشان آید با
 باشد و او را از بهانجا مرخص و روانه ساخته موکب و الا از راه اترک منعطف و در بهیت و حهکام
 ماه بخنار رود خانه کرکان وارد گشته اراده توجیه سمت کیلان در خاطر والا تقصیر داشت که
 عرضة محصلان و اهل کیلان رسید مشعر بر اینکه روسیه بمحض انتشار آوازه حرکت موکب منصور
 تمامی کیلانات را خالی نموده سپردند پس حکم مینت نشان با حضار عمال و رؤسای کیلان عز
 نفاذ یافته حرکت و از راه علی بلایع دامغان روانه و در منزل قوشه بار دوی همایون ملحق گشتند
 و از آنجا ولایت طهران مخیم ششم محتم گشته عمال و اهل کیلان در آن مکان شرفیاب تقبیل عقبه
 سپهرنسیان گردیدند و بعد از تفتیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را مرخص و شروع
 بملاحظه سان عساکر فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب
 برسم العام بجا ضربین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه و الا جا
 شاه طهاسب بایالت کوه کیلویه سرفرازی داشت بخیرت و الا فایز گشته چون طایفه بلوچ و اهل
 ولایت از بحسابات او ابواب شکایت گشودند آنها بعضی مصادره در آمده و محمد علیخان بیکلر کی
 فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته در قم موکب و الا پیوست و منظور نظر
 اقدس این بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند چون بجزرت شاه طهاسب تکلیف آمدن بقم
 و طهران شده بود او از این معنی بکفر نفاق کیشی و بداندیشی افتاده و کس نزد احمد پاشا فرستاده و
 بار و میته بنامی سازش گذاشت چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد بهت و الا
 میبود مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن مفاسد بود برای صلاح حال او عطف عنان
 بجانب اصفهان کردند و بنا بر اینکه عبور لشکر منصور بسبب عدت از معبر قهرود متعذر بود پیش از حرکت
 موکب و الا افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نظر متوجه اصفهان گشته متعاقب الویه آسمان سا

و اعلام فلک فرساحت کرده باغ هزار جریب برای نزول کوکبه پرفر و زیب تعیین یافت
 در بیان ورود موکب و الا با صفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب
 و تفویض پادشاهی بعباس میرزا اولد او چون خدیو شیریاختاب بسبب شدت کرما
 و تابش آفتاب بسان ماه جهانتاب که با افواج کوکب شبها طی درجات و منازل نماید برسم
 شبگیر قطع مساک و مرحل میفرمودند در شب شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از
 طلوع صبح از منزل خبر حرکت و امرانی که از جانب حضرت شاه طهماسب بفرم استقبال آمده بودند
 از دور باش سطوت با بهره و از دحام جنود قاهره غرر کاب بوسی در نیافتند هنگام طلوع طلوع
 فجر ماهی رایت ظفر آیت نور پاش فضا می شکر شده و در چین ورود کوکبه و الا توپهای اثر در دهان
 کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان در جلو ظفر بمعنان تکیه بر عرادهای سپهر بیان
 داشتند عقده غم را که در دل کرده بودند باز و مانند لولی شعبه باز در عرصه نشاط از دهان ایشان
 افشانی آغاز کردند و از عریبه توپهای آتشین دم االی اصفهان که مانند نخت خود در خواب بودند بیدار
 و از سیه مستی طالع بهتیار گشته بنماشگاه سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یک زمان طالع یافتند
 الفقه حضرت ظل الهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته شاه و الا جا
 اینروارد منبر نزل اقدس و بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشا
 کسرتده آنروز و آن شب با خاصان عشرت طلب تخرج اقداح راح ریحانی و نوشیدن باده از غوغایی
 پرده خستند عرض از بزم خلوت آن بود که آشب با حضرت شاهی پیمان پیمان هموده باده طمینان نوشند و
 از گذشته یاد گذشته بمصادقت و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار روئیه و انصرف موکب و الا بخراسان
 باز حضرت شاه بروفق خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از رخنه گران ملک را که خواهد کفیل و خیل
 دولت سازد بهر چند آنحضرت از در الحاح درآمد شاه و الا جاه بالقای جواهرهای بی حاصل پرده خست
 چون آنحضرت این وحشت و نفرت را در طبع او ملکه راسخه دید روز دیگر با حضار سران سپاه و رؤسا
 کار آگاه فرمان داد مجمع کنکاش آرستند و گفتگوهای دوشینیه را بیان کرده فرمودند که اگر بفرموده دشمن و قبیله شود

مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بان شود در صورتیکه پادشاه همه جا با مرامی مخالف و با مخالف موافق
 باشد چگونه اطمینان برای مایسرها خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سررشته نظم این دولت که
 بکاشکش دشمنان قومی بچه از کف رفته بود بزور بازوی سعی حضرت بدست آمد شاه و الاجاه از برای
 اقبال بری و قامت اہلیتیش عاری از نظر سروریت ممالک رونق از توجست و سلطنت تحت
 آنحضرت از قبول آن تماشای کرده چاره را در تغییر او و جلوس شایسته عالی کبر عباس میرزای ولد
 شاه و الاجاه که در آنوقت ہشتماہ بود منحصر یافته بنا بر نظام کل و مصلحت ملک افسر خطاب شاہی
 بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و ارض مقدس را
 بسکامی حضرت شاه طہاسب مقرر داشتند کہ در آستانہ مقدسہ رضا بجہہ سائی زمین نیاز و در بندگی
 پادشاه بندہ نواز کہ سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بسر برده در چہار دہم ماہ او را با اتفاق
 اہل حرم با تخت روان و مدارکات شایان از راہ نیر در روانہ خراسان ساختند و روز دوشنبہ
 ہفتم آنماہ در تالار طویلہ بزم خسروانی ترتیب دادہ پنجمین دست خلع کرانمایہ و الثواب مہر پیرایہ
 فراخو رتیبہ و پایہ بامیران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سابقا از قاسم
 علمردان خان شاملورا روانہ ہندوستان ساختہ بودند درینوقت نیز محمد علیخان قولدر آقاسی
 بیکلر بیکلی فارس را برای یادآوری امنیت و احمدخان نطنکی آقاسی پسر زال خان بہ حجابت رس
 برای تبلیغ خبر جلوس مامور گشتہ و شہر قزوین را بتوقف اعلیٰ حضرت شاہ عباس و پردہ کیان حرم
 سلطنت مقرر کردند در خلال آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمدخان
 حاکم ایشان معروض شدہ سپہر نمود و محرک کوکب منصور با بخند و در دید تفصیل این جا
 آنکہ بعد از ورود ریات ہمایون با صفہان احمدخان ولد قاسم خان بختیاری کہ در سفر ہرت
 از سعادت اندوزان رکاب بود بحکومت بختیاری منصوب گشتہ و مومی الیہ بعد از ورود
 بہ خلیل آباد در مقام ضرب و شتم بکنیف بختیاری برآمدہ شخص مضروب در زیر چوب مقتول و قوم
 او نیز بر سر احمدخان ریختہ و او را از پا آورده کوچ کردہ بجانب کرسیرات فرار کردند فرمان والا

بعز نفاد پیوست که سردار حوزیه که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر و بابا خان چاشلو
 سر کرده لرستان نیز از طرف لرستان با سمت رودخانه که معبر الطایفه است آمده سر راه
 بر آن طایفه سد و دسازند و در میت و نهم ربع الثانی بهم رکابی تا نید سبحانی با فوجی از خود
 ظفر نمود بعزم تنبیه آن طایفه روانه و متقرر داشتند که اردوی محلی با تو بخانه و آغزوق شش
 روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روان گشته در زاویه مقدسه امام
 زاده سهل علی توقف و منتظر آمدن محمد باشند و در روز هفتمت لوای آسمان سامح خان بلوچ را
 منظور نظر مرحمت نموده بنیابت کوه کیلویه سرسراز و مأمور ساختند که با اتفاق امیر خان
 بیک قرقلو نایب فارس تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هول و باقی اشرار سمت بنا در پردا
 پس از راه پیر چشمه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی پہلو کپرخ برین میزد
 گشتند الحق کلک بر سینه پا اگر خواهد که بگذر شمه از صعوبت و سختی آن راه پردازد تا ابد در سنگلاخ
 چیرنی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود با خود تکمین
 خلاف رخت بقله قاف نا فرمانی یعنی قتل و غارت کرده محصور گشتند بعد از بیست و یک روز که سران
 بسک و دلشان به تنگ آمد از قلعه برآمده قائلین حکم شرح انتقام بسیار رسیدند و متقرر کردند
 که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ را کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت با بواج
 خان عنایت و رایت جهانگشا از میان لرستان قبلی از راه هیلان وارد کرمانشاهان و روز نهم
 جمادی الاخری اردوی همایون نیز از زاویه امامزاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخت
 اقدس پیوست و نیز با قصد شصت خانوار طایفه زند که از ایام سیتلای افغانه تا آن زمان در سمت
 سبند و سیلاخور شر را بجز زند شرارت و مشغول را برنی و هنب و غارت بودند با مر و الا بمصر
 قتل و اسیر درآمد و افواج قاهره که بلرستان و بهمان مأمور شده بودند در آن مکان بمعبر
 نصرت اثر مانند موج بدریا پیوستند در میان توجه موکب همایون بجانب کرکوک
 و بغداد و صادرات آن ایام حجت بنیاد از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا

و طنطنه شوکت در بیضا زمین آسمان ساکنه در بیت و دوم ماه فروردین که او آخر قوس بود برج
 حوت محل نزول کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان از دشت
 ایتی تسیت الحوت خواند و شیر فلک از صولت هنر بران قله رزم خود را فراموش کرد چون احمد
 پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بکومت زهاب که در شش منزلی کرمانشاهان
 واقع است منصوب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مأمور بوده اردو
 همایون و توپهای از در مهابت را در ماهی دشت گذاشته مقرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می
 باشند و خود بدون مکث و درنگ با فوجی از هنرگان لجه جنک از ماهی دشت بغرم شینچون ایلغار
 و بعد از وصول بمنزل کردند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرا و راههای معروف که گذرگاه
 لشکر فیروزی اثر میتوانست شد بقراولی اقدام دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمن و یسار در
 جانب جنوب کوه بلندی برف دار که بکوه کاروان اشتهار دارد بنظر آورده بقلاوزی
 الهام ربانی و رهسنانی تائیدات سبحانی عنان غرمت را با نظرف منحرف ساخته بلد بامی
 پیشه که صحرا کرد و کوه نوردان وادی و تشریه بقریه و پیشه به پیشه بودند بدو دست الحاح و نیاز بعنان
 قوس غرم خدیو صایب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر و هم هیچ بلند پروازی در هوای عبور
 ازین مکان پروبال نکرده و عنقهای غرم هیچ کردن فرازی بقله قاف این کوه فلک شکوه سنگ
 صعود نموده آنحضرت قبول این معنی نکرده همه اقبال آسایش پیش لشکر افتاده کریوهای کوه و بیغوله با
 آن موضع پرستوه را کاهی پیاده و کاهی سواره پیودنی شدند و آنراهی بود بس صعب المسالك
 که راه عبورش چون چشم بچیلان تنگ و پای اشهب اندیشه از تصور پست بلند جبالش لنگ بود
 آسمان بنظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر میگردد و باز سرگردان آن امر محال است و
 چرخ مقوس بر شب بقصد قله رفعتش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش در پای آن سنگ
 باز سرشته همان خیال است القصة انکوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده سنگ
 غروب به نشیب آمدن چون پای کوه بفرزول همایون سر بر سپهرین سود نظم افواج منصوره را

دسته به دسته مرتب کرده باز جواد تیزنگ را مرحله پیاپی خسته در عرض راه بنا بر پرده دار
 ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر کم کشته آنحضرت بجوی راه پرده خنند بقدر با ضد ششصد نفر
 از دلاوران که در اطراف رکاب و الا جمع و در آن شب تا ریر روانه و ارجان پار آن شمع بودند از حد
 اقدس غافل نگشته بقیه که از عقب می آمدند بعزت اندک مکتی که در طلب جاده واقع شد دیده
 مغلوب راه زبان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند متفان طلوعه صبح که آن
 حضرت بجوای قلعه رسیدند بمعنی معلوم رای جهان کشتا کشته از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یا
 و سپاه تائید الهی را مدد کار خود دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر و جمعیت قشون و حشر مستظهر نمیدانند
 بعد از ادای نماز با حاضرین رکاب بر سر زهاب چپ اول آغاز و مرکب ترکنازی جلوه ساز
 کردند و میه از سهیل مراکب و اسبان دلاوران بیدار گشته و سر سیمه آنکس کر ز کرده جمعی از
 ایشان عرضه تیغ کین گشتند و احمد پاشای باجلان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار
 کنند اقتدار و اسبان فلک خرام جوز هر دم و باد پایان خاک نور دالتین سیم با احترامه و کینت
 نصیب یلان ظفر شوار گشت اگر چه از ماهی دشت تا ذهاب براه متعارف بیت و چهار فرسخ مسافت
 است اما از پیراهه و کوه سی و پنج فرسخ میباشد با وصف اینکه آنگوه را برف فرو گرفته بود بهر ماهی مابند
 الهی در یک شبانه روز طی شد و بنه و اغروق نیز بعد از پنجره و معبر و الا پیوسته اطراف قلعه زهاب
 بر جهای مستحکم ترتیب داده جمعی ابرامی نبط و جمع محصولات بقلعه زهاب و فوجی را برامی نبط
 و ذیره و ماخت قری حوالی به روز تعیین نموده فرمان دادند که لطفعلی خان کوسه احمد لومائب تیز
 با عساکر آذربایجان حرکت و قشونهای اردلان و بهمدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه
 قلعه چولان روانه اردوم می سلی شود بعد از انجام این مهم روز جمعه غره شهر حیب از زهاب ابرتر از
 لوامی ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب و الا متوجه بغداد
 شود احمد پاشا بقلعه داری و تختن خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه قلعه علی بک عازم کرکوک
 شدند که شاید احمد پاشا این تقریب میدان او وسیع دیده بمعمره خبک بر آید مفید نیفتاد از راه بلاذت

بلد با بعضی از اسباب و دو باب اهل اردو را در صحن عبور از آب دیاله بسا در قمار رفت آنحضرت که
 در بسط خاک تبر و سستی ادراک آتش را سالم از آب میکند رانیدش که نهنگ پیکر را از عبور منع
 و بقدر نیم فرسخ بالاتر بر آسمانی الهام نبرد و او را معبری خالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت
 و مخافت گذرانیدند و در منزل خرماتوق باب خیام عز و تمکین بذروه چرخ برین پوسته نهرا
 نفر از بهادران را منتخف و بسته دست مرتب ساخته هر فرقه را باخت سمتی تعیین و حضرتش فرجی
 برگرفته بجانب کرکوک ایلتار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته سر و زنده و غنیمت بسیار
 بدست آوردند افواج ناموره نیز هر یک سمت نامور به راناخته با سر و زنده و اسیر و مال و اسباب
 کثیر بار دوی همایون ملحق گشتند و دو هزار خانوار از طایفه بیات در پشت فرسخی کرکوک نشین شدند
 ایشان را کوچانیده روانه نیشابور ساختند و از بهمان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بجای
 قلعه کرکوک نامور نموده لوای نصرت آنها را بجانب واس کشیدند و از راه قرآنیه عام
 بغداد گشتند در قرآنیه لطفعلی بیگ نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار از
 اکراد اردلان وارد دوی نصرت نشان گشته چون راه تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیگ نایب
 برسم منقلای از دوش کبری عبور و محاذات شجره وان اجلوگاه خبول سپاه منصور سازد و کوه و
 نیز روز دیگر از دوش کبری گذشته قراولان جلدات اثر در دو فرسخی اردوی ظفر کستر سپاهی فرجی
 رومی را دیده خبر رسانیده فی الفور خدیو فین و زنگ با جمعی از یک تازان بر اثر ایشان شت
 معلوم کردید که قنای نام سر کرده عسکر دیار بکر است که با ده هزار نفر از رومیه از جانب احمد
 پاشا بقراولی آنجا آمده دلیران مانند کرک که سینه که بر فوج غنم نازد بطایفه غنیمت تاخته تخت بگفتن
 فتاح استفتاح کار کرده جمعی را هم مانند پیش انداخته بار دوی همسایون آورده گرفتار
 در سلک عراده کسان تو بخانه انتظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرجی
 بغداد اردوی همایون در نیکی نامور بگشت فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سجانی قطره زنا
 از جبهه کربکشان آغاز عبور و خلیل کواکب از شارع مدارات فلکی غرم مرور کردند با جمعی از یزدان

منصور متوجه پیر کشتند که جسر پیر را از تصرف مستحفظان بر آند آتش تا حوالی صبح ایلیغار کرده ظلمت
 شب مانع وصول مطلب گردید از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یکفرسخی قلعه جمعی از قراولان را
 بمعرض قتل و جمعی از اعراب کنار دجله نیز که در کار عبور بودند با سر و هنب در آمدند و چون بسیر حدیقین
 پیوست که احمد پاشا در گاه دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته قلعه داری پرداخته است
 از آنجا بجانب نیکه که قرار گاه اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از نوادرات اتفاقات اینگونه
 که قرار می فتاح و ساسی قراولان که بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان
 و رؤسای رومیه و دو هزار نفر سوار جسر آریزه گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود
 ظفر نمود و تحقیق مقرر کوکبه مسعود از راه راست بجانب نیکه غرمت کرده آنحضرت از سمت دیگر
 بر سر بغداد قدم فرسای شهب توجه شدند و سپحیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند
 صبح که آنحضرت زمام غرمت مستقر دولت الغطاف دادند نشان پی بیگانه مشهود دیده
 دلیران فرزانه گشت بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد و سیاهی اردوی کیوان پوی را در سمت
 نیکه دیده سر اسیمه سمت بغداد بر میکشند که در عرض راه فریقین دو چار یکدیگر گشته اولاً چپ
 کامکار با سه هزار نفر بهادران نامدار که پیش باز و صید گاه دشمن شکاری را شهب از تیر پرواز
 بودند بایشان در آویخته بهر شیری شیری و بهر ضرب دلیری را از پا در آورده تیره آسنگ قرار
 کردند اما چون جنگجویان زرم ساز در میان آنگروه و قلعه فاصله بودند راه گیر نیافته در طرفین
 همگی ایشان عرضه تیغ کین بسته گنذ افواج ظفر فرین گشتند و محمد پاشا نیز زنده بسلسله گرفتار
 پیوست پس ریایات جهان کشا بفتح و فیروزی وارد منزل نیکه گشته یکروز برای تقسیم غنائم در آن
 مکان توقف و وز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خنک فلک سیر نظر را در طرف
 قلعه گرم جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام در دو فرسخی
 بغداد واقع است خستیار و در غره شعبان شادروان شوکت و نشان را در آن مکان همیش
 سپهر دوار ساختند و از بدایع و قایع اینکه در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا صید شیر

شکاران کشتند بند علی نامی افشار عثمانی را از مرکبستی در انداخته سرش را آویزه قراک
 جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود که از رفقاد و رافتاده و سر رشته جاده را از دست داده
 شب در آن صحرا سرگردان بسریب رود و همسنگا میکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن
 در آورده بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده متقارن آن چپ نفر از قلعه کیان بسروقت او
 رسیده چون پامی گریزنداشت تیر دستی کرده سر را در گوشه پنهان و دلیزانه با ایشان ملاقات
 کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری می آیم و به پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد
 پاشا برده باین نج از جانب آنحضرت ادای پیام نمود که چند روز است که این ناحیه جولانگاه
 دلیزان طرف نشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که
 آنحضرت بزرگ و فرمان فرمای ایران و در آند دولت صاحب اختیار حل و عقد آموزد لیکن
 ما از جانب حضرت قیصری بپسردن قلعه ماز و نیم و نه جنگ مامور پس جمعی از اینکچری همراه کرده او را
 بخارج شهر میرسانند بعد از آنکه این مفتد مه معروض خدمت اقدس گردید فتاح سر کرده دیار بکر را
 بعد خواهی اینکبه تبلیغ این پیام بالقاء خدیو حجت فرجام نموده و صورت واقعه خود دیگر بود نزد پاشا
 فرستادند و در چهارم شعبان جبر محدود کهکشان شان برای شط بهر صورت اتمام یافت
 و جمعی از جزایر چیان لصیانت فرار امام عظیم ابو حنیفه معین کشتند که احدی از علوم مصدر خلافت
 احترامی نشود و چون قلعه کیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که ذوا
 اهل اردو رفته از خرماتو وز باب و مندلیج آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر اینکه کشتیه های دجله
 تماماً رومیه در آنطرف دجله جمع ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان دو لایبها
 یافت شده جمعی از اقاغنه سوار آنها کرده با آنطرف آب فرستادند که شاید سنگری در آنطرف
 تواند شد فوجی از قلعه کیان بدافع ایشان پرداخته سعی چهل نفر را مقبول و تمهید کشتیه ها نشود
 بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا و الی عفره و متصرفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آب
 دجله را در میانه مانع دیده فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردو می مستلی در آنطرف

آب احداث مطریس و موجیل کرده با تو بخانه و اسباب کارزار نصب لوای قرار کرده بودند و
 مکنوز خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بنجر دریا بند آب ریمان بندی شخص فرنگی مل چوبی بطریق
 جس بر روی آب تعبیه یافت که اسب و شتر باسانی ازان میکشدت تفصیل این حال آنیکه در
 خلال آن احوال شخص مزبور با سم سفارت از جانب پادشاه هند وارد دربار شوکت مدارگشته
 بتعلیم او و حکم محکم ظل الهی فرمان بران جا بگدست از نخلستانات آن ناحیه نختهای سطر عظیم و
 چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهارم زرع قطع و بچل شتران کوه کوهان در محل موسوم بدخاله که
 در بهفت فرسخی بغداد واقعست حاضر کرده خدیو شریا جناب بعد از نقل اسباب سکنام شام
 باد و از دهه سزار نفر سپاه خون شام روانه آن مکان و هر یک از سواران تخت چوبی پیش زمین گرفته
 صبح وارد شروان ده فرسخی بغداد گشته آلات خشبیه را بار ریمانهای محکم و طنابهای قوی با یکدیگر
 پیوسته و خیکهای بزرگ را پرباد کرده بر آن چوبها بسته مانند جس بر روی آب کشیده دو
 طرف آنرا بقائم عمود بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو در یادل باد و بنهار و پانصد نفر از پل عبور
 کردند سکنام شام که غره ماه سیام از کشیدن تنع بلال بر نصرت خاقان بلند اقبال بعت
 استلال بکار میسر چون همیشه آنحضرت را از سپاه و آنرا کج نمودند اما کتروها از علم
 غیب پیشروها میباشند مقید بکمی بسیاری لشکر گشته با همان فوج قلیل آسنگ راه کرده مقررند
 که بقیه لشکر هر قدر میسر شود از پل با کلاک آب گذشته متعاقب بموکب فیروزی اثر ملحق کردند و تا
 ظهر روز دیگر بنهار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل سرشته طاقت را در زیر پای آن
 کردند نظر ازان از دست داده کسخت فوج ثانی هم متعاقب بموکب اقدس روان گشتند اما حضرت
 ظل الهی آنشب تا صبح ایلیغار کردند که شاید غفله بسر وقت پاشایان و رومیه که در مقابل
 اردوی همایون و خطیره اما مین همایین کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشوده اندرسند
 بسبب سستی بلدها و اعوجاج و شکستگی راه سکنام طلوع فجر بخاومی بینک شش فرسخی بغداد رسیده
 قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان الظایفه دم تیغ دلیران زنده بدر رفت خیر

ورود آن سیل جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند رومیه فی الغور سنه و آخر وق رکذشته
 سر اسیمه بجانب بغداد شبان کردیدند چون در آن صورت ایلیغاری نیلاید بود آنروز در آن مکان
 مکت و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم ماه رمضان بوده با
 بحوالی مسجد بر آثار رسیدند هر چند که آن مکان شتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در مقامیکه نمایند
 الهی یار و بازوی اقبال پدیدار و مدد کار باشد هرست و بلند می در نظر همت عالم نور و سهیل و
 هموار است حضرت ظل الهی آن جسم اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز لوای فیروز بود
 بهفت قسم منقسم نموده رایت ثبات و قرار افروختند احمد پاشا ملاحظه کرده و سیاهی لشکر جلاد
 اثر را دیده بغلت ایشان کثرت خود را مستظهر کرده و حصار قلعه را مانع عاقبت ساخته سی هزار
 نفر تجاوز از سواره و پیاده رومیه و نیکچری با توخانه و استعداد تمام بسر کردگی احمد پاشای
 والی عفره و قرا مصطفی پاشا بمقابل فرستاد آنظایفه فوج فوج از اطراف شیران میشه مصاف به
 صولت زهره شکاف طرح جنک افکنده نخست اگر در قراچورلو مامور گشتند که دست بستم بر قلب
 انگروه نازند و در آن مکان بر منگاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت بنیش سنان
 لذت شهزندی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که فکته را بر ماشه تفنگ سوار کرد
 در کمین گاه انتظار بودند دفعه شلیک تفنگ آتشین دم و دلیران شیرش مانند شیر از آتش روم کردند
 پس ترکمانیه کوکلان را بمقابل مامور ساختند ایشان نیز بهمین منوال رومی بر یافتند و همچنین دست
 دسته با موالا مرکب جلادت بمیدان تاخته تاب التهاب نوایر تفنگ نیارده باز گشتند
 سوامی دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که رومیان حمله ور گشتند
 سینه را هدف تیر بلا و اما جگانه سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ جوابشان میدادند
 چون فوج رومیه اکثر پیاده و عدتشان از حد زیاده و توخانه و استعدادشان آماده بود و سوار
 این طرف همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدیم فرساده می از کار پیکار نیاسوده بودند
 آن ریسنده افسر شهبازی با هر فرقه در مقام دلاری برآمده ایشان ابصر و کجوشل امر فرمودند هر چند

معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن روی برتابند مانند جمله عدوی خو بخوار در قفاست
 اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد دامن انحراف شکر بر آتش افشرد غازیان بی
 اثر گشته نزدیک بود که با صابیه عین الحکال گرفتار گردند خدیو بجز حوصله را این واقعه دل در بر نماند
 ماهی در شب که اضطراب افتاده لخطه بلخطه در خاک خضوع جبهه سامی نیاز و طالب امداد از خدا
 کار ساز بودند که در خلال آنحال کرد و سیاهای فوج ثانی که از آب گذشته بودند متعاقب می
 از چند میل راه عیان گشته سر مه چشم ظفر و غبار دیده مخم خیره سر گردید پس خدیو مهر فرس بکران
 جهان پیمار پیش ناخته فی الفور ایشان را بر گرفته مانند لوعه برق و نفحه صحرای کسمت و دست
 افغان را نیز از سمت دیگر بر جانب رومیه حمله و رساخته بتابند آهی و سطوت اقبال ظل الهی
 اساس فرار رومیه نهادم و بجانب قلعه منزه گشته تیغ یمانی تا پای متسلعه سر افشانی کرده بیخ
 نفر متجاوز از ایشان آتش دستی سیف سنان اکنون از پشت باد پایان بخاک هلاک افتاده
 تو بخانه و اثاثه ایشان با کهنه بغداد و حربه تصرف آمده هنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مراسم محاکمات
 اردوی ظفر سر جام که سنگر رومیه بود باز گشته نصب اعلام کیوان مقام فرمودند و در آن روز
 طایفه افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشاء این فتح نمایان شده بودند بهره
 جایزه و احسان و شمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه را که روی از دشمن
 تافته بودند عرض تیغ یا سا ساخته سر کردگان بر الطعن سنان زبان زخمهای کاری بر دل و
 جان زدند و فوجی نصب بسامره و حله و کر بلا می معلی و نجف اشرف و حله و رمایچه تعیین کرده
 همگی آنحال را بحیطه تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که آن را
 هم توب و خمپاره های سر کوب بسته که هر روزه تزلزل در اساس خا طر پاشا و قلعه کیان می کردند
 پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوبی را از شهروان از روی آب بآمنکان آورده در برابر
 زاویه متقدسه کاظمین بهمان طریق که مذکور شد از نو بستند که تالسته شدن جسور افواج ظفر
 قرین با نظرف آب آمد و شد توانست نمود پس از آن تپه کوچ کرده در نزدیکی مزار امام عظیم قبه شادرون
 در آنجا

و مکین را سایه کستر فرق سپهر برین ساختند و از جانب حکم و در ماجه کشتیهای بسیار فرام آورده
 حشرتینی ترتیب دادند و نیز معماری غرم زین قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف شمالی
 و قلعات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت
 اتمام یافته بمجاافتت هر یک از قلعات فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله
 قلعه ساخته جمعی را بمجاافتت آنجا مامور و کشتیهای فلک رفعت علاحده ترتیب داده چنان
 قادر اند از بر آنها سوار کرده در وسط شطالنگراننداختند که بهم جهت راه مسدود بوده قلعه
 کیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوانند کرد و در همان او ان شیخ عبدالکالی
 شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود و در درگاه محلی کشته
 شد که با والی حویزه متوجه تنجیر بصره شد و از صادرات امور آنکه غنی خان حاکم هرم با امیر خان
 بیک افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خود رانی برآمد و میرزا باقر کلانتر لاریز
 با جمعی از اعراب قلعه عوض را که مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته بر سر ولی محمد خان
 بیکدلی حاکم لاریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بکمرسیرت نزد شیخ احمد مدنی
 لاریخت لهند احکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان با اتفاق امیر خان بیک تنبیه آن
 مفند مامور کشته هر دو را بر اوئی عدم فرستادند در میان وقایع او دلیل مطابق
 فرخنده فال ۱۱۴۵ بعد از آنکه سرعگر کینه خواه دمی از جوش و خروش سحاب
 اظهار عد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده با اقتضای تصاریف زمان
 جنود کلشن را بی بار و برک و ترکان فیروز جنگ چمن را بترکت از می عاری از جوش و ترک
 ساخته بود سپه دار انجم هشتم پنج چهارم در سوم شهر شوال ۱۱۴۵ بغرم تجدید اوضاع
 بسرنزل حمل تحویل کوبه غر و شان کرده ساز و برگ قوای ربعی نمود کردن فرزان کلستان را
 از بغیرت موی خار برتن راست شد و خون حمیت در عروق افسوده لاله و شقایق بجوش آمده نیزه
 شاخار بقصد کینه جوئی شاخسانه بزخواستند و یسا چچیان آذرا فواج ریاحین را در ساحت

دشت و کلزار صفها بر آراستند یلان نیکو فر فرور دین با عسکر بهمین آغاز مقامند نمودند و در میان
 تیر نغز سر مارا اساس ثبات و قرار خراب و نیک چیرمان فتنه انگیز برف و یخ را از ظهور طلیعه آوردند
 بهشتی زهره آب کشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بصدفروزیب در خارج بعد از تشریب
 یافته زربهای کامل عیار درخشان تر از اختران در طبقهای سیمین صافی تر از اطباق آسمان
 بر اهل نیرم ایثار و نهفته زار دست خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شععه بسران لشکر و عظامی
 عسکر عنایت گشت و در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعه کیان بغداد بحد اضطراب انجامید
 بنوعی آتش غدا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط کرسنگی خود را از حصار و برج بزیر انداخته وارد
 فیروزی اثر میکشند و از جانب خوان سالار فتوت و احسان قانی سپهرم نواید کونا کون شده
 مطلق العنان در اردوی همایون می گشتند در او اخر محرم ۷۳۱ راغب افندی دقردار و محمد اقا
 کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم استیمان وارد دربار پسر شمال و در باب سپردن
 بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند القضا بکلید آمد و رفت با ابواب گفتگو در میانه احمد
 پاشا و امنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم
 سابق که بسعکرمی مأمور بود با صد هزار نفر اسپاه کینه خواه روم از جانب موصل وارد کرد
 و جوایس در لباس مبدل انجیر را به قلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهد دست و در قلعه دار
 سخت گردید بعد از ورود ساعسکرمی بپور بسامره حضرت ظل الهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره
 بسکردگی امیران کار آگاه بمحاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب
 داده بودند مأمور ساخته بجدی ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعه کیان مفهوم نگرددید که قطره
 ازان سحر بیکران و ذره از خورشید تابان کم گشته پس افواج نصرت پشروه جوق جوق و گروه
 گروه قبل از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و منتقلای لشکر
 ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر باقیه افواج بجز امواج از ظهر بغداد برسم ایلیغار حرکت
 کرده روز دیگر حوالی صبح بقشونهای پیش ملحق گردید و در آن طرف نیز کوبه سحر کرد در کنار آب و جلله

نمودار گشته چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند همین که آن دو
 بحر خوار و دودریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته نام هموار و سمت
 غربی آن ممر دجله ذخار نصب خيام قرار و سه طرف دیگر ابرو چل و مطریس استوار ساخته
 قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده توب و بادلیج در اطراف مطریس بنا نهاده قوام آنها را
 بزنجیرهای کران یکدیگر پیوند داده مقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند
 پس پیش از آن ایشان بمقابله پرخته چرخچیان لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره سحر پیشرو
 کوبه خورشید انورند سهولتی که ترک نینزه گذار مهر پشامی ظلمت را بهریت دهد بیک جمله
 ایشان را از پیش برداشته بشعشع سیف و سنان برق خرمیستی جمعی از ایشان گشته تتمه بدو
 اینکه به پناه لوامی سحرگر ریزند از همان دارالبحر بجانب کرکوک شتافتند و دلیران طرباش
 و الاماند فوج نجوم با باد چرخچیان انجم کوبه بقلب رومیه سب انداز هجوم گشته انضایفه عثمان
 پایدار می از دست داده بمطریس خود تاختن گشته از اطراف آن شروع با فروختن بایره توب تفنگ
 و به پشت گرمی توپخانه آتش افشان آغاز جنگ کردند زمانی ممتد سنگامه کیر و دار کرم بود تا اینکه
 حضرت ظل اللهی بصبط توپخانه انضایفه میان بهت بسته پیادگان تفنگچی را از سه طرف مأمو
 بیورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افاغنه بسیار بر سر انحصان آتشین حمله ور
 چند نفر از رومیه خیره سر را تارک و مغر بضر بشیر برق اثر در هم کافتند و داخل توپخانه و بعضی
 از توپخانه را تصرف کرده و از سمت دیگر متوجه مطریس ایشان گشتند مقصود آنکه در همان روز کما
 ایشان را فیصل رسانند و رایات عقاب پیکر نیر که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار
 به بلند پروازی سر کردگان جلادت کستر بهوامی ظفر از پرچم زرین بصبیدگاه خصم افکنی بال و پر
 کشوده بدون امر قدر نمون از مکان مقر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخت و هر کس ستمنا
 خود اسب بی اعتنائی بستمی بر انجخت القصه زمان حرب و او ان طعن و ضرب از چاشتگاه
 تا عصر تنگ استداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی و معکر رومیه در جانب دشت

اتفاق افتاده و آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکرشید
 و صولت سورت کرما و از یکجا نب سپاه قلب سور عطرش به جدی نایره کین استعال داد
 که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور بر تشنه کامی شیران پشه و غاگریان میشد نظم
 ز خورشید گردان مشوش همه پیک بود آب آن چشم آتش همه چنان آفتاب آتش افروختی
 که نامش زبان در دهان سوختی: چو مرغی شدی در هوا جلوه کرد: ز تاب خورشید سوختی بان و
 دل خاره کاب از تفت تاب بود: سر کوه را چشمه آب بود: سمندر کزو آتش افروختی
 اگر سوی آب آمدی سوختی: القصه خدیو سیاهال در چینی که با فوج پیادگان در سر مطرف
 مشغول کسب بود و نفرز پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زین استام
 آنحضرت در آمده چرخ سقله جورا شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب نازی شراد همایون در
 زیر پای آنحضرت داراد رایت سکندری یافت پس چاکلی کرده بدستگیری مانند و غنا نداری
 رایض اقبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعشه طلعت شهباز مهر گستر که در میان آن
 جهان شکر مینابه خورشید انور در برابر افواج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند
 که خدیو بجز و بر مانند سمن در از آتش و شرر و بر بنیت تابد گرم تیز گشته از اطراف آنحضرت
 تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری و غنایات باری بکمداری نموده گزندی بدست
 مهتس نرسیده و خدیو همایون فیروز در سنکامیکه سفینه غمخس بباد بانی قوایم باد پای بجز
 در لجه آتش و دریای شمس و شناور بود چند نفر از سواران رومیه را از خانه زین بنوک سنان
 بخاک هلاک افکنده بکنفرانیزه زدند که مرد و مرکب هر دو بصدقه ضرب آنحضرت بغلطید
 ابرش پریش نیز سرکشی کرده بر مرکب دیو پیکر آن شخص خورده دوباره بس در آمد جنیت
 از جنابت خاصش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند و چون
 نوایر عطرش التهاب افکن شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب سپاه بیتاب بود غلطید
 اسب گردون حرام آنحضرت نینر علاوه علت گشته دلیران امکان آن شد که مکر سرور کشور

تاجدار بر از خم کاری و کل قبالتش را در گلشن دورنگ جهان موسم خاری رسیده زمام
 اختیار از دست دادند سپهچیان زحل میگردید و سپاهیان مرغ منظر نیز از ضبط و نظم شکر غنا
 شده دست باز داشتند خدیو کردون توان با چار از مشاهده این حال خشک کنان عطف غمان
 کرده کس فرستادند که اردوی همایون و اهل قلججات از اطراف بغداد کوچ کرده بموکب همایون
 ملحق گردند و خود بجانب بهر رتوجه فرمودند و در آن معرکه جمعی از دلیران از بی آبی دل دریا کرده خود
 را بان دریای آتش زده جگره نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بی آبی با دهبان خشک و زبان
 قفیده بلب دجله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند ملخص سخن اینکه همه
 جهت دوزخ نفر سواران لشکر و سپاه دکان تفنیکه غرضه تلف گشته و عمده تو بجان همایون نیز
 بتصرف رویت در آمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند پیمان آغاز کوچ کرده در بهر زموکب و
 پیوستند و چون پیش از وقت یکفر از رومیه گریخته انجیر را بغداد برده بودند جمعی از قلعه کیان برآمده
 جسردجله را قطع و جمعی که در جانب غربی قتلعه و قلججات آنست اقامت داشتند راه عبور را
 بسته دیده جمعیت و از راه حله با عنایت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داؤد خراعی خود را بمان
 عاقبت رسانیدند سر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت غریت را بجای
 اگر کوک افراخت و موکب همایون بعد از ورود بمندلج ابواب مشاوره بر روی سران و سر
 کردگان لشکر کشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر در پرده غیب مستتر سر از رشته
 تقدیر نتوان چسبید و از حکم قضات توان ریجید چنانچه هانفی گفته پس گر کند بخت و دولت
 قران بیخیم جهان را اگر ان تا اگر ان کرم سلک دولت نیفتد بدست من و سر نشست
 ازل هر چه هست بهمکی بالقامی هانفی غیب با عقیده صاف و خلاص خالی از ریب سخن
 کردند که توان سایه بر زمین از خدا که دارد در آن سایه متزل بها اشارت ز تو کین گذار
 ز ما بشارت ز توجان سپاری ز ما بداریم اندیشه از روزگار پش ما و تقدیر پروردگار
 پس آنحضرت با اخلاص کیشیان باین عزم فاتحه خوانده از خیمه و دو اب و سباب و باقی ما محتاج

که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله کشته فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها
 با طرف ممالک در قلم آمد و نیز بالکاء لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان حکام صایب اندیشه
 و امینان اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوه کیلیویه را به محمدخان بلوچ که تا آن زمان بنیابت
 اشتغال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول مکرمت و مقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بسک قزوین
 نایب فارس روانه کشته نامت دو ماه تجرید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق شوند
 و نیز امرهایون بنفاد مقرون شد که طهاسب قلیخان جلایر سردار قندهار با حکام همراه و قاین و تون
 و غیره باوشش هزار نفر از لشکر فروری اثر که تابع فرمان او بودند در موعده مقرر در همدان حاضر شده
 پیر محمدخان بیکلزیگی بهرات با شش هزار نفر قشون مقرری خود بصیانت حد و قندهار پردازد
 و همچنین جمعی از جوانان غیرت مند خراسان که تربیت یافته و کار آموخته رکاب خدیو شیراجتاب بودند
 باستعمال وارد اردوی نصرت اشمال کردند و از مندیج عازم همدان و در بیست و دوم ماه
 صفر وارد آن خطه تربیت بنیان گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایل افشار رومی و مدارک
 ایشان صد هزار تومان زر زرد مختلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشار و الوار
 و اگر ادرا دلان را بسبب اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاده تخلیه حد و عراق را از ایلات و
 احشام مقتضای مقام و مناسب وقت بود هنگام نبود تبعولق انداخته عازم همدان و در بیست
 دوم ماه صفر وارد آن خطه تربیت بنیان گشتند و معادل دو بیست هزار تومان برای تجدید اوضاع
 و جبر نقصان سفر دستمه بدسته و جو قه بچوقه بخود مسعود از خزانه احسان مکرمت کشته حبیب
 دامان آمال از تقو و عنایت مال مال و هر یک که اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست
 تومانی عطا فرمودند و همچنین از اشتر و اشتر و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و معطر و باقی آلات حرب
 و اسباب سفر حتی نعل و میخ و دواب و خریات دیگر که بر وفق فرمان و همدستی قدر از ممالک محروسه
 روز بروز وارد میشدند و این آنکرده جلادت پرور بقدر قسمت انقسام و در عرض شصت روز جمع
 اموری که موقوف علیه نهضت رایات ظفر جام بود صورت انجام یافته لشکر فروری اثر و

و افواج جمیت کس در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سید اب کوه ساری که به بحر
 ذخار پیوند و وارد روی نصرت پرورد و داخل معسکر شوکت اثر گشتند از سوانح حیرت انگیز
 آنکه در ایام توقف مویکب و الادره بدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم وان بعد از سنوح
 واقع بغداد از جانب معسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته از سمت قراچه واقع تون
 جلادت جلوه داده تبریزبان با قشون مأمور بخش شنیدن آوازه حرکت تیمور در صد و شصت و پنج
 و شصت تبریز در آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیگ نایب تبریز بممانعت پرداخته مفید نیفتاد
 شهر را خالی و اظهار فرمانی و بدسکالی کرده لطفعلی بیگ آنروز تا شام مابعد و دی از افسار تیر و
 ملازمان خراسان که همسراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت قلعه را باین جمع
 قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شافت عبدالرزاق خان مقدم که در
 آنوقت از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت بود در برومی لطفعلی بیگ بسته راه بد بخنکی کشود ناچار در
 بیگ عازم خلخال و حقیقت حال را بعضی و الارسانید پس از توقف فرمان بعضی از عا کر منصوره
 بمحافظت حدود دارالمزمار مور و بیکماش قرقلو عم آنجناب که در ایورد و میبوز خطاب حاکم
 و سرداری دارالمزمار و ایالت استرآباد سرفراز و با جمعی از سپاه خراسان بسعت روانه کیدان
 و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر سمرن بسنگامه دولت گشته و از معسکر لطفعلی بیگ فرار
 و درز و ایامی خبکل دارالمزمار متواری شده بودند بموجب امر و الابدست آورده در ازای این بیچار
 تیغ سیاست برایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایات در دست شخته تا دیب گشته گشتند
 و نیز طایفه نخب تیار می که در کوهستانات خود را و نشین بنیغوله تواری بودند از استماع حادثه بعد از سر
 از گریبان جمول بر آورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پوسته پشهها و
 و الا آن بود که بعد از فراغ از قهتات روم باز حضرت شاه طهماسب اجالس سر سلطنت ساخته بمفاد
 ان ارضی و اسیعة شاه با ز بلند پرواز کشورستانی را در سوای فضامی قایلیم دیگر بال کث سازید
 ایام توقف گوکبه ظفر در بغداد که کارها بصورت نوعی و کسوت کجیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملا با

و میرزا کافی خلفا برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته مامورین نیرد پیچدهم ماه صفر آن
 حضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که ساعه بعد حادثه و تعویق مطلب
 باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که غم بهایون حضرت ظل الهی مقصود با انتقام و کین چون
 بود از مصلحت دور و عایق بعضی امور می نمود فرزان و الاغرض صدور یافت که مامورین از راه
 دامغان در موکب شاه طهاسب وارد مازندران و مخدرات سر برده سلطنت نیربشا شاه عباس که
 در آن اوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آنحضرت نیربشا
 را مقرر کوکبه غروشان سازند و طهاسب قلیخان جلی را بر حکومت اصفهان سپرند و زمام بهای
 عراق را قبضه خنتیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمطابعت او مامور و روانه ساخت
 مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر از ایلات و حشام عراق را در سلک ملازمت انتظام داده در
 مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جوئی بر سر
 آوردن افرازد با جمعیت خود به تنبیه او پردازد و جمعی هم بحد و سلطانیه معین و مقرر فرمود که
 بیگناش خان سردار کیلان و لطفعلی بیگ با حکام فشار و مقدم و غیره هر یک از حدود
 ولایات خود را خبردار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند علم افزای
 خامه راست مبانی در مضمار شیوه بیانی نذر قضایای سفر بغداد در
 مرتبه ثانی و رفتن موکب و الا بر سر کر کوکبه بعد از اجتماع سپاه منصوب
 و انتظام و اتساق امور در بیت و دوم شهر رجب الثانی به معنای تائید سبحانی باشوکت اسکن
 و فرسیلهانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعک از بلده همدان رایت افراز لوای کینه جوئی
 و ملک ستانی شدند و روز ورود بکرمان شاهان پانها منهبان راست بیان خبر رسید که فولاد پاشا
 والی اوزنه و جمش پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیت هزار نفر از جنود روم و سپاه آنروز بوم
 از جانب سرعک که در قلعه کر کوک توقف داشت در کنار آب دیاله هشت فرسخی زباب و در مکانی
 که بجم شاه اشتهار دارد نصبیام اقامت کرده منتظر اند که موکب والا از جانب تبریز نهضت کند

ایشان بسمت کرمانشاهان رایت جلالت افزند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابل
 پر دازند خدیو فرسیدون فرمبجود استماع این خبر بنه و آن غرق را گذاشته با فوجی از یلان کزین و
 بهادران ظفر قرین ایلغار و بهشت منزل را در دوشبانه روز موطای خیول با درفتار
 ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشینجون بر آن طایفه تیره سازد اما بر عدت
 لشکر و سنجی معبر افواج کوآلب و اختر از جاده مدارات فلکی زودتر گذشت و ما بچه لوای سپه
 گیتی فروز پیش از عبور کوکبه فیروز جلوه کر عرصه ظهور و بروز گشت آن نیر جهان منسروز
 سپهر کشورستانی که همه جامانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود بر اینهمانی رای آفتاب سید
 بر سر از تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بیدیه تحقیق ملاحظه فرموده آمد ریاست
 لشکر را که در کنار آب دیاله براوج سپهر نیلگون موج میزد در لطمه اضطراب و خیام فرسید قبا
 را حباب و ارنکون از آن بجزر انقلاب دیده دانستند که انگروه از بیجان غبار و کرد که بر چرخ
 تیز گرد می رسید استسباط و وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب
 نشناخته سر اسیمه بر پشت توس گریز آمده اند دلیران خون آشام با شاره و الا جلور زبان طاق
 اسب انداخته پنجه فرسخ ایشان را تعاقب و سرور زنده بسیار و آخر مه بشمار بدست آوردند
 و جمیع احوال و اثقال و خیام و اسباب آن طایفه جا بجا بحیطه ضبط درآمد دلیرانی که دوشبانه
 روز با اسب و چتی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای وادی تعب بودند سالک قطار
 و مہار شده آسایش کزین خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو
 در همان مکان خبر عبرت افزای طغیان محمدخان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض والار سید
 تبسیط اینمقال آنکه محمدخان مزبور بنحویکه در ضمن صادرات افغانه مجملآ اشارت رفت با لفظ
 محمود علی ارقند بار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار با شرف رسید از جانب او ببقا
 روم نامور گشته تا برگشتن او بخت اشرف نیز بر گشته بود محمدخان چون دست خود را از دامان
 افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا بانامه و تحالیف و هدایائی که برای اشرف آورده

بود با قدم امیدواری باین درگاه و الا شافت خدیو قیروز من که در عرصه غیر دولت نادره
 مهر آسا نور پاش بر نشیب و فراز و پست و بلند است با او از در عاجز نوازی برآمده بایالت کوه
 کیلویه غرمتیازش دادند و بعد از معاودت موکب و الایجراسان آن روسیاه که در میان
 دولت شاهی با ظهار جوهر خود نمائی کار تنوع سیه تاب میگرد که بجهادی خود را ظاهر ساخته
 در جنگ ایروان و بهمدان منشاء شکست قزلباشی و مصدر بحیاطات شده و درین و رود مسعود
 کوکبه و الا که حقیقت حال او بعرض همسایون رسید اگر چه آخر غرقتش چند روزی افول یافت لیکن
 در روز حرکت موکب جھانکث از اصفهان نیز جھانکثاب لطف خسروانه که ذره پروری بسا
 خورشید علم و فروع بخش ساحت احوال نیک و بد عالم است دوباره بدر شستان تیره زور
 کشته او را حاکم کوکبیلویه و شوشتر و ذوقول کرد بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک نایب فارس و
 محمدخان باقشون کوه کیلویه با مور برکات کشتند برای آنکه آن ولایت از وجود شاهی خالی
 نباشد از بهمان احمد سلطان کهرلوی مروی را بفارس و قاسم بیک قرقلور را که بترت مهرب
 داری سرافراز بوده بکوه کیلویه تعیین و روانه ساخته در چینی که محمدخان خاین با امیرخان بیک
 بعزم اردوی معلی وارد جای در فیلی شدند سه پنجه بر کشته بختی کریبان که حال محمدخان و خانجا
 زیر دم غرقتش کشته بافتند جوین فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود در و کردان و
 فساد بجانب فارس روان و امیرخان بیک باقشون افشاریه و خراسانی که همراه او میبودند
 عازم دربار معلی گشتند اگر چه در چینی وقتیکه هنگامه یارمی زمان خدمت گذاری بود صد
 انحرکت فساد انکیه از اهل آذربایجان در تجلیه تیر و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسین در وقت
 محمدخان بایست که در غم قومی اساس مورث و هنر و مقصود و موجب خلل و فستور گردد اما چون
 وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکم جنبش خار و خس در برابر لجت بر
 و لطامات گیاه در جنب بحر شکر ف دارد مطلقاً و بهنی در عزم و تزلزلی در رای تشران داده
 متوکلأ علی التبداهمت راسخ و نیت ثابت بعد از شش روز که بنه و آغروق بموکب همایون ملحق شد

بقصد مقابله سرعسكر کوچ کرده در پانزدهم جمادی الاولی وارد حوالی سیلان سه فرسخی کرکوک گشته
 روز دیگر که سلطان خاوری ما بچه منجوق براوج عیوق افراخت بمنامی لغای سرعسكر باشکر
 جهان و جهان لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در مجازات قلعه کرکوک واقع است تسویه
 صفوف ظفر و تسوید جنود شوکت و فرکرده عساکر فیروزی مال را باین روز قتال فوج فوج و
 گروه گروه نظمیال دادند طنطنه دلاوران و ولوله رزم کستران و دبدبه کوس روئین و غیرو
 نامی زرین بندروه چرخ برین سید کوبه و آئینی ازان سلک و نظم و تشکوهی ازان رامی و
 عزم مشهود دیده ارباب رزم کردید که آسمان بانهراران چشم بنظاره آن حیران و زبان دست
 و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری آن بهت بلند آفرین خوان گشت نظم سلیمان
 بدینگونه شکر داشت: چنین دستکاهی سکندر داشت: کس این رسم و ترتیب آیین ندید
 فریدون در ایام خود این ندید عثمان پاشای سرعسكر که بعد از معاودت از بغداد با انواع مباحات
 و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه یکسر صولت لشکر ظفر شعار نصیبام قرار و رفع لواهی اقتدار و
 اطراف اردوی خود را بجز و خندق استوار کرده بود صحت کار را در تمارض دیده و از معارضه سلو
 هتی کرده سر به بستر ناتوانی نهاد و جمعی از سران لشکر و تیه بفرمان او پشت قلعه رو بجنک آورد
 دست دلاوری یازیدند ازینطرف نیز دلیران روئین جنک بصولت شیر و جرات پلنگ بدو
 تامل و دزدک بمعرکه کین آهنگ و مبارقه تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز بایره
 جنک شدند جمعی از انطالیقه را سرمانند کوی در خم چوکان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود
 برگرفته از همان راه بسمت ارن روم شتابان گشته بقیه در قلعه تختن جتند رایت منصور با
 عصرتنگ در دستگاه جنک قامت اقامت افراشته به پنجه کوبه زکارانگروه را بمیدان کین ایش
 میگرد چون اثری از عسکر و سرعسكر نظهور رسید در همان مکان نامه کشنده تر از تیرو برنده تر از
 شمشیر همه مسکت و کلوپس بجانب سرعسكر لسلک تخریر در آورده مصوب یکتن از گرفتاران
 شعر اینکه بشوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از مردی نشان دارند

بمعرفه قدم رنج ساخته نان و نمک او جاق عثمانی را بر خود حلال سازند پس با انتظار جواب زمان
 درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل عدالتت بوده عطف عنان بستن غر و شان منمود
 دو روز دیگر همین منوال بر سر قلعه رفته چون کمیت غرم توپال با پشاراد در مضمار گیر و دار لنگت
 مقید با انجام کار او نداشتند تسخیر قلعه سورد اشرا که محل وضع در دو منزلی کر کوک بر فراز کوهی
 بلند اساس و مقام جمعیت اگر ادب و بلباس و مشحون بدخیره و غلبه بی قیاس بود و جهت
 سپهر ماس ساخته از راه آق در بند متوجه آن سمت گشتند که شاید این معنی محرک سلسله جرات
 سرعتر شده از در مقابل در آید در روزیکه موبک جهانکث سایه وصول بانمکان می فکند قلعه
 فرور بچیطه تصرف در آمده جمعی از اکراد با ایلاتی که از محال بعیده با ستپهار متانت حساب
 از بیم سیلاب شورانیکر سطوات جنود فابره پناه بان قلعه استوار برده بودند معروض تنیع آبد
 و بسیاری از ذکور و اناث بقید اثار گرفتار گشته غنایم موفور بساحت آمال سپاه منصور که
 با فضای جهان برابر بود انتقال یافت و چون محاصره بغداد پیشنها دهمت قوی بنیاد بود
 مطاع بغرنفاذ پوست که امیرخان بیک باقشون خراسان و افشاریه کرمان که در طاق و سطاق
 کرمانشهان منتظر فرمان بودند آید در کنار آب دیاله در جمشاه که ارامگاه اردوی فولادپاشا
 بود در حل قامت انداخته بروج مستحکم در آنمکان ساخته حکام اردلان و کرمان شاهان نیز با جمعیت
 خود رفته غلات شهر زور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از گردستانات و
 نواحی آن دو آب و الایع گرفته غلات فربور را نقل معکرمیرخان بیک نموده در بروج انبار نهاد
 و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آنمکان آغاز استرازموده در منزل دوم مجمع کنکاش
 انعقاد داده در باب غریمت سمت بغداد و تبریز استشار کرده فرمودند که اگر چه اهل خراسان
 راه صعبی است که پیش و بار کرانیت که بردوش خویش گرفته اند اما هلال لاغراتن بسیر سفر
 ندهد بدر کامل نکرود و قطره نیسان مادل دریا نکرده با بحر و خار در نیا و یزد کوه شامهوار شود
 در نیجالت که اهل قلعه از معاونت سرعتر مایوس و به تشویش قضا و غلامایوس اندرگاه این سبیل

خوشنوار تخریب قلعہ بغداد روان و آن مکان محاط میط لشکر بی امان شود قلعہ حکم خانه جاس
 و بنیان توانائی قلعہ کیان صورت نقش بر آب خواهد داشت به بازی ما کر چه اول خان
 می آید چشم در عقب دارد تماشا های زکیین نزد ما پس مکی متفق اللفظ عرض کردند که
 ما را تا جان در تن است پا از طریق سر بازی نخواهیم کشید و در جان سپاری و فرمان بر خوییم
 کوشید بعد ازین مکالمات امر والا بقصد و ریوست که اهل اردود و اب زانده خود را روان
 شهر زور و غلہ یکما به رحمت کسار دیاله نمایند که بعد از ورود موکب والا بعد از آنجا بد فضا
 نقل معکرت بنیاد شود در بیان آمدن عثمان پاشای سر عسکر بجای
 قراتیه و وقوع محاربه فیما بین و بقتل رسیدن سر عسکر پس موکب والا
 وارد محل موسوم بقراتیه گشته اگر اد ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غلہ بکنار دیاله
 جمع و بان نواحی کشش کرده میروند کمان کردند که ضعف و قصوری بحال انیطرف راه یافته
 یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان غریت اقدس گشته سر عسکر را این
 خبر آگاهی دادند و نیز بمعنی را قبول و بر ضعف حال انیطرف محمول ساخته ممش پاشا نامی را
 که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاد که همه جاد و متزل متعاقب اردو می جایون
 توس جلادت جولان میداده باشد چون قراتیه متفر کو کبه جلال بود او نیز آق در بند هفتگی
 سورد اش که مکان حکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود ما من ساخته خیام
 اقامت بر افراشت این فرود و پذیر با نهاء قراولان بعضی خدیو کشور گیر رسیده روز چشمنه
 غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی کزین از راه تچین با سر که جاده غیر متعارف بود و منطنه
 عبور از آن طرف میرفت موکب والا ایلغار را نیز تک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده
 بصیرت قراولان رومیته را که در خارج راه بودند بر بسته بود از عبور موکب منصور و
 ناکشته همسنگام صبح در وقتی که جهاندار مهران نور بدر بند آق کو کبه وصول افکند خدیو عذو
 کشور کشای ز در بند افراخت زرین لوامی نخت جمعی از جزایر چیان شیر صولت پلنکینه پوش

تفنگچیان برق دست رعد خروش از دو طرف بر فراز کوه جاداده داخل در بند شدند و تپه
 سر اسیمه شبویه صفوف پرداخته از طرفین سیران قتال اشتعال و دست و بازوی لاورن
 به خصم افکنی و خونریزی اشتغال یافت از اتفاقات نادره اینکه سرعسكر بعد از روانه کردن
 ممش پاشا بخيال اینکه مبادا ممش پاشا بحضرت ظل اللهی غالب آید و کوی سکنامی از میدان
 ر باید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد او متعاقب روان گشته در عین گیر و دار که با فر
 باد لج و تفنگ چشم مهر و ماه خیره و کرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره آتیره ساخته بود
 طلوعه رایت سرعسكر نمودار و سیاهی لشکرش از محاذات آق در بند ترجمان مصدوقه نولج
 اللیل فی النهار گردید هر چند که وصول کوبه سرعسكر و رسیدن چنان فوج بجد و مهربانی بنهنگام
 و بی خبری بمرکه شور و شربایت موجب دلیری رومی و تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر کرد
 اما بدلول اینکه رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ کرد کله توتیای چشم کرک آن
 حضرت ایمنی اعیان مدعا دانسته جنو غنیمی با عانت آن داور جهان پرور کوبه ران ظفر گشته
 بعد فستین مسافت ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرتین
 صفوف رومی را از پیش برداشته بقلب سرعسكر رسانیدند از مشاهده اینحال در احوال عسكر
 سرعسكر اضطراب و در سلک قرارشان انقلاب راه یافته سر بریال اسب کزیر گذاشتند عسكر
 با بحال شوکت و شان در تحت روان می آمد ناچار بر خیمت برق ر قمار سوار و عازم فرار گردید
 که دلیران سهکین و یلان عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در آویختند و چون حضرت
 اللهی بعد از ورود بدربند فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین کوه به منتهای دربند مأمور
 بودند که بعد از امارات شکست سر راه بر اینطایفه بندند مأمورین نیز از دو جانب خصم افکنی پرداختند
 و سر و سینه الطایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرصه
 شمشیر و سکه هزارتن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید و سرعسكر را در انشای نبره میت اندیاز نام کرمی
 از مرکب تپستی افکنده سرش را بر سردار سنان منظر مغنی سردار می ساخت و جمیع اردوی ممش پاشا و حاکمان

و افعال و توجانه و خزانة سر عسکر یکسر تصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون اغار سران بر کردن سربداران
 لازم بود سر عسکر را بنعش او ملحق و بمصوب عبدالحکیم آقندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران
 آنمعه که بود با تخت روان روان ساختند که او را برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا با
 بقراتیه که مستقر موکب غر و شان بود مظفر و کامران عطف عنان کرده با باخان چاوشلو
 بیگلربیگی لرستان را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سمرن رامی ایصال و کلک لسته از
 دجله عبور و حله و نجف اشرف و کر بلائی معالی را بحیثه ضبط در آورده راه ذخیره را از نظر
 آب بر قلعه کیان بغداد مسدود ساخته منتظر ورود موکب و الا باشد چون اساس خصم فوج
 بر انداخته و ساحت ملک را از دشمن چیره دست پرداخته شدت بنسبیه تیمور پاشا که در میان
 رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود جازم و با فوجی از بهادران جریده و سبامی بجانب
 آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود در ایات جهانکتابیانه از سا و خبلانغ مگری خبر رسید که
 تیمور پاشا بمجرد وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیاله بوقوع پیوست تیریز را خالی کرد
 بدیار روان روان گشته لطفعلی بیگ نایب تیریز که در آن اوان در قلعه مرانعه توقف داشت
 وارد تیریز و قلعه را تصرف کرده چون اینجسورت تحقیق یافت عنان غریمت بجانب قراتیه که
 فرارگاه اردوی همایون بود العطف داده از راه لیلان وارد حرمات گشتند و در
 مکان خبر اقدار محمد خان بلوچ بتواتر معروض سده والا کردید مفصل این مجمل آنکه نجومی که
 سبق ذکر یافت بعد از آنکه محراز منزل جایدر بر گشته بغرم فساد رایت استبداد بر فراشت اول
 و بله انشامی خیر ارجیف کرده بقاسم بیگ که در قلعه ذرفول بود مقتضای سرشت رشت
 دروغهای مکر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه حال مکاتیب و خطوط او استنباط آثار لفا
 کرده از ذرفول عازم شوشتر گشت شوشتریان با شماره محمد اورانگمین بخردند قاسم بیگ فوج
 بهبهان گشته بعد از چند روز محمد برسد او زفته و او را با اتباع بدست آورده مجوس کرد و
 ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولدر قاسی را بحکومت شوشتر فرستاده ابا

آنجا مقدم اورا مغتنم شمرده حباب آسا کلاه نشاط برهوا انداختند غافل از اینکه آسمان عنبر
 این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بیادش این خیال خام آتش طوفان نخته در کاسه
 ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ جوینه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند
 و او جوینه را بسید عبدالرضای برادر سید علیخان و کوه کیلویه را بشیخ فارس آل کثیر لقب
 نموده آهنگ شیراز کرد و در یکفرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی و غیره که
 عددش بسه هزار نفر میرسید بمدافعه برآمده و مغلوب گشته بقلعہ تختن جست بعد از سیزده روز که
 در قلعہ فرور محصور بود بعد از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات گشت محمول
 کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعہ برآمده روز دیگر او را بار قفالتا راج و در بس
 پهلوشین قاسم بیک ساخت اهالی و اعراب بنادر نیز جمیعاً با او موافقت ورزیده و شیخ احمد
 و شیخ جبار که از رؤسای آنقوم بودند در یکفرسخی و وفاق او زدند رفته رفته رایت اقتدار
 ارتفاع یافته عدد لشکریانش بده هزار رسید بعد از وصول اخبار فرور چون محاصره قلعہ
 بغداد محتاج بجمعیت زیاد نبود آنگاه محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد را بسرداری خوزستان
 و تنبیه مفسدین اعراب و تمکین سید علیخان و الی جوینه مأمور و با قشون استرآباد و غیره از
 جستان و بادرائی روانه و اسمعیل خان خریمه حاکم قاین را بایالت کوه کیلویه سراسر
 و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از
 فیروزی اثر برافقت حکام فرور و روانه فارس ساختند و حکم و الا نافر شد که طهارت سید
 جلایر که صاحب ختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خریمه از جانب کوه کیلویه با
 حکام و جنود انجم هشام در دشتستان جمعیت و بیکدیگر ملحق شده بدفع فتنه پردازند و رایت
 جهان کشا از منزل خرما تو عازم سمن رانی گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شد
 و از آنجا عرضیه بابا خان بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله کشت در حجاب
 کهنه بغداد با نظار اینکه شاید سر عسکر و میه از قلعہ غرم مقابله نمایند مکت کرده چون قلعہ کبیر

از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکنه خرد پر و از خوف چنان هوش ربامی مانع
 شده بود که اگر عشر آن لشکر در سراج آن بوم و بر از باب کیسه جوئی حلقه برد میزدند نفس کشیدن
 جواب باز نمیدادند که گذار روز دیگر که ترک تنع بند صبح مرصع که حله زرنگار مهر انور در بر کرد با
 خان بجانب مقصد روان گشته اهل حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه انقیاد شدند
 و موکب جهانکش از شرمین رامی عازم بغداد و در ششم جمادی الاخری سنکر قدیم مقرر کوبه
 فیروز میسید گشته سردقات جلال پچاکبک دستی فرایشان موکب اقبال از شرمین سر شریا
 افروخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شاعر شد احمد پاشا
 بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتمدار بدر باز فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت و از
 دولت عثمانیه در باب استقرار حد و سنور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت و ابراز فرمان
 و کالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتس بزبان نیاز معروض خدمت خلیفه
 عاجز نواز میگردید مکارم خسروانه پذیرای این مسؤل و تمنای او در پیشگاه رامی انورترین
 قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح بخط شریف بقانون عثمانی پاشایان کجبه و شیرون ^{و نقل} ایروان
 در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود به سمرای حکما شتکان ایندولت روانه کرد اگر چه در باب
 برآمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق
 گذرانید و گرفتاران اینطرف را که در جنگ بمسدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در
 کنار شط بتصرف رومیته درآمده بود مصحوب عبداللہ افندی قاضی بعدا در روانه ساخته لوایم
 خدمت بتقدیم رسانید ازین طرف نیز متامی رؤسا و سرگردگان او جاق و طبقات رومیته
 که در محاربه عثمان پاشا و آق در بند گرفتار کنند دلیران ظفر پیونده شده بودند مخلع و فرح گشتند
 اگر چه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت بنحف اشرف و کر بلاهی
 معالی دریابند آن سعادت میسر نگشته بود درینوقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم زیارت
 کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله بادران طواف مشهدین شریفین عازم گشته عطف

فرمودند در بیان توجه موکب و الایجانب فارس بغرم دفع محمد
 بلوچ و شکست محمد و وقایع آن اوان ریات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین
 زمستان از ظاهری قلعه بغداد کوچیده توجان را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساختند
 چون ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر بخوکیه ایامی بان شد نیل روسیاهی بر حسین و خط اطلال
 بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرده مشایخ حویزه نیز با او هم دست
 و نفاق اندیش این استان گشتند و طایفه کعب و بنی تمیم هم حوالی دزفول را غارت و افسار
 کرده بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم نبود که بجای منجر شده کند از راه باغبانی لوای کتبی
 اهتر از یافته بعد از ورود قلعه بیات بنه و آغزوق را روانه دزفول و جمعی را بر شوشتر تعیین نمود
 خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشتند محمد
 حسین خان سردار که تا آنروز گوشه کلاه جلادت بر شکسته در میان قلعه بست با عراب مطیع ترکتاز
 میکرد به تنبیه فارس آل کشیر که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تکلن داشت مأمور ساخته و سه
 روز نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخت عطف عثمان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه
 خبر رسید که اهالی شوشتر از آوازه و وصول توجه موکب بهایون بشد رحیرت افتاده جز اطاعت
 چاره ندیده اند چند یوار حیند وارد قلعه سپهر پیوند گشته و روز دیگر که سلطان سیارگان
 در خلوت ساری اوق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گشته بر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان
 قهرمان قهر قتل ابو الفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن بد اختر حاجی
 از رؤسای خراسان بابلولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بخوکیه ایامی بان شد در کوهستان
 سر خود سری برداشته بودند با باخان بیکری فیلی را با حکام اردلان و بهمان گریان شتابان دست
 و چهار هزار نفر ملازم و ایلیجاری تنبیه الطایفه مأمور ساخته از راه ده دشت که دارالملک کوه
 کیلویه است متوجه شیراز گشتند و آغزوق را در راه فرنگ داشته مقرر داشتند که منزل بمتران متجان
 موکب منصور روانه شود در یک منزلی به بهمان خبر رسید که طماست لیخان از اصفهان و اسمعیل خان

خزیه بیگلربیگی کوه کیلویه از مقر حکومت حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد سردارزند محمد
 نیز با جمعیت خود از شیراز جدا فوج ایشان می آید که بعد از تعجیل از بهبهان گذشته وارد خیرآباد و
 والا با حضار خوانین مبرور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین نیز در محتل موسوم بدو کنندان
 بار دومی ظفر نشان پوستند و در آنجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف جمعی را
 مقدمه بجیش خویش ساخته پیش فرستاده قراولان اینطرف با ایشان دچار و بازبان نیندره و
 بهر عضو می از اعضای ایشان شرح در وجهی را تکرار کرده جمعی از فراریان نیز عنانی کرده خبر ورود
 جنود سعود را بدربند سامعه محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب افسس خبر داشت و سوی دلیران
 نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت آنفوج بلا را اطلیو سپاه سردار
 تصور کرده با استحکام در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت
 زیاده فرو گرفته راه عبور بر لشکر منصور بست آتش خدیو فیروز زند در نیم فرسخی در بند توقف و
 حسب حکایان بغرم دفع بلا اعلامی لوامی جهانکث کرده با خنجر گذاران مرتجع صولت و نیزه داران
 سطوت در محاذات در بند رایت سعادت افراختند و نخست جزایر چیان بهرام کین و تفنگچیان صلا
 قرین را از جانب شرقی و غربی کوه میورش مأمور ساختند فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف
 کوه نایره کین افروخته مانند شعله آتش که میل بر مرکز کند آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان
 از فرار کوه تراله آتشین از غمام تفنگ فروختند دلیل آن آنرا قطرات بهاری و رشحات سحاب
 کوهساری تصور کرده بتروستی قدم برتر گذاشتند و سپاهی استعلا بر آن قله بلند که سر بر سپهر
 دست استیلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین نوایر شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمد
 بغرم نظاره لشکر نصرت اثر بهالامی کوه برآمده همین که جیفه زهر دنگار همایون مشهود نظر فی
 خصال گشت دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که تونس بخش پی در حله
 عمرش طی شده این المفتر کویان شبیدیز گریز را بهمین ترانگیز داده دلاورانی که مانند دشتنه بخون
 تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه فهلیان و جمعی از راه تنک که را تبعاقبش پرداخته داده فرسخ شهب

دلاور پیر اعنان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن روسیاه دست از قبضه
 تیغ و سنان باز نکشیدند چون محمداز سیرا به بدر رفته بود هنگام شام صرف زمام بمقرر و مقام
 کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته در فراز کوه بکلم خطر از جنک گریز
 میکردند تمامی دستگیر دلاوران و از کربوه هستی بمطوره نیستی روان کشتند و جمیع اسباب
 و مایعرف آن فتنه جو و لشکریانش بمعرض کسب درآمد و از بهای مکان طما سب قلیخان سردار
 رابا فوجی تعاقب او مأمور ساختند اما او از راه حیل و سری با چند تن از اعوان خود را بکوه کشید
 شب همه جا بخلاف جاده از راه باشط ممسنی اسب تاز و وارد شیراز شده زنان خود را برداشته
 از راه جهرم عازم لارکشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقاً احوال و ائصال خود
 را با جباخانه و آذوقه و افراد قلع شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بحفاظت آنجا گذاشته بود
 مستحفظین از باب استیمنان درآمده قلع را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که بان امر نایب
 مقید داشتند مرخص ساخته بملازمت سلطان که بتند سردار یک روز بانظار جمعیت سپاه
 و باز تعاقب او بایکله ران کزین نوسن عزم رازین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بجوالی لار
 یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهلای آنجا فرستاده که تو اقلو یحیی را با رفقاء او گرفته محبوس
 محمد را به پیام شرو تفنگ از اعانت قلعو کیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کرسی شتاقه مقار
 آن سردار که تا خطه لار ضرب طمام ایلعار نکرده بود وارد شده گرفتاران را روانه دارالبوار
 ساخت و ریات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیت و ششم شعبان
 وارد شهر و اردوی همسایون نیز که از راه مهر فرجدا کشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا
 پیوسته خبر فرار محمد بسبت کرسی بعرض خدیو کردند و نسریر رسیده امر همایون بعرفنا و مقرون
 شد که طما سب خان سردار عی کر نصرت شعار را در فسا و جهرم گذاشته خود بجای پاری عازم
 درگاه جهان پناه شود سردار نیز در بیستم ماه وارد و با و امر علیّه و سفارشات بهیته ارشاد یافته
 مأمور شد که باستعداد کامل رفت از روی انتهای فرصت به نسبت محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باجی سر

اعراب کرمسیر و قلع و قمع ایشان پردازد و نیز در شیراز عرضۀ از جانب سردار حوزره رسید
مشعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالبان
و متعهد خدمت گشته اند مقرر شد که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه حرم آباد و
استراباد ساخته خود با عا کر منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود در آن اوان شاهر
رضا قلی میرزا که بروفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و بتقبیل بساط
کردون قنات اقدس سرافراز گشت در میان وقایع سال فرخنده فال
او در عیال ۱۲۴۶ در چهاردهم شوال در هنگامی که خطه دلکشای شیراز مقرر بود که ظفر
طراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر مینو چهر با یوان حمل خرامید و بر تخت جم سپهر بر آمد
کو کبه سلطان بهار بغرم جهانگیری بهضت نمود طفل غنچه از شیمه کلین قدم بعرضه ظهور گداشته
در مهدیستان ارستان دایه ابر بهاری شیر نو شین نوشید و برید صبا نرگس شهلا را این
مژده چشم روشنی گفت فساد پیشه کان دمی که زخه کربان بود ند بکرم قهرمان قضا از بند رستی قلع
گشتند و خاقان کبستیستان قوامی ربعی بغرم داغستان لاله و شقایق بکیران سبکچیر صبا و شما
را جولان داده و متلع شماخی قلل شامخ را که آرامگاه جنود قنات اول شباط بود بهجوم جنود خود
مستخر ساخت و لشکر بهمن از عرصه ملک چمن بر انداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از
سران سپاه و امیران لشکر بخدای زرتاری آراسته پیکر و از شعشع لباس و خندان باز رفتند
آفتاب بهدوش و هم شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعده دو ماه بر می آمد
و شیفه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب صریح نیامد و بوضوح پیوست
که اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار سنور بدفع
الوقت میگذرانند لهذا قبض و لبط مهمام خوزستان و بنادر فارس و کرمان بطما سبلی
خان سردار موکول و اتمام مهم محمد و شیخ احمد را با و محول و میرزا محمد تقی شیرازی را که آن زمان باستیفای
فارس سرافرازی داشت بنیابت النولایت سر بلند می داده و خاطر از انتظام امور آن سماعت

کرده در چهاردهم ذی قعدة بغرم استزاع مالکی که در تصرف رومیه و روسیه میبود و با
 نصرت طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان استزایافت و در منزل اسپاس من مجال از
 خواست چای از خراسان وارد و جز بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال
 شایخ میرزای خلف از محبت شانه براده رضا قلی میرزا را رسانید که یوم الاحد پانزدهم شوال مطابق
 ۱۲۳۰ بعد از انقضای سه ساعت و کسری از بطن مطهر مخذره سردق سلطنت فاطمه سلطان یکم
 بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرضه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بخت شمیم امیده
 روح پرور کلههای رنگارنگ نشاط و شکوفههای شگفتگی در حدایق دلها شکفته گشت و مویز
 این تاریخ در صین و صول این نوید دلپذیر در حضور اقدس مستقبل حال فرخنده مال آن غصن بر حسیله
 اقبال را بقرآن مجید تعال نموده این آیه آمد که وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
 وَلِنُعَلِّمَهُ مِمَّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 و حسب الامر بمایون بضبط آیه مبارکه مأمور شد و از منزل مزبور در محال بخت و سرور نهضت
 کرده در میت و پنجم ذی القعدة اصفهان را متفرک کوبه جهان کشا ساختند و اهل اصفهان
 بگرمی بسنگامه نشاط پر دختند میدان نقش جهان ورسته بازار آن خطه ارم نشان را از
 دروازه خواجهالی طوغچی بچراغان و آذین بندی بساط کلدوزی کشیدند و اهل نغمه و ارباب طب
 فوج فوج در هر جا مشغول را مشگوری و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند و در همان روز
 عبد الکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای عسکر دستگیر و نعش پاشا
 مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی بانامه اخلاص امیر برسم
 سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس
 یافته چون مضمون نامه وزیر مشعبرین بود که عبد اللہ پاشای کویراوغلی از دربار قیصری بسرا
 مأمور و بصلح و جنگ ما ذون و در دیار بکر توقف دارد معتمدی نیز از این طرف نزد پاشا
 مزبور رفته اموری را که مقرون بمصلحت دولتین باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیرد

لاج بود که غرض اولیای دولتی عثمانی تاخیر و دفع الوقت است که شاید برای جهانگشای این
 قصد منحرف ساخته بهرانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نمایند اما چون آنجناب
 میخواست که ابواب این مطلب بفتح کار سازی مفتوح شده بدون تضییع نفوس و سفک
 دماء مدعا بحصول پیوند برای تمام حجت احمدی را با اتفاق افندی از راه بغداد نزد عبداللہ پاشا
 روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات آنطرف ارسال است اگر تصرف دادند فبها و الا مهتبا
 و مهمان پذیر باشند که ما خود انشاء اللہ تم بملاقات ایشان رسیده بنامی کار را میگذریم و چون
 قبل ازین که اعیان دولت روسیه کیلانات را بموجب اشاره از طرف خالی کرد و سپرده
 در باب تحلیله باد کوبه و در بند ما استرداد قلعه ایروان استمهال کرده بودند در اصفهان کناس
 معتبری از جانب پادشاه و الا جاه روس سفارت مأمور و وارد بار معالی و مقرر شد که
 همه جا در موکب همایون باشد در میان حرکت موکب همایون از اصفهان
 بجانب شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و
 وقایع عرض راه بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم محرم ۱۲۴۶ لوامی عزیمت
 از راه همدان بجانب مقصد فرشته در عرض راه خبر رسید که طهاسب قلخان سردار بعد از خست
 از درگاه جهان پناه به تنخیر قلعہ خج و قلعه عوض که ساکن اعراب بندر بود پرداخته بعد از انجام
 کار ایشان بمحاصره قلعه بانغ مشغول شده چون قلعہ کشک متعلق بشیخ احمد مدنی و مومی لیه
 رأس الرئیس مخالفان دنی بود جمعیت کامل از اعراب میعانی و افغان و درگزینی داشت محمد بلوچ
 که دران او ان در قلعه دشمنی میبود از و سردار آگاه گشته بغرم ستعانت از شیخ احمد عام
 کشک شده در یکفرسخی آن با جمعیت خود که عدتشن سپانصد میرسید رایت قرار فراخت سردار
 از نیمغنی خبردار گشته جمعیت را بمحاصره قلعه بانغ و گوشمال انطایفه یاغی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد
 ایلغار و جمعیت از اعوان او رفتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سوحسل فرار کرد و
 چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه نشاء خستلال امور سوحسل و بنادر و مفاسد کلیه از و صدادر

سردار بتسخر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سید بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمام قلعه
 کیان دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آنجا عت که در بناد می بود بتصرف جنود مسعود در آمده
 سردار بفرمان و الا فتلعجانی که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه
 کرمان روانه خراسان و احمد فرزور را با چند نفر از رؤسای شرار بدر بار سپهر اقتدار فرستاد
 که در روز و روز دیگر دوی مسعود لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان نیستی کشیدند اما محمد
 بعد از فرار از حوالی قلعه کمشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سو حاصل شتافته و در آنجا
 بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاق ولد را شد هوله که کوچ او
 در بندر مخیدان گرفتار غازیان شده بود محمد را بار قفای او سپردند تقدیر و دست آور بخت
 گرفتاران خود ساخته در از امی انجمنت بنوارش و احسان حصول مطلب بهره مند گشت و
 محمد را بروفق فرمان مقید و روانه اصفهان ساختند چون مگر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او
 اغماض عین فرمودند و منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول
 که غرمت بغداد و او را بنیابت کوه کیلویه تعیین کرده روانه می ساختند در الا فاپو کسناهان
 او را یکیک شمرده فرمودند که اگر این دفعه مصدر خیانت و شور بختی شوی چشمهای تو نمک سیر
 این او جاق خواهد شد او نیز انکشت قبول بر دیده نهاده مرخص شد و درین وقت که این فساد
 فاحش از و بطهور پیوست بعد از ورود او با اصفهان با شاره همایون در همانجا که این وعده
 و وعید بعمل آمده بود چشمهای او را عیبه **لِللَّانَا ظَرِینَ** از حدقه بر آورده چون از حق جان
 مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل را چشم خود معاینه دید و بفاصله دو سه روز
 بکوری قدم براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موبک همایون از همدان حرکت و چون
 مقرر شده بود که عاشور خان پایالو که در آن اوان حاکم ارومی بود سته هزار خانوار فاش را
 را کوچانیده در صایر قلعه که محل عبور موبک منصورت حاضر نماید مشا را لیه بروفق فرمان
 عمل کرده رایات جهانکث از راه سنندج وارد آن مکان و خانوار بیهامی ندگور را تدارک دیده

روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مرغه و مغان گشته چون معتمدان احمد پاشای و
 بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بودند پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جزا
 داده در تبریز معطل ساخته بودند در ورمو کب و الایمرغه خوی افشان بحالت سعادت تقی پیل
 عقبه خواقین مطاف و رخصت انصاف یافتند و بیکما شخان قرقلو سردار المزر را با جمعی از
 خوانین و حکام نامور به تبریز و حکام فشار و مقدم و مکرر این نامور بددم ساختند که هر یک با
 جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مقرر صد و رانر مجتهد
 باشند و چون جمعی از طوالتش که در حدود استار در جاهای سخت و میشه های پردخت مسکن
 داشتند از راه زبونی نجت در او امر خاقان فیروزه تخت کوه مخالفت بطور میرسانیدند لهذا
 حکام استارا و اردبیل و کیدانات با جمعیت آن نواحی از جزایر چیان جلوی ظفر مشر و تبه بیه
 ایشان معین گشته آنکروه را که در بیغولهای خجل و کرویوهای کوه تختن و احتفا اختیار کرده بود
 بروجه بلین کوشمال دادند و در نوزدهم ربیع الاول خطه اردبیل مقرر کوبه جلیل گردیدند در
 بیان کیفیت تسخیر شیروان و غارت متوق و نسبیله لخریه و اغستان
 و فرار سرخامی بعد از ورود موکب جهانک شاردبیل تا مار و چایار از جانب الله
 پاشای سرعکر وارد و عرضیه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته
 بعد از دو سال ایچی معتبری بدر بار عثمانی فرستاده ولایات را طلب نمایند تا اولیک
 اندولت در برابر قرال فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات را بپارند و از
 خارج بوضوح پیوست که فرستاده انیطرف را تا رسیدن جواب حد نظر کرده و سایر پاشایان
 بهم بنویسند سبق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبالی کرده فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو
 دادند و بدستاری چابک دستان سعی کند پر خم این گفتگوها در کنگره دماغ بلند سرعکر و
 پاشایان دیگر جایی گیر نیست و تسلع سخت بنیان قلوب ایشان هجوم جنود نصایح رخنه پذیر
 در حین تسخیر چون از جمله پاشایان مزلور که فرمان معنون بخط شریف با اسم ایشان موافق قانون

دولت عثمانی اصداریافته بود سرخای خان لکری بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت
 و داغستان را در حوزه اقتدار داشت موسی خان حاکم استارامبوج حکم بمایون آنفرمان را
 مصحوب آدم خود برای سرخای فرستاد و سرخای حامل فرمان اگشته جواب لاطایل که برد
 حوصله اش افزون بود بموسی خان نوشته در آنجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بنصب
 شمشیر شیران لکریه تسخیر کرده ایم احمد بغدادی و غنیمت را و آنچه خداست که ازین مقوله امور مردم
 در وادی اظهار نمیطلب قدم زنند که نماند سخت کوشمال آن زیاده سر مغرور را پیشها و ضمیر
 و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته در بیت و پنجم ربع الاولی ورود موکب بمایون
 بخنار رود که واقع گشته سرخای از آوازه توجه اندر یامی خوشخوار و لطافت جهان آشوب آن بحر
 ذخار که رو بدیار شیروان کرده بود درخت بقلل جبال و اغتنامات کشیده و در بیت پنجم
 فرور ما بچه لوامی جبهاتکشا پر تو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلینخان سعد لو حاکم
 ارویل بایالت آن مملکت سر بلند می یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکریه و اشترار در
 محل موسوم بیلغی که در رسته منزلی شماخی واقع و اصعب معاضع است سلسله جمعیت را انقضای
 داده در کین فسادند فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد سوار
 و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمدنیا عفو خطا پوش شصتباری با بلاق اسیران فرمان داد
 بکلر بکلی شیروان آنها را بدستوری خدیو فلک سیر لبصاحبان و اصل ساخت و چون بعد
 از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکد صادر شده بود که طهاسب قلینخان سردار
 فارس با بعضی از خوانین بچاپاری وارد دربار سپهر اقتدار کرد و مشارالیه هم در شماخی شرف
 آستان بوسی اندوختند و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی کثیر از لکریه در
 قبله جمعیت کرده لوامی فساد اعتداد داده پس شهریار کشور کیرنه و آغرو و قاشان برده مرصنیلی
 میزاد قلعه شماخی گذاشته چون قنوق که در پانزده منزلی شماخی واقع و منتهای دغستان
 در آن اوان سکن و مقام سرخای و کزیزگاه آن مغرور خود را می بود بنا برای اینکه او را بجا
 چو

اضطراب اندازند تسخیر و تدبیر آن مکان را و جهت همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با
 توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بجاوران رزم آزا مجریده و سبای آهنگ قنوق کرده و تمام
 قلیخان مأمور گشت که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز باد دوازده هزار نفر از لشکر نصرت
 اثر بغرم نسبه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بعاودت موکب والا و اذن مجدد
 گشته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهبد
 آن ناحیه را مخصوص خویش داند در بختی قیرک من اعمال و غستان خبر رسید که سرخای در یوه
 دیوه باشد که مابین قلع و شماخی واقعست با سردار جنک کرده شکست فاحش یافته روانه
 قنوق است تفصیل این احوال آنکه سرخای بعد از واقعه شماخی جمعیت خود را از لکریه و غیره
 منعقد ساخته وارد قبله و در آنجا نیز لکریه جار و مله را جمع و از علی پاشا و الی کجبه و اسحق پاشا
 و الی تغلیس استمداد نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت و الی زادهای کرختان از اعانت پهلوی
 کرده اما علی پاشا و ولد خود را با مصطفی پاشا و توز پاشا و فتحعلی سلطان تاتار و شاهر از نفر از
 رومیه و تاتار بعاودت سرخای ارسال داشته همه جهت همت هزار کس در معکر سرخای فراهم
 آمده سردار تیر بروق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت
 جمعی از تفنگچیان خود را در مکان موسوم بدیوه باتن که از حکمت بکوه و از یک سمت به پیشه اتصال
 دارد بسراجه جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر تنظیم کرده از
 این طرف پشت از آن سپاه سردار جمعیت اول ایشان برخوردارده چون میان جنگ بود از آن سوی
 خصم خبر داشتند بتصور اینکه قرات غلام سرخای است که بمقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان ستیز
 و او نیز پرداخته ایشان را مغلوب و منتهزم بفرجی که در پشت انگلیوه لوامی قرار فرخسته بودند
 در آن وقت لکریه را منظون آنکه حضرت ظل الهی است که ماس جرات بسر وقت ایشان رسیده
 عنان شکیبائی از دست داده روی بر یافتند و از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای و پاشایان
 بهم برآمده سلک قرارشان از هم گسخت و جمعی کثیر از ایشان عرضیه تیغ بیدر نع گشته رومیه نسبت

آنچه و سرخای با معدودی بجانب غازی متوق کرخت و تمامی اردو و اسباب ایشان اتخا
 و کسب دلیران ظفر نصیب گشت و از آنجا غازیان قلعو خاچمرز که احدائی سرخای و مکان
 بس معمور بود نهب و غارت کرده و آتش زده تووه خاکستر ساختند خدیو مهران بر لوصول
 اینخبر جمعی را بسرا راه فراریان فرستاده سرخای چون از غرمت موکب همایون بسمت قموق
 مطلع بوده بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نگرفته مرکب کریر را نیز تک ساخته و همان شب
 از راه میان کوه گذشته بود که دلیران سنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکزیه و تانازی
 که از راه وحشت طریق فرار را کم کرده بسمت قموق افتاده از شیب و فراز آنراه دور و دراز به
 نا توانی قدم فرسای حیرانی بودند و چار شکر منصور گشته کردن سید تن بزیر خم شمشیر و حلقه کمند
 خصم افکن در آمد سنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خنک سپهر آهنگ نزول کرد موکب و الا
 وارد آن مکان گشته بعد از لطفه درنگ با فوجی از بهادران نیزه گذار و خراب چیان خونخوار بتعب
 سرخای کمند کوه پیکر دریا نورد را نیز رفتار و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که افتاد
 و خیزان طی مسافت میگردند قرین هلاک و اسار ساختند و تمامی المخی و اغنامی که در کوهستان
 سر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصد در عرض ده روز پانزده منزل صعوب المسالك و کوهستان
 سخت را با تو بخانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عراده بدوش سیادگان از قلل جبال
 ثقیل نقل و تحویل میشد و برین نهج وارد قریه خسک یکمتری قموق گشته روز دیگر جو اباد رفت
 ازین ستام بجانب قموق آغاز حرام کرده در عرض راه عرفیه سرخای شعر بر استعدای
 تقصیر و صدور منشوران و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید چون در دار الضرب طبع همایون
 تقدرومی اندو در حرف او قابل سکه قبول نبود حکم و الا صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش
 خواهی بود که جمعی سامی پیشگاه حضور شومی و الا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس نیکونه جیل توان
 بست و با فسون و افسانه از دم این فوج از در مهابت انعی سنان نتوان رست اما سرخای با
 تمامی لکزیه و غستان تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه کبفر سخی قموق سینه بسته و پل را که منجبر

در آن بود شکسته مهیامی دفاع و جدال شد آن رودخانه است از میان دره بس عمیق جاری
 که آئینه موج روی آبش چهره نمایی پشت ماهی است و از تعمق قعرش کارخواص اندیشه در تباری
 بعد از زمانی که شعله او از شلیک زنبورک و تفنگ از طرفین سسکامه جنگ را گرم کرد غنی خان
 حاکم ابدالی با طایفه موبو عبور گشتند و بسعی بسیار راهی باریکتر از قرکان دیده مور پیدا کرده چون
 نور بصیر طرقت العیننی از دوودخانه گذشتند سرخامی و لکزیه را از ملاحظه انجبال زمام قرار گرفت
 رفته روی بر تافتند و گوکبه ظفر قرین متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن لشکر
 گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان خانه زمین را خالی کرده رخت بدیا
 عدم کشیدند لیکن سرخامی که فرشته بود با معدودی کوح و کلفت خود را سبامی و جریده از قنوق برداشته
 بیدار او را و چرخس آواره شد پس اندر یامی لشکر پر شور و شتر در خانه و سر او مساحت و فضامی
 موج زن و مقصور و بیوت عالی را اساس افکن گشته کج کادوی خنجر سعی دلبران زمین انواد
 هر از نهفته و ستر سر بسته که در درون پنهان داشت اشکار کرد و خرینه و دفسینه و کجینه
 سرخامی و ابالی انجار آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاضع
 خان ولد عادل کرامی خان شمشال که بزرگ داعستان بود در آنسر زمین شرف اند و تقبیل
 عقبه سعادت قرین گشته منصب عال شمشال و خسلع فاخره سر بلند می یافت و متعهد
 و مستدعی عفو تقصیر ابالی آنسر زمین گردید چون جنود بهمن و دی پاب رکاب و وصول و در تنگنا
 جبال و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخامی نیز قابل آن نبود که خود را معطل او سازند
 بعد از یک هفته که مال انوادی اندوخته و بنیاد اعدای بر انداخته شد جمعی از لکزیه را که در
 اسار گرفتار بودند کورا و انا تا شمشال بخشیده و رقم عفو بر جبریده آتام اهل قنوق کشیده
 صرف زمام کردند و بعد از ورود بمنزل آختی پاره و داعستان معلوم شد که لکزیه انجاسه طغان
 پیش آورده پل رودخانه سمور را که معبر گوکبه منصور است شکسته قله کوه را استقیاق کرده
 مویکب و الا آنر و در آن سمت رود فرود آمده جمع کردن چوب و سباب پل فرمان داده تا و

غروب پیل در کمال استواری بران بسته افواج منصوره را فوج فوج مأمور عبور ساختند هنگامیکه
 مهر زرین لوار و ذیل فلک گذشت ریات جهانکث اینز با سپاه انجم کوه کوه عبور و در دامنه کوه
 نزول نموده روز دیگر به هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تشریح
 ستغناق آنکروه و صعود درجات آنکوه فلک شکوه بر فراز کوهه زرین قرار گرفت جمعی را هم از دامنه
 کوه بموضع که زنان و نسوان آنطایفه تحسن داشتند روانه ساختند آن جماعت را پامی تحمل
 از جا بدر رفته آغاز کرین کردند آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته و آنروز
 از بام تا شام طی پست و بلند آنوادی پهولناک کرده بسیاری از آنطایفه را از شعاب جبال
 بمغاک هلاک افکنده جمعی کثیر اسیر کردند تمه لکنزه اطفال شیر خواره و پنج شش ساله را از فرط هوش
 در میان درها و آبها انداخته نیم جانی برای خود مغتشم شمرده خویش را بقله قاف نجات کشیدند
 زمانی که خسرو شیر سوار خورشید ازین قلعه بلند رخت بسمر منزل غرب کشیدند یو کشور کیر غم
 آسایش از باره کوه سپر بر آمده منزل گزید و چون بسبب کورسات آمدن اردوی جانون از
 آن راه تغذ داشت امر و الا بصدور پیوست که بنه و آغروق از راه مشکینه و شاه داعی البرز
 روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه چاخم متوجه قبله گشتند و انرا همی بود غیر مسلوک که سرخا
 در بعضی مواضع کوه را از سنگ و خشت و صا روج بر آورده احداث راهی کرده که پیاده یکیک
 در کمال دیرت و خطر از آن میکند و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آنراه است آنحضرت
 با ملترمان رکاب تمام آنکوه را پیاده طی کرده بهسم دستی ناخن همت کرده از رشته سرد در کم آنراه
 پر پیچ خم کشوده در شانزدهم جمادی الاول محل موسم بقون تقاشین من اعمال قبله را بمحاربت
 قدم قبله گاه امم ساختند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاه داعی می آمد بار دومی بزرگ
 بنه و آغروق که در سماخی میبود ملحق و بروفق فرمان بموکب فیروزی نشان پیوستند و چون
 طلماسب قلنجان که بسرداری قند بار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بنحو مقرر از شیخ
 عازم بهرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در

بطهاسقلی خان ملحق شود و در منزل مزبور عنرضه از همورث میرزای ولد نظر علی خان والی سابق
 و علی میرزای برادرزاده او بقوام سپر کرد و نرسید شعبر اینکه در حسنی که سپر خای بسبب
 جنگ قبله از پاشایان کجبه و نقلیس استعانت کرده بود اسحق پاشای والی نقلیس با جمعی از
 عسکر عثمانی حرکت کرده با مداد سرخای می آمده والی زادهای مزبور با فوجی از کرجه جمعیت و
 عرض راه کاخت بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتل و اسیر و سلک جمعیت آنجا
 تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافته قلعوه نقلیس فرار می نماید والی زادگان در آنجا
 ایستادند بجلاعه مهر شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره مندی یافتند بعد از هفت روز از
 قبله بغرم تسخیر کجبه لوامی عزیمت فرختند در بیان حرکت موکب و الا انشیر و
 بصوب قلعوه کجبه چون از امظام امور شیروان و تنبیه لکنیه و غستان فراغ حاصل
 شد در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعوه کجبه بر جم کوشاکانی کشود با
 والاد در محاذات ارس جسر متین ترتیب یافته کوبه غر و تمکین با فوج ظفر قرین عبور و رو چها
 شبانه ششم جمادی احری از سمت کلیسا کنده کجبه قباب بارگاه غر و جاه بذروه مهر و ماه افزای
 شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت کجبه منصوب و با فتحکرامی سلطان تان
 و جمعی از رومیه و تاناریه بمحافظت قلعوه مأمور بود شهر را خالی نموده بنار ابرختن و قلعوه
 گذاشت خدیو سکندر مقام کمیت پسر توان مجرّه لکام را بجانب قلعوه سبک خرام ساخته کجا
 سیه و اطراف قلعوه را دیده دیدیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا
 حصار تخمیناً صد و بیست کرفاصله بود طرح سیه بندی ریخته جزایر چیان خون آشام را دسته
 بسته بر سر سیه تعیین و از طرف دیگر مورچلهها معین و مقرر گشته هر فوج بستنی و هر سر گروه بمکان
 اختصاص یافت و جمعی از جزایر چیان قادر اند از منارهای مسجد خارج قلعوه را که مشرف قلعوه و
 تیررس آن حصن متین واقع بود حواله گاه ساخته در سر منارها آغاز کمانداری نموده نخت
 توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف کلکوله آتشبار و آتش دستی مهارت در عرض سه روز

با سطح زمین همسوار کردند پس توپچیان از نظیر منارهای میان قلعه را که رومیه سرکوب سینه ^{دان}
 ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگون ساخته
 برات حیات بالا نشینان آن بزم خاری را حواله قابض ارواح کردند و آن فوارهای کشتین را
 که در جو بسیار خوشخواری سر بر فلک کشیده بود از جوش صاعقه بار می تسکین دادند بعد از آن
 حوایلهای بلند سپهر سووند که نازل متره نوازل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی مرتب
 داده شبها پامی تسلعه کشیده سرکوب قلعه کیان میساختند اما همینکه آن قلعه های چوبین فامستعلک
 علم کردند از بروج قلعه اساس بلند می آنها را بصدقه توپ کران سنگ از پامی در آورده چنان سها
 عظیم را نمونه عظیم میسازیدند پس منجیقهای کردون توان مرتب گشته از دهان منجیق و خمیازه
 آیات و امطرنا علیهم حجاره بر قلعه کیان فرات میشد و فرمان پذیران کوبکن میشیه سردن
 و سیه کوشیده از طرفین بکندن نقب داد و فرهاد دستی میدادند و سه دفعه از جانب سیه داران
 نقب بیامی حصار رسیده آتش زدند و خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد وفارفت و
 یک دفعه بفت نقب بنقبهای مختلف بنا گذاشته نقابان رومیه بنها نخانه یکی پی برده باطل نمودند
 اما از شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من بار و دیگر رفتند بود عاقل شدند حوالی فجر که مستحفظان
 ثوابت و سیار بر فراز این قلعه بلند با فروختن مشعل نور ضیاء صبح کرم کار بودند اولاً بحکم و الا
 یک نقب را آتش داده از اطراف قلعه ولوله و یورش و بر کاخ فیروز کون فلک زلزله و شورش در آن
 قلعه کیان را تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره شتر ارتش تسکین پذیرفت از خوف یورش سر
 و حصار از دو حام و هجوم عام کرده همینکه فراز آن تسلعه استوار مقام استقرار مردان کاگردید شراره
 از آن آتش جانسوز بنقبهای دیگر در گرفته از انجاد و در نهاد قلعه افتاده احترا حیات بقصد تن از
 حارسان بروج با کوب عمر ولد علی پاشای والی کنجه احتراق یافت از آن طرف نیز رومیه دو دفعه
 نقب بیامی سیه آورده یکی را سیه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل را شکاف
 از آتش درون خانمان سورهستی سی چهل تن از جزایر چیان سیه دار گردید و چند دفعه نقبهای ^{طرفین}

همه یکدیگر

بیکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب با کار و خنجر و طپانچه دست بگریبان شدند و یکدفعه نیز کما
 عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سینه مشغول حراست بودند رویتیه با خمپاره های دستی بیعتیه
 آخته غفله از قلعه بیرون دویده و خمپاره ها را آتش داده بجانب سینه داران انداخته با تیر و
 سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آورنده اهل سینه را تا منتهای میدان دو اندیدند از نیتف سیر داران
 اگر داد و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده برومیه در آونخته جمعی در خاک و خون کشیده
 تتمه را از سر سینه دور کردند چون شهریار باج بخش کشور گیر هر روز بر سر سینه پای توجه رنج کرده
 بکار هر یک از کارکنان فرماندهان پیرایه خستند اهل قلعه اینمغی ایاقبه در آنوقت بحدی نایره توب و تفنگ
 مشعل پساختند که اگر خرم خدیو او لوالعزم دستی از دور بر شعله آن اخگر پر شور و شرمیداشت
 خرمین عمر بسیاری از راهروان طریق جان سپاری بان آتش جانسوز در میگرفت و دو دفعه جان افتاد
 افتاده که در وقتی که سرور کردون منساز به پشت سینه رومی توجه آورده بهمدستی اقبال پادشاه
 بدست کار بینان هوشیار میدادند کلوله توب سر شخی اپرانیده مغر و خون آتشخص بر سر و صورت
 و لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعوه که آنحضرت از سینه
 بروز با انجامی آمده آسایش میکردند کلوله خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاده یک نفر از غلامان را
 از پای در آورد و بهمین نهج مدتی نیز آن جنک التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خود
 نمیشد و اکثری از رویتیه و اهل قلعه را بکلوله توب و تفنگ و خمپاره اسائنستی فرو ریخت از آن
 جمله قوجعلی پاشا حاکم بر کاشا بود که در سحر صا بر ضرب کلوله توب از پای درآمد دیگر ولد علی پاشا
 بود که با آتش نقب سوخته پدر را کباب کرد و از اینطرف نیز علیجان بیگ کوچی باشی که در سینه سینه بود
 بکلوله خمپاره قلعوه کیسان راه فنامیش گرفت و تاغره رمضان اوقات شبانه روزی صرف بیرون
 سینه گشته خندق قلعوه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سینه را از خندق گذرانیده بیاسی
 حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و باران توبرهای سینه متلاشی شده توده خاک شد
 دست از بیرون سینه باز داشته رنگ تدبیر دیگر بر آب بچختند برین نهج که سمت باین مشرق و جنوب سینه با

که آب میگرفت سد سیدی مرتب داده آب بستند و دیوار شیرجاهی با حصار و بروج آن سمت
 ایندهام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و اینیه و عمارات در روی آب نمونه خانه جناب شد اما
 محصورین با ستظهار امداد عبد الله پاشا کوپراوغلی که در آن او ان بسیر عسکری منصوب آوازه
 آمدنش روز بروز می آمدت بدیوار امید واری داده دست از دامن قلعه داری بر نمیداشتند
 و درین چند ماه آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید کیش
 امور در دست کار فرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر اینز و بهیمت است تسخیر
 صورت تیسیر نیافت چون یورش بیچگاه راه و رسم خدیو کشورکشا بنوده فوجی از دلیران خون آشام
 و عساکر بهرام انتقام را بسر کرد کی چند نفر از جوانین کرام و رؤسای انجم هشتم با طرف قلعه با
 و انحصار استوار در حال شدت محصور ساخته جمعی از اینز بسرداری صفی خان بغایری روان
 تقلیس نمودند که با اتفاق تا وادان و انا ووران کرچیه مشغول محاصره قلعه تقلیس باشند چون تسخیر قلعه
 فر بوره بزور سر نخه اقبال بیروال خسرو داد کرد در سال بعد میسر میگردد و مجاری حالات امدت
 انشا الله العزیز در ضمن وقایع آن سال نکاشته قلم صدق تعال خواهد شد **سَأْتِلُوا عَلَيْكُمْ مِّنْهُ**
ذِكْرًا و از تسایج قوت اقبال اینکه در ایام محاصره کبجه چون اردوی بهایون در تیررس توب
 واقع شده بود سد سیدی در برابر خیمه خسروانی کشیدند که تیر مراد توپچیان بسنگ می آمده باشد
 از اتفاقات در خیمه حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند غم دیوان سزای بهایون کرد
 باینکه از جابر خواسته راهی شدند بدستوریکه در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور قلعه
 توبی انداختند که کلوله در پهلوی سند مبارک بر زمین آمد و چنان آفتی بنکبانی حفظ الهی از دست
 بهمال گذشت **در میان تنبیه سرکشان لکزیه جار و مله و باقی صادرات**
امور ایام توقف کبجه در حین که رایات جاه و جلال در خارج کبجه توقف داشت
 جمعی از رؤسای لکزیه جار و مله وارد دربار شوکت مدارگشته بیت روز تعهد کردند که جمعی
 برسم لسیاق در رکاب خورشید شراق حاضر سازند چون در آن موعدا شری از وعده بظهور رسید

جمعی از خوانین و حکام سپاه نصرت پناه را که در حدود آغداش مستعد و منتظر فرمان بودند بمسیر
 انطايقه تعین کرده فوجی از معسکر فیروزیه اثر بیجاونت ایشان نامزد و جمعی از کرجیه کاخ تیرسیر
 کردکی علی میرزا ولد امام قلیخان از آن سمت رودخانه کرباین امر مأمور گشتند و مأمورین بعد
 از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آنجا حاکم کشته انطايقه نیز از قلاع و مساکن خود رخت تحصیل نموده
 که همین فرزند البرز بلکه البرز پرورده دامان رفعتش بود کشیده مانند کوه کمر بغرم جنگ بسته دست
 بخیره سری کشوند و علی الغفله با سواره و پیاده خود بمسکر لشکر فریب و پراثر هجوم آورنده اردو
 انجم حشم را آماج گاه کلوله تفنگ ساختند اما خود در ان شان تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان
 بمعرض تلف درآمده رومی بر تافتند و بتفناق خود شتافتند پس سرگردگان یکصد و پنجاه
 تن از انطايقه که در دست داشتند از پامی در آورده بکند و کوب و برفت و روب آن ناحیه
 پرداختند و تمامی قری و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضیه
 و خسار و ذکور و اناث انطايقه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند چون
 موسم زمستان رسیده و خیل سرباز کرده زهریرا کمر میسر شده به سبیلان امکان رخت نزول کشید
 راه آن نیز منحصر بیک ممر بود که آنرا لکریه بد رختماهی عظیم و چوبهای قوی سد و د نموده آب بسته
 هر چند که از پنج بند آینه صیقلی کشته بود اما یورش صورت امکان نمی نمود لهذا حکم و الاغاز
 بر کشته جمعی هم از رؤسای آن گروه که در اردوی نصرت پرورده بودند بسلسله حبس و قید گرفتار
 آمده انجام کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوائف بختیاری
 که مأمور بخراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و تمکین کرده
 از موقف اعلی باباخان چاوشلو بیکری می فیلی تیرسیر انطايقه خیره سر مأمور گشته در محل موسم
 نرود در فله کوهی که متفناق آنجا حاکم بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کشتن و کوش
 بسیار انطايقه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غریق و برخی هم بیار و شمشر
 صاعقه بار دلیبان حریق گشتند و تتمه با عیال و اطفال دستگیر شده با شماره والا و اتمام

سرگردگان بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام پهلوشین ایلیت رقتا
 گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی تبه نسبت به بلوچ دیزک نامور ساخته بودند بانها
 عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که بسای مردمی بخت چیره دست قالی سرکشان آن ناحیه را
 قرین خدلان و مهوان و جمعی ابله ای تنبع کج براه راست عدم روان ساختند و قلعه دیزک را
 مستخر نمودند در بیان وقایع توشقان مثل مطابق ۱۱۴۷ هجری و انعقاد مصالحه
 بارو سیه و استرداد قلعه بادکوبه و در بند تبا شد خداوند همیشه و مانند
 چون وقت آن شد که دارالمزبساتین و قلعه های شکوفه و ریاضین که در تصرف لشکر سیکانه
 بود بهجوم سپاه ابرآذاری و قلعه کشانی نسیم بهاری کشته شده از دریا با رقه نامیه آب فته
 بجویبار عروق اشجار آید و بنی الاصفهین که غارتگر کلها می ایض و احمر کلشن است راه دیار ناکا
 پیامید سلطان سیارگان روز سه شنبه میت و پنجم شوال ۱۱۴۷ هجری علم افراز خطه حمل کشته باب الالبوا
 لاله و کل را که کشایشش در بند نقل و تحویل او بود با بهتر از جیوش ریح بر سعی بر روی باغ و سبزه
 کشا و طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروز می مژده بخت و عالم افروزی بدور و پیروز
 در داد و مجلس خسروانی که کلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن کلشن رنگین و باغ ارم الکتاب
 تربت از آن حدیقه خلد این می کرده و داغستان لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل خست
 و سرخامی کل سرخ از جلت صفای آن قفا بناخن خار میخارید و نبشته از غیرت کبود کشته در
 بونه حسرت میگذشت مشحون بانواع خواسته و برودش رؤسا و سران سپاه از اثواب کلکان
 و خدای زرماری کونا کون آراسته کشته بهارستانی دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروز
 نوبت آرایش کلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن روز فیروز خست استفتاح فلجم
 گیری با استرداد ولایت در بند و بادکوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کتا
 ایلچی که از جانب پادشاه روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا شد و از
 ملتزمان رکاب همایون میسبود چون بعد از تسخیر قلعه سماخی خیال انتزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف

روسیه بود از ضمیر نور میگذشت ایلمچی فرور از غنمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن
 امر سه ماهه استمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد و پادشاه خورشید کلاه نیز چون
 دانست که استمهال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تحلیله ولایات نشان
 فرستاده کناس را بدادن ولایات مذکور ساخت لهذا در آن روز سمیت اندوز عقد مصالحه فیما بین
 دولتین بوقوع پیوست ازین طرف قرین الشرف حکام ولایات در بند و باد کوبه و سالیان تعیین و
 روانه و مقرر کردند که اسرانی که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات را ناقصه سولا
 که رأس الحدممالک جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدون فراغت روانه روس
 نمایند و مأمورین بنجو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بجزه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله این مدعا
 چون اصل بنامی شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط لشکر بیکانه کوب
 حصار آن نمیتوانست شد همت و الا به تغییر آن مکان تعلق یافته بوقوف و بلدی دیده و ران تصاب
 نظر در چهار فرسخی محل موسوم به آق سو که مابین رود کور و شهر تدم واقع و بحسب مکان اهمیت آن
 معین و مقرر گشته بدستور و الابنایان مہارت پیشه و مہندسان درست اندیشه با تمام آن بنا
 خیر فرجام دست استمام پازیده در اندک روزی کنکره آن حصن مستین را بحدوش قلعه ذات البروج
 چرخ برین ساختند و سکنه و اهلای قدیم را کوچانیده در آن مکان تربت نشان مسکن و آقلعه را دار الملک
 حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بخت پرور اینکه ایلبارس و الی خوارزم حسین و کیلی موت را
 بانه هزار نفر از تبرکان بناخت حد و خراسان فرستاده و آنجماعت دو فرقه گشته که وهنی بجو لگا
 بانه و فوجی بسبت الاداغ و سملقان که مسکن اگراد و جشکراست رفته در حسنی که انطایفه مشغول کوتا
 و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان رسیده جمعی کثیر را غرضه
 شمشیر ساخته در ازای این خدمت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند در بیان حرکت
 موکب و الایجانب قارص بغرم محاربه عبداللہ پاشای سرعسکر و قتل رسیدن
 سرعسکر در خارج قلعه ایروان چون مدتی بود که عبداللہ پاشای سرعسکر روم با افواج

قضا بجوم آن مرز و بوم از وان قارص آمده هر چند آوازه آمد آمدش بسیل کوه ساری مساعرت
 میداد اما کوه پابر جامی از نهضت موکبش کرا نچانی بعبارت میگرد بعد از نور و ز سلطان که
 ایام محاصره کنجه امتداد یافت و سر عکس از گریبان خمبول بر نیار ورده فوجی را اولاباخت نو
 قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سر عکس گشته از قارص متوجه کنجه شود
 عسکر تجاہل پرداخته از معارضه اعراض کرد پس غنیمت توجیه با نسیمت در خاطر والا تقصیر یافت
 از دلیران کیوان مهابت و نیره گذاران مرغ خصلایت را بسر کردی چند نفر از خوانین به تسدید طرق
 و ضبط ضابطه محاصره کنجه مامور ساخت و فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در آغوش توقف کرده
 هر گاه لکریه جار و تله یاد اغستان که همیشه در کین میدان خالی اندانیکر فساد می نمایند با سیکز سکی
 شیروان و حکام آن ناحیه بنسبه ایشان پردازند و گروهی را نیز برای محافظت و صیانت ایروان
 بجانب نچوان تعیین فرمودند بعد از اتساق این امور و انتظام کارهای نزدیک و دور در روز جمع بیستم
 ذی الحجه طرف عصر از حوالی کنجه بحر ذخار اردوی همایون در جوش و اندر یای لشکر بیکران در حضور شاه
 در منزل الاکور من مجال شمس الدینلو بعضی اقدس رسید که تیمور پاشای ملی حاکم وان باشه از تن از
 عسکر روم و اکراد وان روانه قفلیس است خدیو جهان پرور با ستماع این مژده بخت اثر با فوجی از دلا
 رزم آزا با غزم اینک شاید سر راهی بر آن خیره سر گریز پاکیند عازم قفلیس گشته و اردوی همایون را مقرر
 داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری با راقامت کشاده منتظر انصرف موکب والا باشند بعد
 ورود در ایات جهانک شایسته فرسخی قفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره مبرده است کار
 انجام داده و مراجعت کرده آنحضرت فرمودند که از میان کوه مشهور بقایغولی از پیر غفله بر سر قلعه
 قازانچانی که در نواحی قارص واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته انطایفه را تنبیه نمایند با و
 اینکه در آن زمان یکبار آفتاب در درجات ثور گرم کوبنازمی بود میان کوهها و درها بجدی بالابال
 برف بود که کوه از دشت و جاده از راه تشخیص نییافت آنحضرت پیا دکان را در آن کوهستان کوبید
 برف مامور ساخته دو شبانه روز آن فوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دی که در آن

و ادوی سولناک کوه کوه بر روی هم مترکم بودند پا مال نمودند که شاید سرشته عبور بدست جنود
 افتد عیسر شد و چند مرکب هاسون نورد در از ورق آسای بادبانی توایم نیز کرده با ندریای سبک ان
 انداختند چنان غرق شد که تخته پاره از استخوان بندی پیکر کوچک بخار نیاید پس عطف عنان کرده
 در قلعه لوری بار دوی همایون پیوستند و از آنجا غرمت ضمیر مقدس را مصحوب یکی از گرفتاران
 رومیه بصره نوشته او را از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی داده باد و از ده هزار نفر از عساکر
 نامدار و یک مازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ۴۱۱ هجری قمری قارص را مقرر دو
 انجم چشم ساختند سحر کاهان که زد چرخ ملکوب ز زرین کوس کوس رحلت شب آوای
 نامی و غریو کر نامی غلغله و چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و ریایات از دها پیکر سبزه سماک
 و قبه افلاک افراخت بضابطه و آئینی که میبایست و فرو شکوهی که میبایست در برابر قلعه تسویه
 کرده پرچم اعلام زرین کار کشودند چون سحر پیش از وقت با اعلام خدیو مهران فرستادند که کوه ظفر
 واقف گشته حصار قلعه داری اما من عافیت ساخته و با استحکام درون و برون شهر پرداخته
 خود در قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بشمار یکصد و بیست هزار میرسد با تیمور پاشا
 ملی بخارج حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار رزم نمایند تا عصر بختنه رزم سازان
 و شور انگیزی جان بازان سعی و تلاش شد که شاید آنظایفه از حصار بند قلعه دور و هم آوردند
 کردند مفید نیفتاد چون وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و شکر را بر نیفتاد جمع ایشان
 در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه بود نصب خيام قرار و اطراف آنرا بمطربین و خندق استوار کرده بودند
 لابد تو بخانه جلور با هم همایون بجوای قلعه کشیده بقلب عسکر پیرونی ایشان بستند و بعد از آن اوشا
 آن از دهای شعبان دهان نوبت کار زهر چشم تیغهای افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با
 و سنان صاعقه بار بر آنظایفه حمله ور گشته بمحض تهاجم ایشان رومیه بر یافته فوجی دیگر
 بهمان خارج قارص بجانب وان و ارزن الروم شتافته تهمه خود را بقلعه کشیده بار تحستن کشودند و چون
 شب سیاه خیمه طلسم مشک فام ظلمت را از برای آسایش طناب در کشید خدیو فیروز روز عطف

غسان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن مکان را متفرک و کوبه کرد و بی احتشام و کامی تو
 قاص را پامال سم سمند جنود طسفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه حضرت سر عکرنوشته مصحوب یکی از
 گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوانی نیامده معلوم شد که بنا
 کارش بر تعافل است چون قلعه کج و تقلیس محصور سپاه منصور و همت و الا بمحاصره قلعه اروان
 مقصود بود و صرف زمام توجه بجانب اروان کردند که شاید سر عکر بر سم امدادی از حصارهای محصوره
 جلوه گرمیدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب اوچ کلیسار ابا فرختن قبت بارگاه پهلونشین اوج مهره
 ساختند و بعد از چند روز بیگفرسخی اروان نزول کوبه جلال فرمودند حسین پاشای والی اروان
 یقلعه واری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سرور کردن فراز قلعه بایزید را معض
 تاخت و تار ساخته عثمان آقای حاکم آن مکان را دستگیر و با سر و زنده بسیار پاییه تخت کرد و نظیر
 رسانیدند عبد اللہ پاشای سر عکر از کار عکر سابق تجربه اندوز نکشته بمفاد ایداء جاء القدر
 عی البصر انصراف موبک نصرت اثر بر ضعف حال دلیران و سنج حادثه در بلاد ایران
 محمول داشته مجدد جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر
 رومیه و تقریر محمد آقای ذخیره چی که در محاربه بدست آمد بمفاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده بینگرمی
 عازم اروان شد و بعد از عبور عکر روم از آریه چائی این نوید دلپسند و مژده بهجت پیوند معروض
 خدیو ارجمند کشته برای سبکباری غازیان بنه و آنغروق را با اردوی همایون روانه کوبه و بیکر ساخته
 موبک و الا که عدتش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت کرده سر عکر که با هزاران کوبه و سر
 آمد و اردو محل موسوم بباغادر و من اعمال اروان کشته چون دست از دامن خرم کشیده نمیداشت آن
 شب با آن گروه انبوه در وانته کوه فرود آمده کوبه و الا نیز شپه را که در دو فرسخی انکوه در جنب
 انخی کندی اروان واقع و بین العسکین میدان مسطح بود برای نزول اختیار نموده سر عکر که طایر
 رنگش در هوای خیال معارضه از آشیانه عارض سپید پنجاه صیاد بروت و در قلعه قاف بلند پروا
 قرار گرفته شب هر یک از شیرکاران اصدقراک و دوسری اگر قرار کند لوندیباکی تصور میکرد

اما حضرت ظل اللهی که کوه پابرجای جهان بلی و سنگ کشتی در یادلی بود آمدن ایشان دلیل آمد کار و از عطا
 حضرت کرد بکار دانسته بادل قوی و حوصله شکر و غم ثابت و همت شرف تا نصف شب با نظام امور لشکر
 برداخته منتظر صبح فیروزی بودند آن شب در عالم واقعه دیدند که جانور مهیب که بکاوشش و آتش
 پلنگ شباهت دارد در میان خیمه رشیدی که مخصوص آنحضرت در منازل زوده میشد روان
 حضرت کرده خدیو شیر صولت نیر با و جمله ورشته تفامی کردن او را گرفتند آن جانور هم سر و
 بدلاش کرده او را محکم کشیده بزانو در آورند اما پایهای جانور قائم بود آنحضرت با و در آنجای
 لشکریرا که در آنجا حاضر بودند با داذا اشاره کردند هنوز از ایشان اعانتی بطور رسیده بود که
 آنحضرت بقوت بازوی شیر افکن او را از پای در آورند صبحگاهان سران و سر خیلان سپاه را
 احضار کرده اولاً جام کوش و ساغر هوش ایشان را از باده لب تلخ این بیان ساختند که دشمن
 سرست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که پیش رو نشسته و دو طرف اردو نیز تعلقه ایروان
 و زنجی چائی پیوسته اگر قوری در غم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته
 خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران را بمرده خصم فکمی دلدار می و نشت ظفر
 امید واری دادند تقارن آن رویه از قلعه برآمده از پشت سر اردوی همایون کنار
 زنجی چائی را فرو گرفته که هرگاه کوبه و الا از بالای تپه بمقابله پردازد ایشان معبر نصرت از
 آونند و اردوی سرعکری نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوبه و از دحام براه افتادند خود
 بلند اقبال که با افواج خویشوار مکل و آراسته مهیبی کین در کین ایستاده بودند از فراتپه مانند
 رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو ببلشکر رویت
 آوردند سرعکر روم تو بجان خود را دو دست کرده یکدسته را بجانب یسار و دسته دیگر را بر سر
 تلی که در رضای میدان واقع بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از دو طرف اینجور
 جنگ یعنی توب و تفنگ را صاعقه بار ساخت شمشیر کشور کین نیز با فوجی از جزایریان بهم
 بر سر تو بجان بالامی تل که سرعکر آن پناه خود ساخته بود یورش برده جمعی را نیز بر سر تو بجان جانب

مأمور ساخته قول بهایون را بر سر قلب لشکر و مینه در حرکت آورده تو بنجانهای جلور بر ایشان بستند
 نخست جزایر چیان بهرام کین به پشت گرمی اقبال ظفر قرین متهاجم گشته تو بنجانه روی تل انصر
 کردند و بنیان پایداری قلب سرعک نیز از صدمات تو بهای کران در هم شکسته رو بودی از هم
 آوردند که مازان جملادت آئین و نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین مهیامی کین بودند با شاهی
 سرور روی زمین از یسار و یمن تبعاقب سواران پرداخته فوجی نیز پیش روی پیادگان در
 آمده آن صیدهای بدم افتاده راجر که و ارا حاطه کرده بسرفشانی دست یازیدند کار بجائی رسید
 که یک نفر چریک ده تن بیگمچی پیل تن را زنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر با کتار آریه چانی از عقب
 ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار متجاوز از آن گروه عرض تیغ هلاک و اسیر خم قراک شدند و عبداللہ
 پاشای سرعکر را رستم نام قراچور لومی معاویری عنان گیر گشته می آورد و جمعی ورا شناخته چنانکه عادت
 او باش سپاه است با و در او بختند پاشای ناتوان بهجوم کشایشان از اسب در غلطیده سرکش
 بسنگ آمده نیم جان گشت قراچور لوم چون صید خورد را نیم بسمل دید او را در کج کرده سرش را بنظر رسانید
 و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود بنوارش کامل سرفرازی نیافت و سا
 مصطفی پاشای والی دیار بکر که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه دیجاء روم اختصاص
 داشت جلیل یک میش مست خراسانی او را از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه
 وفات یافت که لغش او را بار دو می ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میران
 بهمین پنج سر بر سر این ستیزه رانی گذاشتند و تمامی تو بنجان و خزانه و احوال و ائصال و خیام و دو آب و
 آلات و اسباب سرعکر و لشکریانش فزون از حیطه حساب بمعرض الکتاب درآمد و این فتح روز
 یکشنبه بیست و ششم شهر محرم ۱۰۷۱ اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش جنگ با
 اگر دو ان سبقت بهریمت جسته از جانب اوچ کلیسیای و فوجی از لہ نب کرپی و اشترک عازم فرار
 شدند از منیت دہات در دره حوالی اشترک سر راه برایشان گرفته ارمنه از پیش رو بچوب و سنگ و
 دلیران از قبا تیر و تفنگ اسب هستی ایشان را رم داده سه چهار هزار از ایشان را نیم جان بان دره

بی پایان انداخته مرد و مرکب بچاه سار عدم شافتند الحاصل دور و زبر برای ضابط و تقسیم غنایم
 و اعطای جوایز و عطایای در آن مکان فیروز می نشان بکث و آن مکان را بمراد تپه موسوم و نعش
 سر عسکر را بسرا و ملحق ساخته مصحوب محمد آقای ذخیره چی بقارص و نعش سار و مصطفی پاشا داماد را
 قلعه ایروان روان کردند و جمیع گرفتاران رویتیه را خرجی داده و بدرقه همراه نموده روان
 اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رویتیه را برای نقل این سرگذشت بجانب گنجه و تعلیس و ایروان
 فرستادند پس همعنائی فتح و ظفر و همگانی نمایند و در داور کوکبه فیروز می اثر بجانب سیلان ایروان
 بهضت یافته تپه تخماق خان امقر کوکب نصرت پروه و بشوکت آسمان فرسا کوه البرز شکوه خستند
 و بابا خان چاوشلو بیکر کی فیلی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر والا باردوی معلی پیوسته بود با
 هزار نفر از بهادران رزم کتیر محاصره قلعه ایروان نامور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا
 قلی میرزا که با حرم محترم از ارض مقدس نامور بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط اقامت
 فایز شد در بیان تسخیر قلاع گنجه و تعلیس و ایروان و مجمل و قانع آن اوان چون
 مشیت اینزد اورد که بست و کشاد حسن حصین جهمان و بسط همام قلعه متین چهار ارکان
 در دست قدرت اوست بجهول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب
 می آید و رخنهای کشوده از شش جهت بسته گشته درهای بسته از سرباب کشایش میاید مصداق
 اینمقال مقدمات قلاع فربور است که درین چند سال بهمال پابرجای طایفه رویتیه در آن مینها
 ریشه تصرف دو انیده بحد می شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که بکشاکش آمد و رفت ایلیان و
 حرف و صوت سفر بهیچ وجه از یاد نمی آمد و درین چند وقت نیز که این همه از سرکشان رویتیه
 بیامردی جلادت سردر پامی قلعه گذاشتند دست از قلعه داری برنداشتند درینوقت که خبر قضیه
 سر عسکر بگنجه رسید اولاً علی پاشا و الی انجا میرزا پاشای را با چند نفر از رؤسای او جاق بدرگاه کمون
 رواق فرستاده طالب امان گشت این سؤل در حضرت ظل اللہی موقع قبول یافته عبد الباقی
 خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان فربور پاشای را

در هفدهم صفر قلعہ را تخلیه و بموجب اشاره اقدس باتوجه آنه و جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده
 مستدعی شد که با فتحکرامی و الی زاده تاتار کام دل از تسلیم عقبه علیا در یابد و بعد از حصول سربلندی
 بجانب مقصد شتاب مقرر شد که پاشا و فتحکرامی سلطان با تفاق عبدالباقی خان روانه دربار
 سپهر نسیان و جمعی از غازیان نیز و میه قلعه را سالماً از آریه چانی که ابتدای سنوار است گذرانند
 معاودت نمایند پاشا و فتحکرامی سلطان بعد از ادراک سعادت کورش و تسلیم و شرف یابوس
 و تسلیم پیشکشهای لائق گذرانیده بنوازشات خاصه اختصاص یافت علی پاشا متعاقباً
 خود را از راه قارص و فتحکرامی سلطان تاتار که ولایتش دارالملک قرم بود از راه تفلیس طریقی
 مقصد پیموده بعد از تخلیه کنجه استحق شامی و الی تفلیس از باب استیمان درآمده او نیز بهمین
 پنج مورد امان گشته در بیت و دوّم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرای ایران و کز
 و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران اینطرف داده خود بار و میه قلعه عازم خسته گردید اما حسین
 پاشای و الی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روزه استمهال کرد چون این تعهد از پاشا
 محمول بغذر میشد لهذا تسخیر قلعه را بعهده مأمورین نموده در دوّم ربیع الثانی از سیلاق تحاق خان
 بجانب قارص لوامی کشور کشائی افروختند و در دهم ماه مزبور جانب غزنی قارص که معبر آری
 الروم است منجم اردوی کیهان پویی گشته تیمور پاشای حاکم و ان که از معرکه بر آشوب جنگ ایروان
 بیامی مردی سعی نیز گزینی کرده و سر عاقبت بدر برده در قارص میبود با حاکم قارص و پاشایان
 داری پرداختند و از کنار آریه چانی الی ارزن الروم تمامی اهنسیه و قری و مزارع و توابع آنرا
 بوم عرضه غارت شده چون بعد از مقدمه قتل سربازانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای و الی
 بغداد را که تهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد مغرول کرده بودند بسربازان منسوب جنگ
 و صلح مآذون ساخته او نیز در آن اوقات در ارزن الروم توقف داشت عریضه فرستاده تعهد
 انجام این امر شده و پاشایان و الی قارص و ارزن الروم عریضه ضراحت آمیز در بار معلی فرستاده
 تعهد کردند که کار ایروان بصورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بهمال فسخ غزمت اندیار کرده پیرامون

و اضرار ایشان نکرد چون بهمت انصاف گزین آنحضرت که از علو بهمت طبع خواجه بر خاقان حسن
 سخن با حضرت قیصری وزیر دستان رومیه داشت نه بار عای عاجزه وزیر دستان سئنت
 ایشان اندر فرقه نقیب الاشراف و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از رؤسای او جاق و اردق
 و بالتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان پسر نشان و با فرمان امان روانه ایردوان گشتند
 حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را اوقعی نگذاشت اما چون قلعه دار می آسودند دید آن مشور عاظفت
 و احسان را حجت نجات خود ساخته شروع تجلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاول آن حسن سپهر مانده
 با تو بخانه و اسرا بجما شکان این دولت ابد پیوند سپرده خود با اتباع و مستحقان قلعه روانه دیا
 روم کردید و حکم والا بغر نفاذ پیوست که بایا خان بیکری لرستان و سرگرد کانی که مأمور بمحاصره
 قلعه بودند آمده در شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و از وقایع آن ایام اینکه جمعی از
 لکزه دغستان راهبوس و سنا و انجیری سر از گریبان ضمیر بدر کرده و با اشترار قبه اتفاق و زریده
 قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاصه لادخان شتمحال از انظر ف و حاکم در بند ازین سمت بمقدم
 ایشان شتافته سیصد سروزنده از ایشان بدست آورده بقیه السیف اه نهر میت پیش گرفتند
 و شتمحال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربندی یافتند و هم در آن اوقات
 که شتمحال آمده در در بند میبود اوسمی او را با فوجی از لکزه بر سر قلعه ترخو که مسکن شتمحال است
 آمده با اتباع شتمحال مجادله کرده اوسمی فرور با جمعی معترض قتل در آمده تمه بدیار فرار شتافتند و از
 سویدات اقبال اینکه بند سلطان مرو که بنا بر مصلحت ملکی در بد و طغیان سیل آشوب تاتاریه و شورش
 مرو بموجب حکم و الا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستان آن بند امر فرمودند آبی بروی کار
 نیامد ظمیر الدوله ابراهیم خان که مأمور به بستان آن بند گشته بود بند را بسته و آب را بقلعه جاری
 ساخته تشنه گامان مزارع و بساتین آنسز زمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی اندوختند
 نیز کناسن ایلچی روسن نهجی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در روز
 همایون میبود در حینسی که آیات نصرت آیات ایزد سلاق ایروان عاجز مرقارص میشد او را رخصت انصاف

داده میرزا کافی نصیری خلفا را بسفارت تعیین نمود یک رنجیر نعل و بعضی بدایا بمرافقت او روانه فرمودند
 در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تغلیس و در بند و نظام
 مهاجم گرجستان بعد از استرداد قلعات ثلث چون انتظام امور گرجستان شد
 خاطر اقدس بود در مسجد جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تغلیس کرده مقرر
 داشتند که سرداران تغلیس با طهورت میرزا و سیصد تن از ماوادان و ارناوران کار تیل و
 کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک بنیان شوند و ماورین در عرض راه ادراک
 خاکبوسی آستان غر و جاه نموده هر چند طهورت میرزا بتفویض و الیکری اولی و احق بود و ملک
 داری الیق اما چون علی میرزا از قزوین کرجیه شرف اسلام شمس و برادرش محمد میرزا در جنگ
 عثمان پاشای سر عسکر بقتل رسیده بود و الیکری کار تیل را بعلاوه کاخت بعلی میرزا عنایت او را
 بخطاب خانی سرافراز و باجمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که طهورت میرزا با ماوادان از ملنرمان رکا
 بوده در ظل جناح بهامی عاطفت خسروانه بسر برند و در دو منزلی تغلیس از مکان بر تیلی طهورت
 را مخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت به تغلیس بیاورد و طهورت میرزا که توقع و الیکری
 با سم خود داشت و در مقدمات احق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تیر بود این معنی از قوه
 بفعل نیامده مایوس بود بار و سامی کرجیه توطیه کرده بدون اینکه وارد تغلیس شود بخانه خود
 و جمعی از ماوادان نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برگرفته بسمت قراقلیان و روس و چرس
 که امکانه صعوبت المسالك است بدر رفتند خدیو بهمال بعد از ورود بمنزل غالموق سپاه نصرت
 را فوج فوج ساخته هر قوه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف کرجیه تعیین و در بیت و نهم ماه
 شعشوخه آفتاب سب پر تو و وصول بجانب تغلیس افکند و از انجاعت جمعی که در مقام اطاعت بودند
 امان گشته سرکشان بمعرض مؤاخذه درآمدند و شش هزار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان
 ساختند و بیت روز تغلیس مقرر کوکبه نصرت قرین گشته از انجا بغرم نبیه و الی قدیم رایت
 بجانب رربند فرستادند پس ایندعا آنکه در چینی که عبداللہ پاشا کوپرلی او علی از دولت عثمانیه

بسر عسکری منصوب و عازم صدورین گردید فرمان ایشان قیصری بنفاد اقران یافته بود که خان قدیم
 سلطنت جمعیت از فرقه تاناریه منعقد ساخته از راه سولان و در بند متوجه ایران شود خدیونی
 بهمال بعد از استماع این خبر علیقلیخان ساریو لیلو بیکر بیکی شیروان را با حاکم و قشون استرآباد
 و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدر بند مأمور ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود و
 در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه و جنگ رو بر رو موقوف داشته تبرصد طلوع
 طلسمه تیر اقبال بیروال و متطوع اشعه ما بچه رایات ظفر اشتهال باشند در تفلیس معروض شده والا
 شد که خان مزبور باغی اگر غیر محسوز بود و سولاق که سنور مملکت ایران و روس است وارد کردید اما
 پادشاه سکن در جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آندولت
 بیرون رفت و ایندفعه نوبت حواشی روم خواهد بود علی پاشای و الی کنجه را که از خدمت اقدس فرج گشته
 بدر بار عثمانی رفت بود بوکالت آندولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سر عسکر حد و ستور را بدو
 قدیم من الدولتین استقرار دهد و فرمانی بهم بخان قدیم بنحط شریف نوشته مصحوب اسلا مگرمی سلطان
 برادر زاده خان مزبور که در دربار قیصری میسب بود بچاپاری فرستاده اعلام داشتند که چون
 حال در میان این دو دولت بنامی صلح است آمدن خود را بجانب ایران موقوف دارد اسلا مگر
 سلطان در عرض راه سر عسکر را ملاقات و سر عسکر نیز معتمدی ارفیق او ساخته با عرضیه خلاص
 بدرگاه معسلی روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح
 معروض شده جلال ساخت سلطان و فرستاده سر عسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه
 سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه و الاجاه روم از خدمت چالیون
 رخصت طلب شد و چون صدور این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع
 رفتن سلطان مزبور شده فرمودند که همیشه آب شمشیر آتش فتنه را فروت نینداید ایم و خصمان شورانگیر را
 از لشکر آبی که در میان ساخته اند شربت فنا چشانیده ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری
 در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه عمتبارنه پس سلطان مزبور را روانه کنجه و عبدالساقی خان

زنجنه را مأمور ساختند که در تعلیس توقف کرده علی باشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آمد بکجه
 برده منتظر فرمان مجدد باشد و رایات جهانکثار و زشبنه نوزدهم جمادی الاخری از تعلیس حرکت
 و از راه جار و مله عازم مقصد شد بعد از عبور از آب قاینق چون لکریه جار و مله را نیز گوشمال در کما
 بود اردوی همایون را در حوالی آب گذاشته عازم تنبیه انجماعت شدند و ایشان پیش از وقت
 مسکن خود را خالی کرده بر سر از کوه البرز که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است سفتاق نموده
 باشاره و الا تفنگچیان و جزایر چیان از اطراف کوه پیورش پرداخته بانکوه فلک شکوه صعود
 باتش افروزی نایره جزایر و تفکات قلعه زهریری جبل را کرده مار نموده یکسمت سفتاق را تصرف
 کردند لکریه چون انفوج بی امان را با خود دست و کریان و برخلاف عادت بلارا از زمین صاعد
 آسمان دیدند بشوایم نوز و ایامی جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر
 از ایشان قتیل و اسیر و بیوات و منازل ایشان احراق شده از آنجا عازم اردوی نصرت
 شعار و از راه شکلی و ارس ره نورد وادی ایلغار گشتند بعد از ورود موکب همایون بشماخی
 رسید که خان قدیم که بخارج در بند رسیده بود آوازه توجیه موکب جلال را شنیده عنان عزت
 بر یافته و دو منزل رایچی کرده و بجانب قدیم شتافته لهذا حکم و الا بنفاد پیوست که اسلامگرا
 سلطان که در کجه توقف دارد از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده با منامی اندو
 و الا بسیار و چون خان مزبور بعد از ورود بحوالی در بند ایلداز نامی از شمال زاد های ساتوی
 بشنخالی دغستان منصوب و ایالت شیروان بسرخای و حکومت در بند را با حمد خان ^{تفویض} اومی
 و دو هزار و پانصد تومان باشمشیر و ترکش و کورک و طوغ با و داده سرخای تیر و ولد خود را با ^{نصد}
 نفر لکری بهمراهی خان مذکور تعیین و بعضی از اشرار انطايقه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفا
 زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و جبال دغستان را تمام برف فرو گرفته عبور از معابر آن با
 مقدور نبود اما حضرت ظل الهی که پست و بلند جهان مانند آفتاب تابان در نظر انور یکسان بینما
 بعزم بلند و بهمت ارجمند مقید بسختی راه داشتند اشتهانگشته تنبیه انطايقه کم فرصت را پیش نهاد خا

اقدس ساخته از راه آلتی آغاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فریان همایون بفرغناز
 مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دره من اعمال طبرسران مکت و مشغول جمع
 غلات باشد و بنه و آغروق را در موکب شانه کرده رضاقلی میرزا از راه شایران روانه و خود
 با فوجی از لشکر نصرت اثر اولاً عازم تنبیه اثر اردوق و خالوق گشته شش هزار نفر از فوج منصوبه
 نیز بسمت دو قوز پاره و آلتی پاره و اختی پاره تعیین و جمعاً بهم مأمور ساختند که در سمت قبر سر راه
 بر فراریان بنند و بعد از آنکه لوازم قتل و هذب و تنبیه و تادیب در باره انطاویه بعمل آمد
 عنان کرده در منزل کلبارفته بار دومی ظفر قرین پیوستند و در نیم رجب سمت شمالی قلعه
 در بند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون بعرض رسید که ایلدار شمخال جدید و او سمی و سرخا
 در محل غارانش سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شمخال رود
 لذا ایات جهالت از دربند شبکی کرده وارد مجالس که خانمچ ولد او سمی در اینجا توقف داشت
 گشته خانمچ نیز بالکرتی سر دره مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعیت از ایشان قسبل و ابریشته
 تتمه راه کرزیش گرفتند و تمامی آنحال با مال و ذخایر وافر تصرف لشکر فروزی مظاہر درآمد
 روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهین پنج قتل و هذب و اسرو احراق قریب و محال لکنیه می شد
 تا وارد قریه کیدن که متعلق بنخا صفولا دغان شمخال بود گردیدند لیکن سرخامی و او سمی ایلدار
 را از وصول کوکبه منصور آگاه گشته هر یک سرخوش گرفته بسمتی فرار کردند و خاص فولاد خان
 با اتباع خود در کیدن بموکب همایون ملحق و بشرف چهره سانی استخوان غزوشان سرافراز
 گشته از اینجا اعلام ظفر جام قانی بفرم تنبیه سرخامی بجانب قموق بهتر از یافته در سفد هم
 بدو راق سه فرسخی قموق وارد و سرخامی نیز جمعیت موفور فرام آورده و قلل جبال را سنگر
 کرده دره را که معبر جویوش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلاست خرد
 بهمال تفنگچیان را از چهار طرف مأمور پیورش ساخته اولاً دسته افغان فرار کوه را از دست لکنیه
 گرفته آتش جنگ نیز و احداث شور و ستیز کردند هنوز فوج دیگر از دامن کوه در کار صعود بودند که لکنیه

تاب مقاومت نیافته فراری ویکه مازان کزین در مکن کین تبعاقب پردخت تیغ تیز را بر ایشان
 جاری ساخته سرور زنده بسیار بدست آمد چون باعث بار تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر فرور
 در آن زمان از آن تنگنای میسر نبود جز ایر چیان زحل تمثال را بصیانت قلل جبال مأمور و هم
 مکان را محفل نزول گوکبه منصور فرمودند و در آن اثنا ایله را از لکزه دغستان و آواز جمعیت بسیار
 منعقد ساخته از سمت دیگر معاونت سرخای می آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جز ایر چیان
 سر کوه را لکزه سرخای تصور کرد و در کمال طینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمده خود را باطل
 دست و کریسان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده بانگ کزوفری راه پاران خوشین پیش گرفته
 و جمعی که سرشان سر بار دوش بود کردن بریر تیغ نهاده سبکبار بیدار عدم شتافتند روز دیگر لوی
 جهانتاب بجانب قفقاز شقه افراز نهضت شده که متقارن آن رؤسا و معتبرین قفقاز وارد و
 بهایون و طالب امان کشته بغرض رسانیدن که سرخای کوچ خود را مدتی پیش ازین بجانب آوارز
 خود نیز با اولاد بعد از مقدمه شکست بسمت آوار و چرس کریتجه و مابندگان خود ارسال گذشته
 آزاد کرده عفو و سنده احسان خدیو جهاییم و چون فرار سرخای بسره حقیقین پوست و اهل قفقاز
 نیز در سال پیش مورد امان ساخته بودند آنگاه کار ایشان پرداخته بفرم نسبت به احمد خان اوسمی
 عنان بجانب قلعه قریش فرمودند و چون در وقت توجه موکب بهایون بجانب غازی قفقازی
 آق قوشه و اهلانی آنجا در سر راه از در استیمان در آمده بعد از گذشتن گوکبه منصور در مقام محفلت
 در آمده جمعی را خفته با عانت سرخای فرستاده بودند یعنی مروج جنبان نابیره غضب قاقاز کشته
 جمعی بتبسیه قاضی و جماعت قوشه مأمور و قاضی با جمعیت خود در صد و جلال در آمده شکست
 فاحش یافته و مقهور و تمام اهل آق قوشه غارت زده و ماسور شدند روز دیگر قاضی بعد از خوبی
 ماضی شمشیر ندامت را آویزه کردن بندگی ساخته وارد و می کشی کشته با التماس اسیری آق قوشه
 که در تصرف سپاه بود با نطایفه رد کردند پس حوالی قلعه قریش مضرب سردقات جلال کشته
 اوسمی حیل و در دختر خود را بشستان دولت و چند نفر از معتبرین ابدربار علی فرستاده مستعدی

بخشایش و متعدد استمال حکم و فرمایش گردیده لهذا تقصیر او بعفو مقرون گشته بنا بر آنکه لکن رسمیت
 دو قوزپاره نیز بر اسب بعنوان پیشکش و خانواری با همی معتبر بر رسم کرده و داده و همچنین کین جان
 طبرسران هم خانواریهای قریش را بمحصلان این امر سپرده متقبل خدمت و انقیاد گشته بودند و
 امور و اغستان بهر جهت صورت انجام یافته بود و خاصه فولاد خان شمشال و باقی سران دغستان
 را که بموکب و الاپیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره مند ساخته رخصت انصراف داده
 خانواریهای دغستان و طبرسران امانت در بند و اشهب غرم را از راه شیروان بجانب صحرا
 دلکشای مغان منعطف ساختند در میان ورود موکب مسعود بمغان و طرح
 بنامی سلطنت در آن موضع بمینت نشان در بین کامیکه سران دغستان
 نزیمت نشان ایران باستیلای خزان حوادث رو بافسرده کمی گذاشته از هر طرف سرگشته
 شاخ مانند شجر سر بر افراخت و هجوم سبزه یکانه ریاحین پر رنگ و بوی گلستان او در میان
 گرفته باغبان بی اندیشه وستان پیرای فضیلت پیشه از پیرایش باغ بنوای زغن و زراع و نظیر
 کلاغ مشغول گشت اگر چه خدیو کردن فراز که سرتاج سلطنت صوری فرود نمی آورد پیشنها دهناد
 آن بود که بعد از استرداد ولایات مغصوبه این باغ را بان باغبان ارزانی دارد و ملک ایران را
 با قلاع مفتوحه در بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات و اسپورد که مسکن بالوق آنحضرت است
 اوزنک انزوا گشته پادشاهی عالم مغنی پرداز در این وان که بقوت سر پنجه نماید آبی و نیروی باغی
 سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده بزور اقبال بهای
 فال ایرانیان از زیر بار کران این تنگ در آورد و دست سرزنش و توبیح اغیار را بشمشیر بران غم بلند
 از سر این قرقه ملامت کش کوتاه کردید برای کنکاش آن امر خطیر چون حوصله و سنگده هیچیک از بلدان
 توقف موکب کردند بسطت ابر نمیتافت جو لگای مغان که عرصه دلپذیر و در و فور آب و علف و
 وسعت صحرا و نزیمت مکان بی نظیر بود بقشلا مشی مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه
 صد و ویافت که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پارتو هم جدی در

صحرای مغان در پایه سر بر فلک میسر بقور تلمائی حاضر شوند و نیز حکم همایون بنفاد متغرون شد که یزد
 بجسر جواد در مکانی که رود کرد و ارسن بهم می پیوندند و دوازده هزار رواق و منظر و سرای نزهت پر
 از چوب و فی برای خاصان و رؤسای لشکر با انضمام حمامات ذلکشا و مساجد روح نجشا و
 رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده و عمارات عالیه نیز مشتمل بر حرم
 سرا و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنحضرت با چوب و ستون
 باین قبیل بیستون برافرازند درین وقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور دغستان فراغت روی
 داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود بحسن قلعه سی با معدودی از خواص از اردوی همایون
 افتاده شش منزل صعب المسالك در یک شبانه روز طی کرده وارد قلعه آقشوشده از آنجا در شب
 نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقرر ایات جهانگشا ساختند و علی پاشای والی موصل
 که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراهی عبدالباقی خان که در کعبه توقف میداشت متفان
 آن وارد کشته شرف جبهه سائی آستان سپهر نیان دریافت و مأمورین ولایات هم آغاز آمدن
 کرده هر روزه فوج سرسرازی از تقبیل سده آسمان اوج بروج آسمان میسوزند و در
 میعاد مقرر جمعیت کل آنطایفه که عدت ایشان بعد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه نظم
 انعقاد پذیرفت پس آنطایفه را تماماً بدرگاه جهان پناه حصار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر
 اقدس را با ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاه
 و ایشان در عهد و سریر موجودند ایشان را با هر کس که براننده افسر سروری دانند بر
 سلطنت بردارند اما آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجا آوردم و ولایات ایشان با اسرار
 ایشان از دست افغان و روس و رومی خلاص گردیم که حالیا مصلحت وقت در آن می بینم که گشمت
 بمیخانه و خوشنیشینم بعد از ابلاغ این پیام کلی انجماعت دست بردار من عجز و ابرام زده عرض کردند که
 تا ز میخانه می نام و نشان خواهد بود پس سر با و قدم سپهر مغان خواهد بود پامروز پادشاهی حق آنحضرت
 که بآب شمشیر آتش خاک ایران از دشمنان و پیمان پر خسته و برق تیغ صاعقه بارانش در ضمن سستی علانده برگاه حضرت

از خاکساران برگیرد ما دیده از خاک درگاه او برمیگیریم از آستان پیرمغان سرحرکتیم
 دولت درین سراو کشایش درین دست است آنحضرت فرمودند که ما را بهوس تاج و افسر و بهومی
 سرور در سنیست این نوع سخنان را موقوف دارند که منافی رضای خاطر و دور اندیش باطن
 ظاهر است تا یکماه کربان اینمطلب در کشاکش سرچینه گفتگو میبوده چون مبالغه از حد گذشت
 حضرت ظل اللہی فرمودند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ چهار خلیفه بعد از
 یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند و در این
 هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود خاقان کبیتی ستان شاه اسمعیل صفوی در مبادی
 حال بنا بر صلاح دولت خود اینمذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعد از
 آن سب و رخص را که فعل بهوده و مایه مفاسد است در السنه و افواه عوام و او باش دایر و جا
 کرده شرر شرارت پتھماق دوبرسنی برانجخت و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آینهخت و اما
 که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل
 ایران بسطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را که مخالف مذهب است
 کرام و اروع عظام نواب همایون با ست تارک و بمذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند
 چون حضرت امام جعفر صادق ع ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بمذهب آنحضرت
 آشناست او را سر مذهب خود ساخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان
 نیز متفق الای حکم را بسمع اذعان اصفا داشته کل جعفری این مذهب ضیف را آرایش رستا
 روز کار ساختند و وثیقه برای توکید و استقرار اینمطلب مرقوم و بهر پاک اعتقاد می مختم
 ساخته بخرانه عامه سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول و کلتش آرزوی ایشان را
 بارور میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه روم خادم حریم شریفین است
 اینعهد که طریقه شما بعمل آمده من بمحضرت پادشاه ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب است
 مصالحه میگذارم که رفع اختلاف صوری و معنوی از میان امت محمدیه گشته من بعد رسم لغت

مابین روم و ایران مسلوک باشد اول چون شما از عقاید سالفه نکول و طریق اهل سنت ^{تسلیم} بکنید
 جعفر صادق که از ائمه حق است اختیار و قبول کرده اید قضاة و علما و اقدیان روم اذعان
 صحت آن کرده آنرا خامس مذاهب شمارند و بیم چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام
 بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذاهب نیز در یک کتب با ایشان شریک بوده باین جهت
 نماز بگذارند سیوم اینکه هر ساله از اطراف ایران میرحاج تعیین شود که بطریق میرحاج مصر و شام
 در کمال اغزاز و احترام حجج ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با میرحاج ایران
 نیز بدستور میرحاج مصر و شام سلوک سلوک شود چهارم اینکه اسرامی دو دولت نزد کس بوده
 باشد مطلق العنان و آزاده بود بیع و شری بر ایشان روان باشد پنجم آنکه و کیلی از دولتین در
 پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند اهل ایران نیز در ازای این
 مواهب خاص سزیمین عبودیت را بنقش جبین کلرزان ریاحین شکر گذاری ساخته بدعای تیغ
 دولت بیزوال پرداختند در انجمن سازی و محفل آرائی و شرح جلوس مینت
 مانوس خدیو عالم و نشر روایح و قایع آن اوان بخورفت سید عنبر قلم و مجمره
 کردانی دوات مشکین رسم ساقی بیا که یار زرخ پرده بر گرفت کار چارغ
 خلوتیان باز در گرفت با عنسی که خاطر باخته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت
 رصدندان دقیقه یاب و اختر شناسان بطلمیوس انتساب روز پنجشنبه بیت و چهارم شول منظر
 توشقان نیل سله که دوازده روز بنور و زفیروز مانده بود برای جلوس همایون معین کشته کارکنان
 قوای نباتی در صحن چمن سبز و فام سبزه کسترده رنگین قبایان ریاحین دوش بدوش در بر کشتن
 صف آرا کشتند و کردن سازان اشجار از غنچه و از هار تاج و طومار بر سر گذاشتند و در لباس
 مشجر بوته دارد در حاشیه مجلس گلزار زانو بر زانو نشستند بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زدند
 در پیشگاه چمن مهبیامی کورنش کشتند و سیا و لان سرو آزاد کتک دست به بندگی بر سر پا ایستادند
 همیشه کشتگان کلههای همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیدند و جار چیان بلند آواز عروس و سنوبر بوز

و ششپرا از بار خویش بردوش گرفتند ریکایان بید مجنون بگناه قورقی شلاله دار و قبای کوتاه دامن
 شاخ سرو بر آراستند سقایان ابر آذاری بتروستی بهوا صحن چمن را نازه وتر ساختند و فراشان
 با دبهاری ساحت کلزار را بسبک روحی از خار و حس دی پرداختند پس فراشان با فروشان
 با فراشتن بارگاه انجم اوتاد مجرّه طناب و آراستن بزرم فلک شکوه خورشید قباب دست و پا
 کار نمائی از آستین بر آورده اورنگ کوهر نگار شهریار جهان را در صدر انجم بردوش فرقدان سا^{ختند}
 سران سپاه و عظامی بارگاه و خدمت گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشکان در بار^ر خدمت
 بار یافته مانند انجم هاله بدر آن دایره گشتند در آنروز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت بمیث^ت
 طالع لبش در جبهه اسد خدیو گردون و قار فرق فرقد سار با فسر کوهر نگار آراسته با فر فریدونی
 و شکوه سیلجانی قدم بر فرار تخت فیروز تخت جهان نمانی گذاشته زبان حال با اینمقال کوپا فسر مودنده
 نوبت بمن افتاد بگوئید که دوران آراستی از نو بگیند مسند جم را پغرتو نسبت از تقارخانه و ولوله
 مبارکبا و از کوس و کوز که شاد دینانه برخواست و فتنه هائی که در ایران برخواستند بود فرو نشست
 بهمدستی تا یئد الهی دست و بازوی قدرت کشود و دست آشوب زمانه را بر پشت بست به فسر
 سلطان کل بیداشد از طرف چمن به مقدسین بار مبارکبا و بر سر و سمن به خوش بجای خوشین بود
 این نشست خسروی تانیشند هر کسی اکنون بجای خوشین رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نما
 و القاب کرامی آن خسرو داد گزیرب و فریافت و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شهبان
 معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد فرزند فیما وقع تاریخ جلوس یافته و بعضی
 از نکتہ سنجان لاخیر فیما وقع خواندند و تاریخ قوامی را سکه دارا ضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان
 نادر نقش کردند و چون عزیز تلی بیک داد خواه اند خود من اعمال بلخ که از افشاریه آنجا بود در ابتدا
 حال بارض اقدس آمده و از مستظلالان لوامی جهان کشا گردیده بود بعلم دان افشار حاکم اند خود
 حکم و الا نافر شده بود که در عالم ایل کوچ و ایل اورار وانه ازض اقدس سازد بعلم دان خان از قبول این
 حرکت سباز زده این معنی بر طبع همایون کران آمده تنبیه او نصب العین ضمیر انور گشت درینوقت که

آغاز بهار سنبلستان دولت برومند و همسگام پیرانش باغ و گلزار سلطنت و الا از شوکت
 سرکشان فساد پیوند بود ز ما مقصود بسط امور خراسان را بسر سنجه اقتدار شاهزاده رضای
 سیرز القویض و اختیار قهات آن سرکار را بطما سب قلیخان جلایر که از معتمدان ایند دولت
 بنیان عنایت و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تنبیه استعدادهای
 احتشاد کرده از راه باد غیس و مار و چاق بجزم تنبیه علیمردان متوجه اند خود شود و سپهسالار
 و اختیار کل ممالک آذربایجان را بطمیرالدوله ابراهیم خان برادر و الا که رعایت و مقرر شدند
 که تمامی بیکار بیکیان و حکام آذربایجان از حد قیدان کوه الی آریه چائی و منتهای دغستان
 و کرستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بتغییری پیر محمد خان باباخان چاوشلو محبت
 و میرزا محمد تقی سیرز ایالت فارس و مهدی بیک خراسانی یوزباشی زنبور کچی با ایالت شیروان فایز و
 خاننی و امیرالاسرائی سرافرازی یافتند پس علی پاشای و الی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول
 عواطف خاقانی گشته رخصت انصراف ارزانی داشتند عبدالباقی خان زرنکنه را که امرای معتبر
 بود سفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر ملا باشی بانامه همایون
 و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار عثمانی و خبر جلوس سیمت مانوس همایون با صورت
 ماجرا با علحضرت شاه اسکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشیر ایط حتمه مذکوره فرمودند
 و ایلیچی نیر بری تسلیغ اینجبر چا پاری نزدیک شاه خورشید کلاه روس فرستاده رضای علی میرزا
 ابراهیم خان را مرض و روانه مقرر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات و اشراف ممالک محروسه
 هر که شرف تقبیل سده و الا ایاقه بودند بجلا ع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند
 در بهار آرازی قلم خسته رقم با ظهار از بار و ریاحین و وقایع هجرت
 لوی سبیل مطابق سال سعادت اشتمال ۱۱۴۸ هـ ذکر باره جهان
 از بخت فیروز پطراوت یافت چون ایام نوروز بهار دلگشا از کامرانی پش طافرو
 چون روز جوانی پخسر و کردون سیر نیز عظیم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ذی القعدة

انصاف
 ۲۵

انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بخاکه حمل خرامیده بر اورنگ جهان آرا
 نشست و کلهای نوروزی بنا بر قوه نامیه نشاط برخواست طنطنه کوس نوروزی و دیده
 جهان افروزی و آوازه فتح و پیروزی بر فلک اثیر پوست حکم همایون مجلس حسد و انزلی آرا
 کشته قوایم سیر فلک میر شکوه طلعت خدیو ثریا منزلت سرب سپهر برین سود صنادید ملوک
 و اعظم امرا و سران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند کلهای بهاری سرور
 با ثواب رنگارنگ و خلایع زرین آراسته چون غنچه چیب و بغل از تبارهای سرخ و سفید
 آن انجمن بر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که منکام شگفتن کلهای اردی بهشت دوست
 والا و آرای شکر می بوستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود یمیناً استفتاح کار و فتوح
 سخن تدبیر فتح و تخریب قلعه قندهار فرموده افاغنه را که بدمت و استحضار داشتند حضار
 کمون خاطر افسر اظهار کیفیت منازل و آب و آذوقه و معابر راه استفسار و رؤسا
 لشکر را مأمور به تهیه و مدارک آن سفر خیر آثار ساختند و چند روز که از اشغال جهان بینی فراغ
 روی نمود بارگاه فلک عباس سلطانی را که نقش بدیع طبع میمنت قرین بود بهدوش خیمه زر
 نگار فلک ساختند آسمانی دیگر بر روی زمین افراختند و چرخ عظیم را که حاوی این نیلگون
 قباب بود محوی آن خیمه کهکشان طناب ساختند و رصد بندها انحرش ساس از تعدد فلک
 اطلس در شبهه حیرت انداختند چند روز هر روز به نرم سپهر بسطت تجرع افداح راجح
 ریحانی پر دختند در سرای معان رفته است و آب زده به نشسته پیر و صلائی شیخ
 شاب زده به صبوغشان همه در بند کیش تبه کمز و لی ز چتر کله خیر بر سحاب زده به شعاع جام
 و قدح نور ماه پوشیده به غدار مغیچکان راه آفتاب زده به صحرای معان چون سرای معان
 نشاء خیر گشت و طبع جوانان چون دم سپهر سخا نشاط انگیز و در دوم ماه ذی حجه آن سال فرزند
 فال رایات نصرت اشمال بعزم تخی دار القمار قندهار از جولگاه معان در استن از آمده از راه
 گمرود و بهشت رود وارد در بیل که بو فور آب و علف شهرت داشت روانه قزوین و فرمان

همایون بجز نفاذ قرین شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان در منزل قراچین که از مجال کرم رود است
 با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از ورود کوبه مسعود بقراچین
 ظهیرالدوله نیز سعادت اندوز خدمت کشته چون طایفه فزون از قیاس بلباس که متعلق بجاک
 روم است مصدر بعضی حرکات زشت اساس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم
 اقسام را بسر کردی نصرالله میرزا با جناب ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مکرری برسم سبامی تباخت آنجماعت
 مامور ساخته مامورین در عرض دوشبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن آنجماعت
 کشته هزار خانوار الظایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقانگرددند و بقیه
 ایشان در موضع مشهور ترکش من اعمال مکرری سرکوه را سقناق کرده و دست بر ترکش جلاد
 زده مہنمای مدافعه کشتند لیکن نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده سقناق ایشان را
 که مکان بس صعب بود بتبایدزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان
 باد و نفر کرده عرض شمشیر تیز کشته تخته خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب شاه
 با فتح و ظفر کشته و ابراهیم خان با عی کر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده باقشون رکاب
 در روز ورود کوبه همایون بقزوین بار دومی ظفر قرین پیوست و از اخبار مسترت افزاکه
 در خلال این احوال معروض شده سپهر شمال شد فتح بحرین بود قتیبیین اینمقال آنکه در جنبی که
 محمّد تقی خان بیکری کی فارس که در جولگاه معان از درگاه عالم مطاف رحمت انصاف حاصل
 میکرد حضرت ظل اللہی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جبار
 بود بلفظ مبارک تا کیدت بلیغ فرمودند محمّد تقی خان بعد از ورود شیراز فوجی از قشون فارس
 بعزم شیر بحرین بقلعه مبارکه نادره فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمد چون قبیل از ورود
 بیکری کی مشارالیه شیخ جبار عازم کعبه معظمه کشته و قلعه را بنائب خود سپرده بود نایب بعد از
 مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود سلوب یافته فرار و بیکری کی قلعه را تصرف کرده
 کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت و در از امینی نمعنی نخلایع خاص غر اختصاص یافته دولت

بحرین ضمیمه باقی ولایات او کردید و نیز در اثنای آنحال عریضه از جانب دلاور یا یعنی مشعر بر ظها
 نداشت و استدعای عفو تقصیر بپایه سیر کرد و ن سیر رسیده توضیح اینمقال آنکه ثار الیه از
 قدیم الایام با ایل یا یعنی در محال چا محرق من اعمال زمین داور سکنی داشت و در ایام استیلای
 افغانه بنا بر زیاده سری سرباطاعت ایشان فرو نیاورده خود داری سیکردمانیکه بعد از ور
 سوکب والا بهرات بخویمکه مذکور شد مومی الیه در منزل ناگهان با جمعی بکر ظفر اثر سوخته بکوتت او به
 و شاقلان سرفراز گشت و بعد از تسخیر بهرات که رؤسای اکثر او یما قبه بنا بر ضابطه ملکی مامور سکنای
 بهرات شدند در باره او نیز همین فرمان حریان یافت او بنا را بستیزه رانی گذاشته طها سب قلنجان سردار
 و پیر محمد خان بیکری مدتی با او بدار عمل کرده چون دانستند که بنا خن کافر نعمتی سر زیاده سری
 خار و تا بدستاری اقبال پایدار او را کوشمال ندیند پاره ادب نمیکند ارداو را باه تشدد
 از کسان او گرفته محبوس کردند و لدان دلاور که در او به و شاقلان سی بودند بمجرد استماع این
 خبر کوج و بنه او را با ایل و اتباع خود بر گرفته بسمت غر جستان فرار کردند در حسنی که موکب و ایل
 مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بحکم والا بدرگاه معالی و ایل او را که هزار خانوار بیشتر بودند
 بودند بجنو شان روانه ساختند بعد از ورود ثار الیه موکب همایون بر ملاحظه حق تحقیقی که در آن
 سفر بهرات بر کابستطاب داشت او را مورد بخشایش و مسئول نوازش ساخته تشریف خاص
 اسب مکمل با زین و یراق طلا با و عنایت کرده رخصت مراجعت دادند و مشار الیه منعقد شد که در آن
 این موهبت بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ خود و اولاد خود را آورده در بهرات سکنی پذیرفتند
 که از خط جبین او نقش تسویلات در و نش معلوم و خوانان بود لیکن برای اینکه بر ظاهری سنان
 عالم صورت که از کنه معانی خیزند حالت آن تیره درون روشن گشته و قوع آن نوع سلوک را عمل
 بر نقص مروت نسا زنده او را روانه بهرات ساخته بسردار و بیکری مقرر فرمودند که آنچه از
 مال او و ایل او بمعرض تلف در آمده باشد رد کرده او را با تمام ایل او که در بهرات و جنو شان
 میباشند مخصسازند که روانه غر جستان شده مشار الیهما بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بمقتضا

با ایل و اعوان کوچیده روانه غرجهستان شد در آنجا دست از آستین صبرات و سر از کمر بیان
 خود سری بر آورده تخت با فوجی بر سر آورده نامب او را با شصت هفتاد نفر استخفین آنجا تعظیم
 قتل رسانید در آن اوان سردار امور بفارس گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب
 او پرداخته دلاور از غرجهستان بسمت کوهستانات بلخ گریخت حاکم هرات حاصل ضعیف و عفا
 انطایفه را بمعرض تضرع در آورده مراجعت نمود دلاور باز خود بمکان خود نموده مقارن آن
 سردار نیز از تمام امور فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را بآباد و نفر سر کرده
 روانه ساخر نمود که با حاکم ساخر بمجاقت آن ناحیه پرداختند دلاور مجدداً بر سر ساخر رفته در
 کمین فرصت نشست آندو نفر سر کرده با حاکم مزبور بنی با کانه از قلعه بر آمده همین که دست ایشان
 از دامن قلعه گریخت دلاور اسب از کمین گاه بیرون تاخته بر سر نفر سر کرده را با جمعی از استخفین
 از شمشیر گذرانید و از آنجا بجانب غرجهستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور با
 ثبات بند کرده بسمت بلوچ و هزاره گریخت سردار چون تعاقب او را سودی ندید برگشته
 احشامات غرجهستان را که همیشه بسکری کردن عصیان می افراختند کوشالی بلیغ داده ارباب
 بجانب میمنه و چکمتوی بلخ رفته آنحال را فارت و هزار خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات
 ساخت بعد از آن که دلاور بطرف بلوچ و هزاره گریخت افاغنه قندهار با عانت او آمده
 در محل موسوم بقهر جنکل که در پشت فرسخی زمین داور واقعست سکنا دادند چون با حسین علی
 موافقت میزد حسین تزویج دختر او را پیشهاد خود ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرد
 حسین از پنجواب بر آشفته جمعی را باخت او تعیین نمود او چون روی توقف ندید باز فرار کرده به
 غرجهستان آمد در آنجا شاهزاده رضا علی میرزا را شفیع کنایان ساخته عرضة اعتذار آمیز بدیرگاه
 معالی فرستاد بنا بر اینکه ریات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوانی از قند
 اعلی اصدار نیافت در بیان توجه فرزند لوای شهراری بجانب کوهستان
 بخت پیاری بر سنمانی نماید حضرت باری سابقاً کیفیت احوال طایفه کنایان

نداشتند کلک و قایع کار شد که بعد از تبههات مکرر مجال جام و لنگر سکنای آن جماعت مقرر گردید
 مجدداً جمعی از جسته گریخته های آنطایفه که در زوایای جبال و مگامن جنومل متواری بودند جمعیتی
 ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بر روی ام با ایشان پیوسته علی مرادی نام مییونند قایم
 راه روسیاهی پیش آهنگ طریق کمرای ایشان گردید نخست از دربار معلی جمعی تهنیه ایشان
 مأمور گشته در مجال رز از آن جماعت مغلوب شدند و ثانیاً باباخان چاوشلو با جمعی از خوانین و حکام
 دفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علی مرادی با معدودی ساکن طریق
 گردید بعد از آنکه باباخان حسب الامر مطاع مأمور بدربار سپهر ارتفاع شد علی باز فرصت جسته
 سلکت جمعیتی ترتیب داده در سمت کورستان دست بدزدی و افساد بر کشاد و بعد از آن سلطان
 ولی بیک ابوردی و نجفعلی بیک شرباشران با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر و یاب کوه کیلویه
 و الا عازم کوشمال ایشان گشته در پامی کوه مشهور بالمزول و چون بسرحد وضوح میرسد که
 علی قلعه کوه را که سر بر سرین میرد سقناق خویش ساخته و در آنجا تختن پر داخته قشون شوشتر
 و کوه کیلویه در پامی کوه توقف و سلطان ولی بیک و نجفعلی بیک بیامی سیبکی آهنگ فراز کوه
 کرده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی طی کرده به نیمه راه رسیدند آنطایفه جمعی از جانب
 قلعه و فوجی از کوه ایشان را گرفته با داختن تفنگ و غلطایندن سنگ مشغول گشته و هر دو سر کرده را
 با جمعی از غازیان مقتول ساخته بقیه سپاه که در پامی کوه بودند سر خود گرفته روانه ولایت خود شدند
 چون در آن اوان موکب جهانکشا مشغول تخریب قلعه ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداختند
 درینوقت که کوه کبک بهایون از قزوین حرکت کرده وارد مجال جاپلق و برود گردید علی مرادی سراسر
 روی بوادی نامرادی گذاشته با جمیعت خود که نصابش چهار پنجاه غول دیو افکن سلیتن میر رسید
 در محل موسوم بلیروک که اصعب مکنه بختیاریت سقناق کرده تختن کزید پس بخت و الا عازم
 آن سرکشکان بادی ضلالت گشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی وارد لان و همان
 از جانب ولایاتی که متصل کورستان فیلی است و جمعی از جزایر چیان کوه نورد را با سپاه شوشتر و کرمان

شهبان از طرف دشت کردگان و نبات تازه و فزوه عظیم از افواج قاهره را از صدماروت و کروی
 ابنوه با عساکر کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب نهر اچم تخت یاری مامور
 و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیخولهای کوه را بسایمی سعی در نور دزدان
 گریخته اش را را اگر شرار آسار در میان سنک باشند بر آرند و بنه و آغزوق را با اتفاق شان برده
 نصر الله میرزا در منزل چرپاس برود و گذشته خود بسعادت و ظفر در ششم ربيع الثاني ۱۲۴۹
 از منزل مزبور عازم کوهستان گشتند و همان روز بحوالی کوهی که جمعی از انطایفه سنکر ساخته پامی قرار
 استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از اگراد و افاغنه را بدفع ایشان بمور ساخته انطایفه بمسالت
 مکان مغرور شده و بعد افضیله آمده مغلوب و مقهور شدند و شب در آن موضع بسنکر لیروک که قلعه و
 ستفناق صلی ایشان بود شافقه از آنجا جمعیت خود را بر گرفته از آب لیروک که بدز فول جریا
 وارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه نهر اچم از انطرف
 رودخانه آمده بضبط پل پروازند مأمورین اگرچه در وقتیکه خزانطایفه از آب گذشته بودند
 ایشان رسیدند اما با مجادله پرداخته ششصد نفر از انکروه را بمحض قتل و اسر در آوردند و فرد
 کوه مسعود وارد سپیل گشته فرمان پذیران باشاره و الا بساختن پل پرداخته عبور فرماز کوه
 غار پناه را مقرب موبک منصور ساختند و در آنجا عساکر فروری قرین را مشعب ساخته دست
 بختجوی حوال انطایفه بقلل جبال آسمان بمسالت تعیین فرمودند و مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار
 و کریوه و مغاک بخاک هلاک افکنده بقدرسته نهر از خانوار بقید اسار گرفتار نمودند و از آن مکان
 محل موسوم بدار در امتوجه گشته فوجی را بکوه مالی آنجا کاشته از آنجا بگذرگاه تلات روی توجه
 آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الوار بجبال سمت زند و میبوند تا حدود لرستان مامور ساختند
 باز عطف عنان بجانب کوه سالم فرموده بسنه منزل وارد محل گردیدند و بانظام ضابطه مأمورین
 آن حدود پرداخته بنوار را مطلع مایه پیمه رایت خورشید انوار ساخته از آنجا بدو منزل وارد لکر
 گشتند از مؤیدات اقبال حسن اتفاق علمیرادی در سمت کورش که بالکافی سیلی پیوسته است

در غول که گوی بی پنهان کشته چند تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق زیر شتاب بوده اند
 که بیای آنکوه گذار و جمعی از غازیان که کشته کام جستجوی او بودند و چار کشته او را با کوح و عمال
 و جمعی دیگر گرفته بخدمت اقدس آوردند پس فرمان قهرمان بقطع دست و پا و کندن چشم او صا
 کشته دوروز در صحرائی هستی بیدست و پادست و پامینزد تا جان بقالبض ارواح سپرد و
 قلیلی از ایشان که در زوایای کوه ازین خطا کاری سر بر بسنگ میزدند بالماس و استدعای
 رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلد فلاده جان سپاری بودند مورد عفو خود یو
 دارا احتشام و بدستور سایر طوائف خود مأمور بسکنای جام کشتند و بهمجهت یکماه کوهستانا
 آسمان پیوند بختیاری سیر اشهب خورشید خرام خدیو کردند و ن سیر بر گردید و از آنجا وارد
 سر چشمه زنده رود و بار دوی مسعود پیوسته رایت نصرت آیات را بجانب اصفهان بیهضت
 داده در نهم جادی الاخری خاک اصفهان را بسایر مقدم اقدس سر مه دیده مهر و ماه کردند و چون
 و تدبیر سرکشان بلوچستان نیز بطرح نظر انور میبود سپهر محمد خان بیکلری یکی سابق بهرات و اسلمس خان بیکلری
 سابق قلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد کامل روانه ساختند و در نهم
 ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان کرک لوی کیتی ستانی بجانب قندهار فرستادند
 و در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو حکم دید را بسبب سانحه قتل مهدی خان بیکلری شیرخان
 مقید بدربار فلک اقتدار آوردند که بسیار سید تفصیل این اجمال اینکه در چینی که کوب
 همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سر چشمه کردید بعرض رسید که مهدیخان برای ا
 بعضی امور بجانب دربند رفت و مراد سلطان استاجلو که دران اوان بکومت آنولایت سرفراز
 داشت بنا بر سابقه تقاری که فیما بین او و مهدیخان بوده امری مایه رادست او زود ساخته مردم
 آنولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهره درانی و باد پیمانی معتاد بودند در جزو تحریک شورش
 کرده مهدیخان را بقتل رسانیده اند صد و این از اهالی دربند امن زن آتش غضب خدیو فرزند
 کشته سردار بیک فرقلو بویباشی جلوی طفر پیشرو را با یالت شیروان تعیین و با فوجی از خوار چیان

بهرام کین روانه و حکومت در بند را نیز نجف سلطان قراچور لو غنایت و مقرر فرمودند که سیزدهار
 مزجین را بدست آورده تا دیب و کوشمال کامل داده نجف سلطان را تمکن سازد و در اصفهان
 چند نفر از رؤسای در بند وارد درگاه معالی و معروض بنده والا ساختند که بعد از آنکه پیمانۀ عمر
 مهینجان در دست اهالی در بند پرگشته بود آنان که سابق این بنام و مجلس ارامی این قصد و غرض بودند
 از مستی غفلت بسیار گشته و البته بودند که عاقبت کاسبه بر سر ایشان خواهد شکست و احتساب
 بازخواست خدیو جهان دست مراد ایشان ابرقفا خواهد بست فرار کرده با حمد خان او همی قیطاق
 توسل جست بعضی هم گریخته بارک قلعه در بند متحصن گشته جمعی از اهل در بند که درین امر سر از رفاقت ایشان
 پیچیده بودند ایشان را از ارک بنارین تسلیم عدم روانه و مراد سلطان اینتر که بر پایه فتنه بود گرفتار
 در بند دارند فرمان همایون خطاب با او همی فرمود از موقف اعلی غرض و دریافت که جمعی را که با توسل
 جسته اند مقید ساخته نزد سردار بیک روانه نمایند او همی بر وفق فرمان عمل کرده و سردار بیک ایشان را
 با بقیۀ اشرا که کوچ کرده شهرستان فساد بودند بر سر بازار سیاست از پامی در آورده اجساد ایشان
 طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کوچانیده در قلعۀ جدید شیروان
 فرستاد و طایفه صور صور را از شیروان بجای آنطایفه آورده در قلعۀ در بند کنا و نجف سلطان
 در امر حکومت تمکن داده مراد سلطان امقید بدربار سپهبد فرستاد که متارالیه در روز ورود
 متیغ تیز بر آستان تسلیم گذاشت و بعد از ورود و کوبه کیتیستان بیستان حرم محترم و بنه و آغروق
 اردوی همایون ابر کرد کی امام وردی بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوات سرور
 داشت با جمعی از فنیکچیان رکاب ظفر انتساب در بیستان گذاشته در دوم ماه شوال بفرورزی و قبایل
 از بیستان رایت افراز لوای همایون فال گشته از راه دلخک و دلارام روانه و در سیدیم ماه فروردین
 خارج قلعۀ کرشک را مضر بخیام سپهراحتشام ساختند فاغنه آن مکان از در قلعۀ داری برآمده بود
 چنان فرنگی ترا د آتش دست با شاره همایون توبه های کوه توان را از توبخانه های و الایاطرا
 قلعۀ شیده رعد آوا و صاعقه بار ساخته زلزله در بیستان قرار بروج و حصار انداختند قلعۀ کیان از هم

جان بردن ستمسان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی یک بسرداری
 هزارجات وزین داور سرافراز و با فوجی متسخیر قلعه زمیندار و مأمور جمعی از لشکریان را بتسخیر
 قلعه بست تعیین و با توخانه و استعداد تمام روانه و در پست و یکم ماه فروردین کوه منصور از آب
 پیرمند عبور نموده چون بسبب موسم زمستان صحراها خالی از علف و همگی غلات را حسین پیش از
 وقت بقلعه کشیده و همه را آتش زده و تلف کرده بود لهذا از کرشک عازم شاه مقصود گشتند
 که دو اب اهل اردو رفتند از هزارجات غله حمل و نقل معکری و زری اثر نماید شاید باین تقریب کن
 نیز جلو کر میدان جدادت کردند و از ده روز آن مکان مقبره کوه غروشان گشته از آنجا کنار غنچه
 محاذی فرار بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصه یلی گردید در آن شب حسین با فوجی کزین شبنک جلا
 بعزم شبنخون زین کرده از گذرگاه آب تبردستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شکار آمده در حوالی
 معکری و زری اثر شورش هجوم در انداخت طلایه داران خنجر گذار که مانند مژگان از عین بیداری
 در اطراف اردو تیره و سنان بر کف خود بر صف پوسته و بسان دیده انجم و اختر طره یعنی از
 کهبانی نظریه بسته بودند بایشان در آویخته جمعی را آنجا کت هلاک افکندند و بقیه خایب و خاسر بجای
 قندهار فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی کهبان پوی های و هوئی بلند اما صبح کاهان که
 پنجه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم شد که حسین بوده و بقصد شبنخون آمده پس آیات نصرت
 آیات از آن مکان در آینه از آمده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت سرور بلند اختر بطلب معشر شهب
 کردون حرام را در لجه سعی شناور ساخته بر بسنمائی حدس و فراست از برابر قلعه کوکران دو فرسخی بلند
 گذر پیدا کرده آن لشکر انجم حساب بانه و سباب سالما از آب گذشته از جنب کوه لکی که یکجا نب قلعه
 بر فرزان واقع است آغاز عبور کرده اگر چه توبت لعه به تیپ لشکر نصرت اثر میرسد اما خدیو شریا چنان
 رعد و برق توپها را صدای ذباب انکاشته بدون اینکه چینی در جبین صنفوف فوج خو شوخوار و یامو
 در آن بجز جهان آشوب ذخار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه با فرشتن
 بارگاه غروشان پایه زمین بر آبرسمان رسانید و در بیان وقایع میلان میل مطابق

سال ۴۹ هجری : شب پنجم نوزدهم ذی القعدة احرام بعد از انقضای نجاه
 و هفت دقیقه داور خاور مقام شرفی امساب اعنی آفتاب عالم تاب بر تخت زمره شاه فلک
 قرار گرفته جنود قوای ربیعی بمحاصره دارالقرار چین و احاطه قلعه کلشن پرداخت و از منته و ساء
 بهمن و دمی را نوبت بست رسیده افواج سبکروح نسیم فروردین فاتح قلات غنچه و سیول
 شکوفه کشته عرصه جهان از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ساخت به حکم خدیو زمین داور
 مجلس خلد این بر احوال جشن نوروزی در کمال فروغ و فیروز می تزیین یافته آن نزم مینوشت
 از طبقهای زر سرخ و سفید کلزار مشون بلاله عباسی کشته سران و سرگردگان لشکر از جامه خانه
 سرشار بخلقهای کرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتحعلیخان فشار را که بخرچی باشی کری
 لشکر فیروزی اثر سرافرازی داشت با فوجی از چاکسواران جنگجو تباخت قلات مأمور ساخته
 شب سوم اسیری از قلع فرار و جز آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب قلات خبر داشته
 هنگام شب سیدال با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان کرده بود
 بهمال فی الفور بامی فلک فرسار بجلفه چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران
 کینه خواه عازم ایلیا گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور اینک فتحعلیخان تاخت کامل کرد
 بی پاسبان و قراول و کهبان و چند اول در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز متعاقب
 وارد چون غازیان را از اندیشه خرم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دیده بود بقتضای
 علی الغفله بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین بخود سازی پرداخت
 متقارن آن طلیعه رایت ظفر آیت آشکار گشته افغانه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان
 مراکب خاک نورد آتشین سم را بادرقار و بسیار می از آن گروه را عرضه تنع آبدار ساخته جمعی از افغان
 بدامنه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده تحسین اختیار نمودند خدیو نامدا
 مظفر و کامکار عطف عنان بمقرات قدر کرده اسیر فرور را که این خبر آورده بود موسوم برسول
 آمال او را بیز نفوذ حصول فرمودند و در شتم ذمی الحجه احرام از مکان فرور بخریک لوای منصور

در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنا در آباد اشتها دارد و شادروان عزروشان ابراج
 آسمان افروختند و در آن مکان نزهت نشانی معماری را می زین و مهندسی طبع سعادت قرین
 قلعه وسیع مشتمل بر عمارات رفیع و بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد
 و قهوه خانه طرح افکنده آب تور نوک را که در لطافت ابروی کوشش و تنیم برده بان جاری
 ساختند و بنایان چابک دست که از اطراف ممالک محروسه در معسکه ظفر اثر جمع آمده بودند
 و بازومی است تمام یازیده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در محال متانت و استحکام
 صورت اتمام و ابدیه و عمارات آن بر وضع و نشین سمت انجام یافته شهر معمور خلد تمام آن
 آن طغنه بر غره بیضای شهر شوال میزد بعرضه ظهور آمده مانند ماه نو بجوئی طاق و انکشت نما
 آفاق کشت و بنا در آباد موسوم کردید و در شب بیست و نهم ماه مزبور اشراف سلطان غلجه که در عهد
 سلاطین سلف حکومت غلجه به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و چهره می در بار سپهر
 کشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن معروض شده و الا کشت که فوجی از غلجه به عزم و شتاب
 بخمار از غناب بر آمده اند جمع از دلیران بدفع ایشان نافرود کشته طومار حیات بسیار می زایشان
 را بر لال سیف آبدار باب مالیدند چون چند روزه میدانی بایشان داده شد که شاید قدم
 جرات از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از کریان جنول در نیارده بسپردار
 متانت حصار بخود داری پر خستند پس سمت و الا بمحاصره قلعه قندهار مقصود گشته در اطراف
 آن قلعه سپهر مانند بنفاصله ربع فرسخ قلعات محکم که دایره محیط آنها شش مهنه فرسخ میشد نزدیک
 بهر قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث کرده و بهر برجی جمعی تفنگچی بکمر است نامزد
 کشت و ثانی الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجهها میگذشتند
 پایین بر برج دو برج دیگر بنا که آشته راه را با لکلیه بر قلعه کیان سد و بساختند و هر یک از ایشان
 که تحصیل غله و دانه مانند دانه سر بر می آوردند مستحفظان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه اریا
 در می آوردند و در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۰۵۰ اعرضه از جانب سرگردگان که مأمور بتحصیر قلعه است بودند

رسید که توب و چمپاره بقلعه بسته افانغه آنجا از در ستمیان درآمده قلعه را سپرده اندازند
 اعلیٰ حاکم برای ضبط قلعه تعیین و حکم والا بفرستاد قرین کشته لشکر فریزی اثر افانغه قلعه را گرفته
 وارد دربار سپهر اقتدار شوند چون در حسینی که متعاقب سیدال ارجنب شهر صفا عبور کو کعبه
 منصور واقع میشد تو بخانه همراه بود بکار آن پرداخته بعد از مراجعت فوجی با تو بخانه و استعداد
 بتسخر شهر صفا معین گشته در چهارم ماه مذکور معروض افغان عتبه علیا شد که مامورین آنجا نیز
 توبهای گوه توان و چمپارههای آتش افشان را برق خرمن جان قلعه کیان ساخته در عرض کمروز
 قلعه را مستخر و افانغه آنجا را اسیر و فرمان بر ساخته اند جمعی از دلیران بصیانت قلعه مذکوره و
 بقیه لشکر با تصرف مأمور شدند و در آخر ماه مزبور صرم محترم و بنه و آغزوق که در ماه شوال از موب
 نصرت اشمال جدا مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف میداشتند بحکم والا
 وارد اردوی معلی شدند چون سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار
 و بقلات تختن خستیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات میبودند و
 از بهادران عرصه و غار را بسر کردگی امام و پیری بیک قرقون ناظر بیوات به تسخر قلعه مزبور
 ساخته امام وردی بیک بعد از چند روز یورش برده برجی را که در سمت شرقی قلعه بود تصرف
 و افانغه در آنک تختن جسته مدت دو ماه بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلاب مرور زمان
 کوه البز شکوه قرار دلیران را از جاد نمی آورد از باب ستمیان درآمده قلعه را تسلیم نمودند امام
 و پیری بیک با اشاره آمدن جمعی از نفس پکیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال
 و رؤسای افغان که در قلعه میبودند بار دومی معلی فرستاد چون سیدال نهجی که در تلوصاد است
 احوال صنفهان و بهرات ذکر یافت مرد فساد پیشه همگامه طلب بود با اشاره والا دیده که بدین اورا
 از حدقه بر آورده بصیانت حال ولد حسین از روی اعزاز پرداختند و در بیان احوال
 بلوچستان و مال کار سرداران و سرکردگان سبق ذکر یافت که از صنفهان
 پیر محمد خان و سلمس خان را بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد موفور به نسیه شراخان

مأمور ساختند بعد از آنکه ساحت قندهار مقرر اردوی غزوقه تدارک کردید محمد علی بیگ سار لیلو
 نایب ایشک آقاسی باشی را در نهم ذی الحجه با جمعی تبنیه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورابک که
 در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مأمورین بدو فرسخی شورابک رسیده طایفه بلوچ از ور
 لشکر مطلع و جمعیت کرده با عساکر فروری مآثر آغاز تیز و آویز و مقصد نفر ایشان عرضه شتر
 کشته استروا شتر بسیار بچیطه ضبط و کیب درآمد و بعد از استیصال آنطایفه عازم تنبیه طایفه
 شیرخان که مابین جاکلی و لشکی سکنی دارند کشته ایلغار و طرف صبح بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را
 باشیرخان سر کرده آنجماعت ایتنغ کدرانیده و تمامی ساکنان ایشان را بمعرض نهب و اسر
 آوردند و حکم والا بغرفنا دیوست که محمد علی بیگ با مأمورین رفتند در جانب و خاران بسرداران
 بلوچ ملحق و بعد از انجام کار عازم شورابک و بنی قلعجات آن نواحی پردازند در سیوم ماه محرم سنه
 امیر محبت خان و امیر امتیاز ولدان عبداللہ خان که حقیقت اخلاص و درزیهای او نسبت باین
 ابد پیوند سابقان کاشته کلک اجمال شد که وارد دربار سپهبدار و بجایع واسب و شمشیر و نوازش
 دیگر قرین افتخار کشته مجدد امیر محبت خان بر تبه ایالت بلوچستان سرفراز می یافت و حکومت شور
 بحراب سلطان بانی که بقدمت و خدمت انصاف داشت عنایت کشته و با جمعی از غازیان
 مأمور کردید که بمحافظت قلعہ و عنب طعلات قوشچ پردازد و دو سه هزار نفر از قوه کاکری و نرسنی
 جمعیت کرده آند قلعہ قوشچ را محصور و از نیطرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان و دفع اشرا
 مأمور کشته جماعت اشرا فرار پیوندند اگر چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شندین بود
 که قلعہ جایق را که بممانت حصار اشتهار داشت یورش برده بجوزہ تصرف در آوردند اما چون
 محمد خان که سردار بزرگ بود مردم عقل زیاده سرو بنا سازی و ستیزه رانی مخم بود بجنس حاج سلطان
 جدا گشته و بر سر خاران نرفته غازیان بدشت و کوه برده بمهاک خطیر انداخت و جمعی از شکران
 از تشکی و بی آذوقه کی تلف و دو اب و اسباب ایشان ابر طرف ساخته لهد استجلی خان صر خچی باشی و
 محمد علی بیگ قرقلو ایشک آقاسی باشی بحکم والا بچاپار زرقه پیروز خاگردن ده سر اورا با قسونهای فر بوره

در روز ۱۵ / ۱۰ / ۱۲۸۰

بدر بار معالی آوردند در ذکر تسخیر ولایت بلخ و وصول عمر بدخواهان
 از غره بلخ سابقاً صورت تخریب پذیرفت که شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا
 از موقف اعلی مأمور به تنبیه علی مردان حاکم اند خود که در دادن کوچ غریز قلی بیک داخوا
 باقی افتاریه انجا از باب امتناع در آمده بود کردید بعد از آنکه ساحت قندهار مقر الویه نصرت
 شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک توخانه و استعداد و سرانجام احتشاد کرده از راه
 بادغیس متوجه اند خود گشت چون ولایت اند خود که معظم ممالک بلخ بود بسکنامی ایل افشار خصلت
 داشت بور و دگوبه مسعود شاهزاده بدو سه منبری افشاریه انجا علیمردان حاکم خود را دست آور
 اعتذار ساخته با استقبال موکب شاهزاده پرداخته کلیه قلع را سپردند و سخته شاران نیز چون
 طایفه جلایر بودند در عالم ایل از باب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از
 انتظام امور اند و ولایت علیمردان را با چند نفر از رؤسای ان طایفه روانه دربار فلک مدارسا
 و خود متوجه آنجه شده اباالی انجا نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غره ربیع الاول سه کوخوب
 با فوجی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته و خود در سه فرسخی ترول صبح روز سیم که خسرو
 خاوری علم بر طارم چهارم زد با کوبه و هشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افروخته
 طلعه سید ابوالحسن والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر در میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت را
 موفور و نهرهای عمیق در سراه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دست به پیاده کرده
 در میان آن نهرهای شکسته و باغات تراکم بستند و او نیز مشغول ساخت مخالفین روی بر یافته بیابان
 بروج و حصار بر آمده مدافعه پرداختند دلیران سپر جلادت بر رو کشیده بتعاقب ایشان قدم بر
 فراز حصار گذاشته دست و تیغ خصم فکنی یازیده بسیاری از اوزبکجه را از شهر بندستی دور و در
 را تصرف کردند ابوالحسن و رؤسای بلخیه بارک تحصن جسته بخود داری پرداختند از منطف نیز
 فرمان پذیران حکم شاهزاده تو بهای قلع کوب و چنهار بار بارک بسته سه شعبانه روز رخنه فکن
 بنیان حصار و آتش افروز خرسن بسات و قرار سکنه میبودند تا اینکه قلعه کیان ابا لکلیه سلب صبر

و توان گشته و باب استیمان گشوده والی و تمامی سادات و قضات و اکابر و اهالی از روی اعتقاد
 جبهه سامی در بارش ازاده و الا تبار گشته قرین عفو و بخشایش و همگی سران و سرکردگان او بر کتبه
 و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بمو کب عالی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که
 بعد از شکست والی پچا اول و تاخت سفنا قها مامور گشته بودند اکثر محال را نهی و اسیر ساخته
 شادمان و قلعه مار و مور را بخیطه تسخیر در آوردند اهالی قندز نیز که در میت و پنجه سخی بلخ و قعت تا
 حدود بخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه در صد و انقیاد در آمده آنولا
 ضمیمه ممالک محروسه گردید و روز بیستم ربیع الثانی آن سال خجسته مال چاپار از جانب شاهزاده
 کامکار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزانه و ضلع
 و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح نمایان
 دو الف و چهل هزار نادر می که با اصطلاح متعارف دو ازده هزار تومان باشد با سیصد و شصت
 و چند اسب محکم با زین و یراق طلا نرد شاهزاده عالی لوا می ارسال داشتند که فراخور حدت
 از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امری از مکن فرمان صادر
 مقرر گردید که اوضاع بلخ را انتظام و آذوقه و افرسرا انجام کرده و تدارکات بلیغه بعمل آورده چو
 را عرض نماید شاهزاده بانتظار جواب پرداخته و بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه گشته
 از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف نیز ابو الفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی
 خوارزم استمداد و چهل و پنجاه نفر از اوزبیکه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده
 در محال استمداد و وارد قرشی گردید هر چند که تعداد جمعیت که نصرت از زیاده از دو ازده هزار بود
 لیکن لفظی الشیبلی یخبر عن اکسید شاهزاده عدت خصم را در برابر نفوج نصرت شمال
 فوج غراب در جنب شهباز نیز خکال دانسته و متهورانه بکوشش پرداخته پادشاه بخارا
 مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و
 رزم بسمت نبر میت عنیت نمودند پیش شاهزاده بغرم تسخیر شد ادک که در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه

نصرت پناه بود درایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته تپه و غلبه بر قلعه مستولی
 شده اهل آنجا را عرضه شمشیر و آتش زمین را بخیطه تسخیر در آورد لیکن بابا خان چاو شلو که از رؤسا
 لشکر بود در اثنای یورش بضر کلوله و داغ هستی نمود و از اتفاقات در عیان او ان که از کاک
 قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشیای فتنه جوی او زبک از جوی روان جان دست
 طمع شسته خود را غفله بداد خواه رسانیده او را بر خم کار داز پامی در آورده حاضران نیز فی الفور
 در آنجمله او را در پها بخا پاره پاره و بتینغ خود خوار از دیار گیتی آواره کردند و چون این خبر بعضی مولای
 داد خواه یعنی خدیو داد کرد رسید فرمان بهایون ^{خان} پشاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان کستان
 عزم و ریافت مشعر بر اینکه چون آن سلطنت آب سلیل سلسله چنگیز خان و دوحه خاندان ترکمان
 است مقرر شد که شاهزاده بخارا بخارا نپرواز از آنجا که در عالم املی مکن او بر او زبک سلطنت مورد
 منظور نظر افسر میباشد چند نفر از رؤسای آندیار را برای بنامی کار و استقرار امور آن مملکت
 روانه دربار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم بهایون پشاهزاده مرقوم شد که مشور عا طفت را برای شاه
 و الاجاه ارسال داشته و خود معاودت ببلخ نموده بانتظام و اتساق امور آن مملکت پردازد
 و هرگاه توران راه فرمان با قدم متعالیم بودند فلولمرد و الا بتائید الهی از دست بخود قضات مشا
 کوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم بهایون را فی الحال برای شاه و الاجاه ارسال و ترک
 محاصره قرشی کرده از رود آموی عبور و ساحت بلخ را مقرر کوبه منصور ساخت اما حقیقت حال
 زمیند او را اینکه قبل ازین مرقوم کلک و قایغ نگار شد که در چین و رود کوبه مسعود سردار می زمین
 داور و هزارجات بکلی علی خان کوسه احمد لوعنایر کشته با تو بخانه و استعداد تمام او را روانه ساستند
 و مشارالیه مدت نه ماه محاصره آن قلعه پرداخت و کاری ساخت در آخر کار یکدفعه بنامی یورش
 گذاشته بعضی از فاغنه نفاق اندیش را که در معکر او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان مهند
 و معهود نموده بودند که رفته فاغنه را که ستحفظ بروج بودند با خود همداستان سازند که چین
 یورش برج و دروازه را تصرف دهند آنجا عت باین بجهانه رفتند و قلعه کیان را خبر داری همگی را

وقت معهود آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بعزم قلعه کبری دامن جلادت
 بر میان زده و سپهری باکی بر رو کشیده با قدم تهو بجای تب قلعه دویند و هر یک خود را
 هدف چندین کلوه جان سوز دیده تدبیر مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و حر یک
 لکریه فراه از حرکت پهن کام تقبل رسیده کهند اسرار در ازای این نقص و قصور عزم مغزول و بد
 معطل طلب فرموده چوب تادیبی که در فرجهش حکم چو چینی داشت بر او جاری ساختند و دیوان
 قلی بیگ افسار علمدار باشی را با اتفاق یار بیگ سلطان توچی باشی بان خدمت نامرد و با
 اسباب نقب و کند کوب و آلات یورش روانه کرده مأمورین از روی جد و جهد کندن نقب
 و بردن سپهر پرداخته در دهم شوال آنسال محبته مال ندا خان افغان که از جانب حسین بگومت
 زمیندار و منصوب بود ندای امان بجوش غازیان رسانیده و لد خود را بعزم سیمان بیایه سر فلک
 بنیان فرستاده و قلعه را تسلیم کردگان نموده بموجب حکم همایون با افغانه که مستحفظ آن
 حصار بودند با اتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه معالی شافت و از جان و مال بخشش یافت و چون
 قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت
 خود و مسانت مکان مستظرف گشته پشت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار قلعه داری تحسن
 داشتند تا مدت ده ماه امتداد یافت در نهم شوال غرمت یورش در خاطر اقدس تصیم یافته اولاً جمعی از
 سربازان معارک جلادت بتنیخ برجهای خارجی قلعه که در حیطه تصرف میبود مأمور گشته تکلیک
 بخوزه ضبط و تصرف در آوردند و از انجمله برج عظیمی که در فراز تپه رسیع واقع و فوجی از افغانه با
 چند توب مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتاید الهی سخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند
 و بعد از آن بتنیخ برج سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل زینه در قلعه کوه
 بسیار بلندی و لغت که تعلقه قندهار شرف دارد دلیران حکم همایون دامن جلادت بر میان زده
 پیامی مردی عزم بلند آن برج را با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فراز آن کوه سپهر
 نمون طغنه زن چرخ نیلگون بود و سیصد نفر از افغانه قادر اندر محافظت آنها اقدام داشته

یورش برده تصرف و بکنند اقدار بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و فاعنه بروج تمامی معترض تسل و
 واسر در آمدند و خمپاره های ثعبان دهان و توپهای کوه توان آنکه کلوله هر یک بوزن نهفت
 من بود از چنان راهی صعب که پیاده را عبور از آن را بسهولت ممکن نبود بجز ثقیل بالاکشیده بر
 قلعه کیان و برج دده که جانب غربی قلعه ها می باشد بستند و آنحق عقل محال اندیش ازین امر غریب
 در وادی حیرانی و تنکنای سرگردانست و هر کس آنرا تنگ فضای پرچ و خم آن کوه سپهر کوه
 آسمان توام را برای العین دیده باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان
 مکانی که غتقای فلک سیرو هم از تصرف قاف قلعه اش پرمی نند منوط بنفاذ امر پادشاهی
 چنین حکمی البته ثانی حکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعه کیان مظهر
 مخوامی **وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** ساخته میگردانند برج دده را از صورت جسمی انداختند
 و بعد از آنکه بنیان قرار برج تزلزل پذیرفت چون جماعت بختیاری که باستحفاظ آتش اقام
 داشتند مکرر داد طلب و مستدعی اذن یورش بودند از طایفه مزبور و اگر ادحیش کرک و افعال
 ابدالی از هر کدام سیصد نفر در شب پنجشنبه است و دویم ذی القعدة با مرمیایون مہیامی کارشته
 به سنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون فاعنه پیش از وقت مطلع گشته مہیامی دفاع
 بودند قریب دو سیت نفر از داد طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر کرد
 پس دوباره بغرم یورش مضموم گشتند و ذکر وقایع یونت میل مطابق **سالی**
اشمال ششماه سنگامیکه شهرستانیان سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذی قعدة الحرام
 ماه طالع از غره بسنج پیوست نوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه فروردین بعد از انقضای
 شش ساعت و کسری داور زرین فسر مهر برسم شنبخون غرم دار الفجر جهان کرده بر برج حمل در آمد
 و افواج سبک و صبا و شمال بصاحب لوانی دلا و جرمی القلب سنوبر و رایت افرازی به ساد
 چهره دست چنار مہیامی یورش گشته بجانب دار الملک کلشن روی آوردند نیلوفر باصولت دست
 قدم بر فرار کنکره شاخ بلند گذاشت و زریق بر سر چهار برج حصار چمن سیرق نفش چرم برافراشت

افغان غراب و کلانغ بنغمه قسری و عندلیب تبدیل یافت و طوطیان شکر خاکه از شور انجیری دی
 لمخ مذاق بودند در قند بار شیرین بیانی شکر افشان شدند و افواج زراغ و زرخن که در عرصه چین کین
 کرفه بودند بیاد وطن بمانند فاخته گو کوزمان کشتند و روجه که چتر کیتی ستان آفتاب هند ظلمت را
 مسخر و در آن اختلاف جهان بنور وجود خود منور ساخته جنود هندی انجم و کواکب از مدارات برو
 راه تواریم گزیدند ممالک محروسه بهار نور و زرقه ظفر بر روی جهانیان کشاده کشت و از
 دیوان قضا صوبه بهار و بلاد سنبل و حصار فیروزه سبزه و قلعه چناره کلشن بجای کفر نفس بست
 مقرر گردید فراتان با فروشان با فرشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانبانی پایه زین
 بر آسمان افروختند و مجلس آریان مجلل ارم نگار در کمال فروز و زیب بنظیم و ترتیب بزم نوروزی پرداختند
 رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار و عظامی کامکار از جایا خانه بهمت سرشار مانند زرین کلان
 انجم و اختر و نورانی لبانسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلا باف و البسه زریناری برودوش آریسته
 در خواستی آن مجلل منو مثال فراخور تبه و شان نشینند و ایستادگان طبقمای شرقی چون طبا
 چرخ هشتمین نشان آن بزم مهمینت ترین ساختند و بعد از غنچه شائی باغ و کلزار نوبت قلعه کشته
 اقبال ابد مدار کشته در همان روز فیروز بهیمه اسباب یورش پرداختند و چون طایفه نخبگیاری در
 اول و هله داد طلب کشته کاری نساخته بودند باز ایشان را باین امر مامور و سه چهار هزار نفر از دلیران
 خوشخوار و سر بازاران عرصه گیر و در انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه همراه برده در اطراف
 قلعه در بیخولهای سنگ و زوایای کوه و خفایای حصار در کین گذاشتند و خود نیز آن شب در جا
 برج چهل زینیه در پناه کوه در جانی که نظر قلعه کیان مستور بود بانظار صبح فیروز که غیرت روز
 نور و زور شک شب وصل مهوشان دل افروز بود توقف فرمودند و ز بعد که دوم ماه فرورد
 باشد در اول ظهر که اعدای عصر دولت بیروال را دم پسین بود نماز ظهر را ادا و استعانت از آید
 بهمتا کرده تخت از جانب برج دده سورن انداخته شورش یورش در افکند چون سینه است
 بطایفه نخبگیاری تعلق داشت آن گروه را بخت یاری کرده قدم بر فرار سلم مقصود گذاشته برج را تصرف کردند

و از آنجا بجانب برج مشهور چهار برج هجوم آورگشته تا مستحفظان آنجا بخود میسر و خستند بیرون سوار
 را در آن مکان افراشتند افغانه سه مرتبه بهیأت مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازم خیره
 بتقدیم رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایر چیان و تفنگچیان آتش دم و سپرداران خنجر کذا در مزاج توام
 برسم کومک بدلیران متلعوه گیر می رسیدند هر دفعه آن طایفه از چیره دستی جنود قاهره سرکوب یعنی
 یافته رومیست یافتند بهادران نصرت تشرین نیز که در کمین بودند از اطراف متلعوه زور آور شده بسا
 مرد می تماش از نزد بانهای که ترتیب یافته بود بجهت متلعوه صعود و عروج و ضبط دروازه
 و بروج کرده متلعوه را بحیاط تسخیر در آورند حسین چون راه چاره را بسته و دست تدبیر را شکسته دید
 قلیلی از افغانه فرصت جست بعضی از زمان خود را بر گرفت بقتیول که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع
 بود کربخت و یقیناً انظار ایغه ذکوراً و انما غرضه شمشیر و اسیر کند تقدیر گشتند پس با اشاره و الا تو بهای
 را که در بالای کوه در بروج و حصار متلعوه بود بقتیول بسته از آن آوازهای رعد خروش انهدم
 اساس دولت و قصور قصر شوکت او را باواخبار و از خواب گران بختش خوابی نخواستی بیدار گرد
 روز دیگر که شمس جهان خورشید از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب درآمد زینب نام خواهر بزرگ
 خود را که عاقله او بود با چند نفر سرگردان غلبه برسم تنوات که با اصطلاح افغان عبارت از خیل
 باشد بخدمت اقدس فرستاده فرمان امان از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد
 با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی رؤسای افغانه آن مشورخات را باج تارک فتح و
 سرمایه اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه زرین قبانی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص
 نشین آنحضرت بذروه عیوق افراشته بودند بشرف پامی بوس سر بلند و بنوید جان بخش و محبت بهره
 مندگشت و بهمت بجز خاصیت و الا نظر قبول بال و غنایم متلعوه کیان که از تعداد اندیشه محاسبات
 بیرون بود نیکنده همگی آنها را بدلیران جان سپار عنایت و حسین ابا اولاد و اقربا و بنی اعمام و ما
 که مالک بودند روانه مازندران و سکنای ایشان را در آن ولایت مقرر ساختند و چون ذوالفقار خان
 ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقاً از بهرات فرار کرده آمده بود حسین گرفته در قندهار محبوس
 داشت

در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات و بد از الامان عنایت ظل الهی توستل جستند لکن جهت
 بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بماندگان و از مالیات دیوانی وجه معیشت بقدر کفاف در
 وجه هر یک معین فرمودند و طایفه غلجه شتمل بر دو گروه میباشند یک گروه موسوم به توجی و متعلق
 بحسین و قروه دیگر توجی و منسوب باشرف سلطان بودند چون اشرف بهجی که سبق ذکر یافت در
 احراز کوی سعادت سبقت جست در بدو ورود موکب و الا بقند به اشرف اندوز خدمت کامکار
 شده بود حکومت ایل توجی بعلاوه قلات با و تفویض و تسلعه قندهار را که سمت غربی آن سر از کوه
 لکی واقع و فی الحقیقه در نحوست اساس و تلیت بنا لکه خسار دیار و امصار بود حکم والا ویران و با
 خاک تیره یکسان ساخت و همان بنا در آبادی در دار الملک و مقرر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده
 بودند که من بعد از اهل اسلام احدی را که فرار قید سازند امر والا بفک رقاب تمامی سزای
 قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافت و ایالت آن ولایت را بعد الغنی خان جاکم ابدالی که لکن
 طریق خلاص و رزمی و خدمت سکالی بود در محنت و بکوشش و است و زمیند او نیز از رؤسای
 ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد غلجه را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته مادر آباد
 توابع را بسکنای ایل ابدالی که در نیشابور و باقی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند
 که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلجه به توجی بجای ایشان رفته در نیشابور سکنی نمایند و آن
 جماعت را در بیت و چهارم ماه فروردین از غنجداب گذرانیده روانه مکان مقرر ساختند
 در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم با اتفاق سفر
 آن دولت ابدپیوند بدربار معلی سابقا سمیت تحریر پذیرفت که بعد از واقعه
 شورای کبری صحرای مغان عبدالباقی خان ز نیکه با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی کبر
 ملا باشی از دربار آسمان قدر به سراسر علی پاشا سفارت روانه دولت عثمانیه شده بودند از نظر
 قرین اشرف پادشاه سکندر دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبند
 و مصطفی پاشای الی موصل که از وزیرای معتبران دولت بود با اتفاق عبداللہ افندی صدر آستان

و خلیل افندی قاضی اورنه بایلچی کرسی تعیین و بمعیت سفرای ایندولت از راه بغداد وارد اصفهان
 گشته از سمت کرمان مأمور بدربار فلک مدار شدند در نوزدهم محرم ۱۰۵۱ که پنجاه روز از نوروز گذشته
 بود سفرای دولتیین وارد آمد و بعد از دو روز باریافته پیشگاه حضور افتد گشته اسبان کوه
 تازی ترازو محکم ساخت مکمل و بدایمی نفیسه که پادشاه و الاجاه روم تهنیت جلوس سهایون مصحح
 پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطا
 کورک ثور و اسب باریین و یراق طلا سفر سزای حاصل نموده زیاده بر معمول سلف مشمول
 عاطفت و احسان شدند چون در نامه پادشاه و الاجاه روم در باب سرند بی حضرت امام جعفر
 اذعان صریح نموده در خصوص اختصاص رکنی از ارکان مسجد الحرام امه این بدین متمسک بگذر گشته اعلام
 نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق از منبه یکی از امه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن
 مؤدی بمفاسد میگرد و رفتن امیر حاج ایران از راه شام متضمن وقوع فتنه است و خواهش کرده
 بودند که عذر و ماده اولی مستقی بقبول گشته مقرر کرد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هرسال
 حج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف اشرف پذیرفتند سب
 که محافظین بغداد آن راه را آباد و مایحتاج حاج راه سال حاضر و آماده سازند و ایلی با آفندیان عظام
 مورد اغزاز و اکرام ساخته بوساطت بندکان درگاه این امور را بایشان گفتگو و بوجوه شرعیه آفامه
 دلایل بر این کرده از نقد جنس و فواخر اسباب اضافه بر آنچه سوائف زمان با یلیچیان روم عطا
 میشد بایشان مرحمت و چون مقدمه تخمین مذاهب و تعیین رکن که از دولت عثمانیه بمعاذیر شرعیه
 و محاذیر ملکیه محمول و موقوف شده بود رکن عظم بنیان مصالح بود لهذا برای مذاکره آنها علیمردان
 خان سیکریکی را بجایب تعیین و رفیق مصطفی پاشا و آفندیان ساخته در غره ماه خیمت نهضت
 ارزانی و روانه دربار شوکت مدار عثمانی فرمودند در ذکر بواعث توجه موبک منصور
 بجانب هندوستان و فتح و تسخیر غزنین و کابل قبل ازین نهجی که نکارش
 یافت علیمردان خان شاملو روانه هندوستان و حضرت پادشاه و الاجاه اعلام فرموده بودند که چون

تنبیه افغانه قندبار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر کرد که سدر راه فرار اشرار
 نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود که در خصوص بصوبه داران باکید و خزان و فوج ارسال کردید
 که در سراسر راه منع مفسدین قندبار نمایند بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید یا دآوری محمد
 علیخان قوللر آقاسی ولد اصلان خان را که عمده امری ایران بسفارت مأمور و پادشاه و الاجاه
 همان جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار قندبار که افغانه آندیا سمت کابل
 آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید راه و تنبیه اطایفه بجانب قلات و غزنین با فرستند
 اما تا کیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که فیما بین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده
 جمعیت را از دست انداز جنود فتن محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آند دولت ابد پیوند را معنی ملحوظ
 دارند سرگردگان شکر منصور مترل کلانک چهار فرسخی قلات را تا ستمهای کوهستان آن ناحیه خسته و از انجا
 باولنک مراغه چپاول انداخته قرب هزار نفر از افغانه رنجیده را که در آن نواحی بودند معروض تنوع بلاک است
 و مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تسمه سمت غزنین و کابل فرار می نمایند و در خلال اینحال
 معلوم میگردد که از دولت علییه کورکانیه کسی سبراه مأمور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست چون غازیان
 بنا بر اینکه مآذون نبودند که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند در انجا مکت و چکوچی را بعرض عاکفان عجب تبه
 و الارسانیند بعد از وصول اینخبر محمدخان ترکمان را بر رسم سفارت برای استفسار علت خلف وعده
 تعیین و در یازدهم محرم سال قبل برسم چاپاری از راه سندروانه دیار هند فرمودند و ضمناً اشارتی
 در باب ولایت کابل و غزنین بجا رفت اما امری که بصدور پیوست که زیاده از چهل روز در آن ولایت
 بکثرت نکرده زود جواب و خبر بخانان محروم و بر چند یوسفت کشور رسانند محمدخان وارد هند و ابلاک
 نامه همسایون کرده پادشاه و الاجاه از جواب تجاہل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده اورا رحمت
 انصاف نداد چون یکسال کامل از رفتن محمدخان منقضی شد در اوایل محرم ۱۱۵۱ هجری بعد از فتح قندبار
 فرمان مژگو که خطاب بمحمدخان عزید و ریافت که بوصول حکم اشرف مرخص است برگشته هر کجوا
 که از دولت علییه کورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند و حکم همسایون را مصحوب است نفر جلودار چاپاری

از راه سند روانه ساخته پس غرمت حرکت بسمت کوهستان غرین و کابل در خاطر اقدس
 تصمیم یافت در غره ماه صفر که ایلیچیان روم را مخص در روانه آنروز و بوم فرمودند پرچم الویظفر
 طراز بجانب غرین استوار یافته از چشمه محمود که حد مملکت ایران و هند است عبور و منزل
 قرا باغ شش فرسخی غرین را مقرر کوبه منصور ساخته از انجا شانه زاده نصرت لوانصر الله میزارا به
 تنبیه افغانه غور بند و بامیان مأمور فرمودند باقرخان نامی که حاکم غرین بود از غنظنه آمدند
 موکب همایون مغلوب وحشت کشته فرار و قضات و علما و رؤسای غرین بیلدی قافله لایق
 عجز و نیاز با پیشکشهای لایق رومی امیدواری بدر بار عاجز نواز آورده شمول عنایات خدیو
 کردند و فرستادند کوبه والا از منزل قرا باغ رایت توجه بجانب غرین افرختند در بیت و دوم
 ماه ماهچه اعلام جهانگشا را که آفتاب اقتباس نور از ان میگرد و ضیاء بخش ساحت ملک غرین
 ساختند و در صین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین به تنبیه همراه
 رامی گندی و رامی زنجی و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده
 بودند مأمور گشته غازیان تمامی ساکن و اوطان ایشان با مال سم ستور و ساری از رجا
 را مقتول و نسوان را ماسور ساخته انمراتب را بعرض و الارسانیند حکم محکم بغرض و ریوست که
 اسرار اطلاق العنان ساخته فوجی از انجماعت را برای ملازمت بر کاب نصرت انتساب حاضر نمایند
 و پهنین افغانه و هزار جات کوهستان غرین هر یک که بسرکشی کردن افرختند بیرومی بازوی شوکت
 قاهره از پای در آمده و هر یک که پا بجاده انقیاد گذاشتند سر فرستادند عفو خود یونده نوار شد
 و از انجا لوامی توجه بجانب دارالملک کابل افرختند اغره و اهل کابل در دو منزلی طریق استعجاب
 پیموده ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور و بتشریفات فاخره پیراه شرف در بر کرده حضرت
 انصاف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد نکول و شیره
 خان و رحیم داد خان کو تو الا ان تسلعه در پناه حصار نادانی در آمده به قلع و داری پرداختند و
 شنبه بیوم ربیع الاول که پیشخانه کشتان موکب همایون پیشخانه و الارا بجوالی قلع و رسانیدند جمعی از قلع

کیان از درستی زبانی جلادت بیرون گذاشته آغاز معارضه کردند حاکمان میخانه چون مانور بختک
 نبودند بحال ایشان نپرداختند و نصب سردقات کردند و شکوه و وضع احوال اردوی آنهم کرده
 را در اولنک نیمفرسخی سمت شرقی شهر نموده کوبه جهانکشان نیز روز بعد وارد آن مکان گشته روز شنبه
 پنجم ماه فروردین سواد شهر را یک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و اطرافه باز بهومی روز
 پیش باز دوام تمام از قلعه برآمده مبادرت بختک و شروع بانداختن توب و تفنگ کردند این
 معنی میسج ماده غضب خاقانی گشته جمعی را که در آنوقت در رکاب اقدس حاضر بودند به
 آنجا عت اشاره فرمودند ما مورین بجانب آنجا عت اسب برانچخته و با شمشیرهای آخته با ایشان در آنوقت
 تا پای قلعه سرافشانی کردند و همان روز غرم لب دخیو هفت کشور تسخیر قلعه کمرسته اطراف شهر را
 محصور نمود منصور ساختند و از یکطرف حکم میسجون تو بهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشید هر
 مشهور بقها این با که هم پرواز شرطایر و هم آشیان عقاب زرین چنگ چرخ دایر است هدف تو بهای
 برق آمار نمودند و از یکجانب ابرمطیر خمپاره را بر حال قلعه کیان صاعقه بار نموده زلزله در بنیان
 ثبات برج و حصار و اساس قلعه کیان انداختند چدر روز اهل قلعه مانند مومی آتش دیده میان
 شعله شور و شر بر خویش سجده چون باب و توان را از خود سلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم
 ماه به سمره ای کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مبنانی گردیده بزبان نادانی بادامی آنهم گننا
 بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور ما فرمائی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر
 گذرانیدند و خزانه و جباخانه و فیله خانه پادشاهی که در آن فلک نشانی بود ب ضبط سرکار خاصه تعلق
 پذیرفت پس چهل روز در کابل مضرب خیام عا که خشت گشته همت کشور کشتی قانی بانظام و
 انضباط همام کابل و توابع نپرداختند و شانزده نصر الله میزرا که سابقا از منزل قراباغ به
 سرکشان صحاک و بامیان و غور بند ماورکشته بود متمرکین را به تنبیه و قلیجات ایشان تصرف
 آنجا عت را بجزه اطاعت در آورده در بیت و چهارم ماه مذکور از راه چهار یک کار شرف اند
 تقبیل باط خدیو کامرکاشت مقارن آن عراف محمد خان بوساطت قاصد ملخوط نظر فرخنده

مقاصدش مضمون آنکه از دولت کورکانه او را نه جواب میدهند و نه رخصت ایاب آنها احدی
 از سیا ولان دیوان چا پاری تعیین و نامه همایون به پادشاه و الا جاه کارشن یافت مشعر بر
 این مضمون که قبل ازین علمردان خان و بعد از او محمد علیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدارش
 شد در خصوص سدر راه فرار اشرار بان شاه و الا تبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب
 آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه دیجاه گو کبیر عجز و جاه و اردقند بارگشته بعد از آنکه خلف وعده
 ظاهر شد ایلمچی دیگر برای تجدید امر مذکور روانه ساختیم یکسال تجاوز شد که او را نگه داشته و بجای آن
 سپرداخته اند اولاً دران باب وعده کردن و ثانیاً خلف وعده بعمل آوردن و بعداً و آن ایلمچی را جلا
 قانون سلف نهم شدن و جواب مکتوب همایون در عقده تعویق گذاشتن همانا ناشی از تخلفت و
 بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چون و هین و قصوری که
 از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع شده مضمون آن بود
 که البته تنبیه انظایفه مرضی طبع اقدس شاه می باشد و این دو دولت را بهو خواهد یکدیگر کشیم
 متوجه نسبت به انجماعت کشیم مردم غرین از باب آداب درآمده شمول نوازشات کشند اما اهالی کابل
 قطع نظر از آنکه بایست و رود ریایات نصرت آیات را منعم شمرده در عالم اتحاد بین آل و تین به
 لوازم خدمت گذاری و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش بسته با افغانه اتفاق و طهارت
 مراسم نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقه ادب و پاسداری حرمت مویکب نظر کوب بود از راه
 یگانگی که بین بهترین تحقق داشت در مقام تادیب انظایفه در آمدیم ثانی الحال که برهنه سمانی قاید
 نیاز روی امید بدر بار معدلت طراز آوردند ایشان بنا بر خاطر آن پادشاه دیجاه مورد عفو و
 شمول احسان ساخته مقرر نمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نخورد و ما را از مبادی حال
 الا آن سوامی نسبت به افغانه منظوری نبود و باز همان دو سیتها منظور نظر می باشد و چا پاری فریب
 را با چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه فروردین روانه شاه جهان آباد ساختند که اول
 بوساطت نامه همایون فال و کابل بیان بزبان مقال حقیقت حال را منفرجه شاه سلیمان خصال رسانند

بعد از ورود کابلینان بجلال آباد حاکم آن مملکت ایشان را مانع و به پیشاور راجع ساخته سیاول را که بجای
 میرفت ولد میرعباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانید و چون غله و محصولات آن ولایت کفایت
 باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک مأمور ساخته
 در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی نایب نیردانی عازم کوهستانات چهار یک کار و بخراد و صافی
 که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف و مسکن طایفه افغان بود شدند که هم کوشمال سرکشان
 آن ناحیه بمجلس آمد و بهم توسع در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه آن سمت بقلل جبال تحسین بنه دلیران
 رزم آزمای حکم والا کوه نورد و دشت پیماکشته سقناق و ساکن ایشان را پیاوردی جلادت لکدو
 و سرکشان را مقهور و منکوب ساخته آنطایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالکت بکران صدمات آن
 فوج و سقناقات خویش را مستغرق لطمات اندر یامی آهینین موج دیدند بچودی جو دخیو بجزو بر که قرارگاه
 لشکر امان کشتی شکتگان طوفان حوادث بود تو سئل جسته بخمار عافیت و ساحل امنیت پیوستند
 و همگی سرگردگان در رؤسای آنطایفه با سعادت و ملامت و ولد میاجیو و اقوام او بدرگاه معالی
 شتافتند و خدمت رکاب اقدس حلقه کوش غلامی اولاد خود ساخته جمعی را بتقریب بندگی این سلطان
 بشاهراه آزادی رسانیدند و بیت و دوروز در آن مکان پایه سیر منیو چهر مرکوب بزم سپهر
 همدوش ایوان ماه و مهر کشته در بیستم جمادی الاولی لوامی توجه بجانب کندمک که در خوبی آب و هوا
 و وفور زربت و صفا طغنه بر سر استان جنت نیز دافر ختند افاغنه آن سرزمین نیز جمعیت کرده
 در قلعه کوه باستحکام اساس خود داری پرداختند دلیران نصرت نشان بام اقدس بر سر سقنا
 ایشان عازم شده آنطایفه چون دشت و کوه را در زیر پامی بکران تهو رغازیان یکسان دیدند ط
 امان کشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار دیشان و مشمول عفو خدیو چهران شدند
 و افواج بجز امواج که مأمور به تنبیه نزارجات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آنطایفه را
 در سلک غلامان انتظام داده در بیت و ششم ماه مزبور وارد دربار غر و جاه گشتند و از آن مکان
 جمعی بضمبط غله جلال آباد و تادیب ولد میرعباس افغان که مرتکب قتل سیاول دیوان شده بود مأمور

گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار و باقی اهلالی آندیا طریق اطاعت پیموده روز
 پنجمین سیم حمادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده و تلبه را تبصره دادند و چون ولد میرعباس
 پیش از وقت در فراز کوه احداث سقناقیهای محکم کرده و جمعیت عظیم از مردان کار و دلبان کار را
 فراهم آورده اساس آنها را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود غازیان دسته دسته
 بسقناقیهای او پیوسته آن بناهای قوی اساس بدستاری سر پنجه شوکت قاهره در هم شکسته نصر
 و رجال ایشان را عرضه تنوع هلاک و زنان ایشان را با همشیره و نسوان و ولد میرعباس سیر قراک خسته
 بدر کاه معالی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی را که پنجمین سیم جلال آباد واقع
 است بچمن آرائی قدوم فروردین اثر رشک بهار و بهر کل زمینی از آنوادی ازینب کوشه دستا
 روز کار ساختند در میان و رود شاهزاده رضافتلی میرزا در منزل بکها
 سفلی و سرانزمی با فسر نیابت و دارائی ممالک ایران چون
 این اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت پیش نهاد بهمت
 خاقان کیتیستان بود خیال نصب تعیین یکی از فرزندان سسرزانه کامکار و شاهزاده کان زاده
 نامدار بدارائی و فرمان روائی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت که از کابل امرهایون بعز
 نفاذ پیوست که رضافتلی میرزا که اکبر وار شد اولاد در آن اوقات بر سر حکمرانی بلخ تملک داشت
 ولایت بلخ را بیدرخان افشار بیکری کی هرات و حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از
 غازیان بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک بامیان
 وارد دوی نصرت نشان شود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکبهایون از مادر
 آباد توقف داشت بشان براده امر والا تا قد شده بود که در آیامیکه افواج ظفر شکار از کار رزم و
 پیکار بیکار باشند متوجه قد گذشتن امور آن ناحیه را منتظم ساخته مضبوط نماید شاهزاده برو قیوم
 رایت افراز توجه بانولایت گشته یوسف نام قاتانغان که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت
 با سایر کسان آن ناحیه تاب توقف نیاورده ساک طریق بنزیت شده شاهزاده آنولایت را

خالی از اصداد و عاری از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استبداد آورد در اثنای آنحال امر بهایون
 شاهزاده و اصل کشته چگونگی را معروض قوایم سپهر پیدار و مجدداً حکم مبارک با حضاراً و غرضاً
 یافت شاهزاده راه نور و طریق مهتال فرمان کشته بعد از ورود بکابل بنه و آغز و قرد کابل
 گذاشته در بیت و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت روز دیگر حضرت ظل الهی ملاحظه
 عا کر بلخ که در موکب شاهزاده آمده بودند پیرداخته تا چند روز آنجماعت برسم سان از نظر افتاب
 سان گذشتند و چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض سقاط در آمده بود به کلی اسبها
 تازی تراز و اسلحه عنایت و نیابت و دارائی ایران و ختیار غزل و نصب بیکلر بیکیان و فرمان
 دهان را شاهزاده کامکار تفویض و در روز جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده
 نصرالدین میرزا از بنیاد افسر سلبدی داده مقرر شد نمودند که در عهد شاهزادگی حقیقه را بسمت چیده
 بعد از آن پادشاهی بر یک از اولاد حکم قضا تعلق گیرد حقیقه بدستور ملوک بطرف راست بنزند و
 یکشنبه سیوم ماه رضا علی میرزا امخص و با فر شوکت و شان روانه ایران ساختند روز دیگر کوا
 جهانکشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشته بجانب شرقی و بقاصله نمیرج
 قباب بارگاه غر و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد و در آنجا دوازده هزار تن از یلان پیل افکن برسم
 منقلای مقرر گردید که دو مترل پشترایت افراز شوکت و قریباً شش هزار کس نیز به پیشخانه
 کشتی موکب همایون اختصاص یافتند در میان توجه موکب و الا بعظم نسبه
 ناصر خان و شیخ مشایور چون از دولت علیه کورکانیه صوبه داری کابل و پیشاور با
 ناصر خان میبود بعد از تخفیف غزنین و کابل که آنمالک از حوزه تصرف کورکانیه بدر رفت ناصر خان
 در حد و پیشاور سلک جمعیت را منسلک ساخته مشغول خود داری شد و در حین که اعیان کابل با
 همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقوف اقبال در باب روانه کردن ایشان
 باسم ناصر خان غرض و دریافت بود ناصر خان بملاحظه پاس حقوق آندولت ابد پیوند راه مهتال
 فرمان همایون بسته در حضرت سلطنت کورکانی بمروجه جنبانی دامن تحریک بمنیز کردن آتش جنگ

بتادیب الطایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در
 پانزدهم ماه فرخنده فرجام سیام برجم نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد استنایافته امرهای
 بفرصد و مقرون شد که رود آنک را جستن بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل
 نجوم از رود مجرّه از ان جسر کهکشان شان گذشته کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه تا
 حال معلوم نزدیک و دور نکرشته که در هیچ موسم از رود خانهای پنجاب بدون سفینه کشتی
 عبور میسر باشد اما کسی را که نماید آهی یار و مدد کار باشد بر وجه یکسان و کار سخت و صعب بر
 آسان می باشد بر اینمانی اقبال حسروی در هر یک ازین رود خانها که نمونه بحر ذخار و شعبه
 دریای خونخوار بود معبر و گذر پیدا شده سواره و دو اب با بار و اسباب از آب گذشتند و شش
 هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف آب وزیر آباد بسر کردی قلندر خان قلعو کاچه میرا مامن فایت
 ساخته رایت خود داری افراخته بودند قراولان موکب بهایون بدافع ایشان پرداخته در اسل
 قرار آن مشت خاشاک کار سیل دی امان کرده کوکبه و الامتعاقب از آب گذشته در آن سمت رود
 نصب سردقات سپهر نمود نمودن مقدار آن فوجی کثیر از جنود هندیه بسر کردی زمیندار آدینه کر
 سلسله جمعیت را انعقاد داده با مدد زکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در ملک پورش کربهی
 لاهور مشهور دیده قراولان کشته فیما بین کار بستیز و آوینر انجامیده ایشان نیز بسیاران گذشتند
 مگر معدودی که با قضا می قضا از حلقه دام کمند لیران رهایی جستند و بعد از ورود موکب بهایون بحالی
 لاهور که باغ شعله ماه مقبره کوکبه غر و جاهه کردید زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور آریل
 معارضه ظلمت با نور دید کفایت خان و کیل مهمات خود را بطلب امان بدر بار غروشان فرستاد
 خود نیز روز دیگر بجهه سائی آستان فلک نیسان فایر کشته پست لک زر و چند زنجیر فلک کوه پیکر
 بانفایس و هدایای دیگر بر سر پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و انقباد
 بتقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانی و اسب تازی شراد با ساخت وزین زرین و کمر خج و شمشیر
 مضع با و عنایت و نوازشات دیگر در باره او مبذول و ایالت لاهور بدستور با و محول و موکب

مذکور

کشته فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره کرد وادی اطاعت بود
 و بیسرو سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت
 و ناصر خان صوبه دار را که از حبس گرفتاران و در رکاب نصرت اقران میبود مجدداً بصوبه داری
 کابل و پشاور سربند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای پنجاب پرداخت
 متردین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنک سلطانی قریب
 اعلی حضرت خدیو کیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان
 و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بحجت بنیاد بجز
 آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه شجر در آمد بعضی استادگان پایه سیر کردند و نظیر رسید که حضرت
 محمد شاه پادشاه و الاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم قندهار
 موکب نصرت پناه است شرحی نکارش یافته مشتمل بر اینمضمون که چون نواب بهایون با ترک کمانیم
 آنحضرت نیز از دوخته ترکمانیه و سلیل سلسله کور کانیه و سواهی دوستی امری مرکوز خاطر نبوده بنا
 بر آنکه از افغانه نسبت به هندوستان بیشتر از ایران بی اعتدالی واقع شده بود مظنون خاطر باینکه
 البته تمیبه آنطایفه مغرب طبع امنای آندولت خواهد بود باین عقیده ایلیچیان فرستادیم و در
 باب سدره فرار آنطایفه اظهار نمودیم متعهد گشتند باز ایلیچی دیگر یاد آوری کرده همان جواب شنیدیم
 و ثانی الحال که خلاف آن ظاهر شد محمد خان را روانه کردیم بحال او انکه بداشته بجواب نپرداختند از آنکه
 که معلوم میشود جمعی در سرزمین آندولت ریشه تصرف فرورده پادشاه و الاجاه بر این امور مکلف
 می سازند و الا آنحضرت را بمقتضای بزرگی ازینگونه مواد مضایقه نخواهد بود اعیان آندولت
 در اراده خود را نسخ بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن و الاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و
 ایشان کرده در استعداد ایشان کوشند انشاء الله تعالی بعد از آنکه خود از زمانی کرده خوب ضربت
 جنود مسعود را دریابند آنچه از معرکه راه سلامت پیش کیند باز اگر عفو می در باره ایشان بعمل آید
 خویش و التماس آنحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته موکب جهان کشار و در جمیع ممالک

شوال از لاهور به هفت و از رودخانه های ژرف عبور و روز دوشنبه هفتم ذی القعدة وارد شدند
شدند و در آنجا بسر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیریل جنگی و
سه هزار عراده توپ از در دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه زرم و آلات جنگ وارد محل
موسوم بکرنال میت و پنجره شی شاه جهان آباد گشته و چون رودخانه فیض که علمردان خان آنرا از
جھان آباد جاری ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگر شن بخت کل پیوسته است آن
مکان حسن حصین و قورغان متین ترتیب داده تو بخانه هارا محیط اردوی خود ساخته بفرم مقام
توقف دارد و بدین مهسال شش هزار نفر از سپاه خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی
اردوی محمد شاه دستبرد می زود و تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روان
ساختن ایشان موکب ایشان روز سه شنبه هشتم آماه از سر بند حرکت و وارد منزل راج
سرای دوازده گروهبی و چهارشنبه نهم وارد قصبه انباله گشت گروهبی که تا کرنال سی گروه مست
داشت گشته حرم محترم و بنه و آغزوق را بسر کرد کی فتحعلی خان افشار چرخچی باشی و جمعی از سرکردگان
در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت و پانزده گروه را طلی کرده شاه آباد را محل نزول
اردوی ظفر بنیان ساختند و قراولان در همان شب پنجشنبه بجوالی اردوی محمد شاه رسیده
موافق کیش سپاه گری در گوشه مکان کمین زده کرده بسهم دلیری در سر تو بخانه و جمعی اقبل و
چند نفر ازنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد گشت گروهبی تهانی سر بر گشته توقف و شب
یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بخنور و الا آوردند که
تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید پس معتمدی را روانه بسرای عظیم آباد و بقراولان اعلام فرمودند که در
همان سرای توقف و جمعی از یک تازان جلادت نشان در آنحوالی از روی خرم و شبات غم تقاوی
پروازند و چون از سرای فریوز تا کرنال شش گروه مسافت و چهار گروه آنجا مکن کل و شش
یک راه باریک و دو گروه دیگر فی الحمله خالی از پیشه و رهش هموار بود سرکردگان شهباشان
دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه جا

و مکان نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرزمین عظیم آباد خرمکوب
 و الارسا نند و روز دوشنبه دوازدهم رایت جهانگشا از شاه آباد روانه تهمانی سرده گردید و بیست و
 و روز یکشنبه بیست و نهم هنگام صبح از منزل فربور لوای آسمان سانهضت یافته قول همایون شاه
 زاده نصرالتمیز انقویض و جمعی از خوانین بر اسب کزین جناح بهای لوای همایون فال گرفتند
 خود با فوجی از دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرزمین عظیم آباد شدند چون محل
 فربور شامل بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر بر آورده بودند حاکم انباله و اهالی آن مکان با استحکام
 قلعه و رباط مغرور گشته بسرکشی پرداخته بحکم والا توب بجهنم انجاعت بسته بکلی ایشان از بیم جان
 طالب امان گشته بیابوس همایون سر بلند شدند و در آنجا سرگردان قراول باد و نفر شراب نشینان
 بروفق فرمان حاضر گشته مجدد آهبریک سرورنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند به نظر
 اقدس رسانیدند و از گرفتاران بزبانی لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمد شاه از دست
 برد قراولان پادامه حسن کرنال کشیده همان مکان بر آکه جامی حکمی است مأمور عایت رساخته
 شراب شرابها نیز که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعضی رسانیدند که هر دو طرف
 میشه است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست
 چون راهی که بار دوی محمد شاه میرفت منتظمی بحکام صعب میشد و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت اراده
 کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پیت که مابین کرنال و شاه جهان آباد
 واقعست در میدان وسیع و عرصه همواری دویسه روز نصب کوکبه فیروز و رفع ریایات عالم افرو
 نموده اگر محمد شاه بمقابل آید بجنگ پردازد والا از همان راه ریایات توجه بسمت شاه جهان آباد فرزند
 موکب همایون در روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل فربور حرکت و از رود خایه فیض
 گذشته در دو فرنگی اردوی محمد شاه مکان هموار مسطح دیده خیام فلک هشتم را در آن مکان
 افراشته خود با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا نزدیک معکر محمد شاه جانی که علمها و سیر قضا
 و توجیه ایشان نمودار بود با دپسای جهان نورد را صبارفتار ساخته و بلشکر و لشکرگاه ایشان

نظر تحقیق انداخته بمقدور دولت بازگشته همسنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه
 دارچند مملکت و معظم امرای هندوستان بود باسی هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام مخبر
 امداد محتر شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه ظفر پناه بمقابل او مأمور شدند اگر چه همه
 جا بفاصله نیم فرسخ کجا پیش طرف اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نصرت کیش بود که از گوشه
 و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما باز فوجی را همان شب بر سر معکرو فرستادند صبح روز شنبه
 پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض که شاه جهان آباد جاریست تا دریای جمون یک
 فرسخ و نیم فاصله دارد کوکب جهانگیری آغاز بهضت کرد و قشون نصرت بمنون سه قول قرار داد
 شاهزاده نصر الله میرزا را تعیین فرمودند که از جانب شمالی دریای جمون تا حوالی کرنال آمده است
 قرار فرزند شهریار کشورگیر مابین رودخانه فیض و جمون را مسیر بکران کرد و در نظر ساخته باجمعی
 برای ملاحظه جامی یورت و موضع جنک عازم اردوی محتر شاه شدند در عرض راه قراولانی
 که شب بر سر راه برهان الملک سعادت خان مأمور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت
 خان در نیم شب از بیرابه خود را با اردوی محتر شاه رسانید و قراولان بعقب او رسیده بسیار
 از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معکرو محتر شاه گذشته
 سمت شرقی اردوی او را بفاصله یک فرسخ که میدان مستطع بود برای نزول خستیار و بروفق امر اقل
 نصر الله میرزا با قول بهایون ملحق و در آن موضع نصب لوازمی قرار کردند در اثنای آن حال سعادت خان کجا
 میشود که پیش از آن جنود منصور بنه او را تاراج کرده اند حوصله غیرش نمغنی را برینا فته از راه غروب
 آمده جنک کشته خان دوران و سپهسالار هندوستان با و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاه
 و جمعی از خوانین عمده با عانت او از جا بر آمده قشونهای خود را تله دسته کرده با توپخانههای سنگین
 و احتشام رنگین آن جنگ میدان جنک نمودند بمعنی محترک عرق حمیت محتر شاه کشته او نیز با نظام الملک
 که صاحب هفت صوبه ممالک دکن و امرای عظم اند دولت بود و قمر الدین خان وزیر الممالک و قیسه
 خوانین و صوبه داران و جمعیت از صدافرون و فیلان مست و بانس و توپخانه و اسباب آتشخانه نیم

فرسخی میدان جنگ بیرون آمده تا بقورخانه خود پشت به پشت تسویه صفوف و ترتیب ارباب
 سیوف کردند از دحام و جمعیت ایشان بحدی بود که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا معرکه
 ایشان پشت به پشت صف بسته و پشمین طول سپاه انکرده نیز نیم فرسخ بنظر می آمد خدیو کشور
 فیروزی که آرزو مند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون مقرر و
 بر آراسته درع و منقر ساخته بر اسب کردند و حرام سوار و قول همایون مستقر صورت نصرت
 میرزا و جمعی از خوانین نامدار کشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آن تعابین برینک
 میشد در تحت لوای شاهزاده و الا تبار گذاشتند و رایت آیت **تَوْمَعِدِ تَفْوِجِ الْمُؤْمِنِينَ بِنُصْرَةِ اللَّهِ**
 در عرصه رزمگاه افراشتند و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و لویجایه جلوه
 میدان نبرد و عازم معرکه رزم آورد گشتند سه زبس تعدادش بیکران بود: سرانگشت کوب
 خون چکان بود: برون رفت از هجوم صف کشیده: مژه بر سر نردن از جنگ دیده: شد از
 آمد مرد سپاهی: غبار خرم به کا و ماهی: فلک چند آنکه دامن بر کشید: سرانجم بونک نیزه دید
 غر بوجم روئین و لوله جرسیمین انداخت و پرچم ریات کلکون پرند ساحت سپهر اشفاق کون
 ساخت تخت چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جو شورانگیزی پرداخت مبارزان جرار و
 بهادران خونخوار دست با استعمال آلات حرب کشوند سرای دلیران مانند گوی درخشم کا
 قوایم اسبان غلطان شد و روس سرکشان مانند جباب در دریای خون سرگردان فرستید
 که سوار ماشه تفنگ میشد چاک سواری را از مرکب هستی پیاده میساخت و بهر اژدها توبی که
 دهان آتش فشان میکشاد بزبانه شرر برق هستی خشک و ترمس کردید القصد از ابتدا می نظر
 انقضای چهار پنج ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب اشتغال و سیف سنان دلیران
 بسزنی و خصم افکنی اشتغال داشت و از زمانه **فَأَمْرًا حَامِيَةً** وصف حال میکرد و
 زمین از گرو و فرسواره و پیاده تفسیر **إِذْ أُنزِلَتِ الْأَرْضُ زَلْزَلًا مِثْقَلِ صَفِيرٍ** صدای
فَاتَّبَعَهُ سَهَابٌ ثَاقِبٌ در گوش جان می انداخت و برق سنان جان ستان صورت یگاد

اللّٰهُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ذُرِّيَّةً وَوَلِّ جُلُوهَ سَيْدٍ اَدَكُلُوهُ تَفَنَكُ مَرَكٌ اَبْنَكُ تَفْسِرُهُ جَعَلَهَا
 مَرْجُومًا لِلشَّيْطَانِ بَرَبَانِ حَالٍ اَدَا سِيْمُو دُو زَبَانِ تَبِيْعٌ مَسِيْحًا بِالسُّوْقِ وَالْاَعْتَاقِ
 بَرَبَانِ قَاطِعِ بَادٍ اَمِيْرًا نَدَّ لِرَاقِهْ شَدَّ اَفْرُوخَهْ اَتَشُّ زَرْمٌ وَكَيْنِ بِنِزْخُوْنِ كَشْتِ كَلِكُوْنِ
 سَرْمِي زَمِيْنِ كَهْ كَرَفْتَهْ زَكْرُو سِيَهْ مِهْرُو مَاهِ فِضَايِ جِهَانِ كَشْتَهْ چُوْنِ شَبِّ سِيَاهْ زَنُوْكُ سَنَاهَا
 خَارَا كَذْرَهْ شَدَّ حَشْمَهْ حَشْمَهْ زَرَهْ سَرَسِرَهْ غَلَطِيْدِيْنِ كَشْتِكَا نِ دَرِ مَصَافِ شَدَّ پَشْتَهْ بَرِشْتَهْ چُوْنِ
 كُوَهْ قَافِ بِنِزْ سِيَا رَمِي كَشْتَهْ وَخَشْتَهَا بِنِزْ اَنِ عَرَصَهْ خَالِي نَبْدِ جَامِي پَا قَهَا اِيْنِكِهْ سَعَادَتِ اَرَشْتِ كَرِيْمِي
 رُوِي بَرِ مَاقَهْ بِي كِبَارَهْ بِي جَانِبِ اَنْزَامِ شَمَافْتَنْدِ بَرَبَانِ الْمَلِكِ وَشَارِ مُحَمَّدِ خَانَ بَرَادِرِ زَادَهْ اَوْ كَهْ
 بِي وَجْهِ فَيْلِ قَرَارِ دَاشْتَنْدِ بِي هَمَانِ نَحْوِ بَا اَقْرَبَا وَاتْبَاعِ خُوْدِ زَنْدَهْ كَرِ قَارِ وَخَانَ دُوْرَانِ كَهْ پَهْ سَالَارِ
 مَدَارِ اِيْلَهْ سُلْطَنَتِ بِنْدُو سْتَانِ بُوْدِ زَخْمَارِ كَشْتَهْ پَسِرَا وَبَا مَطْفَرِ خَانَ بَرَادِرِشْ مَقْتُوْلِ وَ مِيَا عَاشُو
 خَانَ وَ لَدِ دِي كَرِشْ بَقِيْدِ سَارِ وَ رَا مَدَهْ خُوْدِشْ تِيْرُو وَ زِ دِي كَرِ بَعْلَتِ اَنْزَخْمِ كَهْ كَارِ كَرِ اَقْمَادَهْ بُوْدِ دَرِ كَشْتِ
 وَ صَلِي خَانَ سَرْدَارِ قَشُوْنِ خَاصِ پَادِشَاهِي بَا شَهَادِ خَانَ اَقْفَانِ دِيَادِ كَارِ خَانَ وَ مِيْحَرِشْ خَانَ كُوَكُو
 اشْرَفِ خَانَ وَ عَمْتَبَارِ خَانَ وَ عَاقِلِ بِي كِيَانِ وَ عَلِي اَحْمَدِ خَانَ كَهْ اَزْ اَمْرِي مَعْتَبَرِ بُوْدَنْدِ بَا قَرَبِ صَدِ قَرَارِ
 خَوَانِيْنِ وَ عَطْمَايِ دِي كَرِ سِي بَرَارِشْ اَرَشْتِ كَرِيَانِ اِيْشَانِ عَرَضَهْ شَمَشِيْرِ سَرِ اَبِكُوْنِ كَشْتَنْدِ وَ جَمْعِي كَشِيْرِ زَنْدَهْ
 بَسَلَهْ كَرِ قَبَارِي پِيُو سْتَنْدِ وَ مُحَمَّدِ شَاهِ بَا نِظَامِ الْمَلِكِ وَ قَمَرِ الدِّيْنِ خَانَ وَ زِيْرِ عَظْمِ چُوْنِ قَرِيْبِ بَارِدُوِي
 خُوْدِ تَسْوِيَهْ صَفُوْفِ وَ اَعْلَاءِ اَعْلَامِ صَوْلَتِ مَنُوْدَهْ بُوْدَنْدِ بَعْدِ كَرِ خُوِيْشِ بَا كَشْتَهْ دَسْتِ بَرِ ذِيْلِ تَحْمِيْنِ
 وَ خَرِيْنِ سِيْدِ مَرُوْفِيْدَانِ كُوَهْ پِي كَرِ وَ تُو بِنَا نِهَامِي پَادِشَاهِي وَ اَمْرَانِي كَهْ بَعْرَضَهْ جَنَكِ اَمْدَهْ بُوْدَنْدِ بَا
 غَنَائِمِ سِيَا رُو اَسْبَابِ وَ اَمَانَهْ فَرْوَنِ اَزْ شَمَارِ بَحِيْطَهْ تَقْرَفِ دَرِ اَمْدَهْ تَا عَصْرِ تَنَكِ عَرَضَهْ مِيْدَانِ اَزْ
 وَجُوْدِ سِيَا هِ بِنْدِ خَالِي وَ بَا جَسَادِ كَشْتِكَا نِ مَشْحُوْنِ كَرِيْدِ بَعْدِ اَزْ وَجُوْعِ اِيْنِ سِتْحِ نَمَايَا نِ چُوْنِ مُحَمَّدِ شَاهِ
 اَطْرَافِ غُوْرِ غَانَ خُوْدِ رَا بُوْرِ چَلِ وَ خَنْقِ وَ تُو بِنَا نَهْ اَسْتِحْكَامِ دَا دَهْ بُوْدِ خَسْرُو كَرِ دُوْنِ شَكُوَهْ سِيَا
 اَبْجَمِ كَرُوَهْ رَا اَذِنِ يُوْرِشْ نَدَا دَهْ اَزْ چِهَارِ طَرَفِ بِي حَاصِرَهْ اَرْدُوِي اَوْ اَمُوْرِ سَا خْتَهْ بَسِيْدِ رَا هِ فَرَارِ
 بِنْدِي پَرُو اَخْتَنْدِ چُوْنِ كَارِ مُحَمَّدِ شَاهِ بَا ضَطْرَارِ اِنْجَامِيْدِ نُوْشْتَهْ كَهْ اَزْ لَاهُوْرِيَا نِ پَادِشَاهِ دِي جَاهِ كَا
 رِيْشْ

یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمانی اتحاد و سلسله جنسیت تحقق دارد بعد از جنگ و خود آزان
 هرگاه عفو می در باره اعیان آن دولت بعمل آید باز با تهاوس آن جناب خواهد بود همان نوشته را
 و شقه تشفق و وسیله اعتذار ساخته روزی سوم خلع سلطنت از خود کرده و افسر سردری از
 سر بر گرفته با خوانین و امر با استظهار تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردید و در چینی که پادشاه
 در بجاه عازم دارالامان حضور اقدس بود بمبراعات نسبت اعلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب
 ظل الهی شاهزاده نصرانته میرزا اما خارج اردوی همایون با استقبال آن پادشاه فرخنده خصمان
 شافت بهنگام ورود به پیشگاه مسعود آنحضرت نیز بایرون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز پیموده از
 آنجا که دستگیری در چنین مقامی شایسته آئین سروریت دست آنحضرت را از روی تملطف
 گرفته در سندهمایون هم نشین خویش ساختند و در حقیقت کلید فتح کل ممالک هندوستان بدست
 تصرف دولت نادریه درآمد و محمد شاه چاشت آنروز در خیمه مقدس همان آنحضرت بوده اگر
 که از جانب چنان سزبان در خور چنین مهمان بود بعمل آمده باز محمد شاه بعد از ظهر بعبک خود مراجعت
 کرد و اما افواج منصوره بهمان پنج دست از ضابطه محاصره باز نداشتند محمد شاه روز ثانی با امر
 که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بلا خطه پاسداری حرمت آنخاندان
 و الالبار خیمه نشین پادشاه و الاجاه و سر پرده حرم محترم او در حوالی معکرت اتر قرار یافته عبدالباق
 خان که از اعظم امر بود با جمعی مأمور گردید که همه جا بهلمزی رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده باشند
 و بلوازم هماننداری و شرایط خدمتگذاری پردازند و از آنجا روز پنجشنبه غره دی الحج رایت چهارم
 بجانب دہلی که بشاه جهان آباد استهار دار دهنضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه
 متفرک کوه غر و جاه کشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی فرستاد
 پیشتر روانه شهر گردید و روز جمعه نهم از باغ فربور سواره و غازیان از ابتدای باغ تادرب دوسرا
 خاص پادشاهی یسان بسته پاندهای قیمتی از زر نفتهای کران بها و قمشه نفیسه از سرکار
 پادشاهی انداختند و قلعه را که از استحکامات طبع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و دارا خلیفه

سلاطین و ادائین هندوستان بود مقرر کوبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان همان سلاطین
 داده و در روز ورود سوکب آفدس جناب محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضعیافت گسترده
 خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس بدیوئی آنحضرت پرداخته فرمودند که موافق عهدیکه روز اول قرار یافته
 سلطنت هندوستان بایر جناب پادشاه تعلق دارد و آنچه شرط امداد و رسم و داد است به
 مقتضای ربط ترکمانی در باره دولت کورکمانی بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم
 بتقدیم رسانیده بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خزان
 و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود مفصل بمهر
 عرض در آورده بر رسم نیازنثار و ایشار کرد و هر چند که همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بهمال
 نظر اعتنا بران کنوز و خزان که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری
 نمیکرد و نینکنده دامان نیاز مندی از آنها در چید اما بنا بر سبب النعمه پادشاه و الاجاه آئینه
 این سؤل نقش پذیر قبول گشته معتمدان این بضبط خزان و بیوات تعیین فرمودند و در
 ذکر وقایع قومی میل مطابق سال فرخنده مال ساله بجمعی
 چون افواج حکمت روی شتا و سپاه سرد مهر زستان سا که باد پیمان عرصه جهانند
 بهزاری سفندار سفندار سهی قدان ریاضین که در دارالخلافه کلار بر طرف جویبار بار نزول گشته
 بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را بمشاجره در هم شکستند و رونود و او باش هم از محلات
 خیابان چمن دست تطاول افراخته سینده کل از بر خنهای کاری چاک چاک و کلکون قبایان چمن
 از لباس بار و برک عریان و هلاک ساخته از چیب غنچه همیان زرد را آوردند شب شنبه دهم می
 آنجکه که عید نوروز و صبحی مقارن افتاده بود و خسرو زین انسر مهر بقصد دفع فتنه شتا
 از خلوتسرای حوت بسرای خاص حاصل خرامیده نوحوا استکان قومی بازوی قوامی ربعی یغما کران
 صبا و شمال را بنهب آن شهر غارتگر یعنی دیماه نسرمان داده ثابت قدمان اشجار پیری
 از غنچه و سه بر که عمود بر گرفتند و صاحب کلاهان لاله و کل از تاب غیرت چهره بر افروختند از

از جای بستند و تیغ بندان درختان از شاخهای تیره و سنان برداشته میان ستیغ خستند
 قوی دستان چهار بکو شمال فوج پرخاشجوی رنستان ساز و برگ خویش کردند و یلان ^{حساب}
 شوکت کاستان و دلاوران صنوبر لوای کلکون پرند در عرصه گلشن افراخته بچار سومی باز
 فصول روی آوردند و خار و گیاه که جنود سلطان دمی بودند از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت
 زده بر جای خویش خشک ماندند حریف رنستان چهار آس آب آتشی که خود افروخته در گرفت
 یعنی کلههای آتشین دود از نهاد سرد روی زمانه در آورد و در آن شب سه طرف عصر خدیو عصر نوب
 محمد شاه را بقدم مسمیت انتساب رشک بیت الشرف آفتاب ساختند و شام آن روز در
 دورنگ فتنه عجب ریخت و نقش طرفه بر اینخت تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه
 یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع شود و لوله قلعه
 و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده بعضی از
 چند منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آن وقت در مراسم دست درازی کوتاهی نکردند
 و چند نفر از لشکر ایرانی را بتیغ نافرمانی و خجرا دانی ذبحیه ترسانی ساخته خون ایشان بر احنای شب
 عید و خضاب دست امید نموده سپهر بنجه دلیری را به همان کشتی رنگین کردند و از آنجا بسایه تپه
 بر سر فیلیخانه شاهی رفته فیلان را متصرف گشتند حکم و الاصادر شد که جمعی از دلیران در
 دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند تا صبح کا بان دیده ارجو
 بسته سیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان یا از منبج خود داری بیرون
 تا فردا بد آنچه مقرر کرد و عمل نمایند کام طلوع آفتاب که قهرمان قهر الود صبح مهر از دل بدر کرد
 بقصد انتقام تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید آرسر کین سرور را بلباس سنج سفید
 آراسته با چهره بر افروخته و عارض تا بناک بر پشت خشک فلک بر آمد خسر و بهمال با هیئت
 خشکین و صورت سهکین سوار بکیران جبهان پیمان و خجرا گذاران نینزه دار و بهرام صولتان
 کیون آثارهاله بدر رکاب هلال آساکشته مسجد میان بازار را بقدم اقدس مسجد خاص و عام

ساختند و در آن مکان بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده
 دلیران را فوج فوج به تنبیه آن گروه تعیین و امر بقتل عام آن مخلقات فرمودند شور محشر و آشوب
 اکبر در میان شهر پدید آمد فی الفور در و دیوار عمارات رفیع نقش عالیها سا فلها گرفت
 و مساکن اصحابشان صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بزور شاه شراب نادانی عوامست
 خراب افتاده دکور و انات سلسلهها مانند زرد ماده زنجیر شیون در گرفتند سرهایی که طغنه بر قصور
 جنت میزد بصدقه کبج کاوسی بیان قصور یافت حوضهایی که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد
 فواره جوش خون شد و بازار جواهریان و صرافان و راسته بازار و دکالین تجار و ارباب مکنت
 و تمامی اسواق شهر محیطه یغما درآمد عاقبت آن گروه یاغی چهار آسا با آتش خود سوختند و از این
 دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته و ارسیاست کشتند و بشماره این شرارت دو دزد و دما
 برآمد و سوز و آه دلهای افروخت چون شعله وجود خشک و تر سر بر فلک کشید الحاصل از
 دروازه اجمیر الی در مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا غرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع
 نیز عظم نازمان غروب زبانه این شعله پر شور و شر بزبان می رسید و در کندوکوب و رفت و برگشت
 و قتل و نهب و اسروسی تقصیری نشد هنگام شام که نصف آن معموره لگد کوب جنود قهر و آتش
 جهل عوام برق خرمین زندگانی سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده بود اهالی انجاد مقام سیمان
 و پادشاه و الاجاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان در صد شفاعت برآمده التماس
 آتش جهان سوز غضب پادشاهی بر لال عفو بخشش فرو نشست و فرمان دارای فتوت راه
 بر یغماگران لشکر شور و شربت و اسیرانی که در تصرف لشکریان بود تمامی استرد و بادلیای ایشان
 تسلیم شد کویا زمانه بدفع کردند چشم بدار سر او مساکن آن ظایفه سپید سوخت و چون در شب شورش
 سیدنیاز خان و اما دقتم الدین خان و شاه نواز خان که از اعظم ستم بودند بر سر فیلیخانه رفته
 مرکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلبان شده در خارج حصار شهر در جانی متحصن گشته بودند غایب
 خان و فولاد خان که از اعیان دولت کورگانیه بودند بکرم والا نامور بگریختن ایشان گشته مومی ایها

با چهار صد و نه قصبه در بار دولت حاضر کردند که یکی عرضه تیغ ایسا شدند و از توابع ^{افزایش}
 اینکه مخدّره سر پرده کور کایتیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا خطبه کرده تهیه اسباب سو و از آن
 بزم سرور پر دست کنار رود و جمون محاذی ایوان دیوان خاص را هر شب چراغان مطلع صد
 بدر و تا یک هفته ایام ولیا لی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته هر روز و فیل
 گوه سپیکر و کا و هائی منظر و شیران اثر در مهابت و از نه های صاحب صلابت بچنگ انداختند
 روز یکشنبه بیت و پنجم ماه فروردین شاهزاده بیدین شاه و الاجاه رفته بعد از انقضای مجلس موافق
 آداب و آئین ان سلسله علیّه خفیان مرورید دورترین بجوهر شاهزاده زیور قامت شاهزاده
 و الا با ساخته چند قطعه الماس نیر کلف و سه زنجیر فیل و پنج راسب با ساخت مرصع برای
 سواری شاهزاده به پیشگاه جلوسیدند و شب دوشنبه بیت و ششم ماه فروردین تقارن سعیدین واقع
 شد آن حاصل در عرض خرد روز که ضابطان خرایین و بیوات از انجام شغل مقرر فارغ شدند
 حاصل بجز و کان و ظرف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجوهر شمین و اجناس نفیسه چند
 بقلم ضبط درآمد که محاسبان او هام و دفتر نویسان افهام از حصرو احصای آن عاجز آمدند از
 آنجمله تخت طلا ووسی بود که کنوز کیکاوسی و خزانه دقیانوسی رونمای جوهر شاهزاده آن باقی است
 و در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کور جوهر که باصطلاح اهل هند هر کور می صد هزار
 لک و بیست عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لای غلطان و
 الماسهای رخشان که نظیر آن در خزانه پشچیک از ملوک سلف و سلاطین عهد وجود داشته
 بخزن دولت نادریه منتقل شد و امراء و خوانین دولت و اعیان دارا خلفه و رایان خود را می
 صوبه داران ممالک آرای نیر کور و با و لکها از نقود و جوهر و مرصع آلات و نفایس اسباب هم
 پیشکش و هدیه بارگاه حضور ساختند و بعد از فوت سعادتخان محصل بصوبه رود و لکنه و فرستاده
 یک کور زر که باصطلاح ایران با صد هزار تومان باشد با فیلان کوه توان و اسباب بیکران
 از صوبه فرورده که متعلق بسعادتخان بود بخزانه عامه رسانیده و در ایام توقف از خرایین سلطنت و

و پیشکش امراء صوبه داران دور و نزدیک مساوی پانزده کرد و در سرکار جمعیون انتقال یافت
 و از جوایز و خیرین و اسباب کار نجات و امانه سلطنت مقداری خطیر که فزون از حوصله تحریر و
 شایسته سرکار چنان پادشاهی نظیر کردون سیر باشد سرکار پادشاه و الا جاه گذاشته آن
 وسیله ابواب مشت بر روی میوات عامه کور کاینه کشوند و بظلماء و روساء لشکر که مصداق
 خدمت شده بودند انعامات شایان عنایت و بعموم غازیان و ملازمان نظر تفرین مساوی
 موجب که از دیوان داشتند و بخدمت کاران اردوی همایون نیز بقدر نظری شصت روپیه و صد
 روپیه برسم انعام محنت گردید از خواص و عوام اردوی سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب نصرت
 فرجام هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه جود و نخبه احسان خدیو بهمال ادراک خطی خریل و در وقت
 نصیبی نموده جیب و دامان مال را از زر و سیم حصول مال ساخت و ارقام محنت انجام کلی
 ولایات ایران غرض و ریافته مالوجوبات سه ساله ایران عموماً تخفیف تقرر گشت و در روز شنبه
 ماه صفر بهکلی امراء و خوانین دولت کور کاینه خلاصه فاخره و شمشیر و کار در موضع و اسبان با ری
 عنایت و مجلس خسروانی آراسته محمد شاه را طلب و بدست مبارک تارک او را با فسر سلطنت
 سر بلند و بتفقدات خاص بهره مند ساخته و شمشیر مرصع زیب میان او فرموده برود و شش او را
 بجوای هر کران بجا چنانچه معاد سلاطین هند است زینت دادند و تاج و نیکین پادشاهی هند و ستار
 کلکان بختش تشریف کردند محمد شاه بعد از آنکه سر با فسر سروری آراسته است دعا کرد که چون
 بالطف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت ام
 ممالک آنطرف آب آنگ از دریای سند از حدت و کشمیر تا حانی که آب دریای هند کور دریا
 محیط اتصال مییابد بعلاوه ولایات تنه و بنادر و قلعهجات تابعه برسم پیشکش ضبط و بهمال
 محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب آنگ از قبیل غزنین و کابل همیشه
 داخل ممالک خراسان شمرده میشود آنحضرت نیز قبول و ضمیمه سلم و قدرت فرمودند و در همان
 مجلس همگی امراء و اعیان کور کاینه را بخدمت گذاری و رضا جوئی خاطر مقدس و الا جاه ترغیب و تلام

شاهوار نصایح شفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت را شاید آویزه گوش سپند
 نبوش پادشاه و اعیان آند دولت ساخته مقرر داشتند که در سر ایوبستان هندوستان به
 نازکی کلههای محمدی فرامین محمد شاه را کل دستار طاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در
 ممالک هند بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز با اسم سامی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاع
 مشعر بر خدمت و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقوف اعلی
 غرض دور و ارسال یافته محمد شاه را بر اورنگ دارانی تملک داده و جمعی از هنروران و ارباب
 صنعت هندوستان را بکار مت رکاب همایون مقرر ساختند در روز نهم شنبه هفتم ماه
 صفر با شخ و ظفر از شاه جهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقرر قوام سپهر غرور
 جاه فرمودند و بهم جهت پنجاه و هفت روز توقف رایات جهانگشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاد
 و بعد از وصول کوکبه همایون بسره هند را بر منحرف ساخته همه جا رودخانههای پنجاب و آنک را
 جسر بسته از دامنه گوهستان که نسبت بسایر اکنه میلاقت داشت مشوجه مقصد و در بیست و هفتم
 ماه صفر کنار رودخانه جهناب مشهور بوزیر آباد مضرب خیام سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه لصفی
 از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود حوصله جسر لطمات آن بحر زرف را
 برنتافته کینخت و حکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی و کمی هر روز آغاز عبور کرد
 چهل روز موکب فیروز در آن طرف آب رود بانظار گذشتن جنود مسعود لنگر توقف انداخته
 و در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدائی لطف خدائی خود نیر کشتی نشسته از آب گذشتند با و
 اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه گوه و آه میشد باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت
 که از شدت آن مرغ نفس از طیران باز میماند و جوشن آهن در بر دلیران تنور قفیده میشد زیرا
 خان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود جهناب در رکاب فیروزی انساب بلوازم خدمت
 پرداخته از آنجا رخصت انصرف یافت و چون پیش نهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و
 تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پرداختند

لهذا از شاه جهان آباد بخارهای مایه و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر فرمودند
 که کشتیهای فلک منظور ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایت جهانگشا وارد آنجا شود و شود
 ابو الفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحسین غوطه ور گشته بتقریب انتخاب آلات
 موکب همایون حاجی بوقاشی نام معتمد خود را بر رسم سفارت با عنایت اخلاص نشان
 بدربار عز و شان روان ساخت و فرستاده او در بیستم جمادوی الاخری وارد پیشگاه
 سپهر نمون و فرمان همایون در جواب او بتفاد مقرون گشته احدی از ملازمان در بار را
 با اورسینق ساخته نزد پادشاه فرور روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت آبان
 خانواده قالی و نقاد و دودمان چنگیز خانیت ممکن و و خیریت مملکت منظور نظر اقدس
 توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس میباید هرگاه با اعظم توران بقدم فرمان بری
 پیش آیند فیهما و الا آنچه در مشیت الهی گذاشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل
 حسن آباد من اعمال اتک مکنون خاطر در یاد خایران بود که برای ایصال خیرت بخند و ستایش
 و انصاف موکب کیستی ستان المچی روانه ممالک روم و روس نمود و در عالم قرب جوار از جوار
 نفیسه انولایت رصد بجهت پادشاهان دیشان فرستند مقرر آن چایار و عنایت خدای
 آثار از جانب احمد پاشای الی بعد و مشعر بوفات علیمردان خان فی المچی روم در سیوس و نوب
 رفقای او در صدور حکم مجدد بنظر واقفان درگاه فلک ماس سید آمدند حاجی خان چشمگیر
 چرخچیشی را بسفارت روم و سردار بیک فرقلو توپچی باشی جلونصرت پیشرو را بممالک روم
 تعیین و مساوی دوازده هزار تومان که بحساب این زمان دو الف و چهل هزار مادی باشد
 جواهر و مرصع آلات با چهارده رنجیر فیل بر رسم تحفه وار مغان بجهت اعلیحضرت پادشاه بکنند
 جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و در بیستم رجب ایلیجان
 عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار بجهت آثار اینکه در او آخر همان ماه عنایت شاهزاده رضاقلی
 بنظر انور پیوست که ایلبارس خان و الی خوارزم از حرکت موکب و الی بجانب هند و ستان اکابری

و میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفور از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بغیر
 سرحدات خراسان وارد طرین و در حسنی که شاهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته عازم
 مقدس بود در هرات ایخبر را شنیده با فوجی از غازیان بغیر مقابله او وارد حس و ایلبارس
 طرین به پنجر سخی حس آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورد و دوش از لشکریان اینطرف
 اوزبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس گشته دیگر یا
 پیش نداشتند بسمت ایبورد روانه و قلعه موسومۀ فاخلان را که مابین سنا و ایبورد واقع است محصور
 و بطرح یورش و افکندن شورش اساس قلعه محکم بنا را گرفتار لجه شورش ساخته اگر چه اهل آن
 در قلعه داری میکوشیدند اما بهمانوقت داروغه آن محل که در شهر ایبورد بوده برای خبر گیری حال قلعه
 با جمعی غریت سمت قلعه نموده از اتفاقات در آنجا کیس و در جمعیت داروغه بنظر ایلبارس در
 آمده بتصور این که موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسیده بفرق دولتش غبار ادا بار
 می افتاد سر سیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از اوزبکیه
 که بآن نواحی دست تطاول کشوده فرصت نیافته بودند که بجمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار
 عرضۀ شمشیر آبدار گشته پس رایات جهانکشا بجانب مقصد اعتدایافته بحکم بهایون رودانک ز جبهه
 بسته جنود مسعود ظفر نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند چون کورستانات آن ناحیه بسکنای
 افغانه یوسف زائی اختصاص داشت و انظار بجمعیت موفور و عدت غیر محصور و در عهد و سن
 همیشه مصدر انواع فتن و شرور و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان معترف بقصور بودند را جمعی
 آراتباید انجم دیوسرشت وحشی خصال که در حوزه ممالک محروسه سکن داشتند تعلق یافته فوج
 قاهره را گروه گروه بمسکن ایشان و جبال آسمان تعیین فرموده اکثر انظار باین سلسله
 پادشاه عمل و کردن عمر آن هرکشان بهم غوش تیغ اجل گشته بقیه رؤسا و سرخیلان ایشان پا
 براه انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه بلامت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته موکب
 بهایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در

تمامی سرکردگان و سرخیلان افغانه آنولایت شرف اندوز چهره سانی آستان و مورد عنایت
 بیکران گشتند و همه جهت از ولایات سمت غربی آنک که بدولت علییه نادریه اختصاص داشت
 چهل هزار از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک
 ملازمت انعقاد داده روانه هرات و کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام ضروریات
 و مایحتاج و استعداد آنجماعت باشند تا ایات نصرت آیات وارد هرات شود و شش روز
 کابل مضرب سردقات خلافت گشته با تنظیم امور آن نواحی پرداختند و جواهرخانه و خزانه
 وزواید اسباب سرکار خاصه و احوال اردو و بی یون با فیلخانه و توپخانه های بزرگ روانه هرات
 ساختند صوبه داری کابل و پشاور و کماکان در باره ناصرخان برقرار و او را با جمعی از خوانین بدو
 و عساکر ظفر شعار مامور با تنظیم و اتساق مهمام اندیاز ساخته عازم سمت سند شدند در میان
 حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدا مار خان عثمانی
 و وقایع آن سمت **خدا مار عثمانی** زمیندار سند در ایام توقف موکب همایون **اوزبان**
 و پنجین در نادر آباد که طنطنه جهاکمیری و دبدبه کیستی ستانی آنحضرت در اطراف آفاق آشتهای
 داشت همیشه عراض بدر بار مغلی فرستاده دم از دولت خواهی میرد و در این اوان که هندو
 مسخر گشته ممالک سند بجلاوه بعضی ولایات بایند دولت روز افزون مستقل شد بایست که
 شک کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس
 بجوم تشویش و وسواس خیالات سست اساس نخط راه داده از چهره سانی گریاس سپهر
 ماس سرباز زد چون محال سند از ولایات کر میر و تبار کی ضمیمه ممالک خدیو کشور گشته بموم
 زستان نیز آغاز سرد روی نموده فصل اقتضای سفر کر میر یکدیگر غریمت آنست پیشنهاد خاطر
 شده فرمان همایون بنفاد اقران یافت که محمد تقی خان بیکلزی یکی فارس باقشون فارس و کرمان
 کوه کیلویه و بنا در و حکام مابین که مهبامی سفر مستقط بودند از راه خشکی و توپخانه وزواید قشون
 باغابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و مهبامی شود پس ایات جهاکمیشا در حقیقت

مبارک رمضان از کابل حرکت و با تو بجانۀ جلواز راه بنکش و دیرجات روانه سند و درنگش
 وکیل و وزیر از برای ضبط داخل مالیات صوبه ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظه سان قشون
 او تعیین و با اتفاق ناصرخان روانه پشاور فرمودند و همه جامو کب همایون کوچ بر کوچ برسم
 استبحال راه نور طریق مقصد کشته و ضیف تمامی آنست مشتمل بر خجکل و کوهستانات صعب بود
 بغایت آهی و زور بازوی سمیت شاهنشاهی تو بجانۀ را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده
 در پنجم ماه شوال وارد دیره اسمعیل خان کشته اگر چه اسمعیل خان اول و هله بقلعه داری پرداخت اما
 چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدار از قبیل معامله مشت حسن بالتهاب نارد
 اباالی آنسر زمین امانند گیاه علفه داس تیغ آتشبار یافت بار و سامی دیره بدیره اطاعت در
 هر چند که در کنار دریای آنک که غمیت سمت سند مقصود ضمیر جهانکث بود شش هفت کشتی را
 بنا بر ملاحظه از مفاصل شکافته حمل فیلیان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در جین ضرورت
 بیکدیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک دریای آنک بود کشتیهای بسیار
 جمع و سفاین همراهی را نیز بهم پیوسته تو بجانۀ همایون و عمله و مستحفظان تو بجانۀ را با کشتیها
 از روی دریا روانه و از منزل فرور لوای جهاکشتار بجانب دیره غازیخان نهضت داده در یازدهم
 مذکور دیره فرور را مرکز دایره دولت ساختند غازیخان و سرکشان آن دیار رو نیاز بدربار فلک اقتدار آورد
 تمامی قلعات آن نواحی و عرض راه که از سبوق زمان سرکشی معاد و در مقام خود سری و استبداد بودند مقلد
 قلاوه انقیاد کشته مورد غفور و امان و اسمعیل خان غازیخان بر یک دستور سابق بر میداری ویرجا خود فایز شده
 مشمول عاطفت و احسان شدند از آنجا که خدیو پیمال را از مبادی حال شیمه گرمی آن بود که
 سالکان طریق ضلالت را اولاً بمنهج اطاعت دلالت نموده بعد از آن تمام حجت بتنبیه او پردازند
 او را از شامت سرکشی آگاه سازند فرمانی خطاب بخدیو پیمال صادر گشت که در هر باب خود را
 بدر و رعایا را گرفتار و رطه شور و شرناخته حکم مبارک را تعویذ بازوی نیاز مندی و سپیکل کردن
 امیدواری و سر بلندی ساخته بدرگاه معلی شتاب در چهاردهم ذی القعدة محل موسوم بکارگاه

نهم سردقات سلطنت کشته چون در آنجا بعرض رسید که آن آیه نجات در کوش خدایار از مفاد و تا کلمه
 نصیحتی خبر داده و باغوامی تسویلات نفسانی بسبب کجرات و بندرسورت رومی فرار نهاده بنسب
 او مصمم گشتند و بنه و آغزوق را با شاهزاده نصرالله در لارکانه گذاشتند و خود با فوجی از غایبان
 جریده و سبامی در شب شنبه بیت و یکم ماه فروردین تعاقب او نهضت و بکشتیها از دریای هند
 عبور کرده بایلغامشی پرداختند با وصف اینکه آنطرف دریای هند تمام خریره و بیشه و صعوه
 طریقتش خار راه پیک اندیشه بود در هفت روز بایلغار امنسافت بعیده راطی کرده وارد شد
 پور و در آنجا عرض و پیشکش از جانب خدایار بدر بار محلی آمده بوضوح پیوست که ریش درون
 او اصلاح پذیر نیست و عمر کوت محلی را که در دشت بی آب و آذوقه واقع و بجهانت مشهور و مسیخ
 از آب و آبادانی دور است تصور اینکه موکب جهالت از ورود پنهان سرزمین عاجز خواهد بود از
 راه دیگر که آبادی داشت بمکان فروردین رفت آقلعه را پناه عاقبت خود ساخته و چهارشنبه ششم
 ماه سپاه منصور را برداشتن آب و آذوقه امر کرده هنگام صبح سبلی لطف الهی از شهادت
 پور روانه و آنروز و آنشب ایلغار و روز یکشنبه نهم سه ساعت از روز گذشته بحالی عمر کوت
 رسیدند با وصف اینکه خدایار مدتی بود که زخم نیرمت بقلعه مذکور کشیده تمامی جواهر و ذخایر
 و خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب و هم به قعر آن شکل رسید مدفون ساخته مهیای فرار
 بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون همیشه سپر سنج با سیدرت قدیر مخالفان دولت را
 گرفتار کند تقدیر ساخته خواهی نخواهی بدست میدهد خدایار را قلعه مذکور تیره حیرت و محبت گشته
 بعد از آنکه کرد موکب فلک کوکبه غبار دیده مرادش گشته استنباط و رود رایت عقاب پیکر نمود
 مانده مرغ لکنده و طایر پرکنده از نفس قلعه بر کوشه بام فرار حسته آغاز پرفشانی نموده که شبها
 اوج دشمن شکاری که پیش از آن لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه باور رسیدند او ماند صعوه
 پر شکسته بال تدبیر بسته دید خود را قلعه رسانید و بعد از لمح غیر از اینکه از صدمه چنگل شایب جواد
 آشیان خفص جناح کزیر در راه نجاتی برای خود مکان نکرده با سران قلعه و اطایفه دست بردن استیلا

زده بپا بوس اقدس سرفرازی جست و تمام خرابین و سیم وزر و شدات لالی و کوه هر که در زوایا
 زمین پنهان داشت بچطه ضبط در آمده بهر چه یک کروز و تجاوز و تحویل کنجوران کنوز عامره اتفاق
 یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی القعدة از عمر کوت عطف عنان کرده خدایار خان برسم
 حبسن بهمراهی رکاب نصرت انتساب نامور کشته در شانزدهم ماه فروردین بتاید خدای پکانه با فتح
 و مینروزی وارد لارکانه شدند در بیان وقایع چچی میل مطابق **۵۲**
بجری بتوی ص سلطان درین انزیر عظم روز جمعه است و یکم ذی القعدة **۵۲**
 مرتجع نشین تختگاه گل کشته غنایب باغی که از خدا باد چمن با ندمرغ آشیان کم کرده سرگردان بوی
 صرمان میبود باز هزار نواصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه ساخت و فاخته زار که در حشر
 دار الملک کلشن کوکوزمان میشت بطوق بندگی سر و گردن آزادگی برافراخت رسول نسیم بهار با
 نسیم شکار از جانب دارامی فریدون فروردین بار و وصول پسامی تخت کلزار کشته و سلطان
 یا قوت افسر کل بر تخت زمره نام کلین تکیه زده بزم حرمی و شکفته طبعی برومی جگر گوشگان کلشن است
 و ملک دینار غنچه قلعه خود را برومی لشکر بزرگ کشته از خورده فشانی متقبل مال و خراج کردید و حیات
 کلزار از رستن کلهای عتباسی بندر عباسی شد و توران بین چمن ترکشازی جنود قوای نامیه نصر
 قزلباش کل در آمد خوار زمین دمی که غار تکران صحن چمن و یغانیان دار الملک کلشن بودند بر تپه
 کشیدند و اوزبکان تنک چشم شکوفه و از هار بچاگری کوشیدند کلهای نافرمانی فرمانبر
 اختیار کردند و تراک صحرائین با چین دسته دسته رومی اطاعت بدربار سلطان بهار آوردند
 چون از ابتدای کار که مشعل عالم فروز این دولت نادره از پرتو انوار تاید الهی روشن و بر ساحت
 حال جهانیان ضیا افکن گشته طریقه مرضیه آنجناب آنست که هر یک از گردن فرزان که با این دولت
 خدا داد سرسبر کشتی بر آورده عاقبت بزور بازومی اقبال شایسته ای از یاد آمدن ایشان بازار چین
 مروت دستگیری کرده بر صدر کامیابی جامیدهند درین وقت که خدایار خدایر و اسیر سلسله تقدیر
 شد عاطفت خسروانه که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بجهانه است با او از در اعانت در آمده

بحکم فوت ولایات سند و تهنهارا بسمه قسم انقام داده تهنهارا با بعضی از مجال سند بخدا
 مرحمت و او را بشاه قلیخان مخاطب و سرفراز ساختند و یکسمت سند را که بلوچستان انصاف
 داشت بخت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا
 واقع شده بخوانین داد و پوتره تفویض و قامت ایشان را بجلاعی نوارش و اصطناع آراستند
 چون حیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتان
 رکاب اقدس و بنیابت و الدخوبه صوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین
 اوقات بموجب امر همایون مجدد در لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمر کوت نیز طریق ملتان
 پیموده و در حسنی که موکب والا از لارکانه عازم عمر کوت میشد فرمان همایون با حضار زکریا خان
 اصدار یافته درین اوان که انصراف کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم
 شرف اندوز ملثم عتبه سعادت شمول و مطالب و مسؤل ایشان در حضرت خسروی بغراج
 موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محترم شاه بایشان تاکیدات موکده و سفارشات
 بلینعه و حیات الله خان که استدعای علامی نموده بود مخاطب بشاه نواز خان گردیده حضرت
 یافتند و در آن مکان عرضیه از طرف محمد تقی خان بیکر سکی فارس رسید که آمدن بسمت سند صورت
 تیسیر پذیرفته و اردیچ و مکران و در آنجا ملک دینار حاکم آن محل در مقام قلعه کشتی برآمده مشارالیه
 را بر سر قلعه اوتعین نموده بر او سلطه و اورا بجلقه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضای
 موسم دریا غرابت را از راه دریای بندر عباسی برگردانیده خود در کچ و مکران توقف دارد حکم والا
 شد که چون کار سند بوجه تمام و اکل فیصل یافت قشون امرخص و باستعمال وارد رکاب سپهر
 شود و چند روز نظم مهات آنسر زمین و انجام امور العرصه سپهرترین پرداختند هر چند که کامیان
 میوه کامرس جهانبانی که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقدار ایشان است کاه
 از لذت اندوزی میوههای رنگارنگ مستلذات جسمانی و سیرستانهای مستهبات نفسانی فارغ
 نیستند اما دو چیز بیشتر از سایر چیزها مخطوط و مرغوب طبع این خدیو کامکار میباشد از جنس فواکه خربوزه است

که بان رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر از کار نیرهرات که فالیر آن بر تیره فریت
 بفالیر سایر بلاد است خربوزه بغداد می آوردند و در اوانی که رایات عالیات در ممالک هند و سوا
 میبود از بلخ و بهرات و مرو این قافله حلاوت در راه و مطایمی کوه پیکر کرانبار خربزه های نفس آن
 بوم و برشته چاشنی بخش ذائقه دور و نزدیک بندکان درگاه میگردید دیگر اسب خوب است که
 پیوسته مرضی را یض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه و معلوم
 دوست و دشمن گشته فرماندهان اطراف اسبان نازی نژاد را پیش خرام کاروان مشکشهای پیش
 ساخته باین وسیله بختش راه تقرب می پویند و باستان خواقین سجده کا هوش توکل میجویند
 و در ایام توقف موبک و الادرسند فرساده پادشاه و الاجاه محمد شاه با تحف و هدایای مزعوم
 وارد درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیز در خلال آنحال اسبان ممتاز و اول
 بلخ نوباره خربوزه را از بلخ بر سیم شیکش انفاذ خدمت خدیو کردن فرار نموده بود چند سراسب کوه
 توان بادوست شتر خربوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الاجاه هندوستان ارسال و فرستاد
 آن دولت را معزز ساخته رخصت انصاف دادند و در میان انصاف موبک
 همایون بجانب ایران و غریت سمت بخارا و ترکستان و تسخیر آن مملکت
 نریست بنیان بعد از انجام کار هند و فرایع از نظم مهمات سند میان بهمت تسخیر
 ممالک توران بسته فرامین قضا آئین بنفاذ پیوست که از جمیع ممالک محروسه اسب و اسباب و اسلح
 و ملبوس آنچه میسر شود بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در بهرات حاضر نمایند و
 چون شاهزاده رضا قلی میرزا بنیابت سلطنت ایران فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران
 که وسط معموره است توقف داشت که هم ایام قسداق را در آنجا بنهایت رساند و هم مهمای ملکی را
 پذیرای انجام کرد اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در بهرات بموبک و الاپیوسته و شاهزاده
 کامکار برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد در سینه محرم شده مطابق چچی سل اعلام جهات
 کثابعت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکانه آسمان ساکشته از راه سیسود و اور و شمال

و قوشج من اعمال بلوچستان عازم ناد در آباد و در پنجشنبه هفتم ماه صفر چمن خوبی را که در یکفرسخی ناد
 آباد واقعست مضرب خيام غروشان ساختند و ایام سفر میمنت اثر شد و استان از تاریخ عجزه
 صفر هجده که روز حرکت از ناد در آباد است تا روز ورود با بنجاد و سال هفت روز و مدت حرکت
 از شاه جهان آباد تا ورود بنا در آباد یک سال کامل اتفاق افتاد و چون پنجی که سبق ذکر یافت در
 حین توجیه ریایات نصرت آیات بجانب هندوستان در پشاور و خضرطیان لکهنه جار و تله و سایر
 مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از آنوقت غم انتقام و تنبیه انظایفه مرکوز خاطر مقدس
 میبود بعد از ورود و موکب و الالبنا در آباد غنی خان ابدالی بیکلر بیگی ناد در آباد را از سقر کرستان
 معاف و مقرر نمودند که در ابتدای میزان با قشون ابدالی از ناد در آباد مرضن و روانه شیروان
 و در موسم زمستان که کوه البرز را برف فرو گرفته که راه فرار بر انظایفه سد و میگردید تنبیه
 ایشان پردازند و پنجمین فتح علی خان کوسه محمد لوی افشار چرخچی باشی و محمد علیخان قرقلو سردار از بجا
 را با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر لشکر نصرت اثر خراسان باین امر نامزد و حکام
 کرهستان و آذربایجان را نیز مرافقت و همراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم صفر
 موکب مظفر از ناد در آباد رایت افراز ظهر گشته روز دوشنبه و هم ربيع الاول وارد بهرات و جوگا
 که در استان یکفرسخی شهم مفر الویه کیتی استان گردید چون بسبب شغل ملکی تاخیری در ورود شاه
 زاده رضاقلی میرزا در موعده مقرر بوقوع پیوست حکم و الا نافر شد که شاهزادگان نامدار شاهزاده میرزا
 و امامقلی میرزا با علیقلیخان ولد اکبر ابراهیم خان که با یالت ارض اقدس سرافرازی داشت مقید
 بورد در رضاقلی میرزا ناکشته زودتر وارد بهرات شوند و رضاقلی میرزا از راه زور آباد در خراسان
 باد غنیمت بموکب همایون ملحق گردد و شاهزادگان نیز با علیقلی خان در سجدیم ماه وارد بهرات
 خدیوار جنبند و بشرف تقبیل باط مقدس سر بلند گشتند چون تخت طاووسی که در ایام سلطنت
 سالفه هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاه جهان آباد بجوای خانه همایون انتقال یافته
 بود بهمت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایه فلک را پست ترین پایه درجات شان خود میسازند

بر آن تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایسته چنان شایسته‌های فرزند تخت
 باشد مکلن بجوای آبدار و لالی شاهوار ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از شاه جهان آباد به حکم
 بهایون استادان صنایع کار و مهارت پیشکان جوایز کاربندی و ایرانی بسرا انجام آن تخت
 و خیمه کوهر گین پرداخته در مدت یکسال که ایام راه بود بهمت خسروی از لالی غلطان و کوهر با
 درختان که هر یک با خراج اقلیمی برابر و در بجایا کوهر شجر مرغ ماه و لعل درختان آفتاب عمده بود
 در کمال زیب و فر ترتیب داده خیمه نیز در خور آن مکلن مهر و آید آبدار و کوهرهای شاهوار نقش پذیر
 انجام ساختند و تخت نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت طاوسی نصب کرده
 چند روز مجلس نشاط بروی شاهزادگان آراسته حامله‌های کران بجایا و باز و بند برای مضع
 بجوایر شهن که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود شاهزادگان و علیقلی خان عطا و دارالتلطنه
 هرات را چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور کورکان بوده بسبب سبب سبب سبب
 العین خلافت و جهان داری شاهرخ میرزا که مهین فرزند شاهزاده رضا قلی میرزا بود عنایت و
 سکه دارالضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از طی انقیادات شاهزاده کرامی
 بانصر الله میرزا مخص و مقرر ساختند که سه ماه در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوای اعتدال
 یابد روانه ارض اقدس شوند پس ریایات نصرت آیات در بیت و پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و
 سطوت بهمنی از جولکامی که در استان حرکت و در کارز رگاه که از متربات مشهور آن ولایت است
 نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراغه باد غیش گشتند و در روز و روز و در سوکب جهانشا
 رضا قلی میرزا با سپاه آراسته در سر راه باین شایسته از سعادت تقبیل رکاب بهره ور گشته
 آن لشکر قیامت اثر که دسته بدسته و جوقه جوقه در کمال نجینی و استعداد صفت به بودند یکیک از
 نظر آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و با فسر و باز و بند کوهر
 نکار سرساز می یافتند جوایز نفیسه و لالی شاهوار بان یکانه کوهر صدف سلطنت عنایت گردید
 و سه روز برای انجام مهمام سپاه در آن منزل مکث و از راه مار و چاق و چچکتو و اند خود عازم بلخ

شده در هفتم جمادی الاولی موضع مشهور قنوجو شخانه یکفرسخی بلخ مضرب سردقات اقبال گشته چون
 غریز قلی بیگ دادخواه سبق اخلاص و خدمت در این دولت داشت و در شولدوک با خلاص کیش
 نقد جان را باخته بود که اندانیا ز محمد قوشن یکی برادر او بوالیکری بلخ سر بلند و بخطاب خانی بهره مند
 گشته حکومت اند خود بکد سلطان ولد دادخواه عنایت کردید و حکام و عمال بولایات تابعین
 و در دوازدهم ماه فروردین بلخ و عمارانی که از مستحبات طبع زرین شاهزاده نامدار بودند کثیف
 برده چون سابقا هزار و صد فروز گشتی که هر یک دو سته هزار من بار بر میداشت سردار بلخ بامر همایون
 ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده بوجا
 و الا نیز نقل کشتیها نموده اندر یابی آتش را با غله و ذخایر سجد و قیاس از روی آب روان خند
 و ریایات نصرت آیات در هفتم ماه فروردین حرکت کرده عازم کلیم و کشتیها نیز از روی آب
 بمعبر کلیم رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور نموده مأمور شدند که همه جا از آن
 آب محاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند و در بیت و هفتم ماه نرول
 کوکبه همایون منزل کوکی که معجز خارا است اتفاق افتاده در آنجا ولد چکنم فی التالیق که در زمان سابق
 و در آن اوان عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و اکثر رؤسای آنطرف آمویه
 وارد اردوی معلی و بشرف آستان بوسی فایز و متقبل خدمت گردیده بخلاص فخره و نوازش
 اختصاص یافته و از منزل مذکور رضا قلی میرزا با پشت هزار نفر کفر و زنی اثر را تقسین فرمودند که بسم
 منتقلای همه جاد و منزل پیشتر رفته در چارچو توقف نمایند تا موکب همایون وارد شود و علی قلی
 را نیز بسمت شرقی آمویه مأمور ساخته مقرر داشتند که همه جا از محاذات معکرت شاهزاده مرحله
 پیماکشته از ایلات و اهلای آن سمت هر کس در مقام املی و اطاعت باشد صیانت و متمردین را تنبیه
 بعد از عبور علی قلی خان از آب جمعی ایلات کردن بقلاده انقیاد نهادند فوجی که از جاده صواب
 منحرف و عازم فرار شدند بعضی قتل و هرب در آمده آنفوج منصور با اسیر و غنائم موفور و
 اردوی معلی گشتند و رضا قلی میرزا که بسمت چارچو مأمور بود چون آن ناحیه پیش از وقت بسمت چارچو

و بخارا کوچیده رفته بودند صدیک از آن طایفه و بدام آن شیرکاران معسکرتان نهاده در نیامده
 در چهارشنبه ششم ماه جمادی الاخر چاره جو تفرار دومی کیهان پوی شده بحکم والاد و غرض
 جسر مشین بر آب آموی مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بحفاظت چهار جو و صیانت
 سرجس و جمع و ضبط محصولات آن نواحی مامور شدند و در چهاردهم آن ماه آنحضرت بانان
 و خاصان بکشتیهائی که از بخارا نبرند و ایران شتمل بر شمشیر و عمارات در کمال صنعت و
 مهارت ساخته و مخصوص رکوب مقدس معماری و طراحی پرداخته بودند سوار گشته از آب عبور
 و حکیم بنی انالیق که وزیر و مدارالیه سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اعیان بخارا در آنروز
 وارد دربار غر و شرف و بتلیم غمته علیا مشرف و بجلاخ فاحره و نوارشات خدیوانه بهره
 گشته یک روز آنجا مکث و روز دیگر حکیم را بار مقام حص ساخته که ابوالفیض خان را مستظهر
 باشفاق شاهنشاهی ساخته بدربار معلی آورد و موکب همایون از راه قراکول کوچ کوچ عازم بخارا
 و یکشنبه نوزدهم ماه چهارم فرسخی بخارا مضرب سراقفات جلال گردیده چون ابوالفیض خان قوت
 معارضه را از خود سلب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در آنوقت از قصبی مالک خود فرار
 آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت جز انقیاد چاره ندیده با حکیم
 انالیق و تمامی خواجگان و نقبا و اشراف و قضات و اُمرا و اعیان خود به جمعیت تمام از آب
 اطلاع و خدمت پذیری در آمده روی امید بدرگاه سپهر خشام آورده بیکفرسخی اردوی معلی
 نزول و در روز دوشنبه بیستم طرف عصر ذن کورنش یافته بتقیل عتبه علیه فایز و نکین و افسر
 سلطنت را سپرده چون از خاندان چپکیزه و دودمان ترکمانیه بود در صحت جلوس در مجلس مینو
 مشال یافته بصیقل تفقدات خدیوانه زنگ زدای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند و بعد از مجمع
 رؤسا و نقبا بار یافتگان پیشگاه حضور اقدس و جبهه سالی آستان گردونشان مقدس گشته
 رخصت انصاف یافته بخیمه و منزلی که بجهت خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند و در چهار
 شنبه بیست و دوم ماه موکب غر و جاه از انزل کوچ کرده نیمفرسخی بخارا میخیم ششم وارد دومی محکم ششم

ابو الفیض خان نخلع خاص و بالا پوش طلا باف و کمر خنجر مرصع و اسب تازی نژاد با ساخت ویرین
 طلا سربلند و امر او اعیان او نیز بعطای خاص و خلعت و تمش و خنجر و انعامات شایسته بهره مند گشتند و
 در ایام توقف موکب جهانگشا ابو الفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمایش بر می بود بتقدیم رسانیده
 جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک توران را سواره و مسلح آورده از نظر او
 گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافتند
 و امر و الا نافتند که ایشانرا پیشتر از توجه ریاست نصرت آیات همایون برده بخراسان رسانند
 و چند نفر دیگر از بیکر بیکریان عظام و جوانین را با فوجی روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن
 نواحی جمعی را بملازمت رکاب اقدس اختصاص داده از راه چارچو روانه خراسان شوند و احدی
 قدرت نشد که کردن از سلسله انقیاد بیرون کشد و همه جهت نهار نفر از ترکمانیه و اوزبکیه
 بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب و شرف اندوزان ملازمت و
 میمنت نصاب کشته بسمت خراسان مأمور شدند و در پارتو هم رجب بتازگی برودوش ابو الفیض
 خان نخلع آفتاب طلعت زینت استیاز و اعتبار و فرق دولتش با فسر کوهرنگار زبور افغان
 یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آمویه و ماوراء النهر با و محرمت و چارچو و باقی محال جنوبی آموی
 ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات تابعه آن بدولت علیه نادره متعلق باشد و چون
 سلاطین سابقه توران اباعن جد بخلاب خانی مخصوص بودند از فرط مکرمیت تارک نام ابو الفیض خان را
 با فسر خطاب شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات ترکستان تعیین و جمع کنی که از روی انقیاد
 بدرگاه سپهر بنیاد آمده تعهد خدمات شده بودند باز بدستیار می عنایت در کمن حکومت مکن دادند
 چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلندی می افراشت در آن سفر از سعادت اندوزان
 خدمت والا در خاطر اقدس خطور کرد که دره از صدف و دودمان خانی در سلک از دواج او در ایلات
 خان این معنی را بایه مهابات دانسته بقاعده و قانون سلطنت از راه و رسم ترکمانی دوشینره
 مقصود و شیبستان حصول پیوست و دختر دیکرش که در حلقه عفاف بود بخدمت حریم حرمت سر پرده

عصمت مقرر گردیده در سفر خیرخوازم آن محدثه خانم آن جناب که خانی در سلک پردکیان حرم
 نظام داشت و چون معروض شده خلافت شده بود که در حدود کابل بعضی از افغانه آنجا
 قدم از جاوه صواب بیرون گذاشته اند طهارتینجان جلالیرا که چاکر قدیم الختمه ایندولت ابد
 پیوند بود بسرداری تعیین و زمام اختیار ممالک سمت شمالی آب انک از حدتیهها و سند و شای
 الی قبت که از هندوستان وضع و بایندولت خدا داد منتقل گشته بود با و تفویض و جمعی از بیکریکیان
 و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام رابا او مأمور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار فرشته
 قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قبادیان را که بر یک از سرکردگان آنطایفه متعهد انجام
 شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته به بنیبه سرشان آن نواحی پرداخت
 و بصوبه داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که بدستور سابق در غل
 خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از انظر
 آب انک و سردار فروراز از اینطرف با هم رسم اعانت و طریق مرافقت مسلوک داشته آنچه متضمن
 دولتین باشد بعمل آورند در میان توجه موکب اوتس بسمت خوارزم و تخیر
 اندیاری بقوت بازومی عزم چون در ازمنه سالفه سرحدات خراسان اکثر اوقات
 دست فرسود و تطاول و پامال تصاول جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده آنولایت خراب
 کرده انکروه و قصد قصاص از انجماعت مکنوز ضمیر خدیو داراشکوه میبود و خصوصاً در این
 که ایلبارس والی آنجا در غیبت موکب همایون سراز کربان زیاده سری بر آورده بغرم دست درازی
 قدم بجد و خراسان گذاشته بود بهمت والا بهمت بتنیجه و تدیسرا نملک کمال تعلق داشت بعد
 انتظام ترکستان در شانزدهم رجب موکب فیروزی حسب از ظاهرنجارا کوچ کرده منزل تنزل
 عازم خوارزم و بعد از ورود و بخواجه تسلوه سی که تا سر حبرد و از ده فرسخ مسافت داشت بانهای
 مستحفظان خبر بمسمع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بسرداری محمد علی او شناع با اوزبکیه آنجا
 اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارچوشده اند خدیو بلند اختر بجز و شنیدن بخیر

بنه و اغروق را مامور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور سنگام شب
 سواره و راه نورد وادی ایلیغار گشته یکساعت از روز گذشته از جسر عبور و آنروز با نیتظار
 گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارچو توقف و روز دیگر که پختنه بدست و یکم ماه فروردین با شرف بفرم
 تنبیه آنجماعت اعلای لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آنروز که علامت کرد و سیاهی
 لشکر و جمعیت خوارزم معلوم قرار و آن گشته خبر رسانیدند مقرر شد که غازیان شرباشران که مقدمه
 بجیش معسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با جماعت در آنوقت ایشان از روی صدف و خم
 بدستبازی مشغول سازند تا آنحضرت بسروقت ایشان رسیده دستبازی آن گروه را بسربازی
 انجامد پس خدیو سیهال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یک تازان کزین و جانبازان ظفر قرین به
 مقابله کا و رانیکه عرصه تهور شدند یکمیدان اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار انظار صفا شد
 دیوار شکسته که بهلوی لطمه سیل از پاد آید بزور صدمه توجه آن سیل بی زحمت شکست یافته روی بر تپا
 دلیران حصار بتباید آهی و فرمان شاهنشاهی تعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را آلف مشیر
 تابناک خس و خار زندگانی در گرفت و فوجی را حلقه کنند دلیران بهم آغوشی در گرفت و سر و زنده سیاه
 به پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تبع نیز دلیران انظار صفا کرد و کس از سر و اگر در روز دیگر در همان منزل
 که تا چارچو شش هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سرواخره توقف در روز سوم عطف
 عثمان کرده وارد دومی همایون گشتند چون رضا قلی میرزا شوق دیدن نصرالدین میرزا
 برادر کامکار خود که از هندوستان آمده در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بود
 لهذا مخص گشته با علی قلیخان روانه مشهد مقدس و رایات جهانگشا با نیتظار عبور بقیه افواج منصوره
 و بنه و اغروق را که در عقب مانده بود پسر و دیگر در آن مکان توقف و هزار و صد فروند گشتی که قبل
 ازین بجکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوبخانه همایون و غله و ذخیره از حد افزون که
 خوراک دشمن و دوست بود مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوبه والا
 روپنجشنبه بدست به ششم ماه بادیده خسروی از کنار آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در سیزدهم

شعبان موضع مشهور دیوه بونی که ابتدا معموره خوارزم است مضرب خیام دولت گشته چون
 ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه دشت خوارزم و ارال را جمع و در
 قلعه هزاراسب که تا دیوه بونی سه فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ و مهیای قتال گشته بود
 و دوروز در دیوه بونی ملکش واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه پابعرصه معرکه گذارد سربزگفت
 دیوه بونی را غورغان ساخته و کشتیها و ذخایر زاید را با اعزوق در آمتزل گذاشته روز ششم
 بجانب هزاراسب نهضت و نیم فرسخی قلعه را متغیر دوی رزمی فرمودند معلوم شد که والی فروریار
 جلادت پس کشیده و سر قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مذکور شامل بر خاک ریز محکم و حصار استوار
 مستحکم بود و آب آمویه اطراف آنرا احاطه داشت و یورش بخین قلعه متین از رویه حرم دور می نمود
 لهذا خدیو کشور کربجار قلعه پیردخت روز دیگر لوایم جهاکت را بجانب خیمه که تحت گاه
 ولایت خوارزم و وسط معموره مملکت بود نهضت دادند که شاید بمعنی سلسله جنبان حرکت
 ایلبارس کرد بعد از آنکه گوکبه مسعود بکتمزل حرکت کرد ایلبارس نیز از هزاراسب آمده از کنار آمویه
 عازم آن سمت شد هر چند که از استیلائی خوف از کنار آمویه دوزنگشته جرأت بمقابله نمیکرد اما
 طایفه میوت و مکه و باقی ترکمانیه آنولایت که از کم خردی زیاده سری معناد بودند بفرم دستبازیهای
 جرأت پیش گذاشتند آنحضرت نیز مینمه و میسره و قلب و قول را بهمان ترتیبی که داشتند از رقبا
 بازداشتند خود بعبادت با فوجی از جان سپاران جلادت پیشه و شیرت کاران درست آیدند
 سر راه بر آنجماعت گرفته سربازی از آنها را گرفتند و قبیله الطایفه از ضرب دست و بازو می دلیران
 کردن نسر از سر خود را بر گرفته بایلبارس پیوستند ایلبارس از همانجا بلا ملکش و دوزنگ خود را قلعه
 خانقاه که از قلاع حمله خوارزم و ما بین هزاراسب و خیمه واقعست رسانیده لشکر خود را در
 خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرد و موکب همایون آنروز در همان جنگ گاه
 ملکش و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشت که والی قلعه جلوگاه
 اشهب ترکناز دلیران گشته ایلبارس نیز با تفنگچی زیاده از حد و جمیع اوزبکیه و ترکمانیه و تونجا که دشت

ناچار از درستی و آویز در آمده غازیان موکب ظفرشان با شاره اقدس جلوزیر جمعیت آنکروه کجا
 انکیر کشته بعنایت باری و اقبال نیروان جهاندار می آلفایفه را پیش برداشته جمعی از ایشان را
 بتندی شمشیر زروانه دیار فاکر روند و بقیه آنجماعت که در حال ایشان تاخیری بود داخل قلعه کشته
 از همان راه فرار و قشون نصرت نمون ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در انسانی کریر عرضه
 تیغ هلاک و سرور زنده بسیار با سر کرده آنجماعت آویز نیزه و بسته خم قراک ساختند و
 فربور با اوزبکیه قلعه متحصن گردید بیادکان رکاب همایون از چار طرف بیورش ما مور کشته و مجله
 تمامی خیام و توپخانه و اموال و اغنام اوزبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را که در شیر حاج
 و خارج آن خیمه نشین توقف بودند بدست آورده شیر حاجی را تصرف کردند پس حواله های آسمان رفعت
 ترتیب یافته تو بهای رعد آوا می اژدر دهان و چمپارهای ستاره ریز آتششان راسته شبانه
 روز برق خرم صبر و توان و خانمان سوز حال قلعه کیان ساختند و تقابان چاک بدست از چند
 جایشکافتن زمین و خفر نقب پرداختند دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب ویران و نقبها با
 برج و حصار دست و گریبان کشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین همیامی بیورش
 گردیدند اهل قلعه چون خود را از شش جهت در ورطه بلا دیدند با اکثری اوزبکیه از باب استیمان
 در آمده در بیت چهارم ماه وارد درگاه جهان پناه و ایلبارس با وصف اینکه کشتی خود را تبا
 و روز دولت راسیه میدید باز با اعوان خود بر حالت ضلالت باقی و در آمدن تغلل میورزید
 روز دیگر با شاره اقدس رفته او را بار و سامی اوزبکیه که با او اتفاق داشتند خواهی نخواهی از
 قلعه بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که محبت شاهنشاهی اقتضای عفو
 اعماض کرده اجرامی تیغ سیاست را بر دشمن زبون روانید شد تا در صین توقف موکب همایون
 در بخارا شاه ابوالفیض خان شاه امر سیاب جاه توران بحکم والا چند تن از معتبرین را نزد ولی
 مذکور فرستاده او را بر ایللی و اطاعت دعوت و در صین غریمت موکب اقدس بجانب خوارزم
 از چار جود و نفر از حاکمان آنجا برای تمام محبت نزد ولی فربور رفته بودند و مومی ایتمسکی را عرض مشیر

بیسبالی ساخته بود که در آن شاهنشاهی حکم عدل از درخونخواهی برآمده او را با میت نفر از روی
 اشرار که در جمیع مواد سنگامه آرامی فساد بودند بسیار رسانیدند و والی کیری بطاهرخان نواده
 ولی محمدخان چنگیزی که با سلاطین توران بنی عمم و از خدمتکاران این دولت ابد توام بود عنایت
 اما لیتقان و ایناقان موافق معمول بان مملکت لغین فرمودند و از سونج انیکه با رجوع حکم نهب تسلوه در
 میان اردو منتشر گشته و فوجی از رجاله و سایر الناس اردوی همسایون خود سربجانب قلعه
 شناخته آهنگ تاراج خانقاه کردند این مراتب معلوم رای جهان آرا گشته سی نفر را در در کشمکنی
 بهایوبه حکم اولاک کردند و چون سابق بر این ایلبارس لغزاق و ارال کس فرستاده استمداد کرده ابوالمختار
 خان والی قزاق با فوجی از فرقیه و اوزبکیه ارال قلعوه خیمه که دارالملک ولایت خوارزم
 باشد وارد گشته چون مال را بدین منوال دیده بود عرضیه اخلاص آنیر مشعر بر اطاعت و انقیاد
 مصحوب چند تن از معتبرین بدرگاه معسلی روانه و بعد از ارسال عرضیه و آدم فرصت جستته توسن کز
 بجانب قزاق همینزد این خبر که بسبع اقدس رسید ریایات جهان کشا بجانب خیمه نهضت یا قبه چون
 قلعوه فرور بمبانت مشهور و در آن قلعوه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود اوزبکیه انجامیش از
 وقت تردستی کرده اطراف قلعوه را آب بسته با عققاد خود راه غازیان جلادت پرورنده از دریا
 آتش روان تر و از آب تند تر از صر صر میگذشتند و در کرده بود که از ابواب مخالفت کشوند
 پس خارج قلعوه مضرب خیمه سپهر احتشام گشته اطراف قلعوه محصور و مقرر شد که هر با خفر کرده
 آب را از کنار قلعوه بصحرای جاری سازند تا مورین با انجام این امر دامن ستمت بر زده در عرض سه روز
 اطراف قلعوه را مانند کام مرام قلعه کیان خشک ساختند و حواله های کردون شکوه انجام یا قبه روز
 چهارم کلوله توب و خمپاره را از چهار سمت قلعوه فرو ریختند و در دوازده قلعه کیان بر ریختند
 چون انظایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند هر سه کام عصر طالبان و با کلید قلعوه و آد
 درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان گشتند و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر اوزبکیه کار می جوانان
 اعتباری قلاع خمس خوارزم را سان دیده اتحاب ملازم رکاب نصرت اقتساب ساخته بخوارزم

مأمور و مختلان شدید از کمر جلال تعین و تمامی اسرار را که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند
 ذکوراً و اناثاً جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقاً
 جمعی از طایفه روسیه گرفتار قید اسار از بیکه شده بودند ایشان را نیز تخلص و بازاد در احله
 کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرای خراسان همه هجده دوازده هزار نفر متجاوز شد که از آن
 جمله چهار هزار نفر آنها در قلعه خیره میبودند بار گیر و دو اب بخت ایشان سرانجام و حیره و ماکول
 وجه ایشان معین ایشان را روانه خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی میبود در موضع موسوم
 پنجمه خلیجان که معماری بهت بلند و سرکاری نیت از جمند آنحضرت احداث شده بود سکنان
 قلعه فرور را بنحی و آباد موسوم کردند و چند روز با نظر امور خوارزم و انجام مهام آنولایت
 پرداختند چون گذشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تحمیل سکنه و اهالی میشد که نذار و سکا
 خوارزم خود متعهد تقدیم خدمات آنولایت و متقبل ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو بهما
 نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته در هفدهم ماه مبارک صیام از خیره صرف زمام نظر
 فرجام کرده در چهارم شوال وارد چارچوشند و بعد از ورود الویه منصور بچارچو حکیم ابالیق که
 شارالیه و مقصد الدوله شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه و الاجاه فرور با عرضیه و شکش و اد
 و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مهابه گشته رخصت انصاف یافت
 و از آنجاریت جهان کتبا بجانب مرو نهفت نموده در مرو نیاز مجروحان و الی بلخ با حاکم اند خود
 اکابر و اعیان آنخود و حسب الاشاره اقدس جنین سامی نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی
 و اوامر علیه و ارشادات بهینه از موقف و الا التفاکشته عرض کردیدند و موبک فرور انساب زمر
 کلات و میاب و کوبکاب که مسکن قدیمی آنحضرت است متوجه مشهد مقدس و بعد از ورود
 بکلات هر چند سابقاً بحکم همایون عمارات عالیه و آبنیه رفیع در آنجا ترتیب یافته بود مجدداً طرح
 بازار و چارسو و حمام و مسجد و رباط در آنکان ریخت حکم معلی یافتند که کارکنان در تمام آنها
 سعی جمیل بنظور رسانند و از آنجا بکلیسکی و عمال بنحیوه آباد تعین و برای هر یک از سکنه آنجا که

بیشتر اسرای خیره بودند سر رشته معیشت معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت
 آباد جنوبشان وارد درادگان و چند روزی بسیر تربیت سرای آنکان پرداخته در اواخر شهر شوال
 وارد ارض آفدس و شرف اندوز طواف آستان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان
 قندیل مرصع میساکه در قبه میسائی سپهر بر قنادیل طلای ماه و مهر طغنه میزد و همچنین بعد از بجزیر
 فصل طلای کوه را گین مرصع بچوهر شمس ترتیب یافته نذر روضه رضیه رضویه گشته بود و ضعیف
 در مکان موضوع فرمودند و از وقایع ایام توقف اینکه قبل از ورود کوه و الا فرستاده از جانب
 پادشاه و الاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند زنجیر نیک در ارض آفدس کوف
 داشت بعد از چند روز بار یافته پیشگاه حضور و هدایا را از نظر آفدس گذرانیده نوشته تفویض
 پرکنات و محال متعلقه بصوبه تپتها و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای
 واقع و موافق عهد نامه بین الدولتین که پادشاه و الاجاه هند تعلق داشت رسانیده تلبیین
 این مقال آنکه بعضی از پرکنات واقع در سمت شرقی دریای اکت در ازمنه سالفه بمصارف و اخراج
 کابل مقرر بود در حسنی که ولایات طرفین رود اکت فیما بین دولتین محدود و معین می شد پرکنات
 مزبور چون در سمت شرقی اکت و در صوبه لاهور واقع بود سه سال باین دولت روز افزون حوال
 شد که باز بدولت علیه کور کانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکنات آن طرف آب متعلق بصوبه
 تپتها و سند می بود و ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان
 عرض و استدعا نمود که پرکنات متعلق بمصارف کابل بطریق ابود و استمرار بدولت علیه یاد
 قرار گیرد رسول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته این سخن با نهامی محمدان بعرض حضرت
 پادشاه و الاجاه محمد شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت تقاوه دو دمان بزرگی و خوش شگ
 بودند در ازای حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابدی پیوند کور کانیه بعمل آمده
 اینمغنی را مغتنم دانسته برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و تپتها و سند فرامین نوشته تفر
 داشته بودند که پرکنات مزبور را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مالیات و مداخل آنها باشد از

ممالک هندوستان وضع و بعلاوه تهتها و سند و غیره دخل حومه قدرت شاهنشاهی و صمیمه
 حوزه مملکت ظل اللہی دانند و پندین از جانب قمرالدین خان وزیر عظمی و امرا می هندوستان صوبه
 داران لاہور و ملتان پیشکشهای شایان بدر بار فلکشان آمده فرستادگان ایشان بنوازش
 خدیوانه سران سر از و رخصت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب طہماسب قلیخان سردار کابل
 کہ مامور بکفرتن تصیہ قشون توران بود عرضہ ملحوظ نظر و افغان عتبہ جلال کردید کہ اور بچہ قاتان
 سکنہ گولاب اولاً بہانہ اطاعت را کلید باب تزویر ساخته از در حیلہ درآمده بودند سردار
 خیالات باطلہ ایشان بی پردہ آنجماعت را تنبیه بلیغ و جمعی را عرضہ تیغ بیدریغ ساخته ملازمان
 رکابی صدر انظافیہ را نظم انعقاد داده روانہ رکاب و خود از راه ملتان روانہ کابل کرد
 در بیان بہتت رایات کیتیستان از ارض اقدس بسمت دغستان
 چون سبب قضیہ مرحوم ابرہیم خان تنبیه لکزیہ جاروئلہ داغستان منظور نظر آفتابشان
 بود بہجی کہ سمت کارش یافت از نادرا و بادغنی خان ابدالی بیکریکی آنجا را با افانغہ ابدالی مامور تنبیه
 لکزیہ جاروئلہ ساختند در این اوقات نیز کہ از تسخیر خوارزم فراغت رومی داده فوجی کشید بہرہ
 و خوانین نامزد گشتند کہ قبل از کوبہ ہمایون روانہ شیروان و در بندگشتہ با فروختن بایرہ کیر و
 ہر سنگامہ کار را گرم سازند تا موکب والا وارد شود و لشکر او بچہ توران و خوارزم پیش از
 توجہ موکب کیتی کشاکش و الا فوج فوج بہرہی اندر یامی آتیس موج روانہ گنمت شدند و دواہ
 ارض فیض قرین متفرک کوبہ غر و تکمین گشتہ بعد از انجام ہرم عیش و نظم حبش اختیار امور ممالک
 خراسان بشاہزادہ نصر التبت میرزا تفویض و روز چہار شنبہ بیست و ششم ذیحجہ ہنگام غروب
 ماہچہ رایات جہانکشا از ارض اقدس طلوع نمودہ چون بسبب عبور و مرور سپاہ نصرت پناہ
 و اوز بچہ تورانی و خوارزمی غلات راہ نیشابور و سبزوار بمصرف رسید و از اتفاقات آن سال
 غلا در اکثر ولایات شیوع داشت و غلہ در ولایت سرراہ کمیاب بود الویہ فلک فرسا از راہ جنوب
 و استراہاد و مازندران عازم مقصد گشت و در دوم ماہ محرم ۱۰۳۵ منزل علیا بادخوشان نصرت

الویه غزوشان کرید در بیان وقایع تخاقومی سیل مطابق ۵۴ شب
 سه شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان کبخته تقدیر حکم مالک الملک تقدیر
 برای مجلس تجویل خسرو کردند و سریر مهرنیر زر سرخ و سفید انجم و اختر را بر طبقه های سپهر فلک
 چیدند و قرآشان قضا از نمایش ریاضین و از هار با ط کلدوزی در صدر ایوان کشیدند سلطان
 سیارگان مربع نشین اوزنک حمل کشته ریشش بر آذرنی بجوش تردستی اسباب تجمل کل را
 پامال سیل طراوت ساخت و جراح نیم بهاری خراش کلبرک وجود تخت نشین زعفران
 چمن یعنی لاله را که از بندق تراله دریافته بود التیام داده خدیو نوپهسار بغرم انتظام
 لاله و شقایق مرکب صرصر ترا دصبار از برک شکوفه زین کرد و ریح رسی غبار اندوده
 دی را که در دلها نموده کوه البرز کشته بود زایل نمود جشن نوروزی مرتب کشته شمال سرو بهی
 که بزیرک دغستان چین بود بیکرگی قدر افراشت و سرخای کل سرخ خار خار از خاطر فرشت
 و او سمی سیاه اندرون لاله را فساد می که در دل بود کل کردار دومی طنز شعار ماند گو کوه سلطان
 بکهار خیمه برد من دشت و کوه ساز زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود بسلفان انقلاب در
 فراج هواریه یافته شروع بسیارش و آنچه درین رسم بر بسته بود آغاز تراوش کرده فقدان ذخیره و
 علیق نیز علاوه علت باران و ناسازی هوا کشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرای کشته فراغ
 برای جنود سلیمانی از خانه موردانه و امم میکرد تا شهرک کرایلی که پنج شش مترل بود بدیده دوازده
 روز طی و چای پای بسیاری از فرط کرسنگی از رفتار باز مانده پی شد و بسیاری از اسباب اهل
 اردو در حین عبور از آبها بیاد و فوارت از آنجا که هر شدت را رجائی قرین و هر خرفانی را بهاری در
 استین می باشد بعد از ورود و بشهرک کرایلی که دامن صحرای دامن کلچین لب زین سبزه و ریاضین بود
 اردو می همایون را افاقه حاصل و ایام عسر و قعب زایل کشته هر روزه خدیو هفت اقلیم بنامی خرت
 بیکفرنج و نیم گذاشته بتانی طی مسافت کرده چند روزی در جانب شمالی رود کرکان سمت دشت
 نصب خیام ظفر اخشام کشت تا دو آب از کار فرشته بحال آمدند و در آن مکان عریضه خوانین و سرکردگان

که مأموز بجا روتله بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه سر پنجه اقبال و بازوی قومی سیرومی بخت
 بیروال خدیو بهمال آنطایفه را کوشمال بلینغ داده و ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان شاده
 توضیح اینمقال آنکه لکزیه جاروتله بهقلب و هتور معروف و بفساد انجیزی موصوف و ششمین
 ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آنکوه از جبال مشهوره جهان و در بلندی و رفعت
 کوب چرخ گردان است و خوانین و سرگردگان بعد از آنکه از موقف اعلیٰ مرخص گشته بودند در پارت
 ذیجه وارد کنار رودخانه فاینق شدند و آنطایفه سه موضع را که موسوم بحجار و جاج و آغزی پر شا
 استحکام داده هر یک سر راه بر غازیان گرفته بجنک پرداختند در سنکر اول که جار بود غازیان
 زور آورد گشتند و جمعی از آنطایفه ناچار همجوار فاش گشتند سمت شرقی کوه در تصرف لکزیه بود و آنطایفه
 تاب مقاومت نیاورده جار را خالی و بجاج رفته بنا بر پر خاش گذاشتند بعد از چند روز که در
 جاج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را بنگر
 سیوم که در سر از کوه واقع و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آنکامکایست بخت
 و شمل بر پیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و بیکراه انحصار دارد که مشهورست بدینغزی
 اگر پیاده گرم رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم سازد و اگر پیک سریع آسیر
 ماه بر قله اش آغاز بالاروی کند خود را از درجه عتبار اندازد و دران ابدالی دا و طلب گشته استعا
 کردند که پیش جنک لشکر ظفر اثر باشد بنکام روز طرح جنک افکنده تا شام از طرفین جمع معین
 قتل در آمدند و نمیشبانتند دعای استجاب که آهنگ عالم بالا کند بیا مردمی جلادت آغاز صعود کرده
 هر چند لکزیه بعلطان دن سنک و انداختن تفنگ بمدا فعه پرداختند دلیران روی باریس نکرده
 پامی خجرات پیش گذاشتند اگر چه صد تن از ابدالیان مقتول و زخمی گردیده اما بتائید آهی سنکر را
 تصرف و چون از سمت شمالی کوه رامد و دو طریق فرار برایشان بسته شده بود جمعی از آنطایفه
 از غلبه بر اسر سیمه از کوه پریده بمغاک منستی افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدود
 از ایشان که از میان بدر فرستند و تمامی ما کربن ساکن آنطایفه از صدره جنود و عالیها ساقلها

کشته اثری از آبادانی در آن نواحی باقی نمانده در ازای این فتح نمایان دولت هزار روپیه
 بصیغه انعام و خلعت بها بسر کردگان و عازیان عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید
 x x و عطایای مجدد از موقف اعلا خطاب بسر کردگان غرض در ریافت و بفاصله دو سه روز
 عریضه مجدد از سر کردگان خبر بر رسید که بالکریه جار و تله مجادله و بر انطایفه مسلط و ایشان را
 تا کنار آب سمور و محتل موسوم بقصور تعاقب و جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده عیال
 اطفال ایشان بقید اسار در آورده عرصه جار و تله را که سکنای انطایفه بود با کلکله از چو
 انطایفه پر دخت اندام در صحن مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه رومی داده قریب است
 نفر از عازیان در میان برف تلف شده اند پس موبک جهانکث از کنار کرکان حرکت و از خارج
 استر اباد عبور کرده وارد اشرف و سه روز آن مکان دلپذیر مهبط غر و شرف گردیده از آنجا از راه
 سوادکوه عازم مقصد گشتند و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایات مازندران تمام جنگل و میشه و
 در زمان سلاطین سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع منحصراً جهان خیابان است
 اعلی حضرت شاهنشاهی در او انی که جنگ و کارزار میبود با حرم طی منازل فرموده جمعی از خواجگان
 سرایان و علما مان و همیشه کشیکان بقور قچی گرمی سپرداختند آرا را بطریق معهود طی کرده در محال
 سوادکوه از پیل سفید گذشته مابین زیر آب و به چال نزدیک تعلقه اولاد که از مواضع قدیم در
 شاهنار نیز مذکور است روز یکشنبه بیت هوشتم صفر که مقابله شمس و مریخ واقع و شست روز قبل از
 آن قران نجس اتفاق افتاده بود در وسیاهی سیه کشته نخت در پشت درخت در کین کین نشسته
 در صحن عبور ذات اقدس شاهنشاهی ابد کلوله تفنگ ساخته از جانی که تخمیناً بیت قدم حاصل
 داشت تفنگ را کشاد داده از آنجا که حفظ الهی در همه جا حافظ و کهبان وجود خدیو سپه
 میباشد کلوله رد گشته زیر بازوی راست را بقدر یک انگشت خراشیده بر پشت دست چپ
 و از آنجا بر گردن اسب آمده اسب بسر عطفیده رضا قلی میرزا در آن روز در سوار می سمراه بود
 سرایان و علما مان و قور قچی و همیشه کشیکان رکاب را اخبار و ایشان سر سیمه و بیتاب بر کوه و کمر

و پیشه و جنگل سواره و پیاده که در حرم بجو گشته تا خبر دار گشتن فدویان رکاب آند غایب خود را بمیان
 جنگل و پیشه زده بدر رفت چون آنراه در دامن کوه و جنگل بسیار بنوه بود اثری بطور زیاده
 آنجا که مرتبی و کار فرمای این کارخانه خداوندیکانه است تا حال مکرر از اینگونه سهام حوادث از
 شت تیر انداز قضا گشا دیافته بسپرداری الطاف اینردی از آنحضرت رد گشته و صرصر این قسم
 بلایا بهواداری فانوس حمایت سبحانی غبار می بدمین شمع جهان فروز ذات مقدس نشانه
 پدید و نایب فو انور الله با فواهمم و الله ممت نومی القصة بعد از ورود بطهران
 رضا قلی میرزا بغرم پیدامشی از رکاب اقدس مرخص و مأمور بتوقف در طهران گشته مالیات طهران
 باخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در او اسطر بیع الاول وارد فریون
 بعد از پانزده روز از راه قراچه داغ و بردع وارد قتل و از آنجا از راه شاهدخی متوجه مقصد شدند
 در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لکریه که در شومخ جبال البرز اماکن صعب المسالك
 داغستان ماوی داشتند بشرف پامی بوس سرافراز گشتند و در صد و اطاعت و فرمان برمی
 آمده هر یک بسرا انجام ملازم و یورغ مال رصد خود پرداختند و در غره جمادی الاخری نماز
 متوق که منتهای داغستان بود مقرر موکب همایون گردید و از قضا پامی ساخته که در آنجا
 بعرض چند یووالا که رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاہرخان و الی آنجا بود و کیفیت آن
 واقعه انکه سابقا در صین توقف رایات جهانکشا در خوارزم جمعی از اشرار او بکیت و طایفه را
 که در سمت شمالی خوارزم متصل بقرق می نشیند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار
 نموده بودند درین اوقات نور علی ولد ابوالخیر خان و الی فراق با الطایفه اتفاق کرده آمده
 قلعه خیره را محصور و بعد از چندی قلعو سلاط و طاہرخان را با بعضی از رؤسا که دم از هوا
 خواهی ایند و مان منرد مقبول و مقلد شده و الیکرمی گشته بعد از استماع این خبر الله میرزا جمعی از
 سرکردگان و افواج قاهره خراسان بتنبیبه شراز خوارزم و استرداد تسخیر ملک مأمور و محمد علی خان
 و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معالی صاحب اختیار بیوات سرکار شاهزاده سا

دستور العمل مفصل که قانون کشور کشانی سلاطین آفاق میخوانست بود بایشان داده روانه خرن
 فرمودند که بتهته و مدارک آن سفر پرداخته در روز نوروز ایت ییل در رکاب شاهزاده اچمند
 عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در عازمی قنوق مکث و خاصغولا دخان شحال و
 سرخای خان قنوق و احمدخان اوسمی قراقیطاق با جمیع عظام و اهلالی داغستان وارد و
 معتل و شرف اندوز تقبیل عتبه علیاکشته بهره یاب غمایدات شاهنشاهی و بجلاغ فاخره و عظام
 اسب بازین اسباب طلا مباحی کشند و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان اواری که مان
 ایشان در تنتهای داغستان است و بجد و دچر کس اتصال داشت گردیدند و صعوبت راه و سختی
 اماکن آنجماعت نه بجا است که بیامی مردمی شهب قلم طی و اومی توصیف آن تواند شد در تمام آنروز
 که از ابتدا تا انتها دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح نمیشد و راهی که دو نفر سیاده پهلوی هم
 تو اندرفت بصعوبت پیدا میشد و قطع نظر از آن بحدی سیلا قیت دارد که در تابستان قلل جبال
 آن بیسچکاه از برف حالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن بانرستان اکنه دیگر لاف مساوات مینند
 پانزده روز دیگر در آن نواحی تنبیه سرکشان و اشرا پر دختند و از سواخ اتفاقه اینکه جمعی از جزایر
 چیان را به تنبیه فرقه از لکرتیه مامور ساخته بودند چون جزایر چیان را نابلدی بدو راه بود در تمام
 مابین کوه پربرف آغاز جنگ کرده جمعی از فریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بعضی کت
 درآمد چون موسم عقرب و فصل خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه
 بروجه بلنغ بعمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف غمان فرمودند سرخای تیر با کوچ و بنه خود از قنوق حرکت
 و در موکب همایون روانه در بند گردید چون احمدخان اوسمی در حین توجه موکب همایون بجانب
 اواری قنوق با جمعی از غازیان مامور بکوجانیدن خانه واری و ملازم لکرتیه قراقیطاق ساخته روانه
 فرموده بودند اما همایون صادر شد که غازیان مأموره نیز حرکت کرده در در بند موکب همایون ملحق
 کردند در عرض راه در حوالی چیرغ من اعمال داغستان بعضی رسید که در حینیکه غازیان از قراقیطاق
 که پیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشرا لکرتیه قراقیطاق تخریک اوسمی از میان

جنگل و کرویوه کوه شروع بشکست تفنگ غازیان در تنگنای خجک چون خود را جمع نمیتوانستند کرد
 بهم برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکرت در آمد جمعی هم قتل شدند و وصول
 اینجمر و وجه بنیان آتش غضب و دامن بن نایره سخط شاهنشاهی کشته غرم جهانگشای تصیم یافت که
 در حد و در بند و دغستان توقف و مادام که اشرا را آلسر زمین را تنبیه و مطیع و متقادان ازند
 لوای توجیه سمی دیگر نیز ازند پس احکام همایون غرض و ریافته مصلان تعیین شد که از حد اقلیس
 تبریز و خلخال و اردبیل از خالصه جات دیوانی و غیره علیه جهت سیورسات غازیان با عواده
 و دواب حمل و نقل اردوی محلی مینموده باشند و آیات نصرت آیات در نیم ماه شعبان و ارد
 در بند و روز چهارم آغزوق اردوی محلی را گذاشته با فوجی متوجه محال قراقیطاق کشته از در بند
 تا حد ولایت شمشال همه جا با فاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعات محکم ترتیب و جمعی را با نجای تعیین نمودند
 که تمامی آنحال در تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لکرت بطور رسد در تنبیه ایشان گو
 و در دهم رمضان المبارک مراجعت و سمت دشت کافر می سه فرسخی در بند را که جامی بر آب و علف
 بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آغزوق را با بقیه اردو در در بند احضار و متفرق نمودند
 که هر یک از رؤسا و غازیان خانه و سرا از چوب و فی ترتیب داده بتهیه اسباب زمستان
 پردازند از مؤیدات اقبال که در او ان توقف موبک جاه و جلال رومی داد این که سابقا نکا
 یافته بود که در خجک بازندران تفنگ کنی بجانب اقدس انداخته بودند چون چند نفر از جماعت تائینی که
 در همان اوقات فرار کرده بودند منظمه میرفت کس برای دستگیر ساختن آنجماعت تعیین فراریان
 فرور را در حد و داوبه و شاقلان گرفت بحضور اقدس آوردند معلوم شد که نیکقدم نام غلام دلا
 تائینی با غوامی آقا میرزای ولد دلا و در مصدر این حرکت شده بود آقا میرزا در از امی صد و اینجاست
 بمعرض سیاست در آمده چون بانیکقدم آوار جان بخشی شده بود او را از هر چشم کور کردند و نیز
 در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه و الا جاه هندوستان با تحف و هدایا جتیه فتح توران
 و خوارزم وارد و بعنایات خاقانی سربلند کشته رخصت انصرا حال نمود و چندین لطیف افندی بیف نام افندی

از دولت علیه عثمانیه بفرات مأمور و با اتفاق حاجی خان المچی روم که از دربار عثمانی رخصت انصرفت
حاصل کرده بود در ماه ذی القعدة وارد درگاه معلی و نامه پادشاه و الاجاه روم را که مشعر عثمانیه
قبول تصدیق مذہب جعفری و تفویض رکن بود رسانید جواب آنحضرت بپادشاه سابق الذکر
مقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین بسلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک
روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بوده بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت
ایران زمین بسلسله صفویه انتقال یافت و در عهد آن سلسله بلج با توابع تبصره اوزبک و
کابل و توابع آن تبصره هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان تبصره دولت
عثمانیه درآمد چنانکه بطون سیربان مشحون است و صد و سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور
امیر تیمور و اجداد خلدکین آن پادشاه سلیمان نکیس قرار یافته معلوم میباشد و در معان که بتیاری
الهی جلوس بر اوزبک سلطنت ایران واقع شد منومی و معهود ضمنی گشت که انشاء الله تعالی
ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است نزاع و استرداد شود سوای ممالک متصرفیه
روم که اولاً آنحضرت را قبول تکالیف تصدیع و بیم هرگاه صورت حصول یابد فهو لمطلوب
و چون غرض اصلی نظم شده ایلیت است البته در باقی مواد مضائقه نخواهد بود و ملک مملکت
فیما بین جدائی نخواهد داشت و هرگاه مقرون بقبول نکرد مکنون مال را نگاشته لوحه اعلان کنیم
و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خجسته چون متضمن اصلاح حال مسلمین بود و آنحضرت نیز
خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل فیصله بدان خود در عهده استناعت ماند چون میان دو
و نزدیک حرفی گفته ایم بطلب حرف خود عازم روم میباشیم امیدوار استم که انشاء الله تعالی
بعد از ورود با نسر زمین در عالم مهمان نوازی از حرف قریب الشرف اندولت ایلته امور معهوده
در نفع نکرده و چون در خلال آن احوال اوسمی نیز سر خود را باد و نفاز صبا یای خود بر پیمیش
با اتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستادند و کار در اعستان خیر قریب با تمام بود
افندیان را مرخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطا یای خاص جناب ملک الملک

لایزال نسبت باین خدیو بهمال آنکه در چنین موسم زمستان که برف و باران لحظه سرشته نزول را
 از دست نداده لایقطع بتار و پودر شتقای سفید و آبی در فضای هوا نساچی میکرد از اطراف
 ممالک محروسه غلات حمل اردومی معشلی کشته جمعیتی را که زیاده از عدت انجم و کوب در موکب آسمان
 شکوه و رکاب نصرت پشروه میبودند کفایت مینمود هر چند که صحرا می نماند بخوبی که سابقا ذکر یافت
 شاعت سب و رخص را القهیم و حالی اهل ایران کرده ایشان نیز عن صمیم القلب خریدار این کالای
 گرانبها شده بودند اما درین اوقات از برای مزید تاکید تجدید حکم مؤکد و فرمان شدید خطاب بهمی
 اهل ایران از حد در بندالی مستهلامی کابل و پشاور با نیت مضمون صادر گردید که بیکدیگر بیکدیگر عظام
 و حکام کرام و سادات عالی مقام و علما و فضلامی کردنی احشام و اهل شرع مبین و واقفان
 مسالحت و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان و قاطبه قاطنین و جمهور سکنه
 و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلال قصر بقصور دولت ابد مدت ظل اللہی بکارم
 بیدریغ خاقانی و عنایات از حد افزون قآنی امیدوار بوده بدانند که چون شاه اسمعیل صفوی
 که در سال نهصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالالانعام را با خود متفق ساخته باعتبار عرضها
 نفسانی و ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قرح زبا و دو جرم سزنی کرده بنامی سب و رخص
 گذاشت و باینوسیله احداث بغضتی عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشت بتحدی که
 کفره در مهادمان آسایش گزین شده فروج و دمای سلمین بمعرض تلف درآمد لکن در شورای کبری
 صحرا می نماند در حین که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از توابع همایون ما استدعای
 قبول امر پادشاهی میکردند با ایشان بکلیف فرمودیم که در صورتی مسؤل ایشان مقرون بقبول خواهد شد
 که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بد و ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع
 یافته نکول و حقیقت خلفای راشدین رضوان اللہ علیهم جمیعین را که مذہب ابامی همایون و ارفع میمون
 ما بوده با بجان و اللسان اذعان و قبول کرده از رخص و تبرات و بولامی ایشان تولا نمایند و
 برای تاکید بمعنی از علمای اخبار و فضلامی دیندار که مقرر رکاب ظفر شعار و پرتواند و زابوا حضور

مهر آمار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم مکی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المرسلین
 صلی الله علیه و آله لطیفین هر یک از صحابه را شیدین در ترویج دین بسین بذل نفوس و اموال و فخر
 از اهل و عیال و اعمام و احوال اختیار و لوم توأم لتأم و طعن و تعین خاص و عام را بر خود قرار داد
 بآن جهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوشش شریف نزول آید
 و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان
 بنامی خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی اثنان اذ هما فی الغار
 صدر شین سند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن نبض و نصب اصحاب بر فاروق اعظم
 فرین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن جناب ذوی النورین عثمان بن عفان
 رضی الله عنه و بعد از آن بحضرت ابد الله الغالب و مظفر العرب علی بن ابی طالب علیه السلام
 قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و معارف و
 خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ایلاف مرعی و ملحوظ و خوره دین بسین از تفرق شرک و
 کین مشرکین مصون و محفوظ میداشته اند و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم با اهل اسلام
 اصول عقاید متفق بوده اند اگر چه هر روز و هر روز و تصور و تصاریف اعوام و شهرور باعث بار اختلاف علمای
 اسلام در بعضی از فروع و عادات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در
 اصول مذہب و محبت و اخلاص و خدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب و نقص و قصور خلل و
 فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل همین دستور مقرر بوده ایشان نیز بر سنن نبوی حکم اقدس
 و ارشاد اقدس ترک آثار مبتدعه و سب و رخص نمودند بل بحجت و ولای آن چهار رکوع
 دین بسین متشبث گردیدند و در از امی بمنعنی مایتر سر بر سروری را بجلوس مینت مانوس آفرین
 داده نعهد فرمودیم که عهد و عهد معموده را با علحضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان الحبرین
 خادم الحبرین شریفین بانی اسکندری القزین پادشاه اسلام برادر والا احتشام غنی
 سلطان مسالک روم اعلام و انطلب بروفق مامول پذیرای خستام سازیم که مقتدا

منوره بتائید الهی قریب الحصول و در شرف انجاح و وصول است درینوقت که ساحت درین ^{مطلع}
 ریات فیروز سند و مقرر کوبه آسمان پیوند بود تجدد مزیداً لتاکیب در این برای استحکام آنکار و توطن
 خاطر تحاینت مدار از علامه العلمانی ملا علی اکبر ماباشی و باقی علمای کرام که در رکاب نظر امتساح حضرت
 و مقبلس انوار فیض مظاهر بودند در مجالس خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض ^{شدند}
 و همه جهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده تشکیک و تردید منفع گردیده
 بتدقیقین پوست که همگی رفض و بدیع و اختلاف ناشی از فتنه انجیری شاه اسمعیل بوده و الا از
 صدر اول الی بدو ظهور او همگی اهل اسلام در مناہج اصول بر یکطرفه مابیت و راسخ بوده اند ^{بنیاد}
 علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس علی از موقف غر و علا شرف ^{صدور}
 که بخوئیکه در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل همگی ایشان خلفای امیر اشدین اخیاف علی
 التحقیق میدانسته اند بهمان دستور هر یک خلیفه بحق دانسته از سب و رفض محترز باشد و خطبای
 کرام و نقباء عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته
 در تحریر و تفسیر نام ایشان انجیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علامی فهامی خلاصه الفضلاء الکرام ^{میرزا}
 محمد علی نایب الصدرة ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم
 بهایون را بهیچ دور و نزدیک القا و ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصفا نموده تکلف در ^{لوا}
 آنرا موجب عذاب الهی و مورد غضب شایسته دانند در بیان و قانع ایت ^{سئل}
 مطابق سال فرخنده مال ^{شانی} شش ^{چهار} در ^{مهر} شهر محرم الحرام تحویل
 آفتاب عالمتاب بمرج حمل واقع گشته او سمی بی اسم دی که نیز نک بر جنود ریاحین زنگارنگ
 استیلا یافته کلکون قبایان کلزار را از لباس برک و بار عاری ساخته بود از ظهور سلطیه سلطان
 بهار بالکنزی برودت از دغستان کوهسار راه فرار پیسوده و قلندرنی برک و نوای همین که در
 توران زمین چمن عرصه را از قرباش آتش خوی کلهمای آتشین جالی دیده لوایمی استبداد برافزشته
 بود از هجوم کوبه قوای ربیعی و داع دیارستی نمود و روز چهارشنبه جشن نوروزی بفرود ^{سوی}

در کمال پیروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید چون در نفس قدسی سرشت بهایون مخمرو
 معهود بود که بعد از فراغ امور روم و اتساق اوضاع آنروز و بوم سلطنت ایران را یکی از شاه
 زادگان کرام تفویض و خود در کلات که مسکن قدیم بهایون است بنامی گوشه نشینی که یادگار
 عالم معنی عبارت از آنست بگذرانند که اندام عماران مہارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و
 سخت کوش و کار گزاران صاحب بهوش تعین فرمودند که در کلات عمارات عالیہ و انبیہ رفیعہ
 که در رفعت و اعتدال بهوش ایوان سپهرین و جفت طاق مقننس و اقصریح بنفیس است بایوتان
 و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوشرتسیم صفا پرور و برکه های فرم فراج سلسبیل
 احداث و از اطراف ممالک محروسہ شایستہای نفایس اسباب و لطایف اثواب و خوش
 اقمشہ و ذواخر متعہ و از هر جنس ما تجماج و ہر نوع چیز می که چنین سرکار عظیم القدر بان محتاج
 باشد بزودی مہیا و تدارک و نقل آن تربیت ساری جنت فرین و بخت آباد خلد آئین کہ حصین
 جهان و رکن بکین معمورہ عالم امکان است نمایند و موکب نصرت اشمال روز پنجشنبہ است و بجم
 شہر ربیع الاول کہ او اسط جوزای آن سال و ہوار موسم اعتدال بود اولاً بقیہ اشرا طبر سراسر
 و جہہ سمت ساختہ از سمت دشت کافری حرکت و انچه لازمہ بود از نادیب و نہب و سبی و حرق
 اماکن و چرانیدن مزارع و محصول آن طایفہ بعمل آمدہ در آذینار دیار و از آبادی آثار باقی نگذاشتند
 و از آنجا عطف عنان بجانب سایر مجال دغستان کردہ دلیران سپاہ در دہات و قری و سفنا
 و قلاع الطایفہ کار آتش در پیشہ و گرگ در رومہ و سیل در انبیہ کردند و شمال و سرخامی در اکو
 از ملزمان رکاب ہمایون بودہ در ہم خدمت تقصیر کردند اما احمد و اسمی بنا بر صد و رخصانیت کلی
 از و در مقام وحشت و دہشت بودہ بخصانت قلعہ و مکان و صعوبت مفاہرست نظر گشتہ قلعہ
 کہ در بالای کوه فلک کوی و واقع و اطراف آن کوه تمام میشہ و درخت و شمل بر یکراہ بار یک بسیار
 سخت بود و تخریب بعد از تبیہ و اطاعت یافتن بہر شان و اثر ارکوبہ نشین دغستان و انتظام
 مہمات آن نواحی تمشیت امور و اورتوجہ قلعہ او بمی گشتہ سہ روز دلیران پیل روز خصم افکن

و بها در آن شیرصورت صف شکن در سر آن قلعه بای جلادت افشوده بکلمات شدید و صد مات ^{عنفه}
 بر آن قلعه بلند و قبه سپهر مانند مستولی شده او سمنی ناچار ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده
 فرار خست یار و آواره سمت او و قدم فرسای صحرای ادبار شده و بقیه قلعه کیان و اهل آن واقف
 روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده از روی غدر خواهی جبهه سامی موکب شاهنشاهی گشتند
 و تقصیرات ایشان بعفو مقرون و مقرر شد که آن قلعه استوار را که از سنگ و آجر سردخته
 بودند ویران بل کوهسار با خاک یکسان کردند و سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تخریب مالک
 خوارزم و تنبیه ایلبارس و الی سابق طا هر چند کبری بوالیکری تعیین گشته موکب همایون عازم
 خراسان شده بود در آیام توقف کوکبه مسعود در دواغستان بعرض اقدس رسید که اشرار
 ارال و خوارزم بمظاہرت و اغوامی ولد ابوالنخیر و الی فراق و اتفاق ارتوق ایناق سیر مخالفت برداشته
 و پا از جاده صواب بیرون گذاشته طا هر خان و الی رامقنول و ولد ابوالنخیر ابوالیکری قبول
 کرده اند چون صدور این حرکت از اهل خوارزم و ارال با وصف مزوت و عنایاتی که از جانب او
 شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان بطهور پیوست عین پاسی و کمال حق ناشناس
 بود نصرت میسر که ناقد احکام مالک خراسان بود با افواج خراسان و توبخانه و استعداد کامل مامور
 به تنبیه اشرار خوارزم و مقرر شد نمودند که بعد از نوروز عازم گنمت شود ارتوق ایناق با اهل دیار
 و رؤسا و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از شاه با ده سرکشی که در
 سرخسار در عقب داشت بسیار کشته از روی اضطراب نادام و پشیمان و خایف و هراسان عازم
 خراسان شده در حدود مرو و بخمدت شاهزاده پیوسته متدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن
 بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم جدید شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض و حصول اذن
 و رخصت از خدمت شاهنشاهی سلیمان چشمت بسبب آنکه پنجاه کس از او بکجه خوارزم در رکاب نصرت
 امتساب مشغول خدمت گذاری و از روی حیل اص سالک طریق سرباز می و جان سپاری بود
 از دربار خلافت مدار بر اعانت حقوق خدمت و ضعیف ناله و ملاحظه پاس نیاز مندی و شکست بایلی

ایشان تقصیرات آنطایفه باغماض مقرون و والیکر بر طبق مسؤل آنجماعت بابوالمحمدخان ولد المیرزا
 که از سایه کزینان تحت لوامی نصرت مدار موکب عالیقدر شاهزاده نامدار بود عنایت و ایمنی
 والی مزبور را با رتوق ایناق مرحمت و امانت مزبور برادر خود را با جمعی از رؤسا روانه رکاب
 نصرت انتساب نموده مقرر نمودند که شاهزاده والی مزبور را مختلص ساخته روانه و مجدداً
 یشایسته برای ملازمت رکاب بهایون از جوانان کارآمد ارال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی
 و بقیه اسرار نیز مستخلص ساخته تتمه خانواری تکمیل و بموت آنولایت را که بدفع الوقت گذرانیده
 مانده اند تماماً کوچانیده و روانه خراسان نمایند و رؤسای آنطایفه بر وفق مشرمان بهایون تعهد
 و رخصت انصراف بخوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در بیت و دوم جمادی الحزنی
 وارد ارض فیضشان گردید و در بیان سواخ بلخ و ظهور در ویش فساد اندیش
 در آن مملکت بادعای سلطنت و مال کار او از سواخ امور آنکه بعضی اقدس
 رسید که در او اسطماه شوال شخصی مجهول الحال از او یاقات اوبه شاقلان در لباس دیو
 وارد اند خود و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای
 امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمع کثیری از ترک و تاجیک با عصمه الله قچاق و سعید شور
 غانی و اکثری از سرخیلان اوزبک با و گردیده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر سر
 خود جمع و از اطراف تمام اوزبکجه حتی نیازخان و الی اعقل خالی از روی نیاز زیارت در ویش فرسود
 رفته و خاک قدش اجمار و بفرکان رفته بعد از آن رفته رفته کار در ویش مزبور بالا گرفت
 و الی خائف شده جمعی را بر سر او فرستاده فیما بین جنک واقع و قشون اینطرف شکست یافته
 و کیسل بلخ با جمعی در میان مقتول و قشون اوزبک نیز دست به فساد بر آورده در بیرون و درون
 شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند قتل رسانیدند و الی درارک متحصن شده بعد از آن
 اینجبر بعضی اقدس جمع از غازیان بهر حال خراسان بسرداری محمد حسین خان چکرک بیکری بچی خوشان
 و الله و یردی بیک و محمد قاسم بیک قزلبو و جمعی از خوانین برای رفع این فتنه و بنیاد بیرون

با توجانه و استعداد نامور ببلخ و متعارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ماه ذی الحجّه الحرام خبر رسید
 که در آشنای مجادله باطن درویش و ارونه مدد کرده عصمته الله فربور که از جانب درویش پادشاه
 ترکستان نامزد او شده بود بکلوه تفنگ زخم دار و از ملاحظه سمعی تزلزل در احوال مریدان است
 اعتقاد راه یافته فرار و درویش فربور در آستانه شاه مردان متحصن و عصمته الله بعد از دور و
 بار سفر بجانب مغربته و خواجه نعمت متولی آستانه فربور فرصت یافته با جمعی از غازیان درویش
 نامقید را مقید ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند هروی باطل در سر بودند متفرق و از اثر آریز
 که محرک فساد بودند جمعی دستگیر شده بمعرض سیاست درآمد امرهایون صادر که سرداران سابق
 سرشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرر عازم مقصد و با اتفاق والی تنبیه شهر
 و جمعی از مفیدین که در حین امر بهر سبب کشته شده فتنه برانگیخته اند مشغول و آن گروه را یاد
 نمایند چون بهیچ که سبق ذکر یافت احمد اوسمی بجانب او آوار گشته قلعجات و ساکن او باغ
 یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محل محل پامال ستم ستور دلیران و دست فرسود تطاول
 غازیان کردید شتمحال و سرخامی که بزرگ داغستان بودند با جمعی از سرکشان از غاشیه کشان بکاش
 و ملتزم خدمت و اطاعت کشته تمامی حکام و اعانم توپان و نقامی و چرکس که در هیچ عهد مطیع فرمان
 روانی نبوده اند قلاوه انقیاد بگردن گرفتند و نیز در خلال آنحال از جانب سلطان محمود خان
 پادشاه و الاجاه روم نامه رسید مشعر بر آنکه از قبول تصدیق صحت مذہب جعفری و دادن کن
 کعبه معظمه که مخصوص نماز اینجماعت باشد عذر خواهی نموده اظهار کرده بودند که در ازای این دو مطلب امر کرد
 از آنحضرت خواہش شود و در سال گذشته درینسی که افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار بهین معنی
 آمده بودند بتوسط ایشان صبر بجا پادشاه و الاجاه روم نوشته شد که متیامستعد باشد که بعد از
 انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آنروز بوم خویم شد درینوقت نیز در جوان نامه فربور بهمان
 مراتب نکاشته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه و الاجاه فربور را از توجہ موکب جهانگشا اگاس
 بخشید پس محمد علیخان قرقلور ابایالت در بند تعیین و جمعی از غازیان باطاعت او نامور ساخته

یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۵۵۵ هـ از سمت داغستان لوای توجیه بجانب معان افرختند و چون از
 روزی که موکب همایون بجانب معان حرکت کرد برخلاف آیام توقف که هوادر کمال خوشی میکند
 برف و باران شدید شروع کرده لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر ساکنان عرضه غبار می بخت و
 قطرات سحاب سرشته ریوش را چون دست کریمان از کف نمیکینخت کویا کردش آسیای سالیان
 کرد سپهر رجوی محتاج چنین آیشار بود و رفع خشک مغری فلک را اینگونه آب کردشی در کار از شدت
 باران اوج سیل بجائی رسید که در آنهار و آبار هر حسابی از کواکب سجابی رود که هکشان یاد میداد
 ساحت خاک عالم آب گشته لطامتش پهلو بر چرخ اخضر میزد و آب و اسباب بسیاری از کثرت
 لای و کل و نزول برف و باران و شدت سرما عرضه اسقاط و اطلاق و از در بند ماگنار کر که ده من
 بود در عرض چیل روز طی گشته در آخر حوت و رود بکنار رود و وقوع گردید در میان سواخ
 تنکو زئیل مطابق ۱۵ هجریه شب چشمنه بیت و چهارم محرم بعد از انقضای
 یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس شکفام عباسی در بر و اکلیل فرقدان را در سر داشت
 سلطان سیارگان که از شدت برد در خیمه تو بر تروی فلک مترومی بود آفتابی شده از نهانخانه حوت
 بمرجع حمل رخت کشیده صغیر سریع اسپر نیم از جانب کشور آرامی بچار در دار الملک کلزار بارگشا
 تحف و هدایای نفحات عطر بارگشته فرمان بران قوای نامیه قزل و طاق کل سورمی ادر صحن چمن بر فرا
 و شکر جان شکر یعنی جان شکن اردی بهشت بنجیر مالک باغ و رانغ از جا در آمده بمحاصره حصول بت
 و قلاع کهسار پرداختند پاشایان با شان طبایع برای رفع غایله برودت که فیما بین خدیو همن شکست
 شباط و دازامی سکندر حشمت ایا را حاصل بود و سایل صبا و شمال برانچختند و افسدیان اعلام
 سرو و صنوبر تقطع نخل خلاف و اشجار شاخه برخواستند و سادات سنبروش شمشاد و نارون
 و قضاة محاسن سفید شکوفه و سترن که صدر نشینان ایوان بستانند در روضه فالیض الانوار کلزار
 سجد تزیینت و صفا بخامنه یکرخنی نوشتند و حیوش پر خاشجوی کلها می سورمی شوکت و شان شتاب
 که دشمن خانگی در کلشن میبود بنوک سنان شوک شکستند جشن نوروزی آراسته گشته بعد از انقضا

ایام عید از جسر دو فرسخی جواد عبور و صحرای مغان اقرارگاه کوکبه منصور ساخت بر میت یوم در آن
 مکان خیام توقف افراشتند تا دو آب بحال آمده از راه هشت رود قمر چمن نهضت و از چهار
 فرسخی تبریز عبور کرده عاشورخان پاپالور با یالت برات و سرداری آذربایجان سرفراز و شش
 نفر از لشکر فیروزی اثر را در حوزة اختیار و مقرر کرده امر نمودند که بیکدیگر بیکدیگر در بند و شیروان و
 تفلیس و ایروان و قراباغ و افسار هر یک با قشونهای خود و حکام مابین مهتیا و مستعد بوده اتفاق
 سردار در حین ضرورت با عانت یکدیگر پروازند و چون سابقاً نصرالدین میرزا که در ارض اقدس وقت
 داشت مامور شده بود که با شاهزادگان کرام شاهزاده میرزا و امام قلی میرزا بعزم بساط بوسی و
 در بار معطلی شوند در بیت چهارم ربیع الاول در منزل میریوان وارد و شرف اندوز ادراک
 خدمت اقدس گشتند و فرستاده پادشاه و الاجاه پسند و ستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از جمله
 یکباب قزل او طاق چوب صندل بود که با اصطلاح هند بنکله گویند و استادان ماهر در شایسته
 و تقاری آن مجال تصنع و مهارت بکار برده بودند در مویکب شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهنشاهی
 بهره مند گردید و منزل بمنزل اعلام کبیری که آسمان ساکنه وارد چهار فرسخی سفندج شد و چون از آنجا
 حال غمیت جانب روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که تو بخانه قتلگاه از
 راه همدان روانه گردانند که شاهان کشته دز زباب که حد بغداد است مکث نمایند احمد پاشا و الی بغداد
 از اراده خاطر اقدس واقف و محقق آفامی که خدای خود را با اسبان بازی نژاد و میکشهای لایق
 بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد در باب سپردن اصل قلعه بغداد و انجام کام
 سعادت که از جانب پادشاه و الاجاه روم تعیین شده است مهال کرد و خود یو جهانکشان نیز مسئول
 او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی را اثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کر بلاهی
 و حکم و رماحیه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و قوجه خان شیخانلو چنگرک را
 سرداری جانب بصره سردار از و با بیکدیگر بیکی جویره و حکام شیروان و شوشتر و ذوقول و اعراب
 انست بتسلیح بصره مامور و مقرر نمودند که با غرابهایی که در ساحل جویره طیار شده از شرط العز

عبور و بانجام امر مقرر گردانند و از همان منزل در قسم جمادی الاول نصرالقدس میرزا آقا باقی شاهزاده گان
 و زواید احمال و اطفال سرکار روانه بگردان ساخته و فرستاده پادشاه و الاجاه هندی
 نیز مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصاف از زانی داشته مساوی پنج لک که بهر کسی با صلاح
 این عصر پنجاه تومان باشد جوهر نفیسه و مرصع آلات از جوهر خانه خاص جدا و با صد و یک نخسیر
 فیل کوه اندام جمعی از ارباب طب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون
 قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته که در رقص و درمشکری ما بهر ساخته بود
 لهذا ایشان نیز مخص ساخته فرستادند و چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلاقی در حدود بغداد بعمل آید
 همایون بخرنقاده پوست که غلات شکر و زعفران و نقل بغداد شود پس اعلام جهانت از راه شهرزور و سلمه
 چولان در تبریز آمده خالد پاشا حاکم بابان شهرزور و فرار و سلیم بیک بنی عم خالد پاشا با اتفاق رؤسای
 اکراد وارد دربار خلافت گشته بخطاب خانی و ایالت انولایت سربندی یافت و تمامی آنروز
 بوم و کردستانات روم بجزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته در چهاردهم شهر
 جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سردقات دولت گردید اهالی آنجا با استحکام قلعو مغرور شده
 راه اطاعت بسته در مخالفت کشودند چون تو بجانهای همایون که از راه کرمانت ابان و زباب
 رفته بود بایست بار دومی محسلی وارد شود بانظار و ورود تو بجان چند روز مکث و بعد از یک هفته که
 تو بجان بموکب همایون پوست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر کلوله توپ و خمپاره کرده بگروند
 از بام تا شام آن آتش بلا را بر جان قلعه کیان نازل مترکه نوازل مساوی ساختند عصر آنروز که
 روز دوشنبه بیست و یکم ماه منور باشد قلعه کیان از آتش جانسوز بجان آمده از تاب صدتای
 تو بهای قلعه شکن و خمپاره های بنیاد افکن بیتاب و توان و مستدعی امان شدند عفو خطایشان
 از باب پورش پذیر می در آمده رؤسای ایشان را پیرایه پوش خلعت عفو بخش ساخته و فوجی را
 بصبط قلعه اربیل که از قلعه های معتبره است بود تعیین فرموده آن نیز در یک روز به
 ضرب کلوله توپ قلعه کوب و آتش انگیزی خمپاره های خانمان سوز بخیطه تصرف درآمد

در میان توجه موکب همایون بجانب موصل چون محمد آقا از کرکوک از
 جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول
 شده بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود در آنجا سوادین فرمانی از پادشاه و
 جاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و اقدیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید
 بر آنکه قتل و اسیر طایفه ایران مباح و مذموب ایشان مخالف اسلام است و امنای دولت
 عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبداللہ اقدسی بموصل فرستاده و حسین پاشای اعلیٰ
 نیز با جمعی از پاشایان و عا که عثمانی بمعیت حسین پاشای والی موصل بامور ساخته اند بمعنی
 محرک غم ثابت گشته روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک اور و پورچینه
 بیست و سیوم ماه مذکور و رودخانه کرکوک چهار فرسخی موصل واقع شده قوج پاشای حاکم کوی
 که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهور بیدان رانده بمقابله پیشازان
 موکب منصور در آمد جمعی از ایشان غرضه شکر گشته بقیه فرار و بامن عافیت تختن جستنند و روز
 شنبه بیست و پنجم نیم فرسخی شهر مطلع طلعه شوکت و جوار فرار شریف حضرت یونس بن متی منصرف
 سادات اقامت کردید اولایکد و نفر از علمای موصل از برای القامی و افهام مدعا در بار
 معالی طلبند موکب پاشایان در فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس
 حکم همایون بمحاصره قلعه نافه گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه کبرکشان پیوند برود خانه
 موصل بسته توپهای اژدها بسبت دوزخ لهب و جزایر چیان بهرام کین جلادت حسب فوج کوچ
 آغاز عبور کرده بسراجام سباب قلعه گیری و بردن سینه و حفر نقب اشتغال ورزیدند و بعد
 آنکه دریای آتش محیط قلعه کردید در شب جمعه ششم شعبان سنکام سحر بشلیک توپ تفنگ و
 ستاره ریزی خمپاره های آسمان آرنک روز قیامت بر قلعیان آشکار کردید و بکلوله توپ
 خمپاره دود از نهاد و جانها و کردار بنیاد خانها بر آوردند و چند روز بر همین نهج برای حیا
 قلعه کیان شعله جواله خمپاره و کلوله توپ خانه روشن میکرده تا آنکه پاشایان دیدند که عزم
 فلک

اساس خسروی از سرین طلب بی مثل مطلب باز نحو ابدگشت جمعی علمای اعلام و اقدیان کرام و سادات
 اوجاق را با اسبان تازی نژاد گوی سیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر رواق فرستاده
 متعهد گشتند که جمعی را بدر بار قیصری فرستاده امور معهوده را بخوبی که دلخواه اقدس است بین
 صورت انجام دهند از آنجا که اطفا شرشر و تسکین شعله حذر مطمح نظر انور میبود قبول
 این مسؤل فرموده ایشان را پیراه پوش کسوت امان و شرایط اندوز شریف عفو و ظمینان
 ساختند و پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از سران عثمانی روانه اسلامبول نموده
 بعرض حال پرداختند تقارن آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدر بار عثمانی رفته بود وارد و خبر آورد
 که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده بالمشافهت فرموده که در عالم دوستی و برادری این توقع را
 نداشته ایم که جناب نادری از حد و سنورتجاوز نماید هرگاه مدعای ایشان انجام ندعاست در
 راس التحد مملکت کفتگوی مطلب نمایند امور معهوده مقرون بحصول خواهد شد و اما چون تخمین مذیب بنوم
 حدود فتنه عام و موجب اختلال ایندولت ابد فرجام است مجرد از لفظ خامس در گذرند و احمد
 پاشا را در امر مصالحه مازون و مختار ساخته بودند که در دوم رمضان عطف عثمان بجانب کربلا
 فرمودند و چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر بود بعد از ورود بقراتیه در جولکامی خانقین
 اردو و غازیان را گذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهر وان ^{سلیمان}
 پاشای کندی بعد از محامد آقا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا پیشکشهای لایق و عطا
 که خنجر مرصع و خنجر فاخره و انعامات و افره رهین احسان گشتند و محامد آقا برای ابلاغ خبر انصرف
 موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید اعلا
 شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقده مشوره کاظمین علیهم السلام سعادت اندوختند پیشکشها
 که احمد پاشا در کمال زینت و زیب در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و ادراک زیارت مزاکیر
 الانوار ابوحنیفه نموده عصر منصرف بقباب شرف و روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون
 تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی تهنیت

مصروف باستمداد مذہب اسلام و رفع شبهہ و نزاع از میان امت حضرت سید الانام بود علما
 مشہدین شریفین و حله و تواج بغداد را نیز احضار و در آستانہ مقدسہ علویہ و عتباتہ بیتہ عزویہ
 مجلس مذاکرہ و انجمن مجاورہ انعقاد دادند کہ طرفین با یکدیگر گفتگو کردہ سواد منافرت را مندفع
 و جبل مغایرت و مشاجرت را منقطع سازند کہ بعد از علمای فریقین در آن درگاہ عرش اشتباه
 مجتمع گشتہ بعد از مذاکرہ کہ مشرب عذب ملت محمدیہ را از لای شکوک و شبہات تصنیفہ دادند
 و ثیقہ مشعر بر کیفیت باجر ارقام حروف مرقوم و بہر ہم کی افاضل و حضار مختوم گشتہ نقلی از آن در
 خزانہ مقدسہ عزویہ ضبط و بہر سواد می از بلدان ممالک محروسہ سواد می از ان افتاد یافت و
 شرح و ثیقہ مزبور آنست کہ غرض از تحریر این وثیقہ و تزییر این ثیقہ آن است کہ چون بعد
 بعثت حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ جمعین ہر یک از صحابہ راشدین در ترویج
 مبسب بن بدل نفوس و اموال اشاعہ ساعی مشکورہ و مجاہدات بہرورہ پیرایہ پوش تشریف نزول آتیہ
 وافی ہدیہ و الشبقون الاولون من المهاجرین و الانصار کردیدند و بعد از رحلت
 جناب سید البر بنامی خلافت باجماع صحابہ کبار کہ اہل حل و عقد کار امت بودہ اند بر خلیفہ اول
 ثانی اثنا عشر اذہما فی الغار صدر شین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ و بعد از
 بنقض و نصب اصحاب بر فاروق اعظم فرین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و بعدہ بشور
 و اتفاق بنجاب ذمی النورین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ و بعد از بنجاب اسد اللہ الغالب مظہر العجاہ
 و مظہر الغرائب علی ابن ابیطالب علیہ السلام قرار یافت و ہر یک از خلفای اربعہ در مدت خلافت
 خود با ہج مناسج استیام و ایلاف و معرا از شویب اختلاف بودہ رسم مصادقت ملحوظ و حوزہ
 ملت محمدیہ را از تفرق شرک و کین مصون و محفوظ میداشتہ اند و بعد از انقضای آمدت کہ خلافت
 بنی امیہ و بعد از ان بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز ہمین ملت و عقیدہ باقی و بخلافت خلیفہ قابل
 بودہ اند تا آنکہ در سال نہصد و شش کہ شاہ اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد
 بتعلیم علمای آذربایجان و کیلان و اردبیل ترفیف نقد حقیقت خلفای دیشان و امالہ قلوب عموم

از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعدا و آن سبب و فرض که خامه استه اللسان از بخت
 ذکر آن زبان صیر در کام خاموشی میکشد شایع و در منابر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان انواع
 فضایع و فضایح کردند و بعد از شیوع این معنی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معاد است
 و ترک مصافقات کرده قتل و هتیب و اسیرانفوقه را مباح دانستند بحدیکه اسیری امت خیر الوری
 فرنگ و باقی ولایات عرضیه بیع و شری گشتند و این حادثه شیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان
 حسین مبتد اول و معمول میبود تا آنکه رفته رفته ترکمانیه دشت و بعد از آن افانغه قندهار و
 پمچین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را
 ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک الملک طم برین
 بامری که تعلق گیرد آن از پرده کمان بساحت شهود و بروزمی آید کندا گو کب ذات بهمال
 نیرو وجود سعادت اشمال اعلی حضرت قدر قدرت کیون مهابت مرغ صلابت بلجاء السلاطین و
 مرجع الخواقر مجتربان دودمان رشیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوزر کشان جهان تبانی بجای
 تاج بخش ملوک هند و توران ظل سبحان نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه بخو که در تاریخ نادری
 تفصیل حال خجسته مالش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ایورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده
 ظلمت زدای ساحت ایران کشته مالکی را که باقتضای انقلاب دهر تبصره غیر در آمده بود بزور
 تاید الهی و قوت سپر نجه اقبال ظل الهی انتزاع و کسرت بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نمودند
 آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبری صحرای مغان که عموم و شریف ایران
 را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آنجماعت هر س که خواهند سلطنت اختیار نموده
 بنائی در کار خود بگذارند اهلالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و
 سلطنت را خداوند عالم بانحضرت و آنحضرت را بما کرامت کرده اختیار می در تغییر حکم الهی نیست
 این سلطنت حق آنجناب است بخو یک روز اول صیانت حال و احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان
 را از چنگ دشمنان قومی ربائی داده اند باز در مقام محاربت ایشان باشند و ستم دیدگان ایران

بامید دیگری نگذارند اعلی حضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که اهل ایلی ایران هرگاه بسطنت ما غیب
 و آسایش خود را طالب باشند در صورتی این مسؤل تلقی قبول و مقرون بحصول خواهد شد که اما
 مستدعرا که مخالف مذہب اسلاف کرام و آبامی عظام نواب همایون ماست تارک و تهرج
 خلافت خلفای راشدین ناسک و سالک شوند ایشان نیز از راه همانیت بدون شایسته فوق
 الآرا این حکم قدسی را بسمع اذعان اصغما نموده و شیعہ برای توکید و استقرار این مطلب نوشته
 بخزانہ عامہ سپردند اعلی حضرت شاهنشاهی نیز در ازامی بمعنی المچی روانہ دولت علیہ عثمانیہ کرده از
 اعلی حضرت سلیمان چشمت باسط بساط امن و امان ناشر آیات ان الله یامر بالعدل
 والاحسان سلطان البرین و خاقان البیچین ثانی اسکندری القزلبین داور دارا درایت کجمنه و علم
 خدیو کردون شکوه انجم هشام پادشاه اسلام پناه روم اید الله بقائه طالب پنج مطلب شد
 اول اینکه اهل ایران را چون از عقاید سالفه نکول و مذہب جعفری را که از مذہب حقه است قبول نموده
 قضات و علما و افتدیان کرام اذعان کرده آنرا حاسن مذہب شمارند و بیسم آنکه چون در کعبه
 ارکان اربعه مسجد الحرام بآنمه مذہب اربعه تعلق دارد آنمه این مذہب در رکن شافعی ایشان
 شریک بوده بعد از ایشان علیحدہ با امام خود نماز بگذارند سیومر اینک هر سال از طرف
 امیر حاجی تعیین شود که بطریق میر حاج مصر و شام در کمال اغزاز و حمت امیر حاج ایران را بکعبه
 مقصود رسانیده در دولت عثمانیہ امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصر و شام باشد چهارم
 اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری برای شان
 روان باشد پنجم اینکه و کیلی از دولتین در پامی تخت یکدیگر بوده امور مملکتین بر ابر و صلیحت
 فیصل میداده باشند که باینوسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانہ امت محمدیہ گشته
 من بعد بمقتضای ائمة المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیما بین اهل روم و ایران
 مسلوک باشد امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب را که عبارتست از تعیین میر حاج و اطلاق
 اسرای جانبین و بودن کیسل در مقرر دولتین باشد قبول و مذہب جعفری را تصدیق کرده باقی

مواد را مجاز شرعی و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند ایچیان فی شان بخصوص این مطلب
 از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف اقامه عذر و از این جانب بر این ساطعه و حج قاطعه القا و افهام
 میشد چون در عرض هفت بهشت سال انمقدمات باید و شد سفر صورت انجام نیافت درین
 سال خجسته فال که تنگور نسل مطابق عهده باشد کویک بهایون قانی و اردوی ظفر مقرون خانی
 بغرم اینکه در خاک روم باب گفتگوی حبلی از هوای نفسانیت آتش فتنه را منطفی و مایه فتنه
 و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و
 قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و معاو له این امور بمو کب منصور احضار و بر رسم مهمانی
 وارد آنسزین کردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه موروثی طی نمایند درینوقت که در نجف
 اشرف بعبت به بوسی و تقبیل تراب روضه علیه عزویه فایز و مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف
 اشرف و کربلا می معالی و حله و توابع بغداد را در حوزه گفتگوی حاضر ساخته مجدداً امر بهایون
 نفاذ پیوست که چون در مذنب اسلام چگونگی قصوری و فتوری واقع نیست الا فساد می که
 از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلامند با یکدیگر
 مجلس مذاکره و محاوره آراسته منهل ملت نبویه را که از هجوم فوج اختلافات اعم منجته لاشکی
 و شبهات کشته است اصفا و بزلال حق ارشاد و بماء معین صفوت و سدا و نایره فادرا
 اطفاد دهند لهذا مورین بنهج مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین امام ^{المتقین}
 علیه السلام بطبی مقالات و اظهار عقاید پرداخته حقیقت ماجرا بنجی است که در مشهد شریف
 بشهادت آنحضرت کاش میسبب عقیده اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره مادریه و
 علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین صلوات باجماع امت بر خلیفه اول
 ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعد از و بنص آنجناب و اتفاق اصحاب بز فاروق اعظم عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه بشوری و اتفاق اصحاب بز ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن
 امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب قرار یافته بود ای آیه وافی هدایه و السبقت اولی لک من المهاجرین

وَالْأَبْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا هُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ وَبِصَوْنِ
 آيَةِ شَرِيفَةٍ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ حَدِيثِ شَرِيفِ
 اصْحَابِي كَالْحُجُومِ بِأَيْمِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ خَلِيفَةُ رَحْمَتِ رَبِّهِمْ وَرَبِّطُوا صِلَتِ فِيمَا بَيْنَ إِيشَانِ مُحْتَقِقٌ
 بِهِمْ بَاكِدٌ كَرِيمٌ مُوَافَقٌ لِي شَائِبَةٌ مُعَايِرَةٌ وَمُنَافِرَةٌ مُسَلُوكٌ مِيدَانُهُ أُنْدُوبٌ بِحَدِي رَسْمِ رَسْمِ حَا
 فِيمَا بَيْنَ إِيشَانِ مَرْعِيٌّ بُوْدَةٌ كَبَعْدَ زَرْحَلَتِ خَلِيفَةُ أَوَّلِ وَثَانِيٍّ اَزْ دُنْيَا اَزْ جَنَابِ مَرْتَضَوِي سَوَالِ
 حَالِ إِيشَانِ كَرْدِ اَنْخَرَتِ فَرَمُودِ اِمَامَانِ قَاسَطَانِ اَعَادِلَانِ كَانَا عَلِيَّ الْحَقِّ وَمَلَانَا عَلِيَّ الْحَقِّ وَخَلِيفَةُ
 اَوَّلِ وَرِثَانِ خَلِيفَةُ رَابِعِ مَيَفَرْمُودَةٌ لَسْتُ بِخَيْرِ كَهْمِ وَعَلِيٌّ فَيَكْمُ وَخَلِيفَةُ ثَانِيٍّ نَزْدَرَحِي اَبْنَا
 مَيَفَرْمُودَةٌ كَهْ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَلَكَ عَسْمَرٌ وَنَظَايِرَانِ كَهْ بِجَالِ رَضَا مَنْدِي اِيشَانِ اَزْ يَكْدِي كَر
 دَالَتِ دَارِ دَبِيَارِ وَتَقْنِي اَزْ بِيَانِ وَتَدْكَارِ اَسْتِ وَدَرِ سَالِ نَهْدِ وَشَشِ حَجْرِي كَهْ شَاهِ
 اَسْمَعِيلِ صَفْوِي حَسْرُوجِ مَنُودَةٌ اَشَاعِ سَبِّ وَرَفْضِ نَسَبِ خَلْفَايِ ثَمَثِ مَنَاءِ طَهْوَرِ فَاذْ وَرِ
 اِمْوَالِ عِبَادِ كَرْدِي مَوْرَثِ مَبْغَضِيَّتِ وَمَعَادَاتِ فِيمَا بَيْنِ اَهْلِ اِسْلَامِ شَدَا اَلَكْ مَبْقَضَايِ قَدْ
 اَللّٰهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكِ مَوْثِقًا اَعْمَانِ شَاهِ عَالَمِ پَنَاهِ بَرْتَبِ سُلْطَنَتِ وَجِهَانْدَايِ فَايَزْ كَشْتِ
 سَحْوِكِي دَرِ فَوْقِ نَدْكَوْرْتِ دَرِ شَوْرَايِ صَحْرَايِ مَعَانِ اَزْ بِيْنِ دَا اَعْيَانِ تَكْشَا فِ مَنُودَةٌ مَانِيْرُ عَرْشِ عَقْلِي
 اِسْلَامِيْتِهِ خُوْدِ كَرْدَةٌ بُوْدِيْمِ حَالِ نِيْرِكِهِ دَرِ رُوْضَةِ مَقْدَسِ عَلَيْهِ عَلْوِيْتُهُ اَزْ دَا اَعْيَانِ مَجْدًا اَسْتَفْسَا
 فَرَمُودِ نَدْ عَقَايِدِ اِسْلَامِيْتِهِ دَا اَعْيَانِ بِنَجِ مَسْطُوْرَا سْتِ وَخَلْفَايِ رَا شِيْدِيْنِ رَضْوَانِ اَللّٰهُمَّ اَعْلِيْمِيْنِ
 رَا بَرْتَبِ نَدْ كُوْرْتِ كَهْ خَلِيفَةُ عَلِيٍّ التَّحْقِيْقِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنِ صَحْبِ مَيَدِيْمِ وَشَاكِ وَشَبَهَةِ نَدَا رِيْمِ وَازْرِي
 وَتَبْرَا تَبْرَا مَيُجُوْمِ سَحْوِكِي كَهْ جَنَابِ قُدُوَّةِ الْعُلَمَاءِ اِلَّا اَعْلَامِ شَيْخِ اِلَّا اِسْلَامِ وَاقْنِدِيَانِ عِظَامِ دَوْلَتِ عِيْشِيْتِهِ
 تَصْدِيْقِ مَذْهَبِ جَعْفَرِيَّةِ كَرْدَةٌ اَنْدِ مَقْدِ طَرِيْقَةِ اَنْخَرَتِ وَبَرَايِنِ عَقِيْدَةِ رَا سَخِ وَثَابِتِ مَيَسْبَا شِيْمِ
 وَاِنْجِي سَمْتِ تَحْرِيْرِي اَفْتَةِ مَحْضَرِ اَزْ خُلُوْصِ فُوَادِ وَصَمِيْمِ قَلْبِ وَتَقْدِيْرِيْنِ اَدْعَا مَصْتَفِيٍّ اَزْ شَائِبَةِ قَلْبِ
 اَسْتِ وَبِرْكَاهِ خِلَافِ اِيْنِ عَقِيْدَةِ اَزْ بَا طَهْوَرِ رَسْدِ اَزْ دِيْنِ پِيْكَانِهِ وَمُوْرِدِ غَضَبِ خَدَا وَنَدِيْكَانِهِ
 سَخَطِ شَاهِنشَاهِ زَمَانِهِ بَا شِيْمِ عَقِيْدَةِ اَقْلِ دَا اَعْيَانِ دَوْلَتِيْنِ عَلِيْتِيْنِ عُلَمَايِ نَجْفِ اَشْرَفِ وَكِرْبَلَا

معلى و حله و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق ع ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و نزد ائمه ملل مقبول و
 مسلم است و از قرار یک علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و بنزد داعیان تحقیق یافته عقاید استقامت
 اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره قایل بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام
 علیه الصلوٰة والسلام میباشد و هر کس که بآن فرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین جدا
 و رسول و اکابر دین از و بری در دینا محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی با جبار شد
 البطش و القهر خواهد بود عقیده اقل الدعاة علمای بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیح اهل ایران
 بنحویست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت سید الانام
 میباشد و هر کس که با این جماعت دینا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت
 حضرت سید المرسلین بوده در دنیا بازخواست بپادشاه عصر و در عقبی با شاهنشاه علی اطلاق
 خواهد بود و اختلافی که معتقدین مسطوره را در فروع ائمه مذاهب اربعه میباشد مانند
 و مغایر اسلام نیست و اصحاب این عقاید از اهل اسلام و نهب است فریقین که مسلمان است
 محمدیه و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است و در میان مذہب کتبی و عرش
 فرسای بنحیف اشرف الف سلام و شرف چون قبل ازین حکم همایون
 بتذہیب کتبی و عرش سامی مبارکنا فذکشته بود فرمان پذیران و نامورین بر وفق مقرر
 طلاکاری قصبه همایون را که پہلو چرخ مقرر شد در کمال زیب و فترا انجام داده همگی مؤد
 عنایت گشتند و همه جمته ده الف خرج کتبی فلک پیوندا شده بود از سر کار آسید سیرت
 شادیکم والده شاهزادگان کامکار نصر الله میرزا و اما معلى میرزا نیز صد هزار نادرى تحويل داد
 شد که صرف مرمت و کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شمامه مرصع بجواهر شمس و مجمر طلا
 کران پهنا وقف آستانه مقدسه ساختند و از آنجا عازم کر بلائی معلى گشته و در غره ماه شوال
 شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف و از سر کار نواب مهد علیا و شکر گبری بانومی
 حرم ساری عفاف رضیت به یکم نبت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز نیت هزار نادرى

مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از پنج روز ایات نصرت آیات از سمت
 میتب بجانب بغداد العطا یافت و بخدا م و ارباب استحقاق اما کن ثلثه ائمه علیهم لاف
 السلام و التحیه و امام خلیفه یک الف بصیغه نذر و جوایز از خزانه احسان عطا فرمودند و احمد با
 مکرر اسبان کوه پیکر گردون چشم و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر احتشام فرستاده و فرستاد
 کان او همه جا حاضر و حق خدمت و آداب بتقدیم رسانیده و از طرف قرین الشرف شایسته ای
 نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه محبت و عنایت کستری بود در باره او و فرستاد
 او بظهور آمد و چون سرداران جانب عربستان بصره را در کمال شدت محصور و متعلقه فرزند را نیز
 تصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه شده سرداران دست از محاصره باز داشته
 روانه اردو شوند و مقرر شد که تسلا ع کرکوک و اردبیل و قرنه و باقی ولایات که بتصرف در آمده
 بود در حالی نموده بتصرف کما شکان احمد پاشا بدهند پس موکب همایون از ظهر بغداد حرکت
 و از جبری که در حوالی نیکه بسته شده بود عبور و شهبان مضرب خیمه عزو شان ساختند
 در میان احوال سام و انقلاب شیروان بتقدیر این درستان درینی
 که موکب همایون از دربند بجانک روم توجه میکرد محمد علی خان قرقلور با یالت در بند تعیین
 فوجی را بمسألت ادما مورود در چین و رود بغان حیدر بیک افشار سر کرده جزایر چیان را یالت
 شیروان و خطاب خانی سران ساز ساختند و در بیت و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل
 مضرب قباب عز و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید قوضیچ اینمقال آنکه بعد از سنج
 قضیه ابراهیم خان ظمیر الدوله که محمد علی بیک ولدش با اسم الموسوم و با یالت آذربایجان فاکر
 سام نامی مجهول الحال و مجهول النسب بسرام حبت سروری مبتلا گشته در حدود آذربایجان
 ادعای شاهی کرد و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نمود ابراهیم پاشا در اقطع کرده
 مخص ساخت و او بجانب داغستان رقبه میروید در میان لکریه بسیر برده محمد ولد سر خا
 که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از طاعت باز زده در ولایت اواریه پیغولها

و کوه و جنگل متواری میسبود درینوقت که لوای فلک فرسار متوجه روم دید سام پنی بریده
 که هنوز باد سخت در دماغ داشت از راه کوتاه بیستی شاخص فتنه کرده و جمعیتی نزد او منعقد
 در مقام تحرک اهل طبرسران و در بند درآمد از آنجا که عوام کالای انعام را از کنه امور خبر و وقوفی از
 خیر و شر و نفع و ضرر نمیباشد باغوامی و بعضی از سنکامه طلبان آن دیار فرقیته گشته نوشتجات
 با بالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه این مرتب را محمد علی خان سردار در بند
 بعرض اقدس رسانیده چون قلعه در بند سرحدیت داشت حیدرخان نیز از موقوف اعلیٰ معاود
 او مامور گشته بنا بر اینکه حالت اهل دشمنان و در بند باعث با قرب جوار بمردم شیروان نیز برآ
 کرده بود در میان شماخی و شایران حیدرخان را گرفته مجوس و بعد از چند روز مقتول و
 اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخامی با سام بشیر و آن آورده قلعه آفتور که مقر حکومت
 بود تصرف ایشان داده لوای مخالفت فرستند و اهل شایران و طبرسران نیز طوعاً و کرهاً
 تسلاده اطاعت ایشان شدند این خبر که بدربند رسید دامن آن آتش نفاق اشراری که کینه
 دیرینه ازین دولت و الادرینه داشتند کرده از روی دور و بی کار را یکرو کردند از آنجمله
 جماعت مغانی و غیره که مامور بجا فطت قلعه قیرمن اعمال در بند میبودند جمعی از افسار برآ که با
 ایشان مامور بودند گشته قلعه قیر را تصرف لکزیه داده بسام و محمد ملحق گشتند محمد علیخان بعد از
 واقعه جمعی از رؤسا و اشرار در بند را با ملازمان مغانی که مظنه فساد ایشان میرفت از مرطبه سستی
 دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده روانه مغان نمود و خود استحکام
 قلعه و بروج در بند پرداخت و حقیقت حال را بعضی عاکفان سده جلال رسانید اگر چه عا
 خان افسار سردار آذربایجان که در ایروان میبود بشنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای سنگین
 نایره شز جانب شیروان ایلعار و با حاجی خان چشکرک بیکلبرگی گنج در کنار کر توقف و مشغول
 بستن جسر شده بود لیکن بعد از آنکه این مرتب بعرض اقدس رسید کریم خان افسار بیکلبرگی ارومی
 برای تسدید راه فساد بجانب مغانات مامور و فوجی از غازیان این نیز معاودت عاشورخان

تعیین فرموده امر همایون با حضار نصرالتمیز که در سلاطین همسان توقف داشت غراضدار با
 شاهزاده نیز در بیستم رمضان در منزل لیلان در حین آنکه موکب همایون از کرکوک عبور و
 عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اشرف فایز کشته فتحعلی خان اشرار چچی باشی و جمعی از
 خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب شاهزاده و روانه شیروان ساختند
 شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب احکام همایون جمعی را بسر کردگی فتحعلی خان پیشتر روانه ساخت
 که بعاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید و بعد از ورود فتحعلی خان
 روز چهارم ذی القعدة سام و اشرار شیروان و لکره با تیب و تقارخانه و فوجی عظیم از لکره
 و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است بشیب آمده باراده اینکه داخل قلعه شوند مهتاج
 جنک کشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه ایشان گرفتند جنک در پیوست و بتایید آلهی سرخچه
 صاعد اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره تمور و عثمان تاب توسن جلادت ایشان کشته هزار نفر
 متجاوز سرور زنده با علم و تقارخانه ایشان بدست آمد و محمد ولد سرخامی زخمدار و مابقیه سیف
 فرار نموده و سام با معدودی بجانب کرجهان گریخت پس دیران بجای قلعه آفتو پر خسته
 در اندک روزی را قلعه را تصرف و جمعی شیراز لکره را که بحفاظت قلعه اشتغال داشتند زنده
 دستگیر کردند تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور میگردد در میان طغیان
 و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او چون در حین توقف موکب
 جهانکث در حوالی دربند کلبعلی خان کوه احمد لور ابررداری و تقی خان را مجدداً بایالت فارس
 تعیین و روانه و چون مشارالیهما مدتی در انست بسبر برده کار را بیشتر مختل کرده بودند لهذا
 محمد حسین خان قزوینی امیر آخور باشی که از سفارت روس برگشته در درگاه معلی میبود بسرو
 تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان ابدربار سپهر اقتدار طلب فرمودند و بعد از ورود
 محمد حسین خان بجان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله پنهان
 خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان باغواد تمهید او بر سر کلبعلی خان ریختند او را مقبول ساختند و

صد و گرفتن محمد حسین خان در آمدند محمد حسین خان از نغمی واقف و خایف گشته و برستی نشسته خود را
 بساحل عاقبت رسانیده از آنجا بشیر از آمدن قتی خان نیز با جمیعت خود وارد شیر گشت محمد حسین خان خود را
 بیکسو کشیده حقیقت حال را معروض سده سپهر شمال ساخت از موکب همایون جمعی با عنایت محمد
 حسین خان و تنبیه قتی خان با مور گشته قتی خان بعد از آنکه چند می تعلقه داری پرداخت عاقبت
 دستگیر شده و نرسیده عشت طراز شیر از شامت اعمال او مورد قتل و نهب و اسیر مقرر
 شد که او را اخصی و از یک چشم کور کرده بدرگاه معالی آوردند و اولاد او که در اصفهان میسوزند
 رسانند و مامورین بر طبق فرمان عمل نموده او را مقید به پیشگاه حضور و الیاری رسانیدند
 در بیان شورش قاجاریه استرآباد و نادیب آنطایفه بسرخه طالع و قوت
 بنیاد و نهضت موکب و الالبسمت آذربایجان ریایات نصرت ایات
 در پانزدهم ذی الحجه از شهر روان بغداد بغرم آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بجوالی ماهی
 دشت کرمانشاهان بعرض اقدس رسید که جمعی از جهال و اعیان قاجاریه بسبب سوء سلوک محمد
 حسین خان حاکم آنجا با طایفه میوت متفق و داخل شهر استرآباد گشته ولد محمد حسین خان که از جانی
 پدر نایب بود فرار و نزد بهبود خان چاوشلو سردار اکت رفته حکم معالی در باب نادیب اشهرار
 بعد از بهبود خان غرض و ریافته محمد حسین خان نیز از روی همایون بان امر مامور گردید و مامورین
 با جمیعت و استعداد بر سر استرآباد رفته و بر اهل آنولایت مستولی و بنا بر اینکه فیما بین بعضی از قاجاریه
 و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقق داشت لواز مقل و سفک و نهب و میباکی از محمد حسین خان
 نسبت بجناه کار و سیکناه بظهور رسیده آنولایت نیز پامال دست انداز او گردید و بعد از ورود
 موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان ولد ابراهیم خان که نسبت برادر زادگی بانحضرت داشت
 بیسالیاری حدود کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مامور و مقرر نمودند
 که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد کردستان منتهی ولایت همه جا فوج منصوره مشغول قتل
 و سیلاشی بوده و با پاشای بغداد مرسم قرب جوار مرعی میداشته باشند و بخوبی سابقا مذکور شد

نصرالتدیسیر را که در سال شش متوجه خوارزم و ارال بود و بعد از ورود بمرو و روستا و سرگردگان
 خوارزم و ارال با اتفاق ارتوق ایناق ارالی نزد شاهزاده آمده متعهد دادن ^{نزد} و کوچانیدن جلایف
 بموت شده بودند نصرالتدیسیر ابوالغازی خان ولد ایلبارس خان را بموجب امر قدس بویسکی
 تعیین و ارتوق ایناق را صاحب اختیار کار او کرده ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت
 کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق ایناق را مقبول خستند
 این مرتب بعضی رسیده علی قلیخان را پس سالاری مأمور روانه خراسان ساختند که در کما
 خود را دیده در سال دیگر بغرم تنبیه بموت متوجه خوارزم شود و از ماهی دشت لوامی توجه بجای
 قلم و علی شکر افراشتند در بیان وقایع میدان میل مطابق سال ۵۷۰ هجری
 هجری سلطان طارم چارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از رو
 جمع پنجم ماه مزبور از منزل ماسی دشت حوت بقلم و حمل نقل کوکبه جلال کرده و عسکر دی خت
 غزمت بوادی نیریت کشید و سپاه شامی شب رو با خطاط گذاشته اظهار انگار کرد و خدیو
 نو بهار از سرو و صنوبر رایت نهضت افراخت و خاقان جهان آرای ربیع از رعد بر آذاری طنطنه
 کوس خصم منگنی و کشور کانی بلند آوا ساخت و افواج قاهره چین ساز و برک نمایش کرده
 بغرم دفع عسکر بهمین برخواستند و جنود اشجار از غنچه و از بار و موج آبشار سرو بر را بمغفور و خوش
 بر آراستند و در منزل کنکا و قلم و مجلس خسروانی با صد هزاران زریب وزیر القواد و جشن نوروز
 بفر و فیروزی انقضای یافت و چون در آن اوان احمد پاشای جمال او غلی از دولت قیصر
 بفر عسکر منسوب و در قارص میبود از جانب محمد علی نام رنجانی کرمانی که بصفتی میرزا شها
 داشت و اعیان دولت عثمانی او را حاضر اعتبار کرده بمعیت عسکر می روانه کرده بودند
 نوشتجات بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عبارتی که زیاده بر حوصله او بود در آنها
 درج و تقدیرات را بزرگانه خرج کرده بود و نوشتجات مزبور بنظر رسیده مهیج ماده غضب
 محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته وارد حوالی اهر شدند و در آنجا با مع علی که عسکر

فرورد دولت عثمانی معزول و احمد پاشای وزیر عظم سابق لبر عکری منصوب گشته و چون
 محمد آقای فرستاده والی بغداد که برای انجام صلح بدر بار عثمانی رفته بود در اسلامبول توقف
 داشت بانظار وصول خبر از جانب مومی الیه مرحل مقصود بتامنی طی میشد و حکم بمایون خطاب
 بسرداران ایروان صادر یافت که متعزز رعایای خود و سوزگشته اسرانی را که از طرف روم
 بدست آمده مرخص نساید و لبر عکری قارص مرسله و با او از در ارتباط در آید سردار فرورد بموجب
 فرمان عمل نموده سر عکری شار الیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش ما خبری نیست
 و من از دولت عثمانی مأمورم که صنفی میز را برده در ایران متکلم سازم بعد از آنکه جواب سر عکری
 سده خلافت گشت اعلام شد که آمدن ایشان موجب تصدیق ایشان است همان پذیرا شدند که
 عنقریب رایات بمایون بشوق ملاقات او و صنفی میز را وارد آن خود خواهد کرد پس باین عزم است
 نهضت بجانب قارص فرخنده در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید تبیین این مقال آنکه
 بهنجی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منبزم شد
 اراده داشته که نزد کیو امیلا خور کرجی بمجال کرجستان رود و طهمورث خان مطلع شده در دره اخلکلک
 سر راه بر او گرفته در بیت و چهارم ذی القعدة او را با چند تن زنده دستگیر کرده مقید تعلقه و اقلان
 فرستاده این مرتب را بعرض اقدس رسانید مقرر شد که یک چشم سام را کور کرده و او را با چند نفر گرفتار
 رومیه نزد احمد پاشای سر عکری قارص و آخقه بفرستند که چون صنفی میز را نزد اوست برادران
 یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از ورود رایات بمایون مجدود کوری کرجستان مقدمه شکست رومیه و
 سده و الا شد حقیقت آن بدینمقال است که بعد از آنکه همت اولیای عثمانی تبکلی محمد علی رفیجان معروف
 بصنفی میز را مانی قرار یافت از جمله تدبیری که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و هدایا بجهت احمد خان
 اوسمی و محمد ولد سرخامی و حکام او را و چکنمای و کدخدای طبرستان محال در بند ارسال و نامتعلقا
 بجهت یک نوشته ایشان را ترغیب بانقیاد و امداد صنفی میز نمودند یوسف پاشای والی آخقه از دولت
 عثمانیه مأمور با ایصال خزانه و ابلان فرامین گشته بعد از ورود بجوالی کوری طهمورث خان که در آن وقت

والی کاخت بود با اتفاق علیخان قلیج بیکری کی تقلیس درسدکین بودند یوسف پاشا از راه
 احتیاط پشت بکوه داده میان جنگل را ستناق کرده اقامت و هدایا و فرامین را با جمعی از سیرا به روانه
 دغستان نموده خوانین نیز که بلد راه و رسم سپاهگری و خرم بودند پیش از وقت فوجی را در سر راه
 مهیا داشته و مأمورین فرصت عبور بان طایفه نداده جمعی از ایشان را از تنگ گذرانیده فوجی را نیز
 گرفتار قید اسار ساخته تمامی هدایا و فرامین را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین ^{بخت}
 و آیس وحشت گشته فرار و از غایت خوف در عرض راه چون لغزش قدم از پا در آمده وفات یافت
 و بعد از آنکه چکوخی بعرض قدس سید پهمورث خان در ازای این سیکو خدمتی بوالیکری کا تیل
 و ارایکلی میزرای ولدش بوالیکری کاخت سرافراز شد و چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان
 امر میسیون با حضار نصر الله میرزا صادر شده بود شاهزاده نیز بموکب و الاپیوست پس با
 جهانکث از حد و دنجوان عازم مقصد گشته از ییلاق کوچک و نکر عبور و در شش فرسخی آریه چای
 در موضع موسوم بنجالتی بنه و غروق را گذار گشته روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخره
 موکب همایون را بجانب فارص نهضت داده و در خارج قلعه فارص ما بچه رایات نصرت
 آیات را باوج سموات بر افراشتند و چند دفعه عسکر و پاشایان باز در حاتم تمام شیت بدیوار ^{قلعه}
 ر و بمعرکه جنگ آوردند هر دفعه جمعی از ایشان قبتیل و شکر گشته یقیه فراری و مشغول قلعه دار
 شدند و بنه و غروق و حرم نیز بموجب امر میسیون در دوازدهم رجب وارد اردوی معسکی گردید
 پس در اطراف فارص قلعات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از عازبان با تو بخانه بهر طرف
 تعیین گشته چون احمد خان لکزی چکامی بموجب امر و فرمان پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاو
 سر عسکر بقارص آمده بود لکزیه که کار را بدینمحوال دیدند شب بهیأت مجموعی از قلعه برآمده ^آ
 گریز کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و تبعاقب ماسور گشته جمعی
 ایشان را عرضه هلاک ساختند و چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سر عسکر شدند
 می یافت بسیاری از لشکر رویه آغاز فرار نمودند عسکر از راه ضطرار عبد الرحمن پاشا می را

با احمد افندی کسریه کی که در دولت کسری معدلت قیصری معزز و از معارف روم بود با چند نفر
 از سرکردگان ادب و جاق و پیشکشهای لایق بدربار کیوان رواق فرستاده متعهد شد که مقصود این
 طرف را در دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این سؤل در حضرت خسروی موقع قبول
 یافت حضرت سرعصر احمد کسریه کی را با چند نفر از رؤسا روانه دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان
 نزدیک شدت سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود و غله و آذوقه در جانب آخسقه و خلکاک
 و فور داشت آنها موکب همایون در دوم رمضان المبارک از قارص بجانب آریه چائی به نصبت نمود
 از آنجا متوجه آخسقه و اخلکاک گشته و آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند تا تمامی حاصل غلات
 آن نواحی بمصرف رسید و چون منظور آن بود که در بردع قشلاق واقع شود کسان ساعی مأمور
 گشتند که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و هوا و علف استیاز داشت چند هزار دست خانه
 و مسری مرغوب از نی و چوب ترتیب داده و خود از راه آقچه قلعه و قراق عازم گنج و بردع و در ابتدا
 ذمی القعه و ارد مقامی که برای قشلاق خستیار شده بود گردیدند و بعد از چند روزی که دوا
 آرامی گرفت چون تنبیه لکزیه و اغستان بصب العین ضمیر بود با وصف اینکه زستان اشتداد
 داشت در بیت و دوم ذمی القعه با فوجی از غازیان سبای بجانب اغستان توجه فرموده
 از جسر جواد عبور و همه جا دو منزل یکی ایلغار نموده در ششم و هفتم از در بند گذشتند و غازیان
 چهار دسته کرده چهار جانب چپاول انداخته تمامی انطالیفه را که با طمینان خاطر در آن نواحی
 ساکن بودند دور و دور موکب و الاراد چنان فضلی باین کیفیت تصور نمیکردند تاخت و نماز
 کرده دواب و اغنام فزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب
 تاخت و نماز اطراف بودند رؤسا و سرکردگان اغستان وارد درگاه سپهرنسیان و پیرایه
 خلایع عفو و احسان گشتند و روز عید صبحی صرف زمام بجانب در بند کرده امور آنجا را نیز تنظیم
 داده از راه طبرستان عازم بردع و در پنجم محرم وارد مقرر دولت شدند و بیت روز نیز آن مکان
 سردقات غمروشان گشته چون آب و علف سمت شمالی رود کرد در بحال و فور بود در بیت و پنجم

مزبور بنه و آغزوق حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ارکس شدند و برسان و قایع
 او در میل مطابق **شانه** چون از دیار سلطان قضا اسپهبد اسپند و جنود
 شتا غزم ایران زمین چمن کرده اظهار صولت بهمی و عسکر رومی ترا در برف اعلان داعیه
 روئین تنی می نمودند و اور فلک سریر یعنی مهرنیر بر اشهب کردند و برآمده بمادفعه عسکر سرما کم
 مرحله پیمائی در روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج دیماهی در نقطه اعتدال ربیعی متلافی گشته جیوش
 قوامی نامیه بعد از گروفتن رخنه ساز اساس شوکت برد و سر عسکر دی را که لوای جلادش در
 حقان و سیف تهویش مسلول بود حرارت غریزی فانی شده بر جای خویش سرد کردید و
 یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سران و سروران بجبلع زر تباری
 زینت و زیب یافت و قریب سه ماه سیلاق شکی تفرخیام سپهر حشام کردید و در آخر خوزا
 از حدود شکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خارجین از راه میان کوه عازم کوه
 سیلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارضه فوات همایون گشته چند تنزل را بخت
 روان طی فرمودند باز بنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته فراج اقدس نصحت
 همبودی قرین و روز دوازدهم جمادی الاخری جولکامی کوه کوه مضرب خیام عزو تکمیلن کردید
 در بیان محاربه با یکین پاشای سر عسکر سیوم و نقل آمدن **سر عسکر**
 چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بعسکری
 منصوب و با چلیک پاشای الی بدین و ده پانزده نفر پاشایان دیگر جمعیت و از دو حامی
 و مزار سمت از زن الروم و فارص عبد اللہ پاشای حبشی با احمد خان ولد سبحان بیروی
 خان بیکلر بیکلی اردلان که ازین دولت و الار و یافته و برومیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان
 و افواج رومیه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقابله تعیین شده هر یک از سمت مامور بجا
 ایران می آیند لهذا نصر اللہ میرزا را که از عراق بدر گاه سپهر و واق طلبیده بودند بنسبیه رومیه
 که از سمت دیار بکر و موصل می آمدند تعیین و بمسارعت روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمان

ولرستان و کردستان مشغول بیلامشی بودند بمسکرت شاهزاده مأمور ساختند و چون مکنون خاطر
 اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امام قلی میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه
 والدین باین نام نامی و خطاب اخوت سرفراز بود متماهل فرمایند لهذا حکم همسایون بتهیه اسباب
 سور و سرور نافذ گشته چند روزی بساط نشاط و بزم انبساط در سیلاب کوچ که آراستند و بعد از آن
 کارطوی زمام اختیار خراسان را با امام قلی میرزا و انتظام محام عراق را با ابراهیم خان تفویض
 هر دو را باندازگات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد و ننه و آغزوق را مأمور توقف در قیلات
 حدود پنجوان و تبریز فرستاده خود نیز در روز مذکور بغرم متقابله سرعکرایت افراز لوای ظفر گشتند
 مرکز ضمیر اقدس آن بود که در نواحی قارص و ارزن الروم بر سمنر بنکاره جمعیت عسکر
 مقارن آن خبر رسید که دست اجل بر قفای سرعک زده و او را خواهی نخواهی باین سمت می آورد
 لهذا کوکبه همسایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور و مراد پشته دو فرسخی ایروان را که مقام
 عبدالشاه پاشای کورپیلی اوغلی بود قرارگاه دولت ساختند لیکن محمد پاشای سرعک نیز با صد
 هزار سواره و چهل هزار پیاده نیکچری و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی
 همایون دامنه کوه را محل نزول ساخت و خیم اقامت افراشته با استحکام مکان و احداث
 سنگر و مطریس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تسوید الوت کشته
 نایره بلابالا و آتش طعن و ضرب دامن چرخ و الاکرفت بعد از حملات متواتر تقدیر خدای قادر
 بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آنجماعت بقتل رسیدند و سرعک را بکسر خود تختن جبت بسبب
 ظلمت شب ریات ظفر آیات نیز بمقربال منصرف گشته جمعی از جیوش دریا خروش بمحافظت
 طرق سمت قارص و محارست اطراف اردوی سرعک را مورشند و راه تحصیل غله و ذخیره
 برعکس عثمانی مسدود شد و هر روز جمعی از قشون رومیه در حوالی اردوی او عرضه قضیه میکنند
 و از هر چه عرصه بر سرعک تنگ گشته دانست که تیغ زمان او مردان میدان خصم پندارند
 بچنگ طوفانک گذاشته هر روز بقدر ربع فرسنگ با سواره و پیاده سنگر و مطریس تربیت داده

دلیرانه پیش می آمد تا اینکه بچند کوچ بنیمف سخی اردو می همسایون رسیده رایت توقف برافراشت
 همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با شاره و الا برسم شیخون بجوالی اردو می رومیه فرست
 ولوله و انقلاب بحال ایشان انگذند و آنشب تزلزل باحوال عسکر روم راه یافته جمعی
 فرار کردند عسکر چون حال را بدینمناول دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا
 گذاشت که همان شب با سواره و پیاده بار دو می معنی شیخون زند عصر آنروز که روز جمعه است
 و یکم ماه مذکور باشد چار و عرضیه از جانب نصر الله میرزا رسید مشعر بر اینکه عسکر جانب
 بکر اولاً حاکم بسمت بابان و شهر زور فرستاده سلیم خان حاکم بابان او را مدخل نداده کوچ و
 بنه خود را در قلعه سورداش متحصن ساخته و خود بار و سامی اگر ادب خدمت شاهزاده پیوسته
 از آنطرف سر عسکر مزبور با احمد اردلانی طوایف اگر ادب لباس اجمع و با جمعیت موفور عازم
 موصل شده از نیطرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت غرمت افراخته در حوالی موصل ملکان
 فریقین واقع و بمحض تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آنجا قتل
 گرفتار و سر عسکر باقیته سیف سالک طریق فرار کرد پس خدیو بهمال بشکریزد متعال
 پر داخه نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردو می سر عسکر فرستاده بنه
 آن شخص دجل اردو می او نشده بود که کوکبه سپهدار رومی روز یعنی آفتاب کیستی فروز غرمت ملک
 شام نموده مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردو می رومیه هم رسید معلوم شد که همان
 عسکر طلیل الشان که در کمال قدرت و توان بود تا توان کشته ملک بستی را وداع و باد هر دو نزع
 نموده عساکر رومیه چون خود را بسیر دیده اند بیدست و پاکشته سر اسیمه پاکر زبرد داشته اند و شون
 که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور با ایشان در آویخته جمعی را مقتول و تمام توخانه و خیام و
 اسباب آنجا عت که بر جا مانده بود بخیطه ضبط در آوردند و فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب
 اردو می همسایون بغرم تعاقب اسب جلادت برانگخته تا آریه چانی همه جا آنجا عت را که فوج فوج
 مشغول فرار بودند عرضیه شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخت بچهره

نفر متجاوز از پاشایان و رؤسا را زنده دستگیر کرد پس خدیو جهان بشفاعت مرآت جمعی از
 گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساخته با اتفاق جاموس حسن آقا که از سرکردگان
 اوجاق و عظامی گرفتاران رومیه بودند روانه قارص و چهار نهار نفر را روانه طهران نمود
 و جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل ازین که در باب رکن و سزندی حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام در دولت عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن
 دولت از قبول آنکار در مقام تخاصی و انکار میباشند لهذا بعد از واقعه سرعک و انزلی عسکر
 رومیه نامه دوستانه با علحضرت پادشاه سکندر جاه روم نوشته مصحوب فتحعلی بیگ نام ترکان
 بر رسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه هر چند ایلات ترکان و طوایف
 عجم که در ایران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی آنها را خواهی نخواهی تابع مذہب سنن
 و سالک طریقه اکاهیه ساخته خلل و تغیر در میان آن راه نخواهد یافت اما تکالیفی که از جانب
 اجتماعت باند دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام از قبول آنها در
 الفت برچیده اند و اصرار در آن بیشتر موجب خونریزی و منشاء فتنه انگیزی میگردد لهذا ازین
 تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان دولت عثمانیه و مابہ التزاع بود بالکلیه از
 اینطرف بعمل آمدن بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرتین استمرار و برقرار خواهد بود پس کسب
 همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه فروردین از مراد پشته که مستقر جلال بود از راه چورس و محمود
 نهضت فرمودند و نیز در همان اوان سه نفر از اهل طبرستان را از جانب پادشاه و الاجاه ختن با تحف و هدایا
 وارد درگاه معالی گشته نامه و هدایا را از نظر گذرانیدند و بدین احوال آنکه دو نفر از اولاد حکیم
 میباشند که یکی سلطنت خطا و دیگری سلطنت ختن بمنسوبت و پادشاه ختن چون آواز ^{عظمت} سلطنت
 و صولت و صیت قدرت شاهنشاهی در آن نواحی اشتهار داشته در مقام اظهار مجالست و موا ^{است}
 و رآده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت
 و پادشاهی ایشان که بحکم الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد و ایلی و رابطه یکدیگر از

ایلاتی که در حوزه اقتدار ما میباشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز ایلیچیان شفاهاً بعضی افسر رسانیدند که بعضی ممالک ما بین ختن و توران واقع است و ایلاتی که در آن میان هستند طرفه خدمت نیکو دارند چون ختیار مملکت توران با حضرت پشاه است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را که متعلق به توران باشد وضع و متعلق است دولت را با این طرف و آن دارند که بیغایله اشتباه حد و سنورد دولتین معین باشد چون موکب جان عازم خراسان بود برای افسر برین فرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی با انجام این امر مأمور و روانه گردند پس جواب اشفاق آمیز شاه و الاجاه فرموده قوم و نه تو قوراسب و شمشیر را طلا و باقی تفالین بجهت شاه و الاجاه مذکور ارسال و ایلیچیان را رخصت انصراف فرمودند و سابقاً نکارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور فرمانی از طایفه میوت خوارزمی مأمور به انجماعت شده بود حقیقت احوال خان شاریه اینکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال نموده مراسم خدمت تقدیم رسانیدند لیکن جماعت میوت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورکنج بمقابل آمده و شکست فاحش یافته جمعی شیراز ایشان مقتول و سایر بسیار از انجماعت بدست غازیان درآمد و چون آنطایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مسکن خود را غرضه نهیب و تاراج دیدند کوچ خود را برداشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقعست فرار کردند علیقلی خان چندی با نظام موران نواحی پرده خسته و والی را در مملکت خوارزم مکن داده بموجب امر بهایون عطف عنان و در زمانیکه موکب فیروزی نشان در سا و خیلانغ مکرری توقف داشت وارد آنز بهت بنیان کردید پس حکم بهایون خطاب با آنطایفه عرض در یافته محصل تعیین شد که فراریان میوت که بلخان آمده اند هرگز نفر جو انان کار آمد خود را بر رسم ملازمت برکاب فرستاد خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایلی و انقیاد قیام نمایند و الا مستعد تنبیه مجدد باشند و آیات نصرت آیات از سمت چورس و محمودی عبور و از راه همدان عازم فرابان و انجماعت

نصر الله میزرا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهان گشت متوجه
 اصفهان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بسیار گشتند و تا ورود موکب شاهزاده
 بحدود استرآباد طایفه میوت نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرر در راه را تدارک و تسلیم نموده
 بودند و ریاست جهانگشا در دهم محرم ۹۵۰ هـ از اصفهان نهضت و از راه اردکان و ساکن
 طبس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس و در بیست و سیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید
 در میان وقایع بارش سال مطابق ۹۵۰ هـ بجمعی روز دوشنبه بیست و
 هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس با مرفا خلع نعلیایک انک بالواد المقدس
 پا برهنه با بجن آرائی محفل سپهر پرداخته اسباب زرین و سیمین در بزم فلک چیدند و خدمتگذاران
 قضا و قدر بساطهای کلدوزی بر فرزایوان چسرخ نیلی کشیدند و او بر جهاندار خورشید بعد از آن
 پنجساعت و دوازده دقیقه بر رسم شبگیری بر تختگاه حمل خرامیده خندان در آن قوای نامیه در کلا
 جهان ابواب محازن نشو و نما گشوده از کوههای غلطان شبنم و لالی آبدار قطرات سحاب سبکها
 منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشتند و کجور آن طبایع از لرعل و یا قوت لاله و شفا
 و زمره و فینه و زه سبزه و سته بر که آنچه در مکان ممکن بود بر ساحت کلزار چیده از
 کلهای ملتح عصه خاک را مینا و مرصع ساختند خسر و خاور می باظهار دل گرمی رفع برودت
 از عرصه جهان کرده دبیران چالاک دست چنار با قلم شاخار بر صفحات دشت و اوراق
 کلزار مصالحه نامه نگار شدند و ایلمچیان فلکشا دروان ابرکداری بزمی اطفامی آتش شفته کالو
 در حد و دشتستان فصلی قطره زنان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد و چون
 سیر منزیات کلات و عمارات جنت آیاتی که در آن متعلقه خدا آفرین بل رشک معموره روی
 احداث شده بود مکنون ضمیر انور میبود در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس خلدنشان
 عازم آن مکان و چند روز مجلس سرود و سرور آراسته بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت
 و انتظام امور آنجا پرداخته کرد و بای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس سکران که بمورد شهواران فایم

جهان در آن مکان جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده بتجمل امناسی بهوشیار و معتقدان ذوی
 الاقتدار مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقاً سمت ذکر یافت که در صحرائی مغان بعد
 تکلیف امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه روم خواستند
 شدند و چند سال کربان این طلب در دست گفتگو میبود چون از کساکش آره آمد و رفت ایلیان
 نخل دعوی و بیدخلاف انقطاع نیافت بعد از قضیه یکن محمد پاشا از مطالب معهوده نکول و
 بدولت علیه عثمانی بتوسط چا پارانیمرتب را اعلام نموده پادشاه و الاجاه نیز اسمعیلی را معتتم
 دانسته لطیف افندی را که سابقاً در غنستان بدر بار معالی آمده بود مجدداً بچاپاری برای
 بنامی تحریر صلحنامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده مومی الیه در حسی که
 سا و جلاغ زمی مضرب خیام غروشان بود بانامه قیصری وارد دوی همسایون و از جا
 پادشاه سکن در جاه و وثیقه جمعی مبر امناسی دولت با و داده شد پس لطیف افندی را رخصت
 انصراف ارزانی داشتند بعد از ورود افندی بدر بار عثمانی اعیان آند دولت احمد افندی
 کسریه لی که در قارص از جانب سر عسکر بخدمت اقدس آمده بود پایه وزارت داده سفارت
 ماسور و بایا و تفالین بسیار روانه ایران و از طرف پشاهی میر مصطفی خان شاملو و کاتب حروف
 سفارت تعیین و تخت طلائی مرصع بدلائی غلطان که حاصل عثمان برادر جیب و دامان داشت
 دوزنجیر فیل رفاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه و الاجاه بانامه
 دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حروف و هدایا را به
 مصطفی خان تسلیم نمودند و در دهم محرم الحرام ۱۰۶۰ که مویکب همایون از اصفهان حرکت میکرد
 کتیرنان به اروانه ساخته خود مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عثمان بجانب خراسان فرمودند و
 و صورت صلحنامه که از بیطرف مسوده رقم حروف مرقوم گشته بود این است ^{اللهم} اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَنَا مَرْعِيُونَ
 الفتن بايقاظ قلوب السلاطين واجرى عيون الأمن بين الانام بانظراس الفاضل
 للنافرة من بين الخواقين والاساطين واصلح بمصالحتهم ما فسد من اموال المسلمين

و از هب غیظاً قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین و نزع صافی صدورهم
 من غل و حقوق و امرهم بإیفاء العهود کما ورد فی کتاب المجید یا ایها الذین آمنوا
 اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسولہ محمد صاحب المقام المحمود و علی
 آلہ و اصحابہ لاسیما خلفاء الراشدین الذین بنوا فی اصلاح
 الذین غایبہ المحمود اما بعد در شورای کبری صحرا میغان که اباالی ایران از نواب سبایون
 استدعی سلطنت شدند بنا بر اینکه از بد و خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رقص در ایران
 شیوع و معادات و مبغضت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بخدمت خیف
 سنت و جماعت که قهار آباء کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تخاصی و بعد از
 آنکه الحاح مکرر از آنکروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه آنظالیفہ باللسان الجنان تارک ^{الاطالی}
 و بحقیقت خلفای کبار رضوان الله علیہم قابل شوند بحصول مسؤل خواهند شد ایشان ہم
 حکم اقدس قبول و از حالات سالفه نکول گردند چون اعلی حضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان
 و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان چشم خسر و خورشید علم ناصر الاسلام و مسلمین قاصع الکفا
 و المشکرین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر ذمی القزین خادم الحرمین الشریفین
 برادر جهان داور گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان العازیب
 محمود خان مدد ظل خلافت علی رؤس العالمین خلیفہ اهل اسلام و فروع مشعل دودمان حکما
 بودند برای مزید الفت بین الختین و رفع غوائل شوروشین از میانہ فریقین نواب سبایون
 ما مطالب همه را که در و تابق سالفه مسطور است از پادشاه سکندر دستگاه مأمول و
 بعد از تکرار آمد و شد سفر آنحضرت نیز ستمه ماده را متعلق بقبول و دو ماده را بمعادیر شرعیہ و مخاذ
 ملکیتہ موکول ساخته بموجب نواج نواج ختم خواستند فتح این مرام کردید اگر چه نواب سبایون
 ماکه بنسایم محبت غنچه کشای ازهار این مطالب کشیم سوی رفع تباعض و دفع تناقض و اح
 عباد و از ارحامه آثار غناد منظور می نداشتیم لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ

اسلام تکالیف معهوده را متروک و طریق مسالمت سلوک داشته این نوید آرام بخش را بنیوی
 فلک رخسار اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه ساله بسلاطین
 ترکمان تعلق داشت و بسبب اختلاف آمیزی شاه اسمعیل بدولت علیه عثمانیه انتقال یافته
 ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق بنا
 یکی از آن دو مملکت بر رسم عطیه از آنحضرت مجوزة ممالک محروسه انعطاف انضمام یابد و آن
 حضرت را از راه برادری در رد و قبول آن محتار ساخته بودیم و در نامه هماپون که از آن دولت
 والا مصحوب افتخار الاما جلد لطیف افندی غر و وصول تحسید اندراج یافته بود که اگر چه نظر بحی
 مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحا و ازاله آثار بدع بظهور پیوسته دولتین
 علیین را متحد میباید اینم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بانست که بنحویکه مواد سابق
 منفسح شده از اینمطلب نیز برای مزید الفت و التیام انعماض و اغضاد و مصالحه ایام خدی
 خلد مراتب سلطان مراد خان رابع محدود و محضی شود تا دوستی در میان دو دولت عظام و اعلی
 کرام و اعقاب عظام نسلاً بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار باشد از آنجا که علیحضرت
 پادشاه اسلام پناه و عده اینگونه دوستی ممدود و وجل محبت را بعقد موثوق ممدود
 اند و ماینز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب و رضاجوئی خاطر آنحضرت و آرامش
 بلاد را اهتمم طالب و اعظم آرب میشم و هم لهذا بعد از وصول نامه سکینه انضمام مامول ثانی آن خدی
 اسلام را نیز به حسن ارتضا مقرون و معتمدی به بنامی مصالحه مامور ساختیم فیما بین معتمدان
 دولتین امر صلح بر یک اساس و شرط و سه ماده و تذیل بر این نهج قرار یافت اساس صلحی که
 در زمان خاقان خلد مراتب سلطان مراد خان واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود و شمول
 که در میان متعقد بوده بهمان دستور استقرار داشته تغیر و خلل در ارکان آن راه نیابد بشرط
 من بعد ثبوت نامیم و تیغ دنیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و
 از امور می که مهیج هیچ کدورت و منافی مصالحه ممالک و مصالحه باشد جهتناب شده انشاء

تعالی این دوستی و محبت در میان دو دولت عظمی و احقاد این دو خانواده کبری الی یوم
 القیام قائم و دائم و برقرار باشد ماده اولی حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم
 الحرام باشند ولایت و حکام سر راه ایشان را محل محل سالمین آمین بیکدیگر رسانیده صیانت
 حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانیه تا از برای تا کید موذت و توخت
 در سه سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از
 داده شود ماده ثالثه اسرای طرفین مرضی بوده بیع و شری برایشان روا نبوده هر یک
 که خواهند بوطن خود روند ممانعت ایشان نکنند قذشیل حکام سرحدات از حرکاتی که
 منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهل ایران احوال ناشایست را که در زمان صفویه
 احداث شده تارک و در اصول عقاید بذهب اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را
 بخیر و ترضی یاد نمایند و آنجماعت من بعد کعبه معظمه و مدینه شرفه و باقی ممالک اسلام آمدند
 کنند از طرف روم بدستور حجاج روم و اهل سایر بلاد اسلامی با ایشان سلوک شده از
 ایشان دوری و سایر وجه خلاف شرع و حساب گرفت نشود همچنین در عتبات عالیات هم
 مادام که مال تجارت در دست آنجماعت نباشد حکام و مباحثین بغداد باج نخواهند و هر یک که
 مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از بنظر
 نیز تجار و اهل رومیت بهین منوال عمل و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند
 حمایت نشده بوکلای دوستیرن تسلیم شود که تا ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد میوم
 که مصالح مذکوره و عهد مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤبد و برقرار
 و مخلص و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و پیمان بظهور
 از بنظر نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد فن نکث فانیما ینکث علی نفسیه و من
 اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤنیه اجر عظیم ما حرر ذلك
 فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائت من الهجرة علیها جرها الف سلام و تحیته

در بیان وقایع توشقان میل مطابق سنه هجری شب سه شنبه
 هفتم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زترین کلاه آفتاب
 بدار الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از جاده اعتدال نموده آغاز زیادتی کرد و موسم
 جوش غرور بهار کشته بید مجنون سرشوریدگی بر آورد زنبق خبط دماغ یافت شبنم از پی کس
 عرق فستنه کشید کل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت ابو اچیان سار و سارنگ ابواب
 تقریر برای سیم داران شکوفه و نترن کشوند سخنوران هزارستان از زر ابواب الفها با
 غنچه نوشتند و ابواب قلم نرس و سنبل از روی اوراق دقمر کل سخنان خلاف بیدار در حضرت
 ربیع بصد شاخ و برگ سبز نمودند و دکتک داران اشجار دهبان کلها را با مشت غنچه و چوب
 شاخ رنجون آغشتند فراشان قوانی میه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و نسفچیان اذار
 یتیم غورهای خوشه تاک را از دارا و بخت قمری را طوق قران بر ابرگردن فشکند و فاخته را بخت
 نشاندند و درخت سیب سه شاخ را دو شاخه کردند و چشم نرس را رصده بر آوردند اشجار
 جویبار را از سلاسل موج زنجیر برانهادند و از سروهای باردار کله منارها در راسته خیابان همن
 تربیب دادند پای دسته کل را بچوب و رسیمان بستند و در حان قوی ساق کنده بر پادوش
 بدوش در مجلس گلزار شستند و ان کلهای آتشی را بر آتش سوختند سچیان کل مرهم را چون
 زنار از کلو کشیدند ساحت کلکشت بسلیمان کلهای محمدی تشکده نوبهار کشت شعله ناله بلبل
 لاله را آتش بجان انداخت چنار دست تطاول بر افراشت و سیم کلاه شکوفه را ر بوده سر شاخسا
 بی کلاه گذاشت کل در کمال خواری برای خورده ز راز چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در
 کل زمین ریخته اندام نفث از چوب جهای چمن کبود کشت و جویبار را آب طاقت از سر کشت
 بیدار خلاف کزید و کل رعناد و رونی و رزید کردن من از ان باغ یاغی کشته سر سبزی بر آوردند
 و قورچیان صبا اسباب تخیل کل را بیغما بردند جگر کوشکان کلشن از سبزه و سه برکه دشمن
 خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن بر ایوان بساتین جوانان ریاضین و نوزادگان کلها را بدست لچوش

بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان بادولت و اقبال القضا یافته از آنجا موکب ^{عازم} و
 مشهد مقدس و چون نخت را وارون و اوضاع را در کون یافت نصرالت میرزا را با شاک
 میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نقایس اسباب سلطنت از عرض راه نجیال
 لَا يَمَسُّنَ فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَ فِيهَا لُغُوبٌ وانه کلات ساخت و خود و ارض اقل
 کشته و تبع زیر آنگون سیر حمی را جلاداده بعاخر کشتی و سفک دماء بکینا بان پرداخت
 در میان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل آنجا اولاد
 و اعتقاب خدیو بهمال از بدو حال تا هسنگامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم
 دغستان شد در امر سلطنت و جهانداری یکانه و در راه و رسم عدالت و عاجزوار
 فرزانه بود اهلای ایران سیزده خورد و بزرگ و تا بچیک و ترک فدویانه نقد جان را در راه او
 میساختند بعد از آنکه دغستان سیر کوکبه خلافت مصیر شد بنا بر استیلا می و ساوس
 توهمات چند قره العین جهانداری و جهان بنانی رضا قلی میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد و
 ارشد اولاد او بود از نظر اندخته دیده جهان بین او را از بسینامی عاقل ساخت و آنچه
 این معنی تعمیر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و در خلال آنحال از اهلای ایران که نزروده
 حقوق این دولت بودند اموری چند بظهور آمد که بیشتر سبب تعمیر عقیدت آنحضرت گشته و حقوق
 سلوک را بر گردانید از آنجمله در حینی که از در بند راست افراز توجه بجانب روم گشت اهلای فارس
 و بنا در عموماً با تقی خان شیرازی که بیکت تربیت آنحضرت از نازترین پایه میرابی شیراز بر تبت
 کل فارس و عمان سرفراز گشته بود اتفاق نموده کل بعلی خان کوسه احمد لور که خالوی شاهزادگان
 بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر افراشتند و همچنین اهلای شیروان حیدرخان حاکم خود را
 مقتول ساخته محمد ولد سرخامی لکزیه را بشیروان آورده در آن ناحیه بنامی افساد کد اشتند
 و اهلای تبریز سام نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نکارش یافت به سلطنت
 برداشتند و قاچاریه استر اباد هم با ترکمانیه متفق گشته سرسبر کشتی بر آوردند ظهور این امور بیشتر
 شدت

شدت ماده و از طرفین سباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاد
 و راه مروت بسته باب ابواب کشاد باین طریق که عمال ممالک را که در محکمه حساب حاضر میگردند
 بی اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذة ایام اخذ و عمل درآمده بدون اینکه از جانب احد
 تقیر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود آنجماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نشینند
 که قفای سر توانند خرید از پاپر فلک کشیده از ناخن بدر میگردند تا آن بیکناهان بست
 و پاکشته هر کدام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه تومان باشد از دست چوب با قلمها
 شکسته پامی خود مینوشتنند ایندفعه ضرب و تغذیب را بر ایشان شدیدتر میگردند تا دستیاران
 و اعوان خود را بقلم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و همخانه و دو
 و نزدیک و ترک و تاجیک را دیده یا ندیده آتش اشینده بودند شریک خود بقلم میدادند و کار
 بجائی منجر شد که بجایائی که بخند در بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بر ویرانه غرالت گزیده
 بود و آلف الوف که اگر اوراق درختان زرمیشد مقابله با عشره شیر آن منیکرد و حواله میکرد
 به فقیری که فقیری در بساط نداشت و از برای دینار و در جمعی همیشه در رسم بود الفهار صد می
 رسانیدند و بسکین بی اسم و رسمی که در سفر بعوض نان خشک کماج خمیه میخائید و در حضر برای
 نان شب بقصر مهتاب چشم سفید میکرد مبلغها اسم نویسی می نمودند اگر احياناً احدی در مقام
 انکار درآمده از قبول آن کردن می چسبید فی الفور طناب بگردنش می چسبیدند و اگر برای آشتی
 با استدعای **وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا** مردم میزدند در دم بشهادت گاه عدش منفرستادند
 بایست از خوف جان در صد تسلیم و رضا و معترف بیکناهان ماضی باشد بعد از آنکه بعضی
 ایشان در دارالضرب تغذیب سکه بزر میشد علی الحساب کوشش بوستی ایشان بریده و
 چشمهای ایشان را کور کرده مهملان شدید برای تحصیل آن وجوه بیوجه روانه ساخت
 محصلان نیز ناچار بهر کس دچار میکشند در آن و نخته زرمطالبه میگردند ستمنان را بعلت فقره
 خام بودن پوست از تن باز میگردند و خورشید طلعتان را بهرانه زرداری مانند آفتاب فلک

میکشیدند بهر کس که چون غنچه مشت زرمی بومیسردند بزرگ کل جامعه جانش را چاک میزدند و
 جمعی که بسان سرو سالها بیک قبای قدک سبزدار میکردند بکشاکش آره جفا از پایش در
 می آوردند و اکثر بیکناهان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم نمودند باز خجاتی برای ایشان
 میسر نگشته اینچواله از ورثه ایشان بهمسایه و از مسایه محله و از محله بمملکت و از مملکت بولایا
 دور دست دست بدست سرایت میکرد آنحق کسی تا این دور را نمیدیدت سلسل را نمیدانست
 که بچه معنی است و باز بخیر خانه احتسابش را مشاهده نمیکرد زنجیر عدل نوشیروان را نمی فهمید
 که از چه سلسله است بهیهات اینجوه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بوصول
 می پیوست ع ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگت بعد از آنکه لا وصول گشتن اینجوه
 معلوم را می معدلت پیر میشد بیکنا هانی را که بجای برد انجی از الف نخورده هزار چوب خورده
 بودند بتقصیر اینکه حوالجات تحصیل و ساعی بیا حاصل و حقوق تا بنه دیوانی معطل گشته
 با پایهای مجروح و چشمهای نابینا بزجر و عقوبت براه عدم روانه میساختند ایندفعه مصلان به
 تهمت طمع کاری و اخذ هملتانه و انماض بمعرض صادره در آمده نوبت ابواب در فرار با منام
 ایشان کوفته گشته اینجوه را از ایشان میخواستند و ایشان هم همین منوال در زیر چوب درخت
 اقرار از برای خورد و بزرگ بصد گونه شاخ و برگ می آرستند و سه نفر از خدای خیر راسته پایه
 او جاق کیوان شان بل چار رکن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان
 الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش میکندت فی الفور زبانها را بتصدیق و تحسین و مدح و
 آفرین آن نادره کار سحر شیرین نغمه سر و نوای پرداز و مایطوق عن الهوی ان هو
 الاوحی یوحی میساختند و هر گاه العیاذ باللہ قصوری و منقصتی در او امر علیه واقع
 میشد ایشان بیاد می انداختند و خود را شایسته تعریف نموده و بر خط و خال جمال دلاری
 شایسته اعتقادش افزوده بزرگ آمیزی و نیزنگ سازی می سپرد خستند مع نذا ازین تقریباً
 بهیچوجه طغای صارت نادری نگشته نایره بیداد بجدی اشتداد داد که چند نفر سندی و وارمنی و

و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در محرم سنه ۱۱۰۰ که از آن
 حرکت کرده بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد میشد کله مناری از رؤس رؤسا
 و ضعیفای سکنه ترتیب می یافت در آن اثنا اهل ایسیان نیز از اطاعت سرباز زدند علیقلی خان که
 برادر زاده و پرورده ظل تربیت او بود با اتفاق پهلما سب خان جلایر سردار کابل مامور به
 تنبیه آنجماعت کشته مقارن آن عمال آنسر کار که پیامی حساب آمده بودند از شدت ضرب و
 شتم نادر می دروغها بر هم سرشتند و صد الف با اسم علیقلی خان و پنجاه الف با اسم پهلما سب
 خان ابواب نوشتند و محفلان تحصیل انبوجه مامور و بسعت برق و باد روانه گشتند علی
 خان چون میدانت که عذر و انکار را بهیچوجه در حرم خاطر نادر می با نیت و اورا شنید
 جواب و تحقیق صدق و کذب کار نه با سیاستیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و پهلما سب
 خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت پیرامون خاطرش و شایسته نفاق حوالی باطن و ظواهرش نگشته
 بود متوحش گشته اولاد در مخالفت با علیقلی خان موافقت نمود و ثانی الحال که از دو اعی صمیش
 مطلع گشت از مخالفت تخلف نموده در صد و منع او در آمد علیقلی خان اورا مسموم ساخته
 استبداد برافراشت و داعیه خود را با طرف ممالک منتشر ساخت و جمعی هم که از بیم سطوا
 قانی سربگریبان گساده کناره کرد و ادوی بیسامانی بودند با علان تیرد پر درخت در
 مقام طغیان درآمدند از آنجمله اگراد جنوستان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنامی سرشی
 گذاشتند و ایلخیان خاصه را که در غرق را دکان میبود باخت کرده بودند پادشاه بعد از
 بارض فیض نمود بغرم تنبیه اگراد جنوستان مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری
 سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخ جنوستان محمد خان قاجار ایروان
 و موسی بیک ایرلومی افسار طارمی و قوجه بیک کوندوزلومی افسار رومی با شاره ایلخیان
 و تمهید محمد صالح خان قرقلومی ایوردی و محمد قلیخان افسار رومی کشیکباشی و جمعی از همیشه
 کشیکان که پاسبان سر پرده دولت بودند شب دخیل سر پرده گشته پادشاه را مقتول

و سری را که از سر بزرگی در عرصه جهان نمیکنید در میدان اردو کوی لعب طفلان ساختند
 صبحگاهان که اینجبر امتسار یافت اردوی همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک با اتفاق
 احمدخان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن او جاق را برمی
 داشته با افشاریه و لشکریان اردو و اغارستینگر دند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساختند
 با افغانه بجا دله پرداختند افغانه ایشان را از پیش برداشته پس نشاندند و اردو را غارت
 کرده از آنجا روانه قندهار شدند افشاریه حقیقت حال را بعلی قلیخان که در هرات میبود
 نمودند علی قلیخان چون یکران مراد را در زیر دوران دید سارعت و رزیده و اردو مشاهده نمود
 و سحراب غلام خود را با طایفه مختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده از اتفاقات مستظرفین
 برجی از بروج کلات نزد بانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آوردند اندک
 شده نزدیکان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز قبایل بجز پوده ناموسین با همی بزمه علی القله بیای
 مردمی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نمودند داخل کلات و آن حصن حصین و
 و قلعه خدا آفرین که از غرایب اکنه روی زمین است تصرف نموده نصرالدین میرزا و امام
 میرزا با اتفاق شاهزادگان کامکار و شاهرخ میرزا هر یک بر سبی سوار و بجانب مرو فرار نمودند
 کاظم میرزا برادر علی قلیخان که در آنوقت در کلات میبود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان
 پرداخته چون بایشان رسید مراحت و دوست محمد چچی که قوشچی نصرالدین میرزا بود تعاقب و
 اما نقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانیده قریباً نقلی نام خویش خود را بتعاقب نصرالدین
 میرزا روانه و قریباً نقلی در حوض سنک بنصرالدین میرزا دچار شده نصرالدین میرزا شمشیر کاری
 بقریباً نقلی زده و او را از اسب انداخته خود بدو رفت جمعی از قراولان مروی در راه بنصرالدین میرزا
 برخوردند و او را گرفتند بکلات آوردند و رضاقلی میرزا با پانزده نفر از اولاد و اتحاد خورد و
 بزرگ که در کلات بودند بزادیه عدم فرستادند و نصرالدین میرزا و امام نقلی میرزا را با شاهرخ میرزا
 بارض اکتس آورده آن دو برادر را در مشهد مقدس مقول و شاهرخ میرزا را که در آن چنانچه

ساله بود مخفی در ارک مشهد مجوس ساخته خبر قتل او را منتشر گردانید و منظورش اینست که اگر
 در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را بر طرف گرداند و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکند
 از اولاد خاقان مغفور را خواسته باشند شاهزاده در دست برای سروری داشته باشد
 در بیان سلطنت علی شاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان
 چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان فارغ و دیده و دل را فروغ و شمع بخشید
 در میت و هفتم جمادی الثانی آن سال در ارض مقدس جلوس کرده خود را علی شاه نامید
 و گه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کرده و روز نقد سکوک که هر روزی پانصد هزار
 تومان باشد در خزین کلات موجود بود سوای جواهرخانه و باقی تحایف و نقایس که فرو
 از حساب و قیاس محاسبان مهم و اندیش بود علی شاه تمامی نقود و اسباب و اثواب و
 جواهرخانه مادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست بتذیر و اسراف کشود
 بیمصرف بوسع و شریف برافشانه نقره خام را بهای شلغم ختیه و گوهر شاهوارا بجای
 و سفال نخرج داده حنعلی بیک معر الممالک را با سحراب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت
 ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از کوچکتر و از برادران
 دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با نجارستان و تمامی ایلات
 از افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت نجاری که خاقان مغفور کوچایه
 در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اگر از خجستان
 بعد از آنکه مطایمی حرض و آزارگران بنار نقایس نمودند و از و بر یافته بنامی مخالفت گذاشتند
 علی شاه بر سر خجستان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و علاخ خراسان
 از آنجا عازم مازندران گشتند بنقماه متجاوز در مازندران توقف کرده اللدیار خان باجماعت
 توحی و دسته افغانه که در آذربایجان مشغول خدمت و مامور باطاعت امیر اصلاخان قزو
 سردار آذربایجان و بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام از امیر اصلاخان متوحش شده روانه عراق

که بخدمت علیشاه رود و عطا الله خان با او زبکیت که در محال فارس مرافقت محمد رضا خان
 قزقلو و کرم خان هوتکی افغان که به تنبیه یاغیان کریمیه فارس مامور و بعد از قتل خان
 مغفور از جماعت کریمیه شکست یافته بودند آمده از آنجا بغرم اردوی علیشاهی روانه عراق
 و باصفهان آمده قشونهارا نزد ابراهیم خان گذاشته خود بچاپاری نزد علیشاه آمده خدمت
 اختیار کردند و چون سهراب خان غلام مدارالیه و معتمد علییه دولت علیشاهی بود و سغلی
 بیک وجود او را در کارخانه سلطنت محل کار خود میدانست تمهیدی برکنجته او را روانه صفهان
 ساختند که در جزو عنان داری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان پی بحیالات
 او برده او را قتل رسانید و افغانه و اوزبکیه را با جمعی از روسا که نزد او بودند بدانه ریزی
 احسان بلام الفت کشیده با خود متفق ساخت و پروبال بلند پروازی کشوده بفر خود ساز
 افتاد و سلیم خان قزقلوی افشار را صاحب اختیار و رائق و فائق قهات سرکار خود کرد
 در آن اوان امیر صداتحان قزقلو افشار که از جانب خاقان مغفور سرداری آذربایجان
 مامور و بنا بر بعضی بواعث از علیشاه متوجه میبود ابراهیم خان با او از باب ملاحظت در آمده
 او را نیز با خود یکجهت نموده پرده از روی کار برداشت و جمعی از متجنده را با افغانه و اوزبکیه
 که در اصفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاد در آن اوقات امیرخان ولد یار بیکش
 مست توپچی باشی حکومت کرمان شاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب
 و دستگیر شد و لشکریانش تمام شکر کرمانشاهان را با تجارت و زواری که در آنجا بودند غارت کرده
 بان نواحی استیلا یافتند و ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده علیشاه
 از این معنی اندیشه ناک گشته از مازندران بغرم تنبیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان هم امیر صداتحان
 را از آذربایجان اجضا ر نموده سپاه را مستعد جمعیت خود را منعقد ساخت و مابین زرنگان
 و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه بطریق نفاق پیش گرفت و
 در همان جنگ گاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند و بقیه قشون علیشاه شکست

یافته هر یک سر خود را بر گرفت متفرق گشتند علی شاه با سه نفر از برادران و معدودی از
 خواص بظهران گریخت ابراهیم خان کس فرستاده علی شاه را با برادران در طهران گرفت علی
 شاه را کور کرد و امیر اصلا تخان بعد از انجام کار علی شاه با جمیعت خود روانه تبریز و ابراهیم
 خان روانه همدان شد و چون امیر اصلا تخان را در آن سمت اقتدار کامل بهم رسیده بود ابراهیم
 خان بفرار او اقدام از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلا تخان جنگ کرده
 بر او فایق گشت امیر اصلا تخان بر سنائی کاظم خان قزاق داعی خود را بکوستان قزاقه
 کشید و در آنجا کاظم خان بهانه آورد استمیر کرده نزد ابراهیم خان آورد ابراهیم خان او را
 با ساروخان برادرش مقتول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقتدار کلی بهم رسیده جمیعت
 بی نهایت انعقاد داد چنانکه عدت شکر یانش یکصد و بیست هزار کس میرسد چون شمع دوت
 علی شاهی از ظهور صبح کاذب شوکت ابراهیم خان سر بگریبان نستی کشید و چراغ اقبال
 ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرد و کوبن نخلش نیم صبحی مانند ستاره سحر می نماید
 درخشیدن نمود حسین بیک برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده با اتفاق
 یلتمقی خان تدمی خود و محمد رضا خان قزاق و بخراسان فرستاده شهرت داد که پادشاه
 بارش و استحقاق متعلق بحضرت شاه رخ است و او را بغیر از خدمت و انقیاد و تکلیف نخواست
 در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده او را بک سلطنت را بجلوس
 بیمنت مانوس زینت بخشد مقصودش اینکه در لباس این ملک خراسان مشهور و مقدس را نقل
 عراق نموده و قلوب اهل خراسان بجانب خود مایل ساخته در قیام سلطنت و جهان بینی را باین
 وسیله بدست آورد خوانین اگر ادور و سا و عموم اهل خراسان بعد از ورود حسین بیک جواب
 دادند که نهضت آنحضرت بجانب عراق لزومی و در خراسان جلوس واقع خواهد شد او هم اگر
 عقیده خود صادق باشد طریق موافقت بپسند همگی باین معنی همه استان شده شاهزاده
 از ارک بر آوردند شاهزاده از قبول سلطنت تجاشی کرده در مقام ابا و امتناع درآمد خوانین

در روضه رضیه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم موکد ساخته بمکی دست بیعت دادند
 شاهزاده ناچار مقلد امر پادشاهی گشته در هشتم شوال ۱۰۶۱ هجری و سیزدهمین و ماه بعد
 الالف در ارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان عظیم
 تاریخ جلوسش آمد برابر هم خان بعد از استماع این خبر در بغداد هم ذمی الحجه سال در تبریز
 بمخالفت برخوایسته بر وساده سلطنت نشست و بانقلاب شکستهای بنام خود زد و
 چون برادرش مانند نسیم در افشاندن زر و سیم با دستهای کرده بعطای آلف و الوف
 پیر میسر و پاپی تنک مایه را صاحب سرمایه ساخت و این را گرم نامید و بساط دیگر گسترده
 سفال هر تنگ ظرف را چینی خورخوان خانی و صدر نشین پشت بام رعونت و حکمرانی
 ساخته صاحب منزلت و پایه ساخت و این را تالیف قلوب اسم گذاشت و چون
 علم سزنی اصولی مالک پیرایه شد همچو منبر هر جمادی بود صاحب پایه شد پس این
 شاه از آذربایجان با جمعیت موفور بغرم معارضه عازم حراسان گشته بنه و اغروق را با علی
 شاه که مقید همراه داشت بقدم فرستاد و بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکر پادشاهی
 روزه کاسه لیس ظرف زمان دولت شخصی بودند زهر بیوفائی در کاسه اش گزیده ^{بعضی}
 نزد شاه خ شاهی و بعضی با و طان خود شتافتند ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او ^{فقت}
 ورزیده بودند ناچار روانه قسم شدند مستحقان قلم در بر ویش بستند ابراهیم شاه ^{غیرا}
 به نهب شهر فرمان داده در کندوکوب و رفت و روب آن ساخت دلپذیر ^{تقصیر}
 نگرده قسم را نمونه شهر رمی ساخت و از آنجا عطف عنان کرده قلعه قلابور تختن برد
 اهل قلعه او را مقید نموده چکنوکی را بدر بارشاهی عرضی عرضه داشتند آنحضرت کس بر می آورد
 او و علی شاه مأمور نمود و بفرمان شاه خدی در عرض راه بلاک ساخته نعلش او را بارض
 افسس آوردند و علی شاه را نیز در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان و الابدیده
 نابینا بیروان و از عقب برادران روان ساختند و چون علی شاه بر بنی اعمام کرام خود

رحم نکرده قطع صلح رحم نمود و دامان وجود خود را بخون آن بیگناهان آلود مضمون
 اینکه ۵ دیدمی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
 ما صدق حالش گردید و بسزای عمل خویش رسید چون غرض از تحریر این کتاب
 مجلسی از مفصل صادرات و کیفیت احوال مملکت کبری و کشور کثانی خاقان جهان
 کیر مغفور بود هر چند از وقایع آیام و کارهای آن خدیو جمشید هشتم از نزاریکی و اریسی
 اندکی مرقوم گشته نهایت بر سبیل اختصار و معظمت امور آن خاقان سپهر قدر یکا ششم
 خامه اظهار گردید سرگناه صاحب دلی بهم رسد مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت استوار
 و فتنه آن زمان که از حد و حصر افرون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد

خاتمه شد و الله اعلم بالصواب طبع کتاب

ستایش و نیایش آن خدای یگانه را که سلطنت دو جهان و مملکت کون و مکان و
 شخصای زمین و زمان همه در قبضه تصرف اوست که درین او ان فیض بنیان این نیکو جهان
 فیض بیرون تصنیف و قایع نکار عمده روزگار محمد مهدی بن محمد نصیر استرآباد
 بکمال تصحیح و تنقیح از نسخهای مقممه مثل مطبوعه هندی و ایران متبع نموده بحسن تمام
 کترین امام بنده در گاه کریم اعنی قاضی محمد ابراهیم بن قاضی نور محمد
 مغفور و مرحوم ملا نور الدین بن جیوا خان بتاریخ شهر رجب المرجب ۱۲۹۲ هجری
 مطابق ۲۹ ماه اگست ۱۸۷۵ عیسوی در مطبعه فیض منبع حیدر واقع جزیره معموره بی طبع

قطعه تاریخ طبع کتاب بذا از نتایج فکر جناب فضیلت آبا مولوی نور محمد تخلص فاع

فکر سال طبعش کردم و لیک

بهر این تاریخ گو تاریخ نیک

۹۲ ۱۲

چو با ما در خدا این طبع شد

از سر ایجاب گفت با تفهم

فهرست کتب موجود بر دکان مکتبم نسخه به صاحب الذیل

کتاب در تفسیر فارسی

گلستان خوش خط با تخی
گلستان مع شرح و بازنهنگ
گلستان در متن و حاشیه
بوستان نجات جلی محشه
آصف در متن و حاشیه
بوستان چهارمصره
قواعد فارسی
حرفه نظایر
انوار سهیلی محشه

صد حکایت خوش قلم
حکایت لطیف

مجموعه تعلیم لصبیان اکتب
چهار کلزار محشه

مجموعه فارسی یعنی کتاب
دستور الانشاء

مجموعه پنج کتاب
انشاء خلیفه مع انشاستمی و غیره

فوائد الهندی مع آمدن کرمان
انشاء هر کس مع انشاء مطلقه
انشاء ماد بهورام

کلیات سعدی علیه الرحمته
معین الالفاظ
تضمین کریم فارسی
طوطی نامه فارسی یعنی طوطی
آشرف الانشار

کتاب دیوان فارسی

دیوان حافظ خوش خط محشه
دیوان حافظ خوش خط
آصف تختی خورد

دیوان هلالی
دیوان قعاتی

کتاب تواریخ فارسی

قصص الاسبیا فارسی مجلد
شاهنامه تختی کلان مع تصانیف
شاهنامه اوسط مع تصاویر

تاریخ سلاطین دلی
تاریخ حبیب اسیر مجلد

تاریخ ایران سر جان بالکم دو مجلد

کتاب تصوف

مثنوی مولانا روم بخط عربی
آیضا بخط فارسی
آیضا خوش خط و جلد عمده
کیمیای سعادت فارسی
مثنوی بوعلی فلندری

حدیقه حکیم شای

تذکره الاولیا
تفحات الانس مع سلسله الذهب
شواهد النبوت

کتاب متفرق زبان

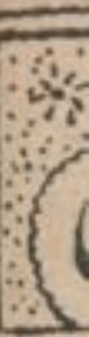
مصادر الافعال یعنی آمدن
جامع الاسماء یعنی بحرین عربی
در صرف انگریزی

خلاصه علم جغرافیه هندوستان
هموژ و صاحب کوه پهلوی کتاب

با ترجمه مرهشی هندوستان
و فارسی

کلم المدرسه اردو مع
انگریزی

تخت



عربی

مده

س

ر

ن

ان

ن

ع

و

ع

ب

ع

ر

ع

